



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

علی بن ابی حمزہ رازی
عبد بن برکت بن محمد بن ابی اسحاق

ترجمہ محمد شفیع

جلد ۲۰

مؤسسه انتشارات و کتابت دار الفکر، تهران، ۱۳۵۷

پیشانی

دفتر انتشارات و کتابت دار الفکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۲۰
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	[جلد بیستم]
۱۳	سوره المزمّل «۱»
۱۴	[سوره المزمّل (۷۳): آیات ۱ تا ۲۰]
۱۴	[اشاره]
۱۴	[ترجمه]
۲۵	سوره المدثر
۲۵	[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۵۶]
۲۵	[اشاره]
۲۶	[ترجمه]
۴۳	سوره القیامه
۴۴	[سوره القیامه (۷۵): آیات ۱ تا ۴۰]
۴۴	[اشاره]
۴۴	[ترجمه]
۶۳	سوره الانسان «۱»
۶۴	[سوره الانسان (۷۶): آیات ۱ تا ۳۱]
۶۴	[اشاره]
۶۴	[ترجمه]
۸۴	سوره و «۱» المرسلات
۸۴	[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۵۰]
۸۵	[اشاره]

- ۸۵ [ترجمه]
- ۹۴ سورة النبأ
- ۹۴ [سوره النبأ (۷۸): آیات ۱ تا ۴۰]
- ۹۴ [اشاره]
- ۹۵ [ترجمه]
- ۱۰۸ سورة النازعات
- ۱۰۸ [سوره النازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۴۶]
- ۱۰۸ [اشاره]
- ۱۰۹ [ترجمه]
- ۱۲۰ سورة عبس
- ۱۲۰ [سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۴۲]
- ۱۲۰ [اشاره]
- ۱۲۰ [ترجمه]
- ۱۲۴ سورة إذا الشمس كورت
- ۱۲۵ [سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۲۹]
- ۱۲۵ [اشاره]
- ۱۲۵ [ترجمه]
- ۱۳۰ سورة إذا السماء انفطرت
- ۱۳۰ [سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۱۳۰ [اشاره]
- ۱۳۱ [ترجمه]
- ۱۳۳ سورة المطففين
- ۱۳۳ [سوره المطففين (۸۳): آیات ۱ تا ۳۶]
- ۱۳۳ [اشاره]

۱۳۴ [ترجمه]
۱۴۰ سورة انشقت
۱۴۱ [سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵]
۱۴۱ [اشاره]
۱۴۱ [ترجمه]
۱۴۵ سورة البروج
۱۴۶ [سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۲۲]
۱۴۶ [اشاره]
۱۴۶ [ترجمه]
۱۵۲ سورة الطارق
۱۵۳ [سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷]
۱۵۳ [اشاره]
۱۵۳ [ترجمه]
۱۵۵ سورة الأعلى
۱۵۶ [سوره الأعلى (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]
۱۵۶ [اشاره]
۱۵۶ [ترجمه]
۱۵۹ سورة الغاشية
۱۵۹ [سوره الغاشية (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶]
۱۵۹ [اشاره]
۱۵۹ [ترجمه]
۱۶۳ سورة الفجر
۱۶۳ [سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰]
۱۶۳ [اشاره]

۱۶۳ [ترجمه]
۱۷۴ سورة البلد
۱۷۴ [سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰]
۱۷۴ [اشاره]
۱۷۴ [ترجمه]
۱۷۹ سورة الشمس
۱۷۹ [سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]
۱۷۹ [اشاره]
۱۸۰ [ترجمه]
۱۸۲ سورة واللیل
۱۸۲ [سوره اللیل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]
۱۸۳ [اشاره]
۱۸۳ [ترجمه]
۱۸۵ سورة و الضحی
۱۸۵ [سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]
۱۸۵ [اشاره]
۱۸۶ [ترجمه]
۱۹۱ سورة ألم نشرح
۱۹۱ [سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]
۱۹۱ [اشاره]
۱۹۱ [ترجمه]
۱۹۴ سورة و التین
۱۹۴ [سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]
۱۹۴ [اشاره]

- ۱۹۴ [ترجمه]
- ۱۹۶ سورة اقرأ
- ۱۹۷ [سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۱۹۷ [اشاره]
- ۱۹۷ [ترجمه]
- ۱۹۹ سورة القدر
- ۲۰۰ [سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۰۰ [اشاره]
- ۲۰۰ [ترجمه]
- ۲۰۶ سورة لم یکن
- ۲۰۷ [سوره البینه (۹۸): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۰۷ [اشاره]
- ۲۰۷ [ترجمه]
- ۲۰۹ سورة زلزلة
- ۲۰۹ [سوره الزلزلة (۹۹): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۰۹ [اشاره]
- ۲۰۹ [ترجمه]
- ۲۱۲ سورة و العاديات
- ۲۱۲ [سوره العاديات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۲۱۲ [اشاره]
- ۲۱۲ [ترجمه]
- ۲۱۵ سورة القارعة
- ۲۱۵ [سوره القارعة (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۲۱۵ [اشاره]

- ۲۱۶ [ترجمه]
- ۲۱۷ سورة التكاثر
- ۲۱۷ [سوره التكاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۱۷ [اشاره]
- ۲۱۷ [ترجمه]
- ۲۲۰ سورة العصر
- ۲۲۰ [سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]
- ۲۲۰ [اشاره]
- ۲۲۱ [ترجمه]
- ۲۲۱ وَبِلِئْلِ كَلِّ هُمَزَةٍ
- ۲۲۱ [سوره الهمزة (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]
- ۲۲۱ [اشاره]
- ۲۲۲ [ترجمه]
- ۲۲۳ سورة الفيل
- ۲۲۳ [سوره الفيل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۲۳ [اشاره]
- ۲۲۴ [ترجمه]
- ۲۳۰ سورة لإيلاف
- ۲۳۰ [سوره قريش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]
- ۲۳۰ [اشاره]
- ۲۳۰ [ترجمه]
- ۲۳۲ سورة أ رأيت
- ۲۳۲ [سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]
- ۲۳۲ [اشاره]

- ۲۳۳ [ترجمه]
- ۲۳۴ سورة الكوثر
- ۲۳۴ [سوره الكوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]
- ۲۳۴ [اشاره]
- ۲۳۴ [ترجمه]
- ۲۳۷ [سوره الكافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]
- ۲۳۷ [اشاره]
- ۲۳۷ [ترجمه]
- ۲۳۸ سورة التّصّر
- ۲۳۹ [سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]
- ۲۳۹ [اشاره]
- ۲۳۹ [ترجمه]
- ۲۴۵ سورة تبت
- ۲۴۵ [سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۴۵ [اشاره]
- ۲۴۵ [ترجمه]
- ۲۴۸ سورة الإخلاص
- ۲۵۰ [سوره الإخلاص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]
- ۲۵۰ [اشاره]
- ۲۵۰ [ترجمه]
- ۲۵۲ سورة الفلق
- ۲۵۲ [سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۵۲ [اشاره]
- ۲۵۲ [ترجمه]

سورة التاس ۲۵۴

[سوره التاس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶] ۲۵۴

[اشاره] ۲۵۴

[ترجمه] ۲۵۴

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۵۶

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۲۰

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی: روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور: روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور

به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح.

مشخصات نشر: مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت: ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت: ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت: ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت: ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: عنوان دیگر کتاب "تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر: تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع: نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده: یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده: ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره: BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد: ۲۰ صفحه: ۹

[جلد بیستم]

سورة المزمّل «۱»

اینکه سورت مکی است الا- قوله: «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ» تا به آخر سورت، و بیست آیت است و دویست و هشتاد و پنج کلمت است، و

هشتصد و سی و هشت حرف است.

ابی کعب روایت کرد که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او سوره المزمّل بخواند، خدای تعالی سختی باز دارد از او در دنیا و آخرت.

[سوره المزمّل (۷۳): آیات ۱ تا ۲۰]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یا اَیُّهَا الْمَزْمَلُ (۱) قُمْ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِیلاً (۲) نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلاً (۳) أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً (۴)
 إِنَّا سَنُلْقِیْ عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِیلاً (۵) إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئًا وَ أَقْوَمٌ قِیلاً (۶) إِنَّ لَكَ فِی النَّهَارِ سَبْحًا طَوِیلاً (۷) وَ اذْکُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ لِیْهِ تَبَتُّلاً (۸) رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِیلاً (۹)
 وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیلاً (۱۰) وَ ذُرْنِیْ وَ الْمُكذِبِیْنَ أُولِی النَّعْمَةِ وَ مَهْلَهُمْ قَلِیلاً (۱۱) إِنَّ لَدَیْنَا أُنْكَالًا وَ جَجِیماً (۱۲) وَ طَعَامًا ذَا غُصْبَةٍ وَ عَذَابًا أَلِیماً (۱۳) یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِیبًا مَّهِیلاً (۱۴)
 إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَیْكُمْ رَسُولًا شَاهِداً عَلَیْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا (۱۵) فَعَصَى فِرْعَوْنَ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذاً وَبِیلاً (۱۶) فَكَيْفَ تَتَّقُونَ
 إِنْ كَفَرْتُمْ یَوْمًا یَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِیْبًا (۱۷) السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَأَنَّهُمْ لَمَسُوا السَّمَاءَ (۱۸) إِنَّ هَذِهِ تَذْکِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَى رَبِّهِ سَبِیلاً (۱۹)
 إِنَّ رَبَّكَ یَعْلَمُ أَتَّكُمُ تَقْوَمُ أَدْنٰی مِنْ ثُلثِ اللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الدِّینِ مَعَیْكَ وَ اللّٰهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ عِلْمٌ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فِتَابٌ عَلَیْكُمْ فَاقْرَأُوا مَا تَبَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عِلْمٌ أَنْ سَیَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضٰی وَ آخِرُونَ یَضْرِبُونَ فِی الْأَرْضِ یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَ آخِرُونَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَاقْرَأُوا مَا تَبَسَّرَ مِنْهُ وَ أَقِیْمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسِیناً وَ مَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَیْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً وَ اسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیْمٌ (۲۰)

[ترجمه]

ای خویشتن را به جامه پیچیده.
 بر خیز به شب مگر اندکی.
 نیمه اش یا بکاهان از او اندکی.
 یا بیفزای بر او و هویدا بخوان قرآن خواندنی.
 خواهیم کنیم بر تو سخنی گران.
 برخاستن شب آن سخت تر است.
 به موافقت و راست گفتار.

(۱). اساس به مقدار دو برگ افتادگی دارد که از آج کامل شده است.

(۲). سوره مزمّل (۷۳) آیه ۲۰، کا در حاشیه آورده است: المجلده العشرون و آغاز جلد بیستم را، که در دیگر نسخه ها مشخص نشده است، مسلم می دارد.

تو را هست در آن روز رفتنی دراز.
یاد کن نام خدایت و به آن گریز گریختنی.
خدای مشرق و مغرب، نیست خدای مگر او، بگیر او را و کالت کننده.
صبر کن بر آنچه می گویند، و رها کن ایشان را رها کردنی جمیل» (۱).
و مرا رها کن» (۲) دروغ دارندگان خداوندان نعمت، و فروگذار ایشان را اندکی.
نزدیک ماست بند گران و آتش افروخته.
و طعامی ناگوارنده و عذاب دردناک.
آن روز بجنب زمین و کوهها، و کوهها» (۳) ریگ روان باشد» (۴).
ما فرستادیم به شما پیغمبری گواه بر شما، چنان که فرستادیم به فرعون پیغمبری
عاصی شد فرعون در پیغمبر، بگرفتیم او را گرفتنی گران.
چگونه بترسید اگر کافر شوید آن روزی که کند کودکان را پیر.
آسمان شکافته باشد» (۵) به او، باشد وعده او کرده.

- (۱). در متن تفسیر آورده است: و از ایشان ببر بریدنی نیکو. [.....]
(۲). آج: مرا با، با توجه به ترجمه عبارت در متن تفسیر آورده شد.
(۳-۴). دو کلمه: «کوهها» و «باشد» با توجه به ترجمه عبارت در متن تفسیر آورده شد.
(۵). در متن تفسیر «شکافته شود» آمده است.

صفحه ۳:

اینکه یاد کردی است، هر که آیه ۱۹ خواهد بگیرد به خدایش راهی.
و خدای تو می داند که تو برخیزی کمتر از چهار دانگ شب و نیمه اش و ثلثش، و گروهی از آنان که با تواند، و خدای تقدیر کند
شب و روز، دانست» (۱) که نشمارید آن را، توبه پذیرفت بر شما.
بخوانید آنچه خوار کرد از قرآن، دانست که باشند از شما بیماران و دیگران می زنند در زمین» (۲)، طلب می کنند از فضل خدای و
دیگران کارزار کنند در راه خدای. بخوانید آنچه میسر شود از او و به پای دارید نماز و بدهید زکات و قرض بدهید به خدای
قرضی نیکو، و آنچه پیش بدهید برای خود از مال، بهتر یابید آن را نزد خدای، آن بهتر و بزرگتر به مزد، و آمرزش خواهید» (۳) از
خدای که خدای آمرزنده و بخشاینده است.
قوله تعالی: یا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ، خدای تعالی ندا می کند رسول را- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ- به حالتی که در «۴» آن حال بود، و اینکه
سوره در شب فرو آمد در باب نماز شب، گفت: ای مرد خود را به جامه پوشیده؟ واصل او «مترَّمِّل» است،

- (۱). آج: دانستند، با توجه به اصل عربی، و نیز ترجمه عبارت در متن تفسیر، تصحیح شد.
(۲)- ترجمه عبارت در متن تفسیر چنین است: مسافران باشند که در زمین بروند.
(۳). آج: آمرزش خواه، با توجه به ترجمه آیه در متن تفسیر تصحیح شد.
(۴). آج: بر.

صفحه : ۴

چنان که بیان کرده شد، «تا» را «زا» کردند و ادغام کردند، يقال: تَزْمَلُ الرَّجُلُ وَ تَدْتَرُ إِذَا تَسْتَرُ بِشِيَابِهِ، وَ زَمَلٌ غَيْرُهُ إِذَا سَتَرَهُ، قَالَ امْرُؤُ الْقَيْسِ:

كَأَنَّ ثَبِيرًا فِي عِرَانِينَ وَبَلَهَ كَبِيرَ اناسِ فِي بَجَادِ مَزْمَلٍ
 ابو عبد الله الجدلی گفت: از عایشه پرسیدم از اینکه آیت. گفت: اینکه آیت آمد و من و رسول در یک چادر بودیم، طول آن چهارده گز. یک نیمه بر دوش رسول بود «۱» و یک نیمه من بر خود پوشیده بودم که خفته بودم. گفتم: آن چادر از چه بود! گفت: و الله که از ابریشم و کتان و خز و کج و ریسمان «۲» نبود. تا نش «۳» موی «۴» بز بود و پودش پشم شتر. سدّی گفت: مراد آن است که: ای خفته برخیز و نماز کن. عکرمه گفت معنی آن است که: ای مرد خویشتن پوشیده به اعباء رسالت و ملابست و مخالطت کرده به آن «۵».

قُمْ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا، برخیز در شب الّا اندکی. حسن گفت: رسول را و صحابه او را در بدایت کار فریضه بود برخاستن در شب به نماز «۶» ثلثی از شب یا نیمی از شب «۷» برخاستندی «۸» و نماز کردند «۹» تا پایهاشان بر آماهید و رنجور شدند. خدای تعالی نسخ کرد آن را برای تخفیف ایشان.

دیگر مفسّران گفتند: اینکه امر نفل و هم بر حد خود مانده است. آن روز سنت بود و امروز هم سنت است، بیانیه قوله تعالی: وَ مِنْ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ «۱۰».

-
- (۱). آج: نیمه رسول - صلی الله علیه و سلم - بر دوش مبارک نهاده نماز می کرد.
 - (۲). آج: کرباس.
 - (۳). آج: تارش.
 - (۴). کا، آد، گا: پشم.
 - (۵). کا: با آن.
 - (۶). کا، آد، گا: برخاستن به نماز شب.
 - (۷). آد، گا: از آن. [.....]
 - (۸). آج: بر می خاستند.
 - (۹). آج، کا: نماز می کردند.
 - (۱۰). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۹.

صفحه : ۵

اما مقدار شب به قدر وسع و امکان اگر جمله شب تواند و اگر نیمی و اگر ثلثی و کمابیش او. و مستحب آن است که نیمه آخرین شب برخیزد به نماز شب که آن سنتی مؤکد است و در سفر «۱» ثابت است و ساقط نمی شود. رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت «۲» امیر المؤمنین علی - علیه السلام - را «۳» در وصایت او: علیک بصلاة اللیل، علیک بصلاة اللیل، علیک بصلاة اللیل.

آنکه استثنا کرد و گفت: *إِلَّا قَلِيلًا*، *أَلَا* اندکی که «۴» رواست که در او بخسپی.

نصفه در اینکه خلاف کردند که اینکه بدل چیست! زجاج گفت: بدل «لیل» است، کأنه قال: قم اللیل نصفه، بدل البعض من الكل، چنان که:

مررت بالقوم ثلثهم، و بعضی دیگر «۵» گفتند: بدل *إِلَّا قَلِيلًا* است، آن قلیل را تفسیر کرد به نیمه شب، و معنی یکی باشد برای آن که هیچ فرق نبود میان آن که یک «۶» نیمه شب بخسپد و یک «۷» نیمه نماز کند. از «۸» میان آن دو نیمه فرق «۹» نیست.

أَوْ انْقُصَ مِنْهُ قَلِيلًا، *أَي* من النصف، یا بکاهان [«۱۰»] از نیمه اندکی. «أو» تخیر را باشد.

أَوْ زِدْ عَلَيْهِ، یا بيفزای بر نیمه چیزی. حجری نیست اگر خواهی نیمه‌ای از شب بر خیز «۱۱» و اگر خواهی کمتر و اگر خواهی بیشتر. وَ رَتَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا، و قرآن می‌خوان به ترتیل و آهستگی و نهادگی.

(۱). آد، کا هم.

(۲). کا از.

(۳). کا: ندارد.

(۴). کا: ندارد.

(۵). کا، آد، گا: ندارد.

(۶-۷). آج: ندارد.

(۸). آد، گا: ندارد.

(۹). آج: فرقی.

(۱۰). اساس تا اینکه جا افتادگی دارد، با توجه به نسخه بدلها، از آج افزوده شد.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها به نماز.

صفحه : ۶

گفتند: چون اینکه آیت آمد رسول- علیه السلام- و صحابه نماز می‌کردند در شب و نمی‌دانستند بتحقیق که ثلث کی است و نیمه «۱» کی است، و وقت بود که شب با روز «۲» می‌کردند خوف آن را که نبادا «۳» که آنچه مراد است کرده نشود «۴»، خدای تعالی تخفیف کرد در آخر سورت بقوله: *عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى*، «۵» و گفتند: میان اول سورت و آخر سورت یک سال بود، و سعید بن المسیب گفت: ده سال بود. مقاتل و ابن کيسان گفتند: اینکه به مکه بود پیش از آن که پنج نماز فریضه کردند، آنکه به پنج نماز اینکه فریضه «۶» منسوخ کردند. و «ترتیل» هویدا و گشاده خواندن بود، و اشتقاق او من قولهم: ثغر رتل اذا كان مفلجاً، دندان گشاده را رتل و رتل «۷» خوانند.

ابو بکر بن طاهر گفت: یعنی تأمل کن در لطایف خطاب او و نفس خود را مطالبت کن به قیام کردن به احکام او، و دل را به فهم معانی او، و سرت را به اقبال کردن بر او.

عبد الله بن عمرو «۸» روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت صاحب قرآن را گویند:

اقرأ و ارق و رتل کما کنت ترتل فی الدنيا فان منزلک عند آخر ایه تقرأوها

، گفت گویند: قرآن می‌خوان و بر بالا می‌شو به هر آیتی درجه‌ای، و به ترتیل خوان چنان که در دنیا خواندی، یعنی ساکن خوان تا بیشتر توانی رفتن درجات رفیعتر باشد که منزل تو بنزدیک آخر آیت است که بخوانی.

إِنَّا سُنُّنَا عَلَىكَ قَوْلًا ثَقِيلًا، ما بر تو خواهیم افکندن سخنی [۱-پ] گران. قتاده گفت: احکام و فرایض و حدود او ثقیل است. حسن گفت: مرد باشد که به یک دم سورتی فرو خواند و لکن عمل کردن «۹» بر او گران است.

(۱). آد، گا: نصف. [.....]

(۲). آج: تا به روز، کا: تا روز.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: نباید.

(۴). کا و دیگر نسخه بدلها: گزارده نیاید.

(۵). سوره مزمل (۷۳) آیه ۲۰.

(۶). کا: فرض.

(۷). آد: رتل و رتل.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: عبد الله بن عمر.

(۹). کا، آد، گا: تحمل کردن.

صفحه ۷ :

أبو العالیه گفت: اینکه قرآن است به وعد و وعید و حلال و حرام: محمّد کعب «۱» گفت: گران است اینکه قرآن بر منافقان. فزّاء گفت: مراد آن است که متین «۲» و فصیح است، رکیک و ضعیف نیست. عبد العزیز بن یحیی گفت: متین است چنان که گویند: فلان رزین راجح. حسین بن الفضل را از اینکه آیت پرسیدند، گفت: خفیف علی اللسان «۳» ثقیل فی المیزان. ابو بکر طاهر «۴» گفت: یعنی قولی که احتمال نکند آن را الا دلی مؤید به توفیق «۵» و نفسی مزین به توحید. بعضی دگر گفتند: قیام کردن به اعباء و تکالیف او گران است. ابن زید گفت: ثقیل فی الدنیا و الاخره، در دنیا بر نفس گران است و در آخرت گرانی ترازو و میزان است.

الحارث بن هشام رسول را پرسید، گفت: «۶» وحی چون آید به تو! گفت:

اوقاتی چونان باشد که آواز جرس، و آن بر من گران بود و سخت «۷»، و اوقاتی فریشته «۸» بیاید به «۹» صورت مردی، من آنچه او بگوید بشنوم و بدانم.

عایشه گفت که: دیدمی رسول را در سرمای سخت که جبرئیل «۱۰» وحی بر او می گزاردی و او خوی «۱۱» می ریختی.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ، یعنی ساعات شب و هر ساعت از او ناشیه ای «۱۲» باشد، برای آن «ناشیه» «۱۳» خوانند او را که پدید می آید کنشاً السحاب، چنان که ابر پدید آید، يقال: نشأت السحابه اذا بدت و انشأها الله أي أبدأها، و جمعها ناشئات.

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: محمّد بن کعب.

(۲). کا، آد، گا: مبین.

(۳). آج و.

(۴). گا: ابو بکر بن طاهر.

(۵). کا: توفیقی.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: پرسید که. [.....]

- (۷). آد، گا: صعب.
 (۸). کا، آد، گا: فرشته‌ای.
 (۹). کا، آد، گا: بر.
 (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: جبرئیل.
 (۱۱). کا، آد، گا: عرق.
 (۱۲). کا، آد، گا: ناشئه‌ای.
 (۱۳). کا، آد، گا: ناشئه.

صفحه : ۸

عبد الله عباس گفت همه شب [۲- ر] ناشئه باشد، بعضی دگر گفتند: ناشئه اللیل قیامه باشد، و به زبان حبشه «نشأ» اذا قام باشد «۱». عکر مه گفت: قیام اول شب باشد.

در خبر است که: زین العابدین علی بن الحسین «۲» میان نماز شام و خفتن نمازهای بسیار کردی. او را پرسیدند از اینکه، گفت:

إِنَّ

«۳» هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا، ابو عمرو و ابن عامر ابن محیصن خواندند: «وطاء» به کسر «واو» ممدود علی معنی المواطاة و هی الموافقة «۶»، گفت: آن باشد که زبانش با دل موافق بود و دل با سایر اعضاء، و باقی قراء خواندند: «وطأ» به فتح واو مقصور، ای فراغا للقلب. عبد الله عباس گفت: نماز «۷» اول شب اولیتر باشد برای آن که نداند که به آخر شب بیدار شود یا نه. قتاده گفت: أَشَدُّ وَطْئًا، ای اثبت قیاما. قرظی گفت: بر نماز کننده گرانتر باشد، و گفت: دلیل اینکه تأویل قوله - علیه السلام: «اللهم اشدد وطأتک علی مضر».

ابن زید گفت: دلش فارغتر بود به شب، چه حوائج و کارها پیشش نیاید «۹». حسن گفت: ثابت قدمتر باشد در «۱۰» خیر. وَأَقْوَمٌ قِيْلًا، ای اصح قولاً و قراءه، آنچه خواند و گوید «۱۱» درست تر باشد، گفتند: به نشاطتر باشد و

- (۱). کا، آد: اذا أقام.
 (۲). کاد، آد، گا علیهما السلام.
 (۳). کا، آد، گا: هذا.
 (۴). کا، آد، گا: عبد الله عمر.
 (۵). کا، آد، گا: بود.
 (۶). اساس: به صورت «مواقعة» هم خوانده می شود.
 (۷). آج و دیگر نسخه بدلها به. [.....]
 (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.
 (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: پیش نیاید او را.
 (۱۰). گا کار.
 (۱۱). آد در شب.

صفحه : ۹

مخلص تر. إِنَّ لَمَكَّ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا، گفت: تو را در روز سبوحی و سیری باشد دراز در طلب معیشت. و «سیح» رفتن و آمد شدن» (۱) باشد [۲-پ] و منه السباحة فی الماء، و فرس سابق شدید الجری، قال الشاعر:

ابا حوالکم شرق البلاد و غربها ففیها لکم یا صاح سبوح من السبوح

و یحیی بن یعمر در شاذ خواند. «سبحا» به «خا» ی معجم و معنی او خفت و سعت و استراحت باشد، و از اینکه جاست قول رسول- صلی الله علیه و علی اله- که عایشه را گفت که دعای بد می کرد بر دزدی:

لا تسبخی عنه بدعائك علیه

، اى لا تخففى عنه، گفت: تخفیف مکن بر او به اینکه نفرین، یعنی چون تو نفرین کنی عذاب بر او آسانتر شود. و «تسیح» توسیع پنبه و پشم باشد که بازند» (۲)، قال الاخطل یصف قنّاصا و کلابا:

فأرسلوهن یذرن التراب کما یذری سبائخ قطن ندف أوتار

ثعلب گفت: «سبخ» تردد و اضطراب باشد، و «سبخ» سکون باشد، و منه

قوله- علیه السلام: الحمى من فیح جهنم فسبخوها بالماء

، اى سکنوها.

وَ اذْکُرْ اِسْمَ رَبِّکَ، نام خدای (۳) می گوی. سهل گفت یعنی: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ می خوان در اوایل سور. وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبَتُّلًا، و با در او گریز گریختنی.

عبد الله عیّاس گفت: عمل صالح بکن خدای را. حسن گفت: اجتهاد کن. ابن زید گفت: خویشتن را با عبادت او پرداز. شقیق گفت: توکل کن بر او، و اصل «تبتل» انقطاع باشد و خویشتن از همه جهان بیریدن و با او گریختن. و «بتل» و «بتر» قطع باشد. و مرد زاهد را که از دنیا انقطاع با خدای کند او را متبتل خوانند، قال امرؤ القیس:

تضىء الظلام بالعشاء كأنها منارة ممسى راهب متبتل

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: آمدن و شدن.

(۲). آج: پشم و پنبه باشد که بر آن زند، کا و دیگر نسخه بدلها: پشم و پنبه را باز زند.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها و.

صفحه : ۱۰

و منه

الحديث نهى رسول الله عن التبتل

، و مریم و فاطمه را- علیهما السلام- برای اینکه بتول خوانند. زید أسلمه» (۱) گفت: تبتل آن باشد که دنیا را کند [۳-ر] و طلب رضای خدای کند. روایت کردند از باقر- علیه السلام که او گفت: تبتل آن است که دست بردارد در نماز، و قوله: تبتتلاً، مصدری است لا من لفظ الفعل و حقه التبتل.

رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اهل حجاز و ابو عمرو و حفص «رب» خواندند مرفوع الباء علی الابتداء و «لا اله الا هو خبره»، و التقدير: ربّ المشرق و المغرب واحد، و روا بود که خبر مبتدای محذوف باشد، و التقدير: هو ربّ المشرق و المغرب، و «لا اله الا هو» در محلّ حال باشد، و التقدير: وحده لا شریک له. و روا بود که خبر بعد خبر باشد و محلّ او رفع بود، اى واحد. و باقى قراء مجرور خوانند علی صفة ربّ فی قوله: وَ اذْکُرْ اسْمَ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، جز او خدایی نیست. فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا، فعل است به معنی مفعول، اى من تکل امرک الیه، او را و کیل گیر که در کارها بر او توکل کنی و کارها با او تفویض کنی.

وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ، و صبر کن بر آنچه می‌گویند اینکه کافران از ایداء تو به سخنهاى موحش. وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیلًا، و از ایشان ببر بریدنی نیکو. به آیت قتال منسوخ است اینکه حکم، اَبُو الدرداء گفت: ما در بدایت اسلام در روی قومی می‌خندیدیم و دلهاى ما مستعجل به آن که کی باشد که فرصت یابیم که ما ایشان را بکشیم، و اینکه آن تقیت است که گروهی بر ما عیب می‌کنند.

وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ اُولِي النَّعْمَةِ، خدای تعالی رسول را گفت: مرا رها کن با اینکه کافران که تو را دروغ می‌دارند. اُولِي النَّعْمَةِ، خدوندان تنعم. «نعمه» به فتح «نون» تنعم باشد و به کسر «نون» مال و منفعت باشد و به ضم «نون» مسرت باشد، يقال: نعمه عین و نعمه عین و نعمی عین [۳-پ]. مقاتل حیّان گفت:

(۱). آج: زید بن اسلم، کا و دیگر نسخه بدلها: زید اسلم.

صفحه : ۱۱

آیت در آنان آمد که در غزاه بدر کافران را طعام دادند و ایشان «۱» ده کس بودند و حدیث ایشان در سوره انفال برفت. بعضی دگر گفتند: در صناید قریش آمد که مستهزئان بودند. وَ مَهْلُهُمْ، و مهلت ده ایشان را اندکی «۲» از روزگار که «۳» بس بر نیاید که به تیغ تو «۴» کشته شوند و به آتش من سوخته. و مورد آیت تهدید و وعید است، و نصف «قلیلا» روا بود که بر ظرف بود «۵»، اى زمانا قلیلا، و یا صفت مصدری محذوف، اى مهلا قلیلا.

قوله: اِنَّ لَمَدِيْنَا اُنْكَالًا وَ جَحِيْمًا، آنگاه بر سیل تهدید و وعید گفت: بنزدیک ما انکال است، یعنی قیود و بندها. یکی را «نکل» گویند. شعبی گفت: بند دوزخیان نه برای آن است تا بنگریزند، و لکن عادت اهل زندان است که «۶» با بند دارند ایشان را «۷» تا نوعی [دیگر] «۸» عذاب باشد ایشان را. وَ جَحِيْمًا، و آتشی بر افروخته.

وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ، و طعامی با غصه که در گلو بماند و فرو نشود و بر بالا نیاید، يقال: غصّ باللقمه، و شرجی بالماء و شرجی بالعظم اذا بقى فی الحلق. و طعام اهل دوزخ غسلین و زقوم باشد و ضریع. وَ عَذَابًا اَلِيْمًا، و عذابی مؤلم.

حمران بن اعین روایت کرد که: رسول - علیه السلام - اینکه آیت بخواند و بیفتاد و از هوش بشد «۹». خلیل بن حسان گفت: شبی حسن بصری بنزدیک ما

(۱). اساس با خطی متفاوت از متن و به صورت نو نویس افزوده است: «را تقویت کردند و آنان»، که با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۲). کا: که.

(۳). کا: ندارد.

(۴). کا و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

- (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: باشد.
 (۶). کا: زندانیان آن است که. [...]
 (۷). کا: ایشان را پایها بند دارند.
 (۸). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
 (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: برفت.

صفحه : ۱۲

بود و روزه داشت «۱» وقت روزه گشادن «۲» طعامی که بود پیش بردیم، اینکه آیت او را یاد آمد «۳»، گفت: طعام بردار «۴». شب دیگر «۵» هم چنین کرد. شب دیگر «۶» ثابت بنانی و یزید ضبی را بیاوردیم تا او را شفاعت کردند «۷» تا طعامی «۸» بخورد.
 در خبر است که وقتی امیر المؤمنین را «۹» علیه السلام - [۴-ر] دندان به درد آمد، و از آن رنجی عظیم می بود او را، گفت: بار خدایا در پاره‌ای استخوان اینکه همه الم بتوانی آفریدن، تو را با ما دوزخ به چه کار است؟ إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا، وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا.

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا، «۱۰»: آن روز که زمین بجنبد و کوهها پشته ریگ روان شود. و مهیل مفعول هلت علیه التراب باشد، و منه

قول النبی - صلی الله علیه و آله و سلم: کیلو الطعام و لا تهیلوا

، أی لا تصبوا جزافا.

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ الْآيَةَ، گفت: ما فرستادیم به شما پیغمبری را تا گواه باشد به شما، چنان که فرستادیم به فرعون پیغمبری را و آن موسی بود - علیه السلام.

فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ، فرعون در پیغمبر خود «۱۱» عاصی شد. فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِئَلَاءًا، ما او را بگرفتیم گرفتنی سخت و گران، و منه طعام، و بیل و مستویل اذا لم یکن مریئا، و منه الوبال، و قالت الخنساء:

لقد اكلت بجيلة يوم لاقت فوارس مالك اكلا و بيلا

- (۱). کا: به روزه بود.
 (۲). آج، کا، گا: وقت افطار.
 (۳). کا: اینکه آیت برخواند.
 (۴). کا، آد، گا: بردارید.
 (۵). کا، گا و سیوم.
 (۶). کا: ندارد.
 (۷). کا، آد، گا: تا با او سخن گفتند.
 (۸). کا: تا او طعام.
 (۹). کا: علی را.
 (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها گفت.

(۱۱). کا، آد، گا: ندارد. [...]

صفحه: ۱۳

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا، گفت: چگونه پرخیزی (۱) و بگریزی (۲) اگر کافر شوی (۳) آن روزی که کودکان را پیر کند، یعنی از هول آن پیر شوند (۴). و مراد آن است که از عذاب آن روز کجا گریزی (۵)، و ابو السماک العدوی خواند در شاذ فکيف تَتَّقُونَ (۶) علی الاضافة الى ياء المتكلم، چگونه پرخیزی (۷) از من یعنی از عذاب من. «یوما» نصب بر ظرف باشد، و اینکه آنگاه باشد که خدای تعالی آدم را گوید: برخیز و اهل دوزخ را از فرزندان به دوزخ فرست.

ابن السدی (۸) گفت: اینکه (۹) اولاد الزنا باشند. بعضی دگر گفتند:

فرزندان مشرکان باشند (۱۰). و محققان [۴-پ] گفتند: کنایت است از هول و شدت.

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ، گفت: آسمان شکافته شود به او، و گفتند: به آن روز، و گفتند: به هول آن روز، و گفتند: «به»، اى بالله. و «سما» هم مذکر باشد و هم مؤنث، اما تذکیر او در اینکه آیت است، و تأنیث او فی قوله: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱۱)، و گفتند: «سما» مؤنث است، و «منفطر» برای آن گفت که بر سبیل نسبت است، اى ذات انفطار، کتامر و لابن، و امرأه حایض و طاهر و طامث، اى ذات حیض، و طهر و طمٹ.

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: پرهیزید.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بگریزید.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: شوید.

(۴). آج: پیر بکنند.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: گریزید.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها بکسر نون.

(۷). آج، آد، گا: پرخیزید، کا: پرهیزید.

(۸). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۱/۳۰): سدی.

(۹). آج، کا: اینان.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها و اینکه اقوال معتمد نیست، چه با ایشان خطابی نیست و نه بر ایشان عقابی هست.

(۱۱). سوره انفطار (۸۲) آیه ۱.

صفحه: ۱۴

كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا، وعده او کرده بود، یعنی آنچه او به وعده داد لا- محال کاین و واقع بود، پس همچنان است که پنداری کرده است.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ، اى هذه السورة أو هذه الايات، اینکه سورت یا اینکه ايات یاد گاری است یاد دهنده. فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا، هر که او خواهد به خدای خود راهی بگیرد، یعنی به ثواب خدای- که آن به اختیار اوست- اگر طاعت کند به ثواب رسد که خدای تعالی وعده داده است او را به آن و دعوت کرده است او را با آن، و اگر نکند به سوء اختیار او باشد.

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ- الآية، گفت: خدای تو می داند یا محمد که تو بر می خیزی نزدیکتر یا کمتر از چهار

دانگ شب. وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ، و نیمه او و دو دانگ از او. نافع و ابو عمرو خواندند: «نصفه و ثلثه» به جرّ «فا» و «ثا» عطفاً علی قوله: مِنْ ثُلُثِ اللَّيْلِ، و باقی قراء خواندند: نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ، نصب بر ظرف، اى تقوم نصف الليل و ثلثه. وَ طَائِفَةٌ، و گروهی از آنان که با تواند. وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ، خدای تعالی می‌اندازد «۱» شب و روز به تقدیری مقدر که گاهی [۵-ر] شب آرد و گاهی روز آرد، گاهی شب دراز بود و روز کوتاه، و گاهی روز دراز بود و شب کوتاه، برای آن تا آنچه به شب فایت شود به روز قضا کنی، و آنچه به روز فایت شود به شب قضا کنی. عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهٗ، دانست که شما احصای ساعات شب نتوانی کردن «۲»، یعنی طاقت نداری «۳» احیاء شب کردن. فَتَابَ عَلَیْكُمْ، توبه شما قبول کرد و عذر شما پذیرفت «۴».

فَاقْرَؤْا مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ، بخوانی «۵» از قرآن آنچه بر شما خوار باشد از جمله قرآن. سَدَى كَفْت: صد آیت قرآن بخواند، روز قیامت از محاجت قرآن

(۱). آج: می‌افزاید.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: نتوانید کردن.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارید. [...]

(۴). آج، آد، گا: پذیرفت، کا: پذیرفت.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: بخوانید.

صفحه : ۱۵

مسلم بود. کعب گفت: هر که هر شب صد آیت قرآن بخواند او از جمله قرآن خوانان بنویسند. سعید «۱» گفت: پنجاه آیت. ربیع بن بدر «۲» گفت: فَاقْرَؤْا مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ، بخوانی «۳» آنچه میسر شود از قرآن، گفت: در قراءت نماز شام و خفتن خواست. عَلِمَ أَنْ سَیَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى، آنگه بیان کرد که اینکه تخفیف برای آن کرد که دانست که از شما بهری بیماران باشند و بهری مسافران باشند که در زمین بروند به طلب روزی «۴». و باشد «۵» که در سبیل خدای جهاد کنند، ایشان طاقت اینکه تکلیف ندارند. بر ایشان آسان کرد و بر شما نیز تا تکلیف همه بر یک حدّ باشد: فَاقْرَؤْا مَا تَیَسَّرَ مِنْهُ، بخوانی «۶» از قرآن آنچه میسر شود.

عبد الله مسعود گفت: هر مردی که چیزی از شهری به شهری برد و به نرخ روز بفروشد، ثواب او بنزدیک خدای تعالی ثواب شهیدان بود. آنگه اینکه آیه بخواند. وَ آخِرُونَ یَضْرِبُونَ فِی الْأَرْضِ یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخِرُونَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ. و از صادق علیه السلام - روایت کردند «۷» فی قوله: مَا تَیَسَّرَ [۵-پ] مِنْهُ،

قال: خشوع القلب و صفاء السر

، گفت: مراد خشوع دل است و صفای سر.

وَ أَقِیْمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ، نماز به پای داری «۸» و زکات مال بدهی «۹».

وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، و به خدای دهی «۱۰» قرضی نیکو، مراد صدقات است و انواع برّ و معروف و صلوات. وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَیْرٍ، ما «مجازات» راست،

(۱). کا، گا: سعد.

(۲). کا، آد، گا: ربیع بن زید.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بخوانید.

(۴). کذا در اساس و آج، دیگر نسخه بدلها چنان که گفت: و آخرون يضربون فی الارض یتغون من فضل الله و آخرون یقاتلون فی سبیل الله.

(۵). آد، گآ: باشند.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: بخوانید.

(۷). همه نسخه بدلها بجز آج که گفت.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: دارید.

(۹). آج و دیگر نسخه بدلها: بدهید.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: دهید.

صفحه : ۱۶

گفت: هر چه در پیش فگنی «۱» برای خود از خیری و بزی و صدقه‌ای. تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ، آن بنزدیک خدای بازیابی «۲» مدخّر نهاده. هُوَ خَيْرًا، «هو» فصل است بر مذهب بصریان و عماد خوانند کوفیان اینکه را «۳»، و خَيْرًا وَ أَعْظَمَ، منصوب است بر مفعول دوم تَجِدُوهُ، و نصب «أجرا» بر تمیز «۴» است، گفت: آن را یابی «۵» به از آن که داده باشی «۶» و عظیم و بزرگوارتر به مزد. وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ، از «۷» خدای آمرزش خواهی «۸» که او آمرزنده و بخشاینده است.

(۱). آج: در پیش افگنی، کا و دیگر نسخه بدلها: در پیش دارید.

(۲). کا، آد، گآ هو خیر مبتدا و خبر است. [.....]

(۳). کا، آد، گآ: بازیابید.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: یابید.

(۵). آد، گآ: تمیز.

(۶). آد، گآ: و از.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: داده باشید.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: خواهید.

صفحه : ۱۷

سورة المدثر

اینکه سورت مکی است «۱»، پنجاه و شش آیت است و دویست و پنجاه و پنج کلمت است، و هزار و ده حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر که او یا ایها المدثر بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر کس که تصدیق کرد رسول را در مکه و هر کس که تکذیب کرد ده حسنات «۲» بنویسد او را «۳».

[سورة المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۵۶]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱) قُمْ فَأَنْذِرْ (۲) وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ (۳) وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ (۴)

وَ الرَّجْزَ فَاهْجُرْ (۵) وَ لَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ (۶) وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷) فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ (۸) فَذَلِكِ يَوْمِئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (۹)

عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرِ يَسِيرٍ (۱۰) ذُرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتَهُ وَحِيداً (۱۱) وَ جَعَلْتَهُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً (۱۲) وَ بَيْنِينَ شُهُوداً (۱۳) وَ مَهَّدْتَهُ لَهُ تَمَهِيداً (۱۴)

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (۱۵) كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً (۱۶) سَأَرْهُقُهُ صَعُوداً (۱۷) إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ (۱۸) فَقُتِلَ - كَيْفَ قَدَّرَ (۱۹)

ثُمَّ قُتِلَ - كَيْفَ قَدَّرَ (۲۰) ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ (۲۲) ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ (۲۳) فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَى (۲۴)

إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵) سَأُصْلِيهِ سَقَرَ (۲۶) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ (۲۷) لَا تُبْقَى وَ لَا تَنْزُرُ (۲۸) لَوْ آخِةً لِلْبَشَرِ (۲۹)

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰) وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَادَ

الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَاناً وَ لَا - يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ «وَ الْكَافِرُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ (۳۱) كَلَّا وَ الْقَمَرِ (۳۲) وَ اللَّيْلِ إِذْ

أَدْبَرَ (۳۳) وَ الصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ (۳۴)

إِنَّهَا لِإِحْدَى الْكُبَرِ (۳۵) نَذِيراً لِلْبَشَرِ (۳۶) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (۳۷) كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةً (۳۸) إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ

(۳۹)

فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ (۴۰) عَنِ الْمُجْرِمِينَ (۴۱) مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۲) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (۴۳) وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ (۴۴)

وَ كُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَائِضِينَ (۴۵) وَ كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ (۴۶) حَتَّى آتَانَا الْيَقِينَ (۴۷) فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۴۸) فَمَا لَهُمْ عَنِ

التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ (۴۹)

كَانْتَهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ (۵۰) فَزَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (۵۱) بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً (۵۲) كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ (۵۳)

كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ (۵۴)

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۵۵) وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (۵۶)

[ترجمه]

ای خویشتن به جامه پوشیده.

برخیز و بترسان.

و خدای را تکبیر کن.

: و جامهات «۴» پاک بکن.

و از بت دور شو.

(۱). آج و دیگر نسخه بدلهای و.

(۲). آج: حسنه‌ای، دیگر نسخه بدلهای: حسنه.

(۳). کا: ندارد، آد، گا: برای او بنویسد، آج صدق رسول الله صلی الله علیه و آله.

(۴). آج: جامه‌ها/ جامه‌هایت.

صفحه : ۱۸

و مَنّت منه تا طلب بیشی کنی.
و برای خدایت شکیبایی کن.
چون، دردمند در صور.
آن روز روزی باشد سخت.
بر کافران خوار نیست.
رها کن مرا و آن را که آفریدم تنها.
کردم «۱» او را مالی مدد کرده.
و پسرانی حاضر.
و بگستردم برای او گستردنی.
پس طمع کرد «۲» که بیفزایم.
پرگست او بود آیتهای ما را کفران کننده.
و بر او نهم عذاب پای افزاز «۳».
او اندیشه کرد و به انداخت «۴».
بکشاند «۵» او را چگونه انداخت.
تا پس بکشاند «۶» او را چگونه انداخت.
پس در نگرید،
پس رو ترش کرد و پیشانی در هم کشید.
پس پشت بر کرد و بزرگی نمود.
گفت: نیست اینکه مگر جادویی که روایت می کنند «۷».
نیست اینکه مگر سخن آدمی.
بسوزانم او را به دوزخ.

(۱). آج: و کردم.

(۲). آج: طمع دارد.

(۳). آج: پا افزاینده.

(۴). آج: بینداخت. [.....]

(۵-۶). آج: بکشاد.

(۷). آج: می کند.

صفحه : ۱۹

و چه آگاه کرده است تو را که چه باشد دوزخ.

هیچ باقی نگذارد و رها نکند.

سوزنده پوست تن باشد.

بر آن نوزده زبانی‌اند.

نکردیم»^(۱) خازنان دوزخ را الّا فریشتگان، و نکردیم عدد ایشان را الّا آزمایش آنان که کافر شدند تا به یقین بدانند آنان که ایشان را کتاب دادند، و بیفزایند آنان که ایمان دارند ایمان، و شک نیافتند آنان که دادند ایشان را کتاب و نیز مؤمنان، و تا گویند آنان که در دلهاشان بیماری است و کافران چه خواست خدای به اینکه مثل، همچنین گمره کند خدای آن را که خواهد و ره نماید آنان را که خواهد و نداند لشکرهای خدای را الّا او، و نیست آن الّا یاد کرد آدمیان»^(۲).

حقّا و بحقّ ماه.

و شب چون پشت بر کند.

و بحقّ صبح چون روشن شود.

که آن یکی از کارهای بزرگ است.

ترساننده آدمی.

آن را که خواهد از شما که فرا پیش بود و باز پس ایستد.

(۱). آج: و نکردیم.

(۲). آج: یاد کردی آدمیان را.

صفحه : ۲۰

هر کس «۱» به آنچه کرده است گرو نهاده است.

مگر اهل دست راست.

در بهشته‌ها می‌پرسند.

از گناهکاران.

که برد شما را در دوزخ [۷- ر].

گفتند: نبودیم از نماز کنان.

و ندادگان «۲» طعام درویش.

و در رفتمانی [با] «۳» فرو شوندگان.

و دروغ داشتمانی روز «۴» جزا.

تا آمد به ما کار درست.

سود ندارد ایشان را شفاعت شفاعت خواهان.

چیست ایشان را که از یاد کردن فرو می‌کردند.

پنداری که ایشان خرانند رمیده.

که برمد از شیر.

بل می‌خواهد هر مردی از ایشان که بدهند او را صحیفه‌های افلاخته «۵».

هرگز نباشد اینکه بل نمی‌ترسند از سرای باز پسین.
حقاً که اینکه یادگاری است.
هر که خواهد یاد کند اینکه را.
و یا نکنند الا

(۱). آج: نفس.

(۲). آج: ندادمانی.

(۳). اساس: کلمه زیر وصالی رفته، با توجه به آج افزوده شد.

(۴). آج: به روز.

(۵). آج: افراخته.

صفحه : ۲۱

که خواهد خدای، او اهل ترسیدن «۱» و اهل آمرزش است.

قوله: «۲» یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، بیان کردیم که: «مدثر» متدثر بوده است، «تا» را «دال» کرده‌اند و در «دال» ادغام کرده، و روایت کرده‌اند که: اول سورتی که از قرآن فرود آمد، سورت فاتحه «۳» بود، آنکه: یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، و آنکه: اقرأ بِاسْمِ رَبِّكَ «۴» [۷-پ].

جابر بن عبد الله انصاری «۵» گفت از رسول - علیه السلام شنیدم که گفت:

در وادی می‌گذشتم، مرا آواز دادند از چپ و راست و پس و پیش، نگاه کردم کس را ندیدم. بر بالا نگریدم شخصی را دیدم بر سریری که مرا ندا می‌کرد. بترسیدم از او، مستوحش شدم گفتم: جامه بر من افکنی «۶» و مرا باز پوشی «۷». جامه بر من افکندند و من بخفتم. جبریل آمد و اینکه آیات آورد. یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ، و روایتی دیگر «۸» بر کوه حرا بودم که اینکه شخص را دیدم و وحی بر من القا کرد. من با خانه خدیجه شدم. گفتم: دژرونی، و مراتب آمد. خدیجه مرا به جامه پوشید، جبریل آمد و اینکه سورت آورد: یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ، ای خویشتن به جامه پوشیده برخیز و قوم را بترسان و با خدا خوان.
وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ، و خدای را تکبیر و تعظیم کن.

وَثِيَابِكَ فَطَهِّرْ، و جامه پاکیزه کن، عکرمه گفت عبد الله عباس را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: معنی آن است که خویشتن را از غدر و معصیت دور دار و جامه غدر و معصیت مپوش، آنکه گفت که: نشیدی که غیلان بن سلمه الثقفی چگونه گفت:

(۱). آج: پرستیدن.

(۲). آج: تعالی.

(۳). کا، آد، گا: فاتحه الكتاب.

(۴). سوره علق (۹۶) آیه ۱.

(۵). کا، آد، گا: جابر بن عبد الله الانصاری. [.....]

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: افکنید.

(۷). آج: باز بوشانید، کا و دیگر نسخه بدلها: باز پوشید.

(۸). کا، آد گفت.

صفحه : ۲۲

و ائی بحمد الله لا ثوب فاجر لبست و لا من غدره اتقنَّع
و عرب کسی را که او از غدر دور باشد گویند: فلان طاهر الثیاب نقی الجیب «۱»، چون غدار باشد گویند: هو دنس الثیاب، ابی
کعب گفت: یعنی البسها علی نراهه من الغدر و الجور.
ابراهیم و قتاده و ضحاک و شعبی گفتند: جامه پاک گردان، یعنی خود را از ریب و تهمت و معصیت پاکیزه‌دار و کنایت [۸-ر]
کرد به جامه از تن و از عرض، برای آن که جامه مشتمل است بر تن «۲» و عنتره گفت:

فشکت بالزّمح الاصم ثیابه لیس الکریم علی القنا بمحرّم
أراد بالثیاب النفس، و قال آخر:

ثیاب بنی عوف طهارى نقیة و أوجههم بیض المسافر غرّان
و قال الراجز «۳»:

لا هم ان عامر بن جهم اوجب حجّا فی ثیاب دسم
مجاهد گفت و سعید جبیر که: جامه کنایت است از دل، یعنی دل پاکیزه بکن «۴»، گفت: دلیل اینکه «۵» بیت امرؤ القیس است:

و ان یک قد ساء تک منی خلیقه فسلی ثیابی من ثیابک تنسل
ای قلبی من قلبک، حسن و قرظی گفتند: و خلقک فحسّن، خوی نیکودار با مردمان، گفت دلیلش قول شاعر «۶»:

و یحیی لا یلام بسوء خلق و یحیی طاهر الاثواب حرّ
ای حسن الاخلاق.
عبد الله عباس گفت: یعنی جامه‌ات باید تا از وجهی حلال «۷» پاکیزه بود.

(۱). کا، آد، گا و.

(۲). گا، آد: جامه بر او مشتمل است.

(۳). آج، کا: الاخر.

(۴). آج: پاکیزه‌دار.

(۵). آج: دلیل بر اینکه قول.

(۶). آج شعر.

(۷). آج، کا، دا و.

صفحه: ۲۳

ابن و سیرین و ابن زید گفتند: جامه‌ات به آب پاکیزه بشوی «۱» و از نجاست و دنس پاک بکن، و اینکه برای آن گفت که مشرکان، نکردندی. گفت: تو جامه بشوی و چنان مکن که ایشان می‌کنند.

طاووس گفت: و ثیابک فقیر، جامه کوتاه‌دار، برای آن که جامه کوتاه پاکیزه باشد، و بیانش آن که در کلام امیر المؤمنین «۲» آمده است که او را گفتند:

چرا جامه کوتاه می‌داری! گفت:

لأنه ابقی و اتقی و اتقی

، برای آن که بهتر بماند و پاکیزه‌تر باشد و پرهیزگار وارتر «۳». بعضی دیگر گفتند [۸-پ]: جامه کنایت است از اهل. یعنی اهلت را از تهمت‌ها پاکیزه‌دار، و عرب کنایت کند به جامه و ازار «۴» و فراش و لباس از زن، قال الله تعالی: هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ «۵»، بعضی دیگر گفتند: یعنی دلت پاک کن از هر چه دون اوست.

و الرَّجْزَ «۶» فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ «۸» وَ لَا تَمُنَّ تَسْتَكْثِرُ، حسن بصری خواند: تَسْتَكْثِرُ، به جزم: ای علی جواب النهی، و اینکه قراءت بد است برای آن که به جواب لایق نیست. و اعمش به نصب خواند علی تقدیر «کی»، المعنی لکی تستکثر. و عامه قراء به رفع خواندند.

مفسران در معنی آیت [۹-ر] خلاف کردند. بیشتر مفسران گفتند معنی آن است که: چیزی به کسی مده برای آن که تا بیش از آن عوض بستانی، قتاده گفت: چیزی به کسی مده برای طمع دنیا. ضحاک و مجاهد گفتند: اینکه خاص رسول را بود. ضحاک گفت: با دو گونه است، یکی حلال و یکی حرام. اما آن که حلال است هدایا است که چیزی بدهند تا بیشتر بستانند، اما آنچه حرام است ریاست که در شرع حرام افتاد، و اول را بر سبیل مجاز ربا خواند. حسن گفت:

مَنْتَ منه بر خدای به عملی که کنی که تو را آن عمل بسیار و بزرگ آید.

ربیع گفت: عمل خود بسیار مدار که آن در جنب نعمت خدای حقیر است. خصیف از مجاهد گفت: ضعیف مباش از آن که عمل بسیار کنی، من قولهم: جبل منین ای ضعیف، دلیل اینکه تأویل قراءت عبد الله مسعود است: و لا تمنن ان تستکثر، ای لا تضعف عن استکثار العمل. ابن زید گفت: به نبوت منت منه بر مردمان تا بر آن اجرتی بستانی.

و لِرُبُكْ فَاصْبِرْ، و برای خدای صبر کن بر ادای رسالت و بر ایذا و رنجهایی که تو را می‌دهند و بر جهاد کافران و بر انواع بلیات، و حمل او بر عموم کردن اولیتر باشد.

فَإِذَا نَقَرَفِي النَّاقُورِ، چون در صور دمند. عبد الله عباس گفت از رسول

(۱). کا، آد: که حب الدنيا رأس كل خطيئة.

صفحه: ۲۵

عليه السلام - که او گفت:

كيف انعم و صاحب القرن قد التقم القرن

، گفت:

چگونه لذت زندگانی دارم و صاحب صور صور «۱» در دهن گرفته است منتظر آن تا کی گویند او را که: در دم. اصحابان «۲» گفتند: یا رسول الله، چگونه گوئیم «۳» در پناه دادن از آن با خدای! گفت: بگوئی «۴»: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ عَلَيَّ اللَّهُ تَوَكَّلْنَا [۹-

پ.]

فَذَلِكِ يَوْمِئِذٍ يَوْمَ عَبَسَ بَرٌّ، آن روز روزی است سخت و دشخوار بر کافران، نه روزی آسان و خوار، گفتند: زرارۀ بن اوفی قرآن می خواند. چون به اینکه آیت رسید، یک دو بار باز خواند و نعره‌ای بزد و جان بداد.

آنکه قدیم تعالی گفت: ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا، رها کن مرا با آن که «۵» آفریدم او را در شکم مادر تنها بی مال و عددی و عدتی و اتباعی، آیت در ولید مغیره مخزومی آمد. عبد الله عباس گفت: او را در قوم خود وحید خواندندی، بر اینکه قول بدل باشد از «من»، بدل الكل من الكل، و بر قول [اَوَّل] «۶» که ظاهر دلیل او می کند حال باشد روا بود که از فاعل بود، و روا بود که از مفعول. وَ جَعَلَتْ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا، و او را مالی دادم با مدد از شتر «۷» و گوسفند زاینده و چون زرع و تجارت. در مبلغ آن خلاف کردند: مجاهد و سعید جبیر گفتند: هزار دینار بود. قتاده گفت: چهار هزار دینار بود. سفیان ثوری گفت:

هزار هزار دینار بود. نعمان بن سالم گفت: مال او زمینی بود.

عبد الله عباس گفت: نه هزار مثقال سیم بود. مقاتل گفت: بستانی در طایف که میوه او منقطع نشدی سال تا سال، گفت دلیلش قوله: وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ «۸»،

(۱). کا، آد، گا را.

(۲). کا، آد، گا: صحابه.

(۳). کا، آد، گا: چگونه کنیم.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بگویند.

(۵). کا، آد، گا من.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

(۷). آد، گا گاو.

(۸). سوره واقعه (۵۶) آیه ۳۰. [.....]

صفحه : ۲۶

در دگر جا و «۱» اینکه جا [گفت] «۲»: وَ جَعَلَتْ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا.

وَ بَيْنَ شُهُودًا، و پسرانی که با او در مکه حاضر بودند از او غایب نشدندی. سعید جبیر گفت: سیزده پسر بودند مجاهد و قتاده گفتند: پانزده پسر بودند. مقاتل گفت هفت بودند: ولید بن ولید بود، و خالد بن ولید، و عمارۀ بن الولید، و هشام بن الولید، و [۱۰- را]. عاص بن الولید و قیس بن الولید، و عبد شمس بن الولید. سه از ایشان اسلام آوردند: خالد و هشام و عماره. گفتند: ولید پس از نزول اینکه آیت در نقصان افتاد به مال و به فرزندان و بر «۳» عاقبت هلاک شد.

وَ مَهَّدَتْ لَهُ تَمَهِيدًا، و او را ممکن بکردم «۴» و دست فراخی دادم او را.

عبد الله عباس گفت: مالش بگستم چنان که بستر گسترند.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ، پس طمع می دارد که بیفزایم در مال و فرزندان او را.

کَلَّا، یعنی نباشد اینکه هرگز: إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا، او به آیات ما و کتب ما و دلایل و بینات ما عنید و معاند و ستهنده بوده است.

سَيَأْرَهُ قَهْقَهُهُ صِغُودًا، او را تکلیف کنم و بر او نهم از عذاب مشقتی که او طاقت آن ندارد. ابو سعید خدری گفت از رسول - علیه السلام - که او گفت: اینکه صعود «۵» کوهی باشد از آتش که او هفتاد سال بر آن جا می رود، آنکه هفتاد سال دیگر فرود می آید

ابدا هم چنین «۶». و در خبری دیگر «۷» رسول - علیه السلام - گفت:

کوهی باشد از آتش که او به دست و پای بر او «۸» می‌شود «۹»، چون دست بردارد نزدیک باشد، چون خواهد که دست در زند دور شود و پای «۱۰» همچین.

(۱). کا، آد، گا: جای دیگر.

(۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به کا، آد، گا افزوده شد.

(۳). کا، آد، گا: و به.

(۴). کا: تمکینی بکردم.

(۵). کا، آد، گا بر.

(۶). کا: همچین. ابد الدهر.

(۷). کا، آد، گا آورده‌اند که.

(۸). کا، آد، گا: بر آن جا.

(۹). کا، آد، گا آنکه.

(۱۰). کا، آد، گا او.

صفحه : ۲۷

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ، که او تفکر کرد و تقدیر کرد. سبب نزول اینکه آیات آن بود که چون خدای تعالی سوره المؤمن فرستاد، قوله: حم، تَنْزِيلَ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ «۱»، رسول - علیه السلام - اینکه سورت می‌خواند. ولید مغیره بر در مسجد گوش باز کرده بود و اینکه آیت می‌شنید. رسول - علیه السلام - چون بدانست که ولید مغیره مستمع است، دیگر باره با سر گرفت و باز خواند. ولید مغیره نیک بشنید، بیامد، به مجمع قریش آمد و گفت: من امروز [۱۰-پ] از محمد کلامی شنیدم که نه کلام انس است و نه کلام جن: اِنَّ لَهٗ لِحُلَاوَةٌ و اِنَّ «۲» علیه لطلاوۀ و اِنَّ اعلاه لمثمر و اِنَّ اسفله لمغدق و اِنَّهٗ یعلو و ما یعلی، گفت: و الله که اینکه کلام را حلاوتی است و بر او تازگی است و زبر او میوه‌دار است و زیر «۳» شاخ‌آور است، و الله که او غالب شود و بر او غلبه نکنند. اینکه بگفت و برفت و باجای خود شد «۴». قریش گفتند: و الله که ولید صابی شد، و اگر او صابی شود همه قریش صابی شوند «۵». و او را ریحان قریش گفتندی.

ابو جهل گفت: من کفایت بکنم کار او «۶»، برفت و پهلوی ولید نشست دلتنگ. ولید او را گفت: چرا دل تنگی! گفت: چرا دلتنگ نباشم، و قریش می‌گویند که: ما در آنیم که برای تو که ولیدی نفقه‌ای جمع کنیم که تو برای آن که پیر شده‌ای و کار نمی‌توانی کردن رغبت می‌کنی از دین پدرانت، و میل می‌کنی بدین محمد که تا از فضل طعام ایشان چیزی بستانی. ولید در خشم شد، گفت: قریش نمی‌دانند که در میان ایشان آن مال که مرا است «۷» کس را نیست، و آن عدد که مرا است «۸» کس را نیست، و محمد و اصحاب او از مقدار طعام او سیری می‌یابند «۹» از کجا «۱۰»

(۱). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱ و ۲.

(۲). کا، آد، گا: ندارد.

(۳). آج: زیر او، کا، آد، گا: زیرش.

(۴). کا، آد، گا: جای خود بنشست. [.....]

(۵). آج: شود.

(۶). کا، آد، گا پس.

(۷-۸). آد: مرا هست، آج، کا، گا: مراست.

(۹). کذا: در اساس، کا، آد، گا: سیر نمی شوند.

(۱۰). کا، آد، گا: نمی شوند تا.

صفحه : ۲۸

فضله طعمی باشد ایشان را! آنکه برخاست و با ابو جهل به مجمع قریش آمد و ایشان را گفت: شما می گوید که محمد دیوانه است و دانی «۱» که دروغ می گویی «۲» که محمد هیچ دیوانگی نکرد و از او عاقلتر و کاملتر مرد نباشد.

گفتند: هم چنین است. گفت: می گویی «۳» کاهن است، کی دیدی «۴» که او کهانیت کرد! گفتند: ندیدیم. گفت: می گویی «۵» که شاعر است، هرگز دیدی «۶» که او شعر گفت یا شعر [۱۱-ر] خواند! گفتند: نه. گفت: می گویی دروغزن است، هرگز بر او دروغی آزمودی «۷»! گفتند: لا والله و هو الامین فینا، و او در میان ما امین است.

قریش گفتند: ولید را: «۸» پس چیست اینکه مرد! او ساعتی اندیشه کرد و سر بر آورد، گفت: ساحر است، نبینی «۹» که او «۱۰» میان زن و شوهر تفریق می افکند و میان پدر و فرزند همی برد، من او را ساحر می دانم، فذلک قوله: إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ، گفت: اندیشه کرد و بینداخت. آنکه بر سیل تعجب گفت- و طریقتی که عرب را باشد که در حال اعجاب و تعجب نفرین کنند- گویند: قاتل الله فلانا ما أشجعه، و مانند اینکه گفت:

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ، بکشاند او را چگونه تقدیر کرد و چگونه انداخت اینکه حدیث. بعضی مفسران گفتند: «قتل» ای لعن، لعنت کناند بر او «۱۱»، [و گفتند] «۱۲»:

«عَذَّبَ» عذاب کناند «۱۳» او را.

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ، و اینکه تکرار برای آن بود که او دو فکر کرد و دو تقدیر:

(۱). کا، آد، گا: می دانید.

(۲). کا، آد، گا: می گوید.

(۳-۵). آج و دیگر نسخه بدلها: می گوید که او.

(۴-۶). آج و دیگر نسخه بدلها: دیدید.

(۷). آج: دروغ نمی شنیدید، کا، آد، گا: دروغی آزمودید.

(۸). کا، آد، گا: پس قریش ولید را گفتند.

(۹). آج و دیگر نسخه بدلها: نبینید.

(۱۰). آج از.

(۱۱). کا: کناند او را، را: کنند او را. [.....]

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳). آد: کنند.

صفحه : ۲۹

یکی آن که گفت: ساحر است، یکی آن که: تعلیل کرد آن را بالتفریق بین الرجل و اهله.

ثُمَّ نَظَرَ، آنکه اندیشه کرد. ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ، آنکه روی ترش کرد.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ، آنکه روی بر گردانید و تکبر کرد.

فَقَالَ، گفت: این هذا، ای ما هذا، نیست اینکه قرآن الّا سحری که روایت می کنند او را و حکایت می کنند با او.

إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ، اینکه نیست الّا کلام آدمیان، گفتند: سیار^۱ را خواستند و حبر را، دو مرد بودند که مشرکان حوالت قرآن بر

ایشان کردند. بعضی دگر گفتند که: از مسیلمه روایت می کند که صاحب یمامه بود، و گفتند: از اهل بابل روایت می کند.

سَأْصَلِيهِ سَيْفَرٌ، حق تعالی گفت: بسوزانم او را و بچشانم او را عذاب سقر و اینکه نام [۱۱-پ] درکتی^۲ از درکات دوزخ و لا

ينصرف است برای علمیت و تأنیث است.

ابو هریره روایت کند از رسول- علیه السلام- که او گفت موسی- علیه السلام- پرسید از خدای تعالی که: بار خدایا، درویش ترین

بندگان تو کیست! گفت:

صاحب سقر.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ، و تو چه دانی که سقر چه باشد! اینکه علی سبیل التغلیط و الاستعظام می گوید.

لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ، هیچ رها نکند از آنان که در او باشند الّا و همه را بسوزد. مجاهد گفت: لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ، ایشان را زنده رها نکند

و بنمیراند. نه زنده باشند و نه مرده و لیکن هر گه که سوخته شوند خدای تعالی اعادت کند ایشان را.

سَدَىٰ گفت که: ایشان را هیچ گوشت و استخوان رها نکند و ضحاک گفت: ابقا

(۱). کا: بسیار، آد: یسار.

(۲). آد: درکی است.

صفحه : ۳۰

نکند بر ایشان در اول و در وقت اعادت ایشان را رها نکند.

لَوَاحِيٌّ، سوزنده باشد پوست آدمی را، و «البشر» جمع بشره و هی الجلد الفوقانی، و قال الشاعر:

تقول بنتی لا حنی السمايم^۱ و قال رؤبه:

لوح منه بعد بدن و شفق تلويحك الضامر يطوى للسبق

مجاهد گفت: سیاه کند ایشان را تا از شب تاریک سیاهتر شوند. حسن و ابن کیسان گفتند: لَوَاحِيٌّ لِلْبَشَرِ، ای تلوح للناس ای تظهر،

پیدا شود آدمی را تا آنچه به خبر می شنیدند به عیان ببینند، و مثله قوله: وَبُرَزَتِ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ^۲ و قوله: لَوَاحِيٌّ، مرفوع است بر

خبر ابتداء محذوف، ای هی لَوَاحِيٌّ لِلْبَشَرِ.

عَلَيْهَا تَسْعَةُ عَشَرَ، بر او موکل باشند نوزده زبانه از فریشتگان، و ممتنع نباشد که نوزده فریشته مسلط باشند بر عذاب اهل دوزخ، چه

قبض ارواح همه عالم مفوض است به یک فریشته و او قوی است بر آن. و در خبر آمده است که رسول [۱۲-ر]- علیه السلام-

گفت: چشمهای ایشان چون برق باشد و دهنهای ایشان چون حصارها باشد، یکی را از ایشان قوت جن و انس باشد^۳ یکی از

ایشان امتی را بر گردن گیرد و در دوزخ اندازد و کوهی بر گیرد و به سر ایشان فرو گذارد» (۴).
 عمرو بن دینار گفت: یکی از ایشان به یک دفعه به عدد ربیع و مضر خلقان را در دوزخ ریزد. عبد الله عباس و قتاده و ضحاک گفتند: چون اینکه آیت آمد، ابو جهل قریش را گفت: نمی‌شنوی که محمد چه می‌گوید؟ می‌گوید که:

- (۱). اصل بیت در تفسیر قرطبی (۷۸ / ۱۹) چنین است: و تعجب هند ان رأتی شاحبا || تقول لشیء لَوْ حَتَّ السَّمَاءِ
 (۲). سوره شعرا (۲۶) آیه ۹۱.
 (۳). کا، آد، گا و.
 (۴). کا: فرو اندازد، دا: بر سر ایشان نهد.

صفحه : ۳۱

خازنان دوزخ نوزده باشند و شما لشکری از شجاعان به هر ده مرد از شما یکی را دفع نتوانی کردن» (۱).
 [ابو] (۲) «الاسد بن کله بن خلف بن اسد الجمحی» گفت: من هفده را کفایت کنم، شما به همه دو را کفایت کنی» (۳)، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت» (۴):
 وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً، گفت: ما نکردیم خازنان دوزخ را الا فریشتگان، و عدد ایشان نکردیم الا فتنه و اختبار کافران تا پیدا شود که ایشان چنین محالات گویند، از آن جا که پندارند که ایشان چون مردان دنیاند و قوت ایشان بر حد قوت ایشان باشد، و نیز در آن افتند که اینکه چه عدد است و چرا اینکه عدد بر عقد نیست و آنگه اینکه عدد اندک با خلاق عالم چگونه مقاومت کنند» (۵)، و نیز تا اهل کتاب به یقین بدانند که رسول ما محمد» (۶) صادق است و آنچه می‌گوید از وحی می‌گوید که اینکه معنی در توریت و انجیل هست، و او کتاب ایشان نشنیده است و ندیده و نخوانده، چه او مردی است امی و اینکه اتفاق نیوفتد که عددی بگزارف بگویند. راست آید، چنان که کما بیشی در او نباشد، چون مطابق حق بود دلیل آن باشد که از وحی است» (۷)، و نیز تا مؤمنان را ایمان و یقین بیفزاید چون بشنوند از اهل کتاب که آنچه رسول [۱۲- پ] علیه السلام- گفت مطابق حق است» (۸)، و نیز تا شک نباشد اهل کتاب را از جهودان و ترسایان و نیز مؤمنان» (۹)، و نیز برای آن تا منافقان و آنان که شکاک و بیمار دل

- (۱). کا: نتوانید کردن، دا: نتوانید کردن.
 (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
 (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید.
 (۴). کا، آد، گا: که.
 (۵). آد، گا: مقاومت نتوانند کرد لیستین الذین اتوا الكتاب.
 (۶). کا صلی الله علیه و آله و سلم. [.....]
 (۷). کا، آد، گا و یزد الذین امنوا ایمانا.
 (۸). کا، آد، گا و لا یرتاب الذین اتوا الكتاب.
 (۹). کا، آد، گا: و المؤمنون، و نه مؤمنان را و ليقول الذین فی قلوبهم مرض.

صفحه : ۳۲

باشند» (۱). و کافران بگویند» (۲) که: خدا به اینکه مثل چه خواست» (۳).

و بعضی مفسران گفتند: مراد به اینکه مرض خلاف است نه نفاق، برای آن که سورت مکی است و در مکه نفاق نبود، منافقان به» (۴) مدینه پیدا شدند» (۵)، خدای تعالی گفت برای آن کردم تا بعضی را اضلال کنم به معنی امتحان، و بعضی را هدایت دهم به معنی بیان و توفیق. و گفتند: اضلال اینکه جا اظهار فضیحت کافران است به ذم و ملامت ایشان و آن حکم باشد به ضلال ایشان و هدایت ایشان. آنگه گفت: «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ، و هر کس نداند که لشکر خدای چند است الا او» (۶). گفتند: اینکه جواب ابو جهل است. چون گفت لشکر خدای محمد خود اینکه عدد است.

عبد الله عباس گفت: رسول - علیه السلام - غنایم حنین می بخشید» (۷) و جبرئیل - علیه السلام - در پهلوی او نشسته بود، فریشته‌ای آمد و گفت: یا رسول الله، خدای می فرماید که فلان کار کن. رسول - علیه السلام - گفت: یا جبرئیل، اینکه را می شناسی! گفت: دانم که فریشته است، و نه هر فریشته که خدای را هست من او شناسم.

اوزاعی گفت که: موسی - علیه السلام - در مناجات گفت: بار خدایا در آسمان از خلقان تو کیستند! گفت: فریشتگان. گفت: عدد ایشان چند است!

گفت: دوازده» (۸) سبط اند. گفت: عدد هر سبطی چند باشد! گفت: عدد ذره‌های خاک. و ما هی، نیست آن [۱۳-ر]. گفتند: کنایت است از دوزخ، و گفتند» (۹): از جنود. إِلَّا ذِکْرِي، اَلَا يَادَادُنِي آدَمِي رَا.

(۱). کا، آد، گا و الکافرون.

(۲). آج: نگویند، کا: گویند ماذا اراد الله بهذا مثلا.

(۳). کا، آد، گا: چه خواسته است.

(۴). کا، آد: در.

(۵). کا، آد، گا کذلک یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء.

(۶). گا و.

(۷). آج: قسمت می کرد.

(۸). کا، آد، گا: دوازده هزار.

(۹). اساس: گفت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۳۳

كَلَّا وَالْقَمَرَ، أَى حَقًّا، وَ بِحَقِّ مَاه.

وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ، وَ بِحَقِّ شَبِّ چُونِ پِشْتِ بَرِ كَنْد.

و قراء در اینکه لفظ خلاف کردند. نافع و حمزه و خلف و يعقوب و حفص «اذ» خواندند ظرفاً «۱» لما مضى من الزمان. ادبر علی وزن افعال من الادبار، و در شاذ ابن محیصن هم چنین خواند. باقی قراء «اذا ادبر» بر ظرف زمان مستقبل، «دبر» علی وزن فعل «۲».

و در معنی «دبر» خلاف کردند. بعضی گفتند: دبر خلاف «۳» ادبر لأن معنی دبر اقبل و هو ضد ادبر. و بعضی دگر گفتند: دبر ای جاء بعقبه، يقال: دبر الليل النهار اذا جاء في اثره، و ابو الضحی گفت که: عبد الله عباس عیب کردی بر آن کس که «دبر» خواندی. بی «الف» و گفتمی: انما يدبر ظهر البعير، پشت شتر باشد که ریش شود او از دبر گرفته است، و «۴» بعیر دبر، و همانا آن لغت دبر يدبر باشد به کسر «عین»، پس اینکه لازم نیاید که ابو الضحی گفت از پسر عباس، قراء گفت: هما لغتان، يقال: دبر و ادبر بمعنی، قال

الشاعر:

صدعت غزاله قبله بفوارس ترکت مسامعه كأمس الدابر
 ابو عمرو گفت: «دبر» لغت قریش است و «أدبر» لغت دگر عرب.
 وَالصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَ، و بحق صبح چون روشن شود. عامه قراء اسفر خواندند اذا اضاء، و ابن السمیقع در شاذ خواند: «سفر» بی «الف» و
 هما لغتان، يقال:
 سفر وجهه و اسفر اذا اضاء، و روا بود که من سفرت المرأة «۵» اذا القت قناعها عن

(۱). کا، گا: ظرف.

(۲). اساس و الصبح إذا اسفر، و به حق صبح چون روشن شود، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید و از مورد و موضع بحث به دور می‌نماید. [.....]

(۳). کا، آد، گا: بر خلاف.

(۴). کا، آد، گا: يقال.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها باشد.

صفحه : ۳۴

وجهها، و معنی آن باشد که: و الصبح اذا اسفر الليل عن نفسه، بحق صبح چون شب از [۱۳-پ] خویشتن «۱» باز کند، و ممکن باشد که معنی آن بود که صبح تاریکی را نفی می‌کند و می‌روید چنان که خانه روبند «۲»، يقال: سفرت البيت اذا كنسته و المسفرة المكسنة.

إِنَّهَا لِأَحَدِي الْكَبِيرِ، که آن- یعنی سقر- یکی است از کارهای عظیم. و واحد «کبر» کبری باشد، يقال: امرأة كبرى و نسوة كبر.
 نَذِيرًا لِلْبَشَرِ، نصب او بر حال است، گفت: ترساننده است آدمی را.

حسن گفت: و الله که خدای تعالی آدمی را به هیچ چیز انداز نکرد از دوزخ سخت تر. خلیل گفت: «نذیر» مصدر است کالکبر، برای آن مؤنث را به او وصف کرد، و گفتند: «۳» فعل خدا است «۴»، تقدیر الکلام: و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائكة نذیر للبشر. و گفتند «۵»: فعل رسول است- علیه السلام- و التقدير: يا ايها المدثر قم فانذر انذارا للبشر، چنان که اینکه مصدری باشد منصوب عن قوله:

قُمْ فَأَنْذِرْ، و اینکه بعید است. و ابراهیم بن ابی عبه در شاذ خواند: «نذیر» علی تقدیر هو نذیر.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ، اینکه بدل بشر است بدل البعض من الكل، گفت: نذیر است آدمیان را و از ایشان آنان را که خواهند که تقدم کنند در خیر یا تأخر کنند از شر، و نظیره بقوله «۶»: وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ «۷»، و قوله: فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ «۸».

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ، هر نفسی به آنچه کرده باشد گرو نهاده است،

(۱). کا، آد، گا: شب را از خود.

(۲). اساس: روید، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها از.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها و.

(۵). آج از.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: قوله.

(۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۲۴.

(۸). سوره كهف (۱۸) آیه ۲۹.

صفحه : ۳۵

یعنی به عمل خود گرفتار است و بستار «۱» بمانده و خیر گرو نهاده «۲».

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ، الَّا اهل «۳» دست راست که اهل بهشت باشند که ایشان محاسب و مرتهن نباشند برای خود «۴»، برای آن که خدای بیامزد ایشان را.

قتاده گفت: مردمان همه بستارند به گناه خود [۱۴-ر] الَّا اهل بهشت.

مفسران خلاف کردند در «اصحاب الیمین» که مراد کیست در اینکه آیت.

زادان گفت: از امیر المؤمنین علی «۵»، او گفت: اطفال مسلمانان اند. أبو ظبیان «۶» گفت از عبد الله عتبه اس که او گفت:

فریشتگانند «۷». ابو حمزه الثمالی روایت کرد از باقر- علیه السلام- که «۸» گفت: که ما و شیعت ما از اصحاب الیمین ایم «۹». حسن

گفت: مؤمنان مخلص باشند. یمان گفت: آنان باشند که فکته رهن خود کرده باشند به توبه.

قاسم گفت: هر نفسی مرتهن است به عمل خود از خیر و شر، الَّا آن کس که اعتماد بر فضل و رحمت کند دون کسب و خدمت، و

هر که بر کسب خود اعتماد کند او گرو نهاده کسب شود «۱۰».

ابو عمرو النجاری «۱۱» گفت در اینکه آیت: کیف الفرار من القدر و کیف الفرار علی الخطر، گفت: از قدر چگونه توان گریختن، و

یا بر خطر چگونه قرار توان گرفتن!

(۱). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۲). آج: ندارد، کا: به مانند چیزی، آد، گا: مانده چیزی به گرو نهاده.

(۳). همه نسخه بدلها: اصحاب. [...]

(۴). آج: به گناه خود.

(۵). کا، گا علیه السلام که.

(۶). آد، گا: أبو ظبیان، آج: ابن طیبان.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: فرشتگانند.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها، ندارد.

(۹). آد در حاشیه افزوده است با خطی نزدیک به متن اصلی: در تفسیر اهل البیت- علیهم السلام- وارد است که «یمین» امیر

المؤمنین- علیه السلام- است و «اصحاب یمین» شیعیان اویند.

(۱۰). آد، گا: بود.

(۱۱). آد، گا: بخاری.

صفحه : ۳۶

فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ، در بهشتها باشند و می‌پرسند از گناهکاران، یعنی از کافران:

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ، چیست آنچه «۱» شما را به دوزخ برد!

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ، یعنی چه کردی «۲» که از آن سبب دوزخی شدی «۳»!

گویند: سبب آن بود که ما از جمله نمازکنان نبودیم و درویش را طعام ندادیم.

وَ كُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ، و ما با آنان که خوض کردند در معاصی خوض کردیم، و با ایشان «۴» همکار بودیم.

وَ كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ، و روز قیامت که روز جزاست دروغ داشتیم و اینکه دلیل است بر آن که مراد به آیات کافرانند، و اینکه

حکم ایشان را خواهد بودن «۵».

حَتَّىٰ أَنَا الْيَقِينِ، تا یقین درست که در او هیچ شک نیست، و آن مرگ است که به ما آمد.

تا به اینکه جا حکایت کلام ایشان است، از اینکه جا خدای تعالی گفت:

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ، هیچ سود ندارد ایشان را [۱۴-پ] شفاعت شفیعان.

عبد الله مسعود گفت: فریشتگان و پیغامبران «۶» و شهیدان و صالحان. و جمله مؤمنان تا «۷» در دوزخ بنمانند، الا آن که جامع باشند

اینکه چهار خصلت را، و اینکه آیات برخوانند «۸». و اینکه آیات دلیل است بر آن که کفار متعبدند به شرایع، برای آن که چون

ایشان را پرسیدند. از علت حصول ایشان در دوزخ، علت ترک نماز و زکات و خوض در معاصی گفتند و اصرار بر تکذیب قیامت،

چنان که بر کفر گفتند ما

(۱). اساس: آج/ آنچه.

(۲). همه نسخه بدلها: چه کردید.

(۳). همه نسخه بدلها: شدید.

(۴). همه نسخه بدلها یار و.

(۵). آد، گا: بود.

(۶). همه نسخه بدلها: فرشتگان و پیغمبران. [...]

(۷). کذا در اساس، آج و گا، آد: ابد.

(۸). آج: آیات را برخواند، دیگر نسخه بدلها: آیات برخواند.

صفحه : ۳۷

را عقوبت است، گفت: بر ترک نماز و زکات و ارتکاب فساد عقوبت است «۱».

اگر گویند: اینکه حکایت قول دوزخیان است و در گفتار ایشان چه حجت باشد! گوئیم: در قیامت معارف ضروری باشد و مردم

ملجأ باشند به آن که دروغ نگویند، از آن جا که دانند که اگر خواهند تا معصیت کنند، منع کند «۲» ایشان را از آن.

حسن گفت ما را حدیث کردند که: یک شهید در حق هفتاد کس از اهل بیت خود شفاعت کند.

حسن بصری روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: فردای قیامت مردی بیاید از اهل بهشت و گوید: بار خدایا؟ فلان کس مرا

در دار دنیا شربتی آب داد و او در دوزخ است، شفاعت من در او قبول کن و او را به من بخش.

خدای تعالی گوید: به تو بخشیدم او را. او بیاید و او را در دوزخ بجوید تا بیابد و او را بیرون آرد. و روایت است که رسول - علیه السلام - گفت که: از امت من مرد باشد که «۳» شفاعت کند گناهکاران را بیش از عدد بنی تمیم. و در خبری دیگر: مرد باشد از امت من که به شفاعت او بیشتر از عدد مضر به بهشت روند «۴».

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ، آنگه بر سبیل تعجب گفت: چیست آنها را که از اینکه «۵» تذکره و یاد کرد، که قرآن است، اعراض [۱۵-ر] می کنند و بر می گردند! و نصب او «۶» بر حال است و عامل در او استفهام است.

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ، پنداری که اینان خرنای اند رمنده «۷»، یقال: نفرت و استنفرت، بمعنی واحد، و أنشد الفراء.

(۱). آد، گا: نیست.

(۲). همه نسخه بدلها: منع کنند.

(۳). همه نسخه بدلها: مرد باشد از امت من که.

(۴). آد، گا: شوند.

(۵). آج: در اینکه.

(۶). آد، کا: نصب معرضین.

(۷). همه نسخه بدلها: خرنای اند رمنده.

صفحه : ۳۸

امسك حمارك انه مستنفر في اثر أحمره عمدن بغرب «۱»

مدنیان و شامیان خواندند: «مستنفره»، به فتح «فا»، «۲» و باقی قراء به کسر «فا» خواندند. بر قراءت اهل مدینه و شام لفظ مفعول بود، یعنی رمانیده و فعل متعدی باشد.

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ، در اینکه لفظ خلاف کردند مفسران. مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن کیسان گفتند: مراد به «قسوره» تیراندازانند، و اینکه روایت عطاست از عبد الله عباس. سعید جبیر گفت: صیادانند، و اینکه روایت عطیه است از عبد الله عباس. و ابو حمزه گفت از عبد الله عباس که: مراد مردان «۳» به خشم آمده اند.

ابو المتوكل گفت: «قسوره» لغط القوم باشد آواز «۴» مردم باشد در گفتاگوی «۵».

ابو هریره گفت: شیر باشد. سلیمان بن قته «۶» گفت از عبد الله عباس که: «قسوره» به زبان حبشه شیر باشد، و اصل کلمت از «قسر» است و آن جبر و ستم باشد، و وزنها «۷» فعوله باشد، اینکه برای آن خوانند او را که همه سباع را قسر کند و قهر.

عکرمه گفت از عبد الله عباس: من قسوره، ای من حبال الصیادین، از دام صیادان گریخته باشد.

زید أسلم گفت: هر چه قوی باشد از آدمی و جز آدمی بنزدیک عرب «قسوره» باشد، و قیل: هی ظلمة اللیل، تاریکی شب باشد. و اصل او آن است که گفتیم: من «القسر» «۸»، قال لیبید بن ربیع «۹» [۱۵-پ]:

(۱). آج، کا: یغرب، چاپ شعرانی (۳۱۸/۱۱): لغرب.

(۲). آد، آج، گای منفره.

(۳). آج: مردمان.

(۴). آج: آغاز.

(۵). کا: گفت: و گوی، آج: گفتاروی. [.....]

(۶). اساس: نقطه ندارد، آد، گا: قبه، آج، رقیه، شعرانی (۱۱-۳۱۹): قنه.

(۷). کا: و وزن آن.

(۸). اساس: القصر، که به نظر می‌رسد کلمه دست کاری شده است، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها و عبارت قبلی در همین مورد، و نیز شواهد شعری تصحیح شد.

(۹). آد، گا: امیه بن ربیعہ.

صفحه : ۳۹

إذا ما هتفنا هتفه فی ندینا اتانا الرّجال العائدون^(۱) القساور

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صِخْرَفًا مُّشَرَّرَةً، گفت: بل هر مردی از ایشان می‌خواهد که او را صحیفه‌های افلاخته دهند^(۲)، یعنی هر یکی را از اینان پیغامبری آرزو می‌آید^(۳). و سبب نزول آیت آن بود که گفتند: یا محمد!؟ اگر خواهی تا ما به تو ایمان آریم، کتابی باید خاص از خدای تعالی به فلان و فلان که در آن ما را فرموده باشند که متابعت تو کنیم، بیانه قوله: (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ)^(۴).

عبد الله عباس گفت مشرکان گفتند: اگر محمد راستیگر است^(۵) باید تا^(۶) فردا که ما برخیزیم. بر بالین هر یکی از ما صحیفه‌ای نهاده باشد^(۷) افلاخته^(۸) خاص به هر یکی از ما که در آن جا برات و امان او باشد از دوزخ.

مطر الوزاق گفت: خواستند تا ایشان را اثری باشد که از ایشان باز گویند و باز نویسند، بی‌عملی که کرده بودند^(۹).

کلبی گفت مشرکان گفتند: ما شنیدیم در بنی اسرائیل هر مردی را گناه او و کفارت که در روز و شب کرده بودی بر جای نبشته، بامداد بر بالین او نهاده بودی، ما را^(۱۰) هم چنین می‌باید. خدای تعالی ردّ کرد بر ایشان و ردع کرد ایشان را، گفت: کلاً، نباشد اینکه که شما می‌خواهی^(۱۱). گفتند: (کلاً) ای حقاً. بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ، ایشان از آخرت نمی‌ترسند.

(۱). آد، گا: العابدون، آج: العائدون.

(۲). کا، گا، آد: باز کرده باشد.

(۳). آج: می‌کند.

(۴). اشاره است به سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۳ با اندک اختلافی در ضبط: لَنْ نُؤْمِنَ لِرَبِّكَ حَتَّىٰ

(۵). آج: راستگوی است، آد، گا: راستگیر است.

(۶). آد: که.

(۷). آد، گا: برای ما هر یک کتابی و صحیفه باشد، آج، با اینکه هر یکی را از ما صحیفه نهاده باشد.

(۸). کا، گا، آد: باز کرده.

(۹). آج: بر عملی که کرده باشند.

(۱۰). کا: او را. [.....]

(۱۱). آج: می‌گویند، آد، گا: می‌خواهند، کا: می‌خواهید.

صفحه : ۴۰

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ، حَقًّا که اینکه قرآن یاد گاری و یاد دهنده‌ای است شما را.
فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، هر که خواهد، باید تا می خواند اینکه قرآن و یاد می کند.
وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ، آنکه گفت: یاد نکنند الا آنکه که خدا خواهد.

در تأویل او چند قول گفتند، یکی آن که: ایشان قرآن یاد نکنند الا و خدای تعالی «۱» خواننده آن [۱۶-ر] باشد، برای آن که طاعت است و خدا مرید است آن را.

و وجهی دگر آن که: ایشان «۲» نکنند، الا آنگاه که خدا بفرماید، و چون بفرماید لابد مرید باشد آن را.

و وجهی دگر آن که: آیت در حق آنان بود که معلوم از حال ایشان آن است که ایمان نیارند، و گفت: یاد نکنند الا آنکه خدا خواهد که «۳» ایشان را جبر کند، و اینکه ارادت اضطراری باشد، و مثله قوله: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ «۴».

نافع و یعقوب به «تا» ی خطاب خواندند، و دیگران به «یا» خواندند.

هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ، او اهل و سزاوار آن است که از او ترسند، و اهل آن است که بیمارزد آنان را که از او بترسند و از معاصی او اجتناب کنند.

أنس روایت کرد از رسول- صلی الله علیه و علی آله- که او گفت در اینکه آیت که خدای تعالی «۵» گفت: «۶» من اهل آدم که از من بترسند و با من انباز نگیرند، و اهل آنم که بیمارزم آن را که با من انباز نگیرد.

و به روایت دگر: من اهل آنم که از من بترسند بندگان من، اگر ایشان از من نترسند و دلیری کنند بر معاصی من، من اهل آنم که ایشان را بیمارزم.

(۱). آج: خدای، کا، گا: و الا خدای تعالی.

(۲). آد، کا، گا ذکر آن.

(۳). آد، کا، گا: تا.

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۹.

(۵). همه نسخه بدلها: خدای تعالی.

(۶). آد که.

صفحه : ۴۱

سورة القيامة

اینکه سورت مکی است، و چهل آیت است، و صد و نود و نه کلمت است، و ششصد «۱» و پنجاه و دو حرف است.
و روایتی «۲» است از زر حبیث، از ابی کعب که رسول- صلی الله علیه و علی آله- گفت: هر که او سورة القيامة بخواند، من و جبرئیل گواهی «۳» دهیم که او مؤمن بوده است به روز قیامت، و چون در قیامت آید روی او «۴» تابان باشد بر روی همه خلقت «۵».

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۱ تا ۴۰]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 لَا اُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ (۱) وَلَا اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّٰوَامَةِ (۲) اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهٗ (۳) بَلٰی قَادِرِیْنَ عَلٰی اَنْ نُّسَوِّیَ بَنَانَهٗ (۴)
 بَلْ یُرِیْدُ الْاِنْسَانُ لَیْفُجِّرَ اَمَامَهٗ (۵) یَسْئَلُ اَیَّ اَنْ یَوْمِ الْقِیَامَةِ (۶) فَاِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ (۷) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۹)
 یَقُولُ الْاِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ اَیْنِ الْمَقَرُّ (۱۰) کَلَّا لَا وَزَرَ (۱۱) اِلٰی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲) یُنَبِّئُوا الْاِنْسَانَ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَاٰخَرَ (۱۳) بَلْ
 الْاِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهٖ بَصِیْرَةٌ (۱۴)
 وَ لَوْ اَلْقٰی مَعَاذِیْرَهٗ (۱۵) لَا تُحَرِّکْ بِهٖ لِسَانَکَ لِتَعْجَلَ بِهٖ (۱۶) اِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهٗ وَقُرْآنَهٗ (۱۷) فَاِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهٗ (۱۸) ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا بَیَانَهٗ
 (۱۹)
 کَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَهٗ (۲۰) وَتَذَرُّونَ الْاٰخِرَهٗ (۲۱) وُجُوْهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ (۲۲) اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (۲۳) وَوُجُوْهٌ یَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (۲۴)
 تَظُنُّ اَنْ اُنْفَعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (۲۵) کَلَّا اِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِیَ (۲۶) وَقِیْلَ مَنْ رَاقٍ (۲۷) وَظَنَّ اَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۸) وَالتَّنْفَتُّ السَّاقِ بِالسَّاقِ (۲۹)
 اِلٰی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (۳۰) فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى (۳۱) وَ لٰکِنْ کَذَّبَ وَتَوَلٰی (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ اِلٰی اَهْلِہٖ یَتَمَطَّی (۳۳) اَوْلٰی لَکَ فَاَوْلٰی
 (۳۴)
 ثُمَّ اَوْلٰی لَکَ فَاَوْلٰی (۳۵) اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ یُّتْرَکَ سُدٰی (۳۶) اَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِّنْ مَّیْمِنٍ یُّمْنٰی (۳۷) ثُمَّ کَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰی (۳۸)
 فَجَعَلَ مِنْہُ الزَّوْجِیْنَ الذَّکَرَ وَالْاُنْثٰی (۳۹)
 اَلِیْسَ ذٰلِکَ بِقَادِرٍ عَلٰی اَنْ یُّحِیِّیَ الْمَوْتٰی (۴۰)

[ترجمه]

سو گند نخورم به روز قیامت.
 و سو گند نخورم به تن ملامت کننده.
 می پندارد آدمی که ما جمع نکنیم استخوانهای او!
 آری، توانایم «۶» بر آن که راست کنیم سر

(۱). آج، کا، چاپ شعرانی (۱۱ / ۳۲۱): سیصد.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: روایت.

(۳). همه نسخه بدلها: گواهی.

(۴). آج چون ماه.

(۵). آج صدق رسول الله.

(۶). آج: قادریم.

انگشتان او.

بل می‌خواهد آدمی تا کافر «۱» شود پیش او.

می‌پرسد که کی باشد روز قیامت.

چون متحیر شود چشم.

و گرفته شود ماه.

و جمع کنند آفتاب و ماه را.

گوید آدمی آن روز که کجاست گریختگاه «۲»!

نباشد «۳»، آن روز پناه نبود.

به خدای تو بود آن روز قرارگاه.

خبر دهند آدمی را آن روز به آنچه پیش داشته بود و باز پس داشته بود.

بل آدمی بر خود بیناست.

و اگر «۴» بیفکند عذرهای خود «۵».

مجنبان به اینکه قرآن «۶» زبانت. تا شتاب کنی به او.

بر ماست جمع او و خواندن او.

چون ما خوانیم «۷» آن را، تو پسروی کن خواندن آن را.

پس بر ماست بیان او.

(۱). ترجمه کلمه در متن تفسیر: تا فجور کند. [...].

(۲). آج: گریزگاه.

(۳). آج: حَقًّا نباشد.

(۴). آج چه.

(۵). آج را.

(۶). آج: ندارد.

(۷). آج: خواندیم.

صفحه : ۴۳

حاشا؟ بل دوست می‌داری «۱» دنیا «۲».

و رها می‌کنی «۳» آخرت «۴».

رویهای آن روز تازه [۱۷- ر].

به خدای خود نگران.

و رویهای «۵» آن روز ترش.

می‌داند «۶» که بکنند به او داهیه «۷».

پر گست «۸»؟ چون برسد به چنبر گردن «۹».

و گویند کیست فسون کننده!
 و گمان برد که «۱۰» فراق است.
 پیخته شود ساق به ساق.
 با خدای تو «۱۱» آن روز راندن.
 نکرد باور و نه نماز کرد.
 و لکن دروغ داشت و پشت بر کرد.
 پس برفت به اهل خود و پشت می بر کشید.
 تهدید و وعید باد «۱۲» تو را.
 و پس وعید باد تو «۱۳» را.
 می‌پندارد آدمی که رها کنند او را مهمل.
 نبود آبی از آب پشت که بیرون آرند؟

- (۱). می‌داری / می‌دارید.
- (۲-۴). آج را.
- (۳). می‌کنی / می‌کنید.
- (۵). آج: رویها.
- (۶). آج: می‌دارند.
- (۷). آج: عظیم.
- (۸). آج: حاشا.
- (۹). آج: به جان کندن. [...]
- (۱۰). آج آن.
- (۱۱). آج: بود.
- (۱۲-۱۳). اساس: او، با توجه به آج تصحیح شد.

صفحه: ۴۴

پس بود خونی بسته بیافرید او را و راست کرد.
 کرد از او دو جفت نر و ماده.

نیست او توانا بر آن که کند زنده مردگان را؟

قوله: لا أُقسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ [۱۷-پ]، عامّه قراء لا أُقسِمُ خواندند به حرف نفی، و اقسام «الف» مقطوع و دؤم همچنین.

حسن و عبد الرحمن أخرج خواندند «لا قسم» «۱»، به «لامی» موصول با «الف»، چنان که «لام» تأکید بود، و قسم مثبت نه منفی، و در دوم چنان خواندند:

که عامّه قراء می‌خوانند به «لا» ی نفی، یعنی به روز «۲» قسم نکنم و به نفس ملامت کننده قسم نکنم. و قواس هم چنین روایت کرد از شبل از ابن کثیر.

اما در معنی و وجه او خلاف کردند، بعضی گفتند: «لا» صله است، یعنی قسم کنم به روز قیامت، و اینکه قول سعید جبیر است. ابو بکر عیاش گفت: اینکه «لا» تأکید قسم است، کقولهم: لا والله. فزء گفت: «لا» ردّ کلام مشرکان است، آنکه ابتدا کرد و گفت: اقسام، قسم می‌کنم «۳»، گفت: و هر سوگندی که وارد باشد مورد کلامی، لابد باید تا «لا» بر قسم مقدم بود تا فرق باشد میان سوگند جحد و میان سوگند اثبات، چنان که کسی مبتدا گوید «۴»: و الله إن الرسول حق، اینکه کلام فایده آن می‌دهد که رسول حق است، چون گوید: لا والله إن الرسول حق، معنی آن است که: دروغ گفتند «۵» آنان که انکار رسالت او کردند، بل او پیامبر است و انکار ایشان اثر نمی‌کند

(۱). اساس، کا: لا اقسام، آج: ندارد، با توجه به گا، آد تصحیح شد.

(۲). آد قیامت.

(۳). همه نسخه بدلها و.

(۴). آج: چندان که مبتدا گوید، کا، گا، آد، چنان که به ابتدا گویند.

(۵). آج: ندارد، کا، گا، آد: گویند.

صفحه : ۴۵

در صحت نبوت او.

مغیره بن شعبه گفت می‌گویند: قیامت و قیامت، و قیامت هر کس آن وقت است که بمیرد.

ابو قیس گفت: به جنازه‌ای حاضر بودم که علقمه آن جا بود. چون مرده را دفن کردند، علقمه گفت: أما هذا فقد قامت قیامته، اما اینکه را قیامت برخاست.

و لا أقسم بالنفس اللوامة، گفت: قسم نکنم به نفس ملامت کننده. سعید جبیر گفت و عکرمة: معنی آن است که ملامت کننده باشد بر خیر و شر، و صبر [۱۸-ر] نکند بر سزاء و ضراء.

مجاهد گفت: پشیمان باشد «۱» بر آنچه «۲» فایت شود و بر آن ملامت کند، بخلاف آن که شاعر گفت «۳»:

لا أشرئب الی ما لم یفت طمعا قلب کفی اثره متندما «۴»

و چنان که قاضی ابو الحسن علی بن عبد العزیز الجرجانی گوید «۵»:

و انی اذا ما فاتنی الأمر لم ازل و لا أبیت «۶» علی ما فات خسرا

و لکنه «۷» ان جاء عفوا قبلته و ان مال لم اتبعه هلا و لیتما

قتاده گفت: «لوامه» فاجره باشد. ابن عباس گفت: مذمومه باشد. فزء گفت: هیچ نفسی نباشد که او خود را ملامت نکند، اگر بر باشد و اگر فاجر. اگر مطیع باشد گوید: چرا بیشتر نکردم، و اگر عاصی بود گوید: چرا کردم!

حسن گفت: مؤمن مادام خود را ملامت می‌کند، و کافر مبالات نکند به آنچه کند. مؤمن گوید: چرا کردم! چرا گفتم! نایست گفتن؟ مقاتل گفت: اینکه نفس کافره باشد که روز قیامت خود را ملامت کند در

- (۱). آج: بود.
- (۲). آج: آن که.
- (۳-۵). آج شعر.
- (۴). آج: حزانا.
- (۶). آج: أبت.
- (۷). آج: و لکن، [.....]

صفحه : ۴۶

آنچه تقصیر کرده باشد در طاعت، کفوله: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ ﴿۱﴾. سهل گفت: «نفس لؤامه» نفس اماره باشد به بدی که قرین حرص و امل باشد.

ابو بکر و راق گفت: نفس وقتی کافر باشد وقتی منافق، بیشتر اوقات مرئی «۲»، از آن جا کافر باشد که با حق الف ندارد، و از آن جا منافق باشد که به عهد وفا نکند، و از آن جا مرئی باشد که هیچ گامی بر ندارد الا به ریای خلق. و آن که چنین باشد، مادام ملامت کننده خود «۳» باشد.

قوله: أَيْحَسِبَ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ، گفت: گمان می برد اینکه آدمی [که ما استخوانهای پوسیده او را جمع نکنیم!] «۴». مفسران گفتند: آیت در شأن عدی بن ربیع بن ابی سلمه «۵» آمد- داماد احنس بن شریق [۱۸-پ] حلیف بنی زهره «۶» و همسایه رسول و در مکه. رسول- علیه السلام- در دعا گفتی:

اللهم اكفني جاري السوء

، بار خدایا مرا «۷» شر اینکه «۸» همسایه بد کفایت کن. عدی را خواست و احنس را.

و سبب نزول آیت آن بود که: عدی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا محمد!؟ مرا خبر ده از روز قیامت تا کی باشد و چگونه باشد! رسول- علیه السلام- از احوال و احوال قیامت بعضی بگفت. عدی گفت: ای محمد!؟ اینکه که تو می گویی، اگر معاینه بینم باور ندارم، چگونه ممکن باشد که استخوانهای پوسیده پراکنده را جمع کنند؟ خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: چنین می پندارد عدی که

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶.

(۲). آج- باشد.

(۳). آج، کا، گا: خلق.

(۴). اساس، آج: ندارد، با توجه به آد و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت افزوده شد.

(۵). آج: ابی مسلم.

(۶). کا: حلیف بن زهیر.

(۷). آج از.

(۸). گا، آد دو.

صفحه : ۴۷

استخوانهای او جمع نخواهیم کردن و زنده کردن آن را پس از آن که بمرده باشد» (۱).

و گفتند: به «عظام» کنایت کرد از جمله تن، برای آن که قوام تن به استخوانهای باشد، آن چون قالب است و گوشت و پی و پوست بر او پوشیده است. و گفتند: جواب بر وفق سؤال او «۲» آمد، چو «۳» بر لفظ او «عظام» رفت، جواب همچنان آمد، چنان که دیگری گفت: مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ «۴».

آنکه گفت: بلی قادرین، آری در آن حال که قادر باشیم بر جمع و احیاء آن. و نصب او بر حال است، عامل در او فعلی است مقدر، و تقدیر آن است که: (بلی نجمع عظامه قادرین علی أن نسوی بنانه)، قادر باشیم بر آن که سر انگشتان او راست کنیم.

و ابن ابی عبه خواند «۵» «قادرین» علی تقدیر: نحن قادرین، و گفتند معنی آن است که: ما قادریم بر آن که انگشتان او راست کنیم چنان که دولاً نتواند کردن که در او بند گشایی نباشد «۶»، چنان که دست و پای چهار پایان «۷» آفریده‌ایم تا اینکه تصرف که می کند نتواند «۸» کردن.

بَلِ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ، حق [۱۹-ر] تعالی گفت: بل اینکه آدمی که ذکر او رفت می خواهد تا فجور کند و ارتکاب معاصی «۹»، بیشتر از روز قیامت برای آن می پرسد که قیامت کی خواهد بودن، اینکه قول حسن است و مجاهد و عکرمه و سدی.

سعید جبیر گفت: یعنی معصیت پیش می دارد و توبه باز پس، به معاصی مسرع «۱۰» و به توبه مسؤف. ضحاک گفت: مراد طول امل است، همه امید در پیش

(۱). آج: پس از مردن.

(۲). آج: ندارد، کا: آن.

(۳). آج، آد، گا: چون.

(۴). سوره یس (۳۶) آیه ۷۸.

(۵). آج، آد، گا بلی.

(۶). کا: چنان که در او بند کشان نباشد و دو تا نتواند کردن. [.....]

(۷). آج را.

(۸). گا: می کنند نتوانند.

(۹). آج: ارتکاب بیشتر، کا، آد، گا یسأل ایان یوم القیامة.

(۱۰). همه نسخه بدلها است.

صفحه : ۴۸

گرفته است و از مرگ هیچ اندیشه نمی کند.

عبد الله عباس، و ابن زید گفتند: مراد به «فجور» تکذیب است، یعنی می خواهد «۱» که دروغ دارد آن را که در پیش اوست از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب.

ابن کیسان گفت: مراد به «فجور» ظهور است، یعنی می خواهد «۲» تا احوال قیامت ظاهر شود او را در دنیا تا آنچه از آن به خبر می شنود معاینه ببیند.

سدی گفت: مراد ظلم است تا آنچه تواند کردن از ظلم به حسب طاقت و قدرت خود بکند، و گفتند: «فجور» سر در معاصی نهادن باشد و «۳» پی هوای نفس رفتن. و اصل «فجور» در لغت میل باشد.

آنکه خدای تعالی بیان کرد که: قیامت کی خواهد بود، به ظهور علامات، نه به تعیین وقت، گفت: فَإِذَا بَرِقَ الْبَصِيرُ، چون چشمها متحیر بماند.

ابو جعفر و نافع خواندند: «برق»، به فتح «را»، و دیگر قراء «برق»، به کسر «را».

و گفتند: هر دو لغت است، جز آن که: برق إذا حار معروفتر است، و برق یبرق، من البرق «۴» و اللمعان.

قتاده و مقاتل گفتند: معنی آن است که: در وقت مرگ او فریشتگان را ببیند، و درهای آسمان گشاده، و جای خود ببیند، اما در دوزخ و اما در بهشت [۱۹-پ] چشم او شاخص و متحیر گردد، چنان که بر هم نیاید. فزاء گفت: «برق» بکسر الزاء اذا افزع «۵»، من قول بعض العرب:

ففسك فاع و لا تنعی و داو الكلوم و لا تبرق

أی لا تفزع. و به معنی دهش «۶» و حیرت آمده است، فی قول الشاعر:

(۱). آج: می خواهند.

(۲). آج: می خواهند.

(۳). کا، آد، گا: و بر.

(۴). کا، گا: آد و البریق.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: اذ افزع.

(۶). آد: دهشت.

صفحه : ۴۹

و لو أن لقمان الحكيم تعرّضت لعينه می سافرا کاد یبرق

أی یتحیر. و به معنی فتح البصر، که چشم فراخ بر کند «۱» نیز آمده است، فی قوله: «۲»

لما اتانی ابن عمیر راغباً أعطیته عیساء منها فیرق

أی فتح عینه.

وَ حَسَفَ الْقَمَرُ، [و] «۳» ماه گرفته شود و نور او برود. ابن کیسان گفت: یعنی ناپیدا شود من قوله: فَحَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضُ «۴»، و ابو حیاة در شاذ خواند:

«حسف»، علی الفعل المجهول، یعنی ماه را نور بستانند.

وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، [و] «۵» آفتاب و ماه را جمع کنند. در خبر هست که آفتاب و ماه را جمع کنند بر صورت «۶» دو گاف «۷» سیاه بی نور.

و در قراءت عبد الله مسعود چنین است که: و جمع بین الشمس و القمر، و گفتند معنی آن است که: مشترک شوند در آن که نورشان برود.

عطاء بن یسار گفت: هر دو را جمع کنند و در دریا افکنند، آب از مجاورت ایشان آتش شود، فذلک قوله: وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ «۸».

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْعُ، آدمی گوید- یعنی عدی- که: گریختن گاه کجاست تا از هول اینکه روز بگریزم «۹». کلاً، یعنی دور است اینکه حدیث و نباشد. لا وَزَرَ، مهرب و ملجای «۱۰» نبود. حسن گفت: «وزر» کوه باشد، از آن جا که عرب چون خوفی رسد ایشان را، گویند: الوزر یعنون الجبل، قال الشاعر [۲۰-ر]:

- (۱). آد: چشم فراخ کند و بگشاید.
 (۲). گا: فی قول الشاعر.
 (۳-۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
 (۴). سوره قصص (۱۸) آیه ۸۱. [.....]
 (۶). کا، آد، گا: بر مثال.
 (۷). آج، آد، گا: گاو.
 (۸). سوره تکویر (۸۱) آیه ۶.
 (۹). کا: بگریزم.
 (۱۰). آج: ملجأ.

صفحه : ۵۰

لعمرك ما للفتى من وزر من الموت ينقذه و الكبر
 ضحاک گفت: «وزر» حصن باشد.
 آنکه گفت: إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ، آن روز هیچ قرارگاه نباشد مگر با خدای تعالی، و هیچ مرجع و مقر نبود الا به جایی که مرد اهل آن باشد از بهشت یا دوزخ.
 آنکه گفت: بر سبیل تهدید و وعید: يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ، خبر دهند «۱» اینکه کافر را به آنچه کرده باشد در اول عمر و آخر عمر، و اینکه قول مجاهد است. و گفتند معنی آن است که: آنچه کرده باشد از معصیت و رها کرده باشد از طاعت، و اینکه روایت عطیه است از عبد الله عباس.
 زید ابن اسلم گفت: به آنچه تقدیم کرده باشد از مال خود برای خود و به آنچه تأخیر کرده باشد «۲» و رها کرده بر وارثان، نظیره قوله: عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ «۳».
 یکی از جمله بزرگان گفت پنج معصیت است در گناه از گناه صعبت: اولش خذلان خدای بنده را تا عاصی شود. دوم آن که حلیت اولیا از او بستاند و رقم اعدا بر او کشد. سهام «۴». آن که در رحمت بر او ببندد و در عقوبت بگشاید.
 چهارم آن که در حال معصیت به او می‌نگرد و او در آن فعل باشد. پنجم آن که او را در پیش خود بدارد در روز قیامت و خبر دهد او را از آنچه کرده باشد، و ذلک قوله: يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ.
 عبد الله مسعود گفت: بما قَدَّمَ، به آنچه کرده باشد از عمل. و اخَّرَ، آنچه نهاده باشد از سنت نیک یا بد که بر آن کار کنند از پس او.
 بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، در او چند قول گفتند، عبد الله عباس گفت:

- (۱). آج: تا خیر دهد، دیگر نسخه بدلها: خبر دهد.
 (۲). کا، گاه، آد: کرده باشند.
 (۳). سوره انفطار (۸۲) آیه ۵.
 (۴). آج: سیوم، کا: سئوم.

صفحه : ۵۱

آدمی را بر خود بصیرتی [۲۰-پ] هست، یعنی بینتی و گواهانی، و او گواه است بر خود به آنچه حجّت به او بایستد، چنان که گویند: فلان شاهد علی نفسه، و مثله قوله: شاهدین- علی أنفُسِهِم بِالْکُفْرِ «۱»، و قوله: کَفَى بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً «۲». زجّاج گفت: آدمی بر خود گواه است، یعنی اعضا و جوارح او بر او گواهی «۳» دهند، چنان که گفت: یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِم أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَعْيُنُهُمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ «۴».

بعضی دیگر گفتند معنی آن است که: آدمی احوال خود به داند «۵». و «ها» برای مبالغت آورد. کالهاء فی قولهم: علامه و نسابه. قتیبی گفت: مراد اعضا و جوارح اوست، برای آن به لفظ تأنیث گفت که جمع است. بعضی دگر گفتند: برای آن مؤنث گفت که تأویل آن بر نفس کرد، ای النفس بصیره. و گفتند: برای آن که تعلیق او به نفس کرد، و نفس مؤنث است، اینکه تعلیق را جاری مجرای اضافت داشت، فهو بمنزله قولهم: ذهبت بعض أصابعه، و خربت سور المدینه. بعضی دگر گفتند: «لام» محذوف است از کلام، و التقدير: بل للإنسان «۶» علی نفسه بصیره، ای عین بصیره، آدمی بر نفس خود بینده هست و یا بینتی از گواهان- بر آن تأویلها که گفته شد، و اینکه قول فراء است، و آنشد:

کأن علی ذی العقل عینا بصیره بمقعده او منظر هو ناظره

یحاذر حتّی یحسب الناس کلّهم من الخوف لا یخفی علیه «۷» سرائره
 و گفت: مثال اینکه آیت در حذف «لام» هم چنان است که گفت:

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۷.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۴.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: گواهی.

(۴). سوره نور (۲۴) آیه ۲۴.

(۵). آج: بدانند. [...]

(۶). کا: و الانسان.

(۷). آج، کا: علیهم.

صفحه : ۵۲

وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ «۱»، و المعنی: لا اولادکم. و قوله: هذا عارض «۲۱-ر» مُمِطْرُنَا «۲» وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِرَهُ، و اگر چه او

بیفکند عذرهای خود، یعنی و اگر چه او بسیار تعلل کند و عذر انگیزد و مجادله کند و مدافعه کند از خود، و مثله قوله:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ (۳)، و اینکه قول مجاهد و قتاده و سعید جبیر است و ابن زید و أبو العالیه و عطا.

فراء گفت معنی آن است که: اگر او به تعلل و عذر انگیزدن مشغول شود، از او بر نفس او گواهان (۴) باشند که عذر او باطل کنند (۵).

مقاتل گفت: جواب او (۶) محذوف است، معنی آن که: اگر عذر آرد نپذیرند، و «القاء» را معنی اظهار است، و مثله قوله: فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ، وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ (۷).

ضحاک و سدّی گفتند: معنی آن است که: آدمی را از خود بر خود گواهانند، و اگر چه او همه عذرهای برانگیزد و چاره‌ها (۸) بسازد، از درها که ببندد در وقت معصیت و حجابها که فرو گذارد، گفت: اهل یمن پرده را «معدار» گویند، یعنی آلت عذر است که به وقت اعذار فرو گذارند.

بعضی دیگر گفتند: معنی «معاذیر» حوالت بعضی است بر بعضی، چنان که گفت: لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۹)، و (۱۰) در جواب اینکه:

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۳.

(۲). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۴.

(۳). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۵۲.

(۴). آج: گواهانی.

(۵). اساس: کند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). آج، گا: لو.

(۷). سوره نحل (۱۶) آیات ۸۶ و ۸۷.

(۸). اساس: چارها/ چاره‌ها.

(۹). سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۱.

(۱۰). کا، گا، آد: ندارد.

صفحه : ۵۳

أَنْحَنُ مَصِدَدًا كُمْ عَنْ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۱). و كقوله: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ (۲) - الاية، و مانند اینکه بسیار است.

قوله: لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ، عبد الله عباس و سعید جبیر و ضحاک گفتند [۲۱-پ]: رسول - علیه السلام - چون وحی آمدی، زبان در دهن می جنبانیدی از حرص و ولع بر قراءت قرآن و فهم آن، خدای تعالی نهی کرد او را از اینکه به اینکه آیت و بقوله: وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ (۳) ...

و روا باشد که اینکه نهی است که رسول - علیه السلام - اینکه فعل نکرده باشد، او را نهی کرد تا نکند، چنان که گفت: وَلَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ (۴) ...، و معلوم است که رسول - علیه السلام - هرگز طاعت کافران و منافقان نداشت، و قوله: «به» اینکه ضمیر (۵) شاید تا راجع بود با قرآن و شاید که راجع بود با وحی.

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ، بر ماست که اینکه قرآن را جمع کنیم. و قرآنه، و بر تو خوانیم. و اینکه لفظ مصدر است، کالرجحان و النقصان.

فَإِذَا قَرَأْتَ قُرْآنًا فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، چون ما بر تو خوانده باشیم آن را، تو متابعت کن قراءت آن را و احکام آن را.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ، پس بر ماست که بیان آن کنیم، و حلال از حرام جدا کنیم. عبد الله عباس گفت و ضحاک: (ان علينا جمعه في صدرك)، بر ماست که آن را جمع کنیم در دل تو و بر تو خوانیم تا تو فهم کنی. و در آیت دلیل است بر آن که جمع قرآن رسول کرد- علیه السلام- در آخر عمر خود، به قول جبرئیل- علیه السلام- قوله: إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ و فی قوله: وَقُرْآنَهُ»۶»، برای آن که نتوان خواندن الا مجموع و مؤلف و مرتب، و نیز دلیل است در او برای آن که روا

(۱). سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۲.

(۲). سوره فصلت (۴۱) آیه ۲۹. [...]

(۳). سوره طه (۳۰) آیه ۱۱۴.

(۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۸.

(۵). اساس: با اینکه ضمیر، کا، گا، آد: اما ضمیر به، با توجه به آج تصحیح شد.

(۶). چاپ شعرانی (۳۲۹/۱۱): ان علينا جمعه و قرانه.

صفحه : ۵۴

نباشد تفسیر قرآن کردن الا به نصی از رسول- علیه السلام- لقوله: ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ.

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»۱»، گفت بر سبیل ردع و زجر کافران را: «كَلَّا».

آنکه بیان کرد که: ایشان منافع عاجل دوست می‌دارند و آخرت و عمل او و ساز و اهبت او رها کرده‌اند»۲»، و اینکه بر سبیل وعظ و زجر گفت.

آنکه گفت»۳» اهل [۲۲- ر] آخرت را به دو قسمت فرو نهاد، گفت:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ، رویهایی»۴» باشد تازه به خدای نگران، و اینکه صفت اهل بهشت است که رویهای ایشان نکو و تازه باشد تا فریشتگان بدانند که ایشان اهل ثوابند.

کوفیان و مدنیان «تَحْبُونَ» و «تذرون» خواندند به «تا» ی خطاب و باقی قراء به «یا» خواندند علی الخبر عن الغائب»۵». و «و النضره» و «و النصاره» و البهجه و الطلاقه نظایر، و نضر»۶» وجهه ينضر»۷» نضاره و نضر الله وجهه، ای حسنه، و منه قول النبی- علیه السلام: نضر الله امرءا سمع مقالتي فوعاها.

إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ، مشبّهه و اشاعره به اینکه آیت تمسک کردند بر اثبات رؤیت و گفتند: آیت دلیل آن می‌کند که خدای را ببینند برای آن که «نظر» چون به «الی» متعدی باشد فایده رؤیت دهد و بر اینکه بیتی آوردند- و هو:

نظرت الی من زین الله وجهه فیا نظره کادت علی عاشق تقضی»۸»

و جواب از اینکه آن است که «نظر» در کلام عرب بر وجوه است. از جمله وجوه و اقسام»۹» هیچ»۱۰» نیست که فایده رؤیت می‌دهد»۱۱»، نظر آید به معنی تقلیب

(۱). کا و تذرون الاخره.

(۲). کا کوفیان و مدنیان «تَحْبُونَ و تذرون» خواندند به تایی خطاب.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

- (۴). همه نسخه بدلها: رویها.
 (۵). کا: گا، آد: خبرا عن الغائب.
 (۶). کا: نظر.
 (۷). کا: ينظر.
 (۸). کا: تقفنی.
 (۹). آج او.
 (۱۰). کا، گا، آد آن. [...]
 (۱۱). همه نسخه بدلها: رؤیت دهد.

صفحه : ۵۵

حدقه درست به جهت مرئی طلب رؤیت او را، و آید به معنی فکر و اندیشه، و آید به معنی انتظار، و آید به معنی مقابله، و آید به معنی رحمت، و از اینکه وجوه هیچ رؤیت نیست، و انما تقلیب حدقه است که مشتبه است بر ایشان برای آن که در رائی به حاسیت سبب رؤیت هست. و دلیل بر آن که «نظر» به معنی رؤیت نیامده است آن است که: عرب اثبات نظر کنند و نفی رؤیت، آن جا که گویند:

نظرت [۲۲- پ] الی الهلال فلم أره، به ما نگریدم «۱» ندیدم. و اگر نظر به معنی رؤیت بودی اینکه کلام متناقض بودی، به منزله آن بودی که گفتی: رأیت الهلال و لم أره، و اینکه باطل است.

دلیل دیگر آن است که: رؤیت بغایت نظر کنند، گویند: ما زلت انظر الیه حتی رأیته، همی نگریدم تا آنکه که بدیدم، و چیز «۲» را بغایت نفس خود نکنند و نگویند: ما زلت أراه حتی رأیته، و اگر نظر رؤیت بودی اینکه کلام مستقیم نبودی «۳».

دلیل دیگر بر اینکه آن است که: نظر متنوع شود و رؤیت متنوع نشود، بل بر یک حدّ باشد، تعلق دارد بهری علی ما هو به، تقول العرب: نظرت إلیه نظر راض، و نظر غضبان، و نظر شررا، و نظر بمؤخر عینه «۴»، و قد أحدّ إلیه النظر، قال الشاعر «۵»:

نظروا الیک بأعین محمّرة نظر التیوس إلی سفار الجازر
 و قال آخر «۶»:

یخبّرنی العینان ما القلب کاتم «۷» و لا جن «۸» بالبغضاء و النظر الشزر
 و نگویند: رأیته و رؤیه راض و رؤیه غضبان.

- (۱). کا، آد، گا: نگرستم.
 (۲). آج، گا: خیر، کا: حیرت.
 (۳). اساس، آج: بودی، با توجه به کا و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
 (۴). کا: نظرا.
 (۵). کا: عینیه.
 (۶). آج شعر.

(۷). کا: کاتب.

(۸). آج، کا، گا: و لا حبه، تیان: و لا حن.

صفحه : ۵۶

دلیل دیگر بر اینکه آن است که: نظر سبب رؤیت باشد، و شیء سبب نفس خود نباشد، یقولون: لو لا ائی کنت أنظر لما رأیته، اگر نه آن بودی که می‌نگردیم ندیدمی او را، اینکه جمله دلیل است بر آن که نظر دگر باشد و رؤیت دگر. دلیل دگر آن است که: نظر به «إلی» متعدی است و رؤیت و نظایر او به نفس خود متعدی است، یقال: نظرت إلیه، و لا یقال: رأیت إلیه، انما یقال:

رأیته و أبصرته و احسسته و آنسته، اینکه دلیل باشد که موضوع اینکه لفظ دگر است و موضوع آن دیگر.

دلیل دیگر آن است که رؤیت [۲۳-ر] عطف کنند بر نظر به حرف تعقیب، یقولون: نظرت إلیه فرأیته، و چیز «۱» را بر نفس خود عطف نکنند، و اگر «نظر» رؤیت بودی به منزله آن بودی که رأیته فرأیته.

دلیل دیگر آن است که: خدای را- تعالی- رایی گویند و ناظر نگویند، برای آن که نظر تقلیب حدقه درست باشد به جهت مرئی طلب رؤیت او را، و اینکه بر خدای روا نیست.

اما قوله: وَ لَا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ (۲)...، معنی آن است که لا- یرحمهم. و از اینکه باب در «۳» هیچ نیست. اما بیت خبزرزی «۴» را [ست] «۵» و او از جمله شعرای محدثان است و بغدادی «۶» است، نه عربی است تا به شعر او استدلال کنند بر قرآن.

اگر گویند: چون تأویل مخالفان باطل کردی، تأویل درست چیست آیت را! گوئیم تأویل درست آن است که: «نظر» به معنی انتظار است، و اینکه تأویل روایت کرده‌اند از عبد الله عباس و حسن و مجاهد و قتاده و ابن جریج و ابو صالح

(۱). آج: خبر.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۷.

(۳). آج: در او، کا، گا، آد: ندارد.

(۴). کا، گا، آد: خبز رزی طبری.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۶). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: طبری.

صفحه : ۵۷

و سعید بن جبیر، و روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- و جماعتی اهل علم «۱».

و «نظر» به معنی انتظار در قرآن بسیار است، منها قوله تعالی: وَ اِنِّی مُرْسَلَةٌ إِلَیْهِمْ بِوَدِیَّةٍ فَنَاطِرَةٌ بِمِیْرَجِ الْمُرْسَلُونَ «۲»، ای منتظره، و قوله: وَ اِنْ کَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلَی مَیْسَرَةٍ «۳»، ای انتظار، و مانند اینکه بسیار است.

اگر گویند: «نظر» که به معنی انتظار باشد به نفس خود متعدی بود، یقال «۴»: نظرت، بمعنی انتظرت. و چون به معنی «رؤیت» باشد به حرف جرّ متعدی باشد «۵» چنان [که] «۶»: نظرت الیه گوئیم «۷»: در «نظر» که تقلیب حدقه است «إلی» گویند، و نیز «نظر» که به معنی انتظار بود یک بار به خود متعدی بود و یک بار به حرف جرّ، ألا تری إلی قوله تعالی: فَنَظِرَةٌ اِلَی مَیْسَرَةٍ «۸» و اینکه نظر بلا خلاف به معنی انتظار است [۲۳-پ]. دگر در قول شاعر که گفت «۹»:

وجوه یوم بدر ناظرات الی الرحمن یأتی بالفلاح
و قال جمیل بن معمر:

و اذا نظرت الیک من ملک و البحر دونک زدتنی نعماً
در اینکه بیتها بلا شبهه «نظر» به معنی انتظار است، و مع ذلك متعدی است به «الی».
و جواب دیگر از اینکه سؤال آن است که بعضی اهل علم گفتند از متأخران «۱۰»: «الی» در آیت حرف جرّ نیست، و إنّما واحد
«آلاء» است، و در واحد

- (۱). آج: از اهل علم، دیگر نسخه بدلها: و از جماعتی از اهل علم.
(۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۳۵.
(۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۰.
(۴). آج: فقال.
(۵). همه نسخه بدلها: بود.
(۶). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۷). آج و دیگر نسخه بدلها که.
(۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۰.
(۹). آج شعر، کا: دیگر قول شاعر که می گوید.
(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها که.

صفحه : ۵۸

او سه لغت است: «الی» مثل معا و «امعاء» او «ألی» مثل: قفا و أقفاء، و «الی» مثل: حسی و أحساء، و بر اینکه وجه آیت محتاج نباشد
به تقدیر محذوفی، بل تفسیر آیت آن بود که: وُجوهٌ یومئذٍ ناضِرَةٌ، نعمه ربّها منتظره. و بر وجه اول تقدیر محذوفی باید کردن، و آن
از باب حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه باشد، کقولہ: وَ سَأَلَ الْقَرِیَّةَ (۱)، و التقدیر: الی ثواب ربّها ناظره.
دگر آن که: رؤیت چون از نظر باشد، ألما به انفصال شعاع نباشد و اتّصال به مرئی، و اینکه متأتی نبود الا با مقابله یا حکم مقابله یا
مقابله محل، و اینکه بر اجسام و الوان روا بود، بر خدای تعالی روا نبود که او به «۲» صفت اجسام و اعراض نیست.
اینکه جمله‌ای است در جواب شبهه‌ای که مثبتان «۳» رؤیت به آن «۴» تمسک کردند.

وَ وُجوهٌ یومئذٍ باسِرَةٌ، و در حق قسم دؤم «۵» گفت: رویهایی «۶» باشد آن روز عابس «۷»، ترش.
تَظُنُّ أَنْ یُفَعَلَ بِهَا فاقِرَةٌ، یقین دانند که به ایشان دواهی و غایت عذاب خواهند کردن. و اصل «فاقره» کاسره باشد، کفقار الظهر، یقال:
فقره إذا ضربته علی فقار ظهره، کما یقال: رأسه و بطنه إذا ضربته [۲۴-] علی رأسه و بطنه، آنکه در داهیه به کار دارند و اینکه
رویهای کافران باشد.

کَلِمًا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِی، آنکه زجر کرد کافران را و گفت: چون جان به بالای سینه رسد و زیر حلق، و التقدیر: بلغت النفس أو
الروح «۸»، و ذکر او نکرد لدلالة الکلام علیه، چنان که شاعر گفت:

(۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۲). همه نسخه بدلها: بر.

(۳). آج: منتسبان. [.....]

(۴). آج: بدان.

(۵). کا: دویم.

(۶). آج، کا، گا: رویها.

(۷-۸). کا، آد، گا التراقی.

صفحه : ۵۹

لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی اذا حشرجت یوما و ضاق بها الصدر

یعنی حشرجت النفس. و واحد «التراقی» ترقوه، و برای آن «تراقی» خوانند آن را که تتراقی النفس إليها. و النفس البخار، و اینکه عبارت باشد از شدت «۱» امر چنان که درید بن الصمه گفت:

و ربّ عظیمه دافعت عنها «۲» و قد بلغت نفوسهم التراقی

و قیل من راق، و گویند راقی کیست! در او دو قول گفتند: یکی من الرقیه، و دیگر من الرقی. گویند «۳» فسون کننده کیست که فسون کند برای اینکه بیمار! قتاده گفت: طلب طیب کنند، طیب بیاید «۴» و از قضای خدا غنا نکند «۵».

مقاتل بن سلیمان گفت: اینکه فریشتگان گویند: من راق، کیست که جان او به آسمان می برد، فریشتگان رحمتند یا فریشتگان عذاب! یقال: رقیه الصبی أرقیه رقیه، فأنا «۶» راق، و رقیه فی السلم أرقی رقیه، فأنا «۷» راق. اول از باب فعل یفعل باشد، و دوم از باب فعل یفعل، و اینکه روایت ابو الجوزاء است از عبد الله عباس.

ابو العالیه گفت: فریشتگان عذاب و رحمت و عذاب در او خصومت کنند تا جان او که به آسمان برد «۸».

و ظنّ أنّه الفراق، و یقین بدانند «۹» که آن وقت فراق اوست از دنیا و فراق روح از تن او، فراق و أیّ الفراق [۲۴- پ]، [کما قال الشاعر] «۱۰»:

(۱). کا، آد، گا: صعوبت.

(۲). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۱۹ / ۱۱۱): عنهم.

(۳). اساس: فسون گویند، با توجه به آج تصحیح شد، و دیگر نسخه بدلها: یعنی فسون کننده.

(۴). آج: طیب نباشد، کا، گا: طیب نیابند.

(۵). کا، آد، گا: نکنند.

(۶-۷). کا، آد، گا: و أنا.

(۸). آج: تا جان به آسمان که برد.

(۹). کا، آد، گا: بدانند.

(۱۰). اساس، آج: ندارد، با توجه به کا و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۶۰

فراق لیس یشبهه فراق قد انقطع الرجاء عن التلاقی
 أنس مالک روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: چون بنده در سكرات مرگ افتد، اعضای او بعضی بر بعضی سلام می کنند
 و می گویند:
 علیک السلام افارقک و تفارقتی إلی یوم القیامه
 ، و داع می کنند یک دیگر را و می گویند: اینکه مفارقتی است تا به روز قیامت.
 وَ التَّفْتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ، و ساق بر ساق مالیدن گیرد از رنج و سختی جان کندن. ربیع أنس گفت: دنیا به آخرت بر پیخته شود، و
 اینکه روایت عطیه است از عبد الله عباس.
 و البی گفت از عبد الله عباس و حسن بصری که: کار دنیا به کار آخرت پیخته «۱» شود برای آن که او در آخر «۲» روز باشد از ایام
 دنیا و اول روز از ایام آخرت.
 ضحاک گفت: مردم تجهیز تن او کنند و فریشتگان «۳» تجهیز روح او.
 مجاهد گفت: یعنی زندگانی و مرگ جمع شود در اینکه روز: قتاده گفت: سختی بر سختی پیخته شود.
 حسن گفت: مراد ساقهای اوست چون در کفن پیچند. قتاده گفت از حسن: مراد آن است که ساقهای او بمیرد و باقی تن او زنده
 باشد.
 زید بن أسلم گفت: یعنی ساق کفن به ساق مرده بر پیخته «۴» شود.
 سعید جبیر گفت: «ساق» عبارت است از شدت، یعنی شداید بر او متتابع شود. سدی گفت: هر گه رنجی بر او به سر آید، رنجی
 دیگرش به سر آید «۵»، و عرب کنایت کنند «۶» به ساق از شدت، و منه قول الشاعر:

لا يرسل الساق الا ممسكا ساقا

و قال امیة بن الصلت:

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بر پیخته. [...]

(۲). آج: آن که او را آخرت.

(۳). همه نسخه بدلها: فرشتگان.

(۴). آج: بر پیچیده.

(۵). کا، آد: با دید آید.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: کند.

صفحه : ۶۱

و قد ارقت لهم بات يطرقني و النفس ذات حزازات و طراق» [۱] «۵۲- ر].

مستخدیا لقراه» [۲] «حین ارقنی لیل التمام افاسیه علی ساق
أی علی شده و تعب.

یکی از صحابه گفت: هیچ منزل فطیع تر از گور نباشد که اول منزلی است از منازل آخرت و آخر منزلی است از منازل دنیا.
یحیی معاذ گفت: چون بنده را در گور نهند، چهار فریشته [۳] بیایند یکی بر سرینان او [۴] بایستد، و یکی بر پاینان [۵] و یکی بر
راست و یکی بر چپ. فریشته [۶] سرینان [۷] گوید: اجل حاضر آمد و امل باطل شد، و آنچه بر راست بود گوید: اموال رفت و
اعمال ماند. و آن که بر چپ بود گوید: اشغال رفت و و بال ماند، و آن که به پاینان [۸] بود گوید: خنک تو را اگر کسب [۹] حلال
بوده است و به خدمت خداوند ذو الجلال [۱۰] اشغال بوده است.

إلی رَبِّكَ یَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ، با خدای تو بود آن روز مرجع و مال خلق و راندن ایشان. فریشتگان خلقان را می‌دانند به [۱۱] آن جا که
فرمایند ایشان را.

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى، گفت: نه تصدیق کرد و نه ایمان آورد و نه نماز کرد.
مفسران گفتند: مراد ابو جهل است.

و لَکِن کَذَّبَ وَ تَوَلَّى، و لکن تکذیب کرد و بر گردید.

ثُمَّ ذَهَبَ إلی أَهْلِهِ یَتَمَطَّى، آنگه روی به خانه نهاد تکبر کنان و تبختر کنان.

زید أسلم گفت: بنو مخزوم چنین رفتندی. و اصل کلمه از «مطأ» ست و آن پشت

(۱). آج: و النفس و امرالرات، کا: ذات حزازات.

(۲). آج: مسجل بالقراء، کا: مسجد بالقراء، کا، آد: ندارد.

(۳-۶). همه نسخه بدلها: فرشته.

(۴). آد، گا: سر او.

(۵). آج: پایان، کا: پایگاه، گا، آد: پای.

(۷). آج، گا، آد: سر.

(۸). آج: به پایان، کا: برپای، گا، آد: برپا.

(۹). آج و دیگر نسخه بدلها: کسبت.

(۱۰). همه نسخه بدلها: ذو الجلال. [...]

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: تا.

صفحه : ۶۲

باشد، یعنی «یا» [۱] یلوی مطاه، پشت می‌پیچید [۲] در تبختر کردن. و گفتند: اصله يتمطط، أي يتمدد و المد و المط، و لکن یک «طا» را
بدل کرد به «یا» تا اینکه حرف مکرر نشود، و مثله قولهم: خرجنا تتلعی، و الأصل نتلوع أي نجنی اللعاع. و «العاع» به پارسی
هنجیمک [۳] باشد. و «تمطى» آن بود که مردم چون [۲۵-پ] از خواب برخیزد [۴] بر تهنز آید و خویشتن برکشد [۵].
در خبری آمد که رسول - علیه السلام - گفت:

اذا مشت امتی المطیطاء و خدمتهم الروم و فارس سلط بعضهم علی بعض ، گفت: چون امت من [در] «۶» رفتن تبختر کنند و روم و پارس ایشان را خدمت کنند، وقت آن باشد که ایشان را بر یک دیگر مسلط کنند.

راوی خبر گفت: من پرسیدم از ابن نجیح «۷» که: «مطیطاء» چه باشد! گفت: رفتن به تبختر، چنان که خدای تعالی گفت: ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ. اُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ، ثُمَّ اُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ، اینکه تهدید و وعید است، اینکه لفظ موضوع است اینکه معنی را، قالت الخنساء:

هممت بنفسی کلّ الهموم فأولیٰ لنفسی اولى لها
و قال آخر:

یا ویس لو نالتک أرماحنا
کنت کمن تهوی به الهاویة

العینا عیناک عند القضاء اولى فأولیٰ لک ذا واقیة
بعضی علما گفتند معنی آن است که: تو اولتری به اینکه عذاب. عرب اینکه کسی را گوید که او را بلایی رسد که مستحق آن بود، و گفتند: کسی را گویند که

(۱). کالوی، آد، گا: گویی.

(۲). آج: برپیچیده، کا، آد: می پیچند، گا: می پیچد.

(۳). کا: هنجهنک، آد: هنجمنک.

(۴). آج، کا: برخیزند.

(۵). آج، کا: برکشند.

(۶). اساس، آج: ندارد، با توجه به کا و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). کا، آد، گا: ابی النجیح.

صفحه : ۶۳

بلا به او نزدیک باشد. و اصل کلمت از «ولی» بود و آن قرب باشد، قال الله تعالی: قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ «۱»، يقال «۲»: هذا ثمّ الذی یلیه، اى یقرب منه. قال الشاعر:

فصالوا صولهم فیمن یلیهم وصلنا صولنا فیمن یلینا

و گفته‌اند: اینکه کلمت تحذیر است، یعنی و لیک شرّ فاحذره، شری به تو نزدیک شد، از او حذر کن. بعضی دگر از علما گفتند: کلمت از مقلوب است، و التقدير: اویل، اى أحقّ بالویل، و مثله قوله: ما اطیبه و ایطبه [۲۶-ر]، و قولهم: عاقنی کذا و عقانی، و جذب و جذب، و اّیم و آیامی و الاصل آیایم، و قوس و قسی، و اصله قؤوس.

گفت «۳» معنی آیت آن است که ابو جهل را گویند: و ای بر تو آن روز که زنده بودی؟ و وای بر تو آن روز که بمیری؟ و وای بر تو آن روز که تو را زنده کنند؟ قتاده روایت کرد که: چون اینکه آیت آمد، رسول-علیه السلام- در بطحاء مکه گریبان ابو جهل بگرفت و او را گفت: اُولی لَکَ فَأُولی ابو جهل گفت: یا محمّد؟ مرا تهدید می کنی! به خدای که تو و خدایت به من هیچ نتوانی کردن «۴» که من عزیزتر اهل مکه ام.

چون روز بدر بود و قریش به کالزار «۵» آمدند، قوت خود دیدند و ضعف رسول. هیچ شک نکردند که دست ایشان را باشد. ابو جهل رسول را گفت: پس از امروز خدای را نپرستی. خدای تعالی او را بیفگند بتر فگندی تا پسران عفرآء بیفگندند او را، و عبد الله مسعود تمام بکشتش.

در خبر است که: عبد الله مسعود پیری «۶» بود ضعیف کالزار «۷» نمی توانست

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۳.

(۲). آج: و یقال.

(۳). آج، گا: گفتند.

(۴). آج، کا، آد: نتوانید کردن.

(۵). آج، کا، گا: کارزار.

(۶). آج: مردی. [...]

(۷). آج، کا، گا: کارزار.

صفحه : ۶۴

کردن، بر کشتگان می گردید و اگر کسی رمقی داشت او را تمام می کشت، گفت:

برسیدم «۱» ابو جهل را دیدم خویشتن «۲» در میان کشتگان پنهان کرده. چون او را بدیدم از میان کشتگانش بیرون کشیدم و پای بر «۳» نهادم و بر پشت او شدم. به من برنگرید، گفت: یا رویعی الغنم لقد ارتقی صعبا، ای شبانک گوسپندان بر بالای بلند شده ای؟ گفتم: ای ملعون هم تکبر کنی در اینکه جای! آنگه گفت:

دانم که مرا بخواهی کشتن. گفتم: بلی. گفت: سه وصیت می کنم تو را. گفتم:

بگو. گفت: محمّد را بگو که من در جهان از تو دشمنتر کسی را نداشتم [۲۶-پ]، و مرا به شمشیر من بکش که شمشیر تو کند است، و سر من که ببری از سینه ببر تا چون پیش محمّد ببری از او بشکوهد.

گفتم: اما حدیث دشمنی تو محمّد را، خدا تو را از آن دشمنتر دارد. و اما کشتن تو به تیغ تو، و الله که جز به تیغ خود نکشم تو را بر رغم تو. و اما سر بریدنت، جز در زنج تیرم تا هر کدام «۴» حقیرتر باشد.

گفت: آنگه سرش بیریدم و خواستم تا برگیرم. قوت نداشتم، رسنی در او بستم و بر زمین می کشیدم تا پیش رسول بردم. رسول-علیه السلام- مرا بشارت داد و خدای را شکر کرد.

و در خبر است که ابو جهل گفت: اگر بدانستی که محمّد پیغامبر است هم ایمان نیاوردمی به او برای آن که استکاف آمدی مرا از آن که متابعت کردمی غلامی قرشی را.

و در خبر است که رسول-علیه السلام- گفت: هر امتی را فرعونى بوده است، و فرعون اینکه امت ابو جهل است.

أَیَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» گفت: آدمی می پندارد که او را مهمل

(۱). آد، گا و.

(۲). آج، آد، گا را.

(۳). آج او.

(۴). کا: هر چه.

صفحه : ۶۵

فرو خواهند گذاشتن چون گوسفند بی شبان و چهار پای بی فسار تا آن جا رود که او خواهد و چرا کند چنان که خواهد.
 أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِّنْ مَّنِيٍّ يُمْنِيٍّ، أَوْ نَهْ پارهای آب بوده است از آب منی که آن را بیرون آرند! و گفتند: «یمنی» ای یقدر، که آن را به اندازه کنند. و ابو عمرو و یعقوب و حفص و مفضل عن عاصم خواند «۱»: «یمنی» به «یا» رجوعاً بها إلی المنی، و باقی قراء به «تاء» تأنیث رجوعاً بها إلی النطفة.
 ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً، آنکه خونی «۲» ستر شده بود نوسنده «۳»، من قولهم: علق بالشیء إذا تعلق به. فَخَلَقَ فَسَوَّى، ای خلقه [۲۷-ر] و سواه، بیافرید او را و خلقت او راست کرد «۴» و از او دو جفت بیافرید نر و ماده، و زن و مرد.
 أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ، آن خدایی که بر اینکه قادر باشد، قادر نباشد که مردگان را زنده کند! چون بر ابتدا قادر است، اولیتر که بر اعادت قادر بود.

البراء بن عازب «۵» گفت چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- گفت:

سبحانک و بلی.

سعید جبیر گفت از عبد الله عباس «۶»: هر که او سورة الاعلی خواند باید تا بگوید: سبحان ربی الاعلی، اگر امام باشد اگر جز امام. و آن کس که سورة القیامة خواند، به آخر سورت چون بخواند: أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ، باید تا بگوید: سبحانک اللهم بلی، اگر امام باشد و اگر جز امام.

(۱). دیگر نسخه بدلها: خواندند.

(۲). آج بسته.

(۳). کا، گا: دوسنده.

(۴). کا، آد، گا فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی.

(۵). کا: براء بن العازب.

(۶). کا، آد، گا که.

صفحه : ۶۶

سورة الانسان «۱»

اینکه سورت مکی است و سی و یک آیت است و دویست و چهل کلمت است، و هزار و پنجاه و چهار حرف است.
 و روایت است از زرّ حبیش از ابی کعب که رسول- صلی الله علیه و علی اله- گفت: هر که سورة الانسان بخواند جزای او بر «۲»

خدای بهشت و حریر باشد» (۳).

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱ تا ۳۱]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَيِّئاً بَصِيراً (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ - إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً (۳) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالاً وَ سَعِيراً (۴) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً (۵) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً (۶) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً (۷) وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيراً (۸) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً (۹) إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا غَیْبُوسًا قَمَطِراً (۱۰) فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُوراً (۱۱) وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً (۱۲) مُتَكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيراً (۱۳) وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذِليلاً (۱۴) وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَاتِهِ مِنْ فَضِّهِ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيراً (۱۵) قَوَارِيراً مِنْ فَضِّهِ قَدَّرُوهَا تَقْدِيراً (۱۶) وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلاً (۱۷) عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلاً (۱۸) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثوراً (۱۹) وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيراً (۲۰) عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُدُوسٌ خُضِرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوراً (۲۱) إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً (۲۲) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً (۲۳) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُوراً (۲۴) وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصَبِيلاً (۲۵) وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً (۲۶) إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلاً (۲۷) نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلاً (۲۸) إِنَّ هَذِهِ تَذِكْرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً (۲۹) وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً (۳۰) يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً (۳۱)

[ترجمه]

آمد بر آدمی وقتی از روزگار «۴» نبود چیزی یاد کرده!

ما «۵» بیافریدیم آدمی را از آب منی آمیخته، می آزماییم او را، کردیم او را شنوا و بینا.

ما نمودیم او را راه، یا شکر کننده بود و یا کفر آرنده.

(۱). آد: سوره دهر، گا: سوره الدهر.

(۲). کا، گا: بنزدیک.

(۳). کا، گا جعلنا الله من العالمين العاملين بها. [.....]

(۴). آج که.

(۵). آج: که ما.

صفحه : ۶۷

«۱»

ما بنهادیم برای کافران زنجیرها و بندها و آتش افروخته.
 نیکوکاران باز خورند از کاسی که باشد آمیختن آن کافور.
 چشمهی که باز خورند [به آن] «۲» بندگان خدای بیرون آرند آن را بیرون آوردنی.
 وفا کنند به نذر و می ترسند از روزی که شرّ او عام باشد.
 و می دهند طعام بر دوستی او به درویش و بی پدر و بند نهاده.
 ما طعام می دهیم [شما را] «۳» برای خدا، نمی خواهیم از شما پاداشت و نه شکر.
 ما می ترسیم از خدای ما روزی ترش روی سخت.
 بپاید ایشان را خدا از شرّ آن روز و پیش ایشان برد تازه رویی و خزّ می.
 و پاداشت داد ایشان را به صبری که کردند بهشت و جامه حریر.
 تکیه زده باشند در آن جا بر سریرها، نینند در آن جا آفتابی و نه سرمایی.
 نزدیک باشد بر ایشان سایه‌ها آن و مسخّر گردانند میوه او را [مسخّر] «۴» گردانیدنی.

(۱). اساس و آج: سلاسل که مبتنی بر قراءت دیگری است، با توجه به آج و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۴-۳-۲). اساس:
 ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

صفحه : ۶۸

و بگردانند بر ایشان جامهای آب «۱» شراب از سیم و کوزه‌هایی که باشد آبگینه.
 آبگینه از سیم انداخته باشد ایشان را انداختنی.
 و بدهند ایشان را در آن جا کاسی که آمیختن آن زنجبیل باشد.
 چشمهی است در او که «۲» می خوانند آن را سلسبیل.
 گردنده «۳» بر ایشان پسرانی جاودانی، چون بینی ایشان را، پنداری که مرواریدند پراکنده.
 و چون بینی، آن جا بینی نعمتی و پادشاهی بزرگ.
 بر ایشان بود جامه‌های دیبا سبز و ستبرق و در دست ایشان کنند دستونجه‌های «۴» از سیم و بدهد ایشان را خدای ایشان شرابی پاکیزه.
 که اینکه بود شما را پاداشت، و بود سعی شما شکر کرده.
 ما، ما بفرستادیم بر تو قرآن را فرستادنی.
 صبر کن حکم خدایت را [و] «۵» طاعت مدار از ایشان بزهکاری یا کافری را.
 یاد کن نام خدایت را به بامداد و شبانگاه.
 و از شب سجده کن او را و

(۱). آج: اناهای.

(۲). آج: در آن جا که.

(۳). آج: برگردند.

(۴-۵). آج: دستور نهایی.

صفحه : ۶۹

تسبیح شب دراز.

اینان دوست می‌دارند سرای نزدیک و رها کرده‌اند باز پس ایشان روزی گران.

ما آفریدیم ایشان را و سخت بکردیم خلق ایشان و چون خواهیم بدل کنیم مانند ایشان بدل کردنی.

اینکه یادگاری «۱» است هر که خواهد بگیرد به خدای خود راهی.

و نخواهی «۲» الا آن که خواهد خدای که خدای دانا و محکم کار بوده است.

دارد آن «۳» را که خواهد در رحمت خود و ستمکاران را بچارده است برای ایشان «۴» عذابی سخت [۲۹-ر].

قوله تعالی: هیل اتی علی الإنسان حین من الدهر، الایه، زجاج گفت معنی آن است که: ألم یأت علی الانسان، یعنی آدم- علیه

السلام- «حین»، ای زمان من الدهر و قد کان شیئا الا أنه لم یکن مذکورا، گفت: نه روزگاری آمد بر آدم که او در آن روزگار

چیزی «۵» مذکور نبود، یعنی آن چهل سال که از میان مکه و طائف فکنده بود گاه خاک و گاه گل و گاه حمأ و گاه صلصال.

و گفتند: چهل سال خاک بود، باران بر او آمد گل گشت. چهل سال گل می‌بود به گشت روزگار رنگ بگردانید «حمأ» «۶» گشت.

چهل سال

(۱). آج: یاد کردن.

(۲). آج: نخواهید/ نخواهی.

(۳). آج: در برد آن.

(۴). آج: بچارده ایشان را.

(۵). آج: حینی.

(۶). کا: خزّه. [.....]

صفحه : ۷۰

«حمأ» «۱» بود، آفتاب در او تافت خشک گشت «صلصال» شد. چهل سال «صلصال» بود.

بعضی دگر گفتند: معنی «هل»، «قد» است اینکه جا، ای قد اتی علی الانسان، یعنی حینی و مدتی از روزگار بر آدم بگذشت که او

در آن روزگار چیزی مذکور نبود.

بعضی دگر گفتند معنی آن است که: اتی علی الانسان، [علی سبیل] «۲» الاستفهام، و اینکه استفهامی بود بر سبیل تقریر، و مراد به

«انسان» آدم است فی قول الحسن و قتاده و سفیان.

و دگر مفسران گفتند: مراد دگر آدمیانند، و «لام» جنس راست. و در تفسیر اهل البیت آمد که: مراد به «انسان» علی بن ابی طالب

است «۳»، و «هل» به معنی «ما» ی نفی است، و تقدیر کلام اینکه است که: ما اتی علی الانسان زمان من الدهر إلاً و کان فیه شیئا

مذکور، هیچ روزگار نیامد و الا او در آن روزگار چیزی بود مذکور، یعنی همیشه معروف و مذکور و مشهور بود، و چگونه

مذکور نباشد آن کس که نامش با نام خدا و رسول بر ساق عرش و بر در بهشت و بر سرادقات [۲۹-پ] عرش و اوراق اشجار

نیشته باشد- پیش از خلق آدم- علی ما جاء فی الأخبار: مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله محمّ و رسول الله أیدته بعلی و نصرته به. گفتند دلیل بر صحّت اینکه قول آن است که گفت: إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ، به «لام» تعریف عهد. گفت: ما آن انسان را که ذکر او رفت از نطفه آفریدیم. و معلوم است که آدم را از نطفه نیافرید. و اصل «نطفه» فعله باشد من نطف الماء إذا قطر «۴». و «نطفه»، قطعه‌ای «۵» باشد از او برای آن که فعله و

(۱). کا: خزّه.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). آج، کا علیه الصلوٰه و السلام.

(۴). اساس: قدر، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). کا: قطره‌ای.

صفحه : ۷۱

فعله قطعه باشد، کالفرقه و الزبره و اللمظه و ما أشبهها، قال الشاعر:

ل أنت إلّا نطفة فی شئ

و جمعها نطاف و نطف. أمشاج، أى أخلاط، واحدها مشج و مشیج، کخدن و خدین، قال رؤبه:

يطرحن کلّ معجل نشاج لم تکس جلدًا فی دم أمشاج

و یقال: مشجت الشیء بالشیء إذا خلطته به فهو ممشوج و مشیج، قال أبو ذؤیب:

کأنّ الزیش و الفوقین منها خلاف النصل سیط به مشیج

عبد الله عباس و حسن و عکرمه و مجاهد و ربیع گفتند: مراد آب مرد است که با آب زن آمیخته شود در رحم که خدای تعالی از آن فرزند آفریند. و در اخبار آمده است که: آب مرد سپید باشد و ستبر و آب زن زرد باشد و رقیق، هر کدام که از آن غالب باشد شبه او را بود.

قتاده گفت: «أمشاج»، أى اطوار، انواع باشد. اول نطفه، آنکه علقه و آنکه مضغه و آنکه عظام و آنکه گوشت «۱» بر او پوشد و آنکه خلقی نو بیافریند.

ضحاک گفت: یعنی اختلاط الوان [۳۰-ر] نطفه که آب مرد سپید باشد و سرخ، و آب زن زرد باشد و سبز، و اینکه روایت و البی است از عبد الله عباس و روایت ابن نجیح «۲» از مجاهد، و قول کلبی است و عطاء خراسانی «۳».

عبد الله مسعود و اسامه زید گفتند: مراد به «أمشاج» عروقی است که در نطفه باشد. ابن جریر گفت: از عطا که: «أمشاج» اختلاطی باشد در نطفه که خدای تعالی پی از او آفریند. حسن گفت: «أمشاج» یعنی نطفه آمیخته با خون حیض. نبینی که چون زن آبستن شود، خون حیض منقطع شود از او.

ابن السکیت گفت: «أمشاج» أخلاط بود برای آن خواند آن را که آدمی

(۱). آج، آد، گا: و پوست، کا: آنکه پوست.

(۲). کا، آد، گا: ابن ابی نجیح.

(۳). آج، کا: خوراسانی.

صفحه : ۷۲

مرکب است از انواع مختلف، و چون پدید آید خداوند طبع مختلف باشد. و بعضی اهل لغت گفتند: بنای أمشاج، بنای جمع است و معنی واحد، نینی که آن را به صفت نطفه کرد، و نطفه واحد است، و مثله قولهم: ثوب أسمال و أخلاق و حبل أرمام و برمهٔ اعشار.

ابو عبد الرحمن السلمی گفت از ابو عثمان مغربی شنیدم در مکه که او را از اینکه آیت پرسیدند، گفت: خدای تعالی امتحان کرد خلقان را به نه چیز: سه مفتن و سه کافر و سه مؤمن. اما سه مفتن: سمع و بصر و زبان، و اما سه کافر:

نفس و هوا و شیطان، و اما سه مؤمن: عقل و روح و فکر اوست، و اینکه حدیثی است معلق و از جنس طامات.

قوله تعالی: نَبَلَّیْهِ، می آزماییم او را. و بیان، آزمایش خدای تعالی بنده را چند جای برفت در اینکه کتاب که مراد از آن تکلیف است که صورت امتحان دارد.

فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا، او را سمیع [۳۰-پ] و بصیر گردانیدیم، شنوا و بینا. و بعضی اهل علم گفتند: در آیت تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن که: فجعلناه سمیعاً بصیراً لنبتلیه، او را سمیع و بصیر کردیم تا او را به تکلیف امتحان کنیم.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ، گفت «۱»: او را هدایت دادیم بر ره راست و راه «۲» نمودیم به بیان و ارشاد و انواع الطاف تاره حق از ره باطل بدانند «۳» و صواب از خطا و شر از خیر.

إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا، اگر شاکر باشد و اگر کافر، یعنی نه برای آن که در معلوم چنان باشد که او کافر خواهد بود، من لطف و بیان از او باز گیرم، بل هدایت او هم بر آن حد کنم که هدایت شاکران، برای آن که هدایت به من تعلق دارد و شکر و کفران به بنده من، آنچه به من تعلق دارد به جای آرم تا اگر او آنچه

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها ما.

(۲). دیگر نسخه بدلها با او.

(۳). کا، آد، گا: باز داند.

صفحه : ۷۳

تکلیف اوست به جای نیارد حجت مرا باشد بر او. و اینکه آیت دلیل است بر بطلان قول مجبر، که ایشان گفتند خدای تعالی هدایت ندهد کافران را، و خدای تعالی در اینکه آیت گفت: من هدایت دهم بنده را اگر شاکر باشد و اگر کافران «۱» تهدید کرد کافران را، گفت: إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَيِّئَاتٍ وَأَغْلَابًا وَ سَعِيرًا، گفت: ما بیجار داریم «۲» برای کافران سلسلهها «۳» و غلها و آتش درفشنده و دوزخ تافته. ابو جعفر و شبیه و نافع و عاصم و کسائی خواندند: «سلا سلا و قواریرا» به «الف»، باقی، قراء بی «الف» برای آن که جمعی است بعد الفه حرفان فلا ینصرف.

آنکه وعده داد مؤمنان را، گفت: إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ الْاِيَّةِ، گفت «۴»: نکوکاران و سوگند به راست کنان، يقال: رجل برّ و

بار، ای محسن و برّ فی یمینه [۳۱-ر] إذا صدق. حسن گفت: ابرار آنان باشند که مورچه از ایشان نیازارد» (۵) و به هیچ بدی رضا ندهند. واحد او «بار» مثل ناصر و انصار، و صاحب و اصحاب. و «برّ» أيضا کنهر و أنهار و ضرب و اضراب. یَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ، در آخرت از کاسی خمر خوردند که مزاج و آمیختگی آن کافور بود، و عرب إناء خمر را کأس نخوانند الا آنکه که در او خمر باشد. قتاده گفت: مزاجش کافور باشد و مهرش مشک. عکرمه گفت: مزاجها، ای طعمها. اهل معانی گفتند: مراد آن است که به سپیدی و بوی کافور باشد نه آن که عین کافور بود، چه کافور خوردنی نباشد، و التقدير: مزاجها شراب کالکافور، مثل قوله: حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا (۶)، ای کالنار. ابن کيسان گفت: شرابی باشد مطیب به کافور و مشک و زنجبیل. فزّاء گفت: کافور نام چشمه‌ای آب است، و در مصحف عبد الله مسعود هست: من

(۱). کذا در اساس، آج در اینکه جا افتادگی دارد، دیگر نسخه بدلها، کافر آنکه.

(۲). آج: ساخته‌ایم، آد، گا: ما مهینا کردیم.

(۳). سلسلهها/ سلسله‌ها. [...]

(۴). کا، آد إِنْ الْأَبْرَارِ

(۵). کا: مورچه‌ای را نیازارند.

(۶). سوره کهف (۱۸) آیه ۹۶.

صفحه : ۷۴

کأس صفراء کان مزاجها قافورا. و عرب معاقبه کند میان «قاف» و «کاف» برای آن که دو حرف لهوی است. واسطی گفت: چنان که احوالشان در دنیا مختلف باشد، شرابشان در آخرت مختلف باشد. اهل اشارت گفتند: برای آن مزاج خمر ایشان کافور کنند تا دنیا بر دل ایشان سرد شود.

عیناً، فزّاء گفت: نصب او بر بدل است از کافور، و کسائی گفت: نصب بر حال است، و گفتند: منصوب است به «یشرب» که از پس او می‌آید، و گفتند:

نصب بر مدح است، و گفتند: به فعلی محذوف، و التقدير: أعنی عینا، و قيل اراد من عین فلما حذف الجار انتصب الاسم، و اینکه وجوه همه قریب است و محتمل.

یَشْرَبُ بِهَا، و التقدير: یشربها، «با» صلّه است [۳۱-پ] و گفت: به معنی «من» است، ای منها. يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا، آن جا که خواهند می‌برند در منازل و قصور خود، چنان که یکی از ما آب از جای به جای خود در زیر زمین ببرد و آن جا که خواهد برآرد. و «تفجیر» گشادن چشمه آب باشد. و انفجار، گشاده شدن چشمه باشد.

يُوفُونَ بِالْأَنْذَرِ، وفا کنند» (۱) به نذر و آن نذر که کرده باشند به جای آرند. قتاده گفت: یعنی به عبادات قیام نمایند از نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد. مجاهد و عکرمه گفتند: عام است در جمله نذرها که مردمان کنند. گفتند: به هر نذر که کنند وفا کنند. وَ يَخَافُونَ يَوْمًا، و از روزی ترسند که شرّ آن روز عام باشد به همه کس برسد، یعنی روز قیامت. و «مستطیر» فاش و شایع باشد، يقال: استطار الشیء إذا ظهر و قال الاعشى:

فبانّت و قد أسارت فی الفؤاد صدعا علی نأیها مستطیرا

و يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ، و می دهند طعام. عَلٰی حُبِّهِ، بر دوستی او.

خلاف کردند در اینکه ضمیر که راجع با چیست. دارانی گفت: بر دوستی خدا. حسین بن الفضل گفت: علی حب الطعام، با آن که طعام دوست

(۱). کا، آد، گا: وفا کنندگان.

صفحه : ۷۵

داشتند «۱» و محتاج بودند به آن، کقوله: وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ «۲». بعضی دگر گفتند: علی حب الاطعام، با آن که طعام دادن دوست داشتند «۳»،

کقول امیر المؤمنین - علیه السلام -: حَبِّ اِلٰی مِنْ دِنَاكُم ثَلَاثٌ: اطعام الضیف و الصوم فی الصیف، و الضرب بالسیف. عبد الله عیاس گفت: عَلٰی حُبِّهِ، اٰی عَلٰی قَلْتِهِ. «مسکینا»، مفعول دؤم «یطعمون» است. و «مسکین» آن باشد که آن را بلغه «۴» عیش باشد و کفایت نباشد او را، و «فقیر» آن که او را هیچ نباشد - علی خلاف فیه بین [۳۲- ر] أهل اللغه. و «مسکین» مفعیل باشد من السکون، برای آن که درویش را حرکت اهتزاز نباشد. و یتیمًا، طفلی باشد که پدر ندارد. و اَسیرًا، آن باشد که او را در کالزار «۵» به دست بگیرند و او فعیل است به معنی مفعول من الاسر و هو الشد، برای آن که چون بگیرند او را ببندند. و ابو سعید خدری گفت در خبری مرفوع که رسول - علیه السلام - گفت:

اسیر، بنده باشد و مردم زندانی. ابو حمزه الثمالی گفت: مراد به اسیر زنانند، بیانه

قوله: «۶» «استوصوا بالنساء خیرا فانهن عوان عندکم

، اٰی اسراء.

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اِلٰهِ، اٰی یقولون عطفًا علی قوله: «یوفون، و یخافون و یطعمون» و اینکه از جمله جایها است که قول در او مضمّر باشد. سعید جبیر و مجاهد گفتند: اینکه سخن بر زبان نراندند «۷». در دل داشتند، حق تعالی از سر ایشان و حسن نیت و خلوص اعتقادشان خبر داد و به اینکه بر ایشان ثنا گفت «۸»، ما شما را طعام برای خدای می دهیم، بر روی خدای نه نه بر روی خلق، یعنی برای خدای نه برای خلق «۹»، و از شما جز او مکافات و پاداشت نمی خواهیم، و نه نیز

(۳- ۱). آج: داشتندی.

(۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۹.

(۴). کا، گا: بلغت.

(۵). کا: کارزار.

(۶). اساس علیه السلام، کا، آد: صلی الله علیه و آله.

(۷). کا: براندند.

(۸). کا، آد، گا: که.

(۹). کا، آد لا نرید منکم جزاء و لا شکورا.

صفحه : ۷۶

شکری که ما را بگوی «۱» و از اینکه بازگویی «۲». و در «شکور» دو وجه گفتند: یکی آن که جمع شکر است، کبر و برود «۳»، و یکی آن که مصدر است، کالدخول و الخروج.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا، که ما از خدا می‌ترسیم در روزی ترش روی، یعنی «۴» روزی که مردم در او ترش روی باشند، من باب قولهم: لیل قائم و نهار صائم، و آن روز قیامت باشد که مردم در او چنین باشند از کثرت مکاره «۵»، و اینکه ظرف متسع است [۳۲-پ].

[«۶» عبد الله عیاس گفت: عبوسی کافران در اینکه روز به حدی برسد که قطرات از چشمهای ایشان به جای آب رفتن گیرد. و گفتند: روز را تشبیه کرد به مردی ترش روی. علی بن طلحه روایت کرد از عبد الله عیاس که او گفت: العبوس الضیق، و القمطیر الطویل، تنگ و دراز، کلبی گفت: عبوس آن باشد که در او گشادگی نبود، و قمطیریر سخت باشد. قتاده و مجاهد و مقاتل گفتند: قمطیریر آن باشد که به سختی لبها از هم بردارد و پیشانی به شکنج آرد. اخفش گفت:

قمطیریر بغایت سخت باشد و دراز «۷»، يقال: یوم قمطیریر و قماطر إذا کان شدیداً الحرّ طویلاً، و لا قال الشّاعر:

فَفَرُّوا إِذَا مَا الْحَرْبُ ثَارَ غِبَارُهَا وَ لَجَّ بِهَا الْيَوْمَ الْعَبُوسُ الْقَمَاطِرُ
و أنشد الفراء:

بنی عمناهل تذکرون بلاءنا علیکم إذا ما کان یوم قماطر
کسائی گفت: اقمطرّ الیوم و از مهرّ اقمطرا و از مهرا را فهو قمطیریر و

(۱). کا، گا: گوید.

(۲). کا، آد: یا از آن باز گوید. [.....]

(۳). کا، آد: شکر است کالفوس.

(۴). کا، آد در.

(۵). آد و الام.

(۶). اساس: یک برگ افتادگی دارد، آج اعنی مفعول فیه به جای مفعول به نهادن، کقوله: یا سارق اللیلة اهل الدار.

(۷). کا، آد: سختی باشد و درازی.

صفحه : ۷۷

زمهریر، و یوم مقمطرّ إذا کان صعباً شدیداً، قال الهدلی:

بنو الحرب ارضعنا لهم مقمطرّة فمن یلق منا ذلك الیوم یهرب

فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ، گفت: خدای تعالی نگاه داشت ایشان را از شرّ آن روز که می‌ترسیدند از او. و لَقَّاهُمْ، به ایشان نمود و به استقبال ایشان ببرد.

نَضْرَةٌ، تازه رویی و شادمانی. مفسران گفتند: نضرة فی الوجوه و سرورا فی القلوب.

و جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا، و پاداشت دهند ایشان را به آن صبر که کردند. و «ما» مصدری است، اُی بصبرهم، و «با» مجازات است. جَنَّةً،

بستانی پر درخت که زمین را سایه کند» (۱). و حریراً، و لباس حریر به آن که صبر کردند» (۲). بر طاعت و پرهیز از معصیت. ضحاک گفت: بما صبروا علی الفقر، و قرطی گفت: بما صبروا علی الصوم. عطا گفت: علی الجوع. عمر گفت» (۳): رسول را صلی الله علیه و آله پرسیدند از صبر، گفت صبر چهار گونه است: صبر است بنزدیک زخم اول که بدایت بلا باشد، و صبر است بر ادای فرایض، و صبر بر اجتناب محارم، و صبری است بر مصائب. حسن گفت: جزای ایشان آن باشد که ایشان را به بهشت برد و لباس حریر در ایشان پوشاند.

مُتَّكِنِينَ، نصب او بر حال است، تکیه زده باشند. فیها، در بهشت. عَلَى الْأَرَائِكِ، بر سریرها که از بالای او کله زده باشند. و سریر را اریکه نخوانند» (۴) الا آن که از بالای او کله باشد. حسن گفت: اینکه لغت اهل یمن است و در آن عهد سریر به اینکه صفت ملوک یمن را بودی. مقاتل گفت: سریرها باشد با کله از شاخهای زر مرصع به انواع جواهر از درّ و یاقوت. لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا، در او» (۵) آفتاب و سرما نبینند. قتاده گفت: خدای تعالی دانست که گرمای سخت و

(۱). کا، آد: که سایه بر زمین افگند.

(۲). کا، آد: بر آن صبر که کردند.

(۳). کا، آد: عمر خطاب روایت کرد که.

(۴). کا، آد: خوانند.

(۵). کا، آد: در آن بهشت.

صفحه : ۷۸

سرمای سخت مودی باشد، نفی کرد هر دو را از بهشت تا بدانند که هوای بهشت معتدل باشد، و مرّة الهمدانی گفت: زمهریر سرمای بزننده باشد. مقاتل حیّان گفت: برف خورد باشد به مانند سر سوزن. عبد الله مسعود گفت: لونی باشد از عذاب. ثعلب گفت: زمهریر به لغت طی «۱» ماه باشد» [۲] یعنی در او آفتاب و ماه نبینند، قال شاعرهم:

و لیلۃ ظلامها قد اعتکر قطعتها و الزمهریر ما زهر» (۳)

ای لم یطلع القمر. مقاتل گفت: آیات در مردی انصاری آمد که او طعام داد اینکه سه کس را: مسکین و یتیم و اسیر را، و عامّه مفسران و اهل اخبار جمله گفتند: اینکه آیات من قوله تعالی: إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ - إلی قوله: وَكَانَ سَيِّعِيكُمْ مَشْكُورًا» (۴)، در» (۵) امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - آمد و کنیزکی که ایشان را بود فضّه نام.

و قصه اینکه آن بود که: لیث روایت کرد از مجاهد از عبد الله عتّاس و اینکه خبر به چند طریق بیآورد ثعلبی مفسّر امام اصحاب الحدیث که: حسن و حسین - علیهما السلام - بیمار شدند. جدّشان محمّد مصطفی - صلی الله علیه و علی اله - به عیادت ایشان شد با جمله صحابه و معروفان عرب. علی را گفت: اگر نذری کنی در حقّ اینکه فرزندان، و هر نذری که آن را وفا نباشد هیچ نبود.

امیر المؤمنین علی گفت: با خدای پذیرم» (۶) که اگر خدای اینان را شفا دهد، من سه روز روزه دارم به شکر آن، و فاطمه - علیها السلام - گفت: من نیز هم اینکه نذر کردم، حسن گفت: من نیز هم اینکه نذر کردم اگر خدای ما را عافیت دهد. حسین گفت: من نیز هم اینکه نذر کردم اگر خدای حسن را عافیت دهد. فضّه - خادمه

(۱). آد آفتاب و.

(۲). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). آج: ما ظهر.

(۴). سوره انسان (۷۶) آیه ۵ تا ۲۳. [.....]

(۵). کا، آد حق.

(۶). کا: پذیرفتم، دا: نذر گرفتم.

صفحه : ۷۹

ایشان- گفت: من نیز هم اینکه نذر کردم.

چون خدای تعالی ایشان را عافیت داد، علی فاطمه را گفت: وقت آن است که ما به آن نذر وفا کنیم. بنزدیک ایشان هیچ نبود بقلیل و کثیر «۱». امیر المؤمنین- علیه السلام- بنزدیک همسایه‌ای [۳۳-ر] رفت جهود و از او قرض خواست. نام آن جهود شمعون بن جابا «۲». او پاره‌ای پشم بداد و سه صاع جو، گفت: اینکه پشم زنان را ده تا برای من بریسند، و اینکه صاعهای جو بگیرند به مزد آن. علی آن بستد و به خانه آورد، فاطمه- علیها السلام- صاعی از آن آس کرد «۳» و پنج قرص از آن پخت. هر یکی را قرصی، و هر چه در سرای روزه داشتند «۴». امیر المؤمنین با رسول- علیه الصلوٰه و السلام- نماز بگزارد و به خانه باز آمد و طعام در پیش نهادند تا تناول کنند. هنوز دست به طعام نبرده، سایلی به در حجره فراز آمد و گفت: مسکین من مساکین المسلمین أطعمونی أطعمکم الله من موائد الجنّة، درویشی‌ام از درویشان مسلمانان، مرا طعامی دهی «۵» که شما را خدای از خوانهای بهشت طعام دهد. علی آواز او بشنید. اینکه بیتها انشاء کرد روی به زهرا کرد «۶».

فاطم ذات المجد و الیقین یا بنت خیر الناس أجمعین.

أما ترین البائس المسکین قد قام بالباب له حنین

یشکوا إلى الله و یستکین یشکو إلینا جایع حزین

کل- امرئ بکسبه رهین و فاعل الخیرات یستدین

موعدہ جنّة عتّین حرّمها الله علی الضّنین

و للبخیل موقف مهین تهوی به النار إلى سجّین

رابه الصّدیق و الغسلین

(۱). کا، آد: طعامی نبود نه اندک و نه بسیار.

(۲). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۱۹ / ۱۳۱): حاریا الخیری.

(۳). کا، آد: صاعی از آن جو آرد کرد.

(۴). کا، آد: و همه مردم سرای به روزه بودند.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: دهید.

(۶). آد: روی به زهرا علیها السلام آورد و اینکه بیتها انشا کرد.

صفحه : ۸۰

فاطمه - علیها السلام - جوابش داد به اینکه ابیات:

از أمرک سمع یابن عمّ و طاعه ما بی من لوم و لا وضاعه

از غدیت بالبر ولی صناعه اطعمه و لا ابالی الساعه [۳۳-پ]

از رجوا اذا اشبت ذامجاعة أن الحق الأخیار و الجماعه

«۲۱» ازو أدخل الخلد «ولی» شفاعه

آنکه امیر المؤمنین دست فراز کرد و قرص خود ایثار کرد و به مسکین داد.

فاطمه نیز موافقت کرد. حسن و حسین نیز موافقت کردند. فضّه نیز موافقت کرد.

و آن شب بر آب قراح «۳» روزه بگشادند. روز دیگر صاعی دیگر را معالجه کرد «۴» و از او پنج قرص پیخت. چون شب در آمد و وقت افطار بود، طعام در پیش نهادند.

چون خواستند که دست به طعام کنند، یتیمی بیامد و گفت: السلام علیکم یا اهل [بیت] «۵» النبوه و معدن الرّساله و مختلف الملائکه، یتیم من اولاد المهاجرین، یتیمی ام از فرزندان مهاجر. پدرم را روز عقبه شهید کرد [ند] «۶»، طعامی دهی «۷» مرا که خدا شما را از مایده بهشت طعام دهد. امیر المؤمنین چون آواز او بشنید، اینکه بیتها انشاء کرد:

از فاطم بنت السید الکریم بنت نبیّ لیس بالزینم

از قد جاءنا الله بذال یتیم من یرحم الیوم فهو رحیم

از موعده فی جنّه النعیم حرّمها الله علی اللّیم

ازو للبخیل موقف ذمیم تهوی به النار الی الجحیم

از شرابه الصدید و الحمیم

(۱). آد، کا، گا: ادخل الجنة.

(۲). آد، کا، گا: لی.

(۳). آج: آب تهی.

(۴). آد، کا، گا: صاعی از آن جو آرد کرد.

(۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: دهید. [.....]

صفحه : ۸۱

فاطمه - علیها السلام - جواب داد:

ازانی لأعطیه و لا ابالی و اوثر الله علی عیالی

ازأمسوا جیاعا و هم أشبالی أصغرهم یقتل فی القتال
 ازبکربلا یقتل باغتیال للقاتل الویل مع الوبال [۴۳-ر]
 از تهوی به النار إلى سفال مصفد الیدین بالأغلال
 از کبوله زادت علی الأکبال

آن شب نیز جمله طعام بدادند و بر آب قراح «۱» روزه بگشادند. چون شب سدیگر «۲» بود «۳»، طعام بساختند و در پیش نهادند. سالیلی آمد و گفت: من اسیری ام از اسیران شما، ما را به اسیری گرفته‌ای «۴» و طعامی نمی‌دهی «۵». طعام دهید مرا. امیر المؤمنین روی به فاطمه کرد «۶» و اینکه بیتها انشاء کرد:

۷ «از فاطم یا بنت النبی - أحمد بنت نبی - سید» مسود
 از هذا أسیر للنبی - الأمجد مکبل فی غله مقید
 ۸ «ازیشکوا إلینا الجوع قد تمدد» من یطعم الیوم یجده فی غد
 از عند العلی - الواحد الموحّد ما یزرع الزارع سوف یحصد
 از فاطمعی فی غیر من - أنکد حتی تجازی بالذی لا ینفد
 فاطمه - علیها السلام - جواب داد:
 از لم یبق ممّا جئت غیر صاع قد دمیت کفی مع الذراع
 از ابنای و الله من الجیاع أبو هما للخیر ذو اصطناع
 از یصطنع المعروف بابتداع عبل الذراعین طویل الباع
 ۹ «ازو ما علی رأسی من قناع إلا قناع نسجه انساع»

(۱). آج: آب تهی، آد، گا: آب صافی.

(۲). آد، گا: سیم.

(۳). آد، گا به دستور.

(۴). آج: گرفته‌اید، آد، گا: گرفته‌اند.

(۵). آج: نمی‌دهید، آد، گا: نمی‌دهند.

(۶). آد، گا: آورد.

(۷). آد، گا: سدید.

(۸-۹). آد، گا: نساع.

صفحه : ۸۲

آن شب نیز «۱» طعام بدادند و بر آب تهی روزه گشادند. چون روز چهارم بود، امیر المؤمنین برخاست و به یک دست دست حسن گرفت و به یک دست دست حسین، و ایشان را آورد بنزدیک رسول، و ایشان از ضعف می‌لرزیدند. رسول - علیه السلام [۳۴-پ] دل تنگ شد از اینکه حال، گفت: خیز تا به حجره فاطمه رویم. آمدند و فاطمه - علیها السلام - در محراب شکم با پشت رفته «۲» از گرسنگی.

رسول - علیه السلام - چون چنان دید گفت:

وا غوثاه بالله أهل بیت محمد يموتون من الجوع.

جبریل - علیه السلام - آمد و اینکه آیات آورد - قوله تعالی:

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ ﴿٣﴾ إِلَى قَوْلِهِ: إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ﴿٤﴾.

ابن مهران گفت: رسول - علیه السلام - چون در نزدیک فاطمه شد و او را پرسید، چون احوال چنان دید بگریست و گفت: سه روز است که شما در اینکه رنجی «۵» و من بی خبرم از شما. جبریل آمد و اینکه آیت آورد: إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ، گفت: چشمه‌ای است در سرای رسول، از آن جا به سرای پیغامبران و اوصیا می‌شود «۶». يُوفُونَ بِالنَّذْرِ، یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و فضه.

در خبر است از عبد الله عباس که: یک روز اهل بهشت در بهشت روشنایی ببینند، چون روشنایی آفتاب، گویند: بار خدایا نه ما را وعده دادی که:

لَا - يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا - زَمَهْرِيرًا. اینکه نور آفتاب چیست! حق تعالی گوید: اینکه آفتاب نیست، علی با فاطمه مزاحی کرد، از آن بخندیدند. اینکه نور دندانهای ایشان است که همه بهشت از آن منور شد.

و اتفاق اهل قبله است از مخالف و مؤالف که اینکه سورت در حق علی و

(۱). آد، گا باتفاق.

(۲). آد، گا: شکم به پشت باز دو سیده.

(۳). سوره انسان (۷۶) آیه ۷.

(۴). سوره انسان (۷۶) آیه ۲۲.

(۵). آج، آد، گا: رنجید.

(۶). آج: می‌رود، آد، گا: رود. [.....]

صفحه : ۸۳

فاطمه و حسن و حسین آمد تا مثل شد در اخبار و اشعار. شاعری گفت:

ما مولی لفتی انزل فیه هل أتى «۱»

و صاحب گفت «۲»:

و إذا قرأنا هل أتى قرأت وجوههم عبس

و ابو بکر قهستانی در مرثیت مرتضی علم الهدی - رحمه الله علیه - گفت قصیده‌ای اولش اینکه ابیات [۳۵- ر]:

أتى ما أتى لا حين للصبر یافتى مضى سيد السادات من أهل هل أتى

مضى المرتضى بن المصطفى علم الهدى على العلى وا حسرتا وا مصيبتا

بر اینکه قول سورت مدنی باشد. و علما در اینکه سورت خلاف کردند.

مجاهد و قتاده گفتند: سورت جمله مدنی است. حسن و عکره گفتند: یک آیت مکی است و هی قوله: وَلَا تَطْعَمْنَهُمْ آثِمًا أَوْ كُفُورًا^(۳)، و باقی مدنی. و دیگران گفتند: جمله مکی است.

و دَائِيَّةٌ عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا، وصف بهشت کرد و آن که سایه درختان به ایشان نزدیک باشد. و در نصب «دائیه» چند وجه گفتند: یکی حال^(۴) بدل قوله: مُتَكَبِّرِينَ، وجه دیگر عطف علی قوله: لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا، بل یرون دائیه علیهم ظلالها. وجه دیگر آن که نصب مر^(۵) مدح است، و تأنیث برای [آن]^(۶) کرد که «ظلال» جمع است. و در قراءت عبد الله مسعود: «و دنیا علیهم ظلالها»، لتقدم الفعل، و در قراءت اُبی: «ودان علیهم» رفع علی الاستیناف.

و ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَدْلِيلًا، و میوه آن را مسخر کرده باشند اهلش را تا چنان که

(۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۱/ ۳۵۰) إلى متى اکتبه إلى متى.

(۲). آد، گا: صاحب کافی گفت.

(۳). سوره انسان (۷۶) آیه ۲۴.

(۴). آد، گا دیگر.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: بر، که ظاهراً مرجح می نماید.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۸۴

ایشان خواهند می گیرند ایستاده و نشسته و خفته، چنان که خواهند بر آن حال که باشند. مجاهد گفت: زمین بهشت از سیم است و خاکش از مشک است، و اصل درختانش از زر است، و شاخهایش از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت است، و میوه در زیر برگهای او، هر که خواهد که از او میوه چیند ایستاده و نشسته و خفته تواند، و ذلک قوله: وَ دَائِيَّةٌ عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَدْلِيلًا. قوله: [و] «۱» قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا، آن را مقدر کرده باشند. مفسران گفتند: بر قدر شرب صاحبش چندان که ری و سیر آبی او را کفایت بود.

ربیع و قرظی گفتند: به مقدار آن که در کفی گنجد.

قراءت عامه قراء «قَدَرُوهَا» است بر فعل مستقیم، و شعبی در شاذ خواند:

«قَدَرُوهَا» علی الفعل المجہول، و اینکه قراءت مضطرب است و «۱» بر عرییت راست نیست برای آن که کأس مقدر است نه اصحاب «۲» کأس. بعضی دگر گفتند:

مراد آن است که ایشان [۳۶- ر] با خویشان اندیشه کنند، مقدار آن تقدیر که ایشان اندیشه کرده باشند بیاید، نه زیادت نه نقصان.

و يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا، به ایشان دهند از آن جا کأسی که مزاج آن زنجبیل باشد. گفتند: زنجبیل برای آن گفت که نشاط آور باشد. بعضی دگر گفتند: عرب زنجبیل دوست دارد و آن را پسندیده دارد، قال الشاعر:

كأن جتيا من الزنجبيل لبات بفيها و أريا مشورا

گفتند: نام چشمه‌ای است در بهشت که او را «۳» طعم زنجبیل یابند. قتاده گفت: زنجبیل شراب مقربان باشد، و بعضی دگر گفتند: مقربان را خالص دهند و دیگران را ممزوج.

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا، چشمه‌ای «۴» در آن جا که آن را سلسبیل خوانند.

قتاده گفت: معنی «سلسبیل» سلس سهل باشد، منقاد بود ایشان را تا آن جا برند که خواهند. «۵» مجاهد گفت: رونده‌ای تیزرو باشد. یمان گفت: خوش طعم باشد یقول العرب: شراب سلسل و سلسال و سلسبیل إذا كان سائغا سهل الجری

(۱). آد، کا، گا: برای آن که. [...]

(۲). آد، کا، گا: صاحب.

(۳). آد، گا: که از او.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: چشمه‌ای است.

(۵). کا، آد، گا: تا آن جا که خواهند می‌برند.

صفحه : ۸۶

فی الحلق. مقاتل حیان گفت: برای آن سلسبیل خوانند آن را که در راهها و جایها «۱» و سرایها روان باشد. و اصل او از زیر عرش است، از آن جا به بهشت عدن آید، از آن جا به دگر بهشت می‌آید. و شراب بهشت گفت بر طعم زنجبیل باشد و برد کافور و بوی مشک.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ، می‌گردند بر ایشان غلامانی مخلد مؤبد، یعنی به آنچه مخلد باشند به گشت روزگار از آن شکل و هیأت بنشوند. بزرگ نگردند. ملتحمی نشوند. إذا رَأَيْتَهُمْ، چون ایشان را بینی «۲» گمان بری «۳» که مرواریدند پراکنده.

وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ [۳۶- پ] نَعِيمًا وَّ مُلْكًا كَبِيرًا، گفت: چون بینی آن جایگاه نعمت بینی و ملکی بزرگوار. قراء در وقف اینکه «۴» خلاف کردند. بعضی بر «۵» «رأیت» وقف کردند و گفتند: مفعول «رأیت» محذوف است و «ثم» ظرف است از «رأیت» دوم و بعضی بر «ثم» وقف کردند و ظرف را در جای مفعول به نهادند «۶»، گفتند: تقدیر آن است که: «و إذا رأيت ذلك المكان رأيت» و اینکه دوّم جواب «اذا» باشد.

در «ملک کبیر» «۷» خلاف کردند، گفتند: ملکی کمینه آن هزار ساله راه باشد، مرد بر غرفه‌ای نشسته اقصی ملک خود می‌بیند، گفتند: آن ملک آن است که فریشتگان هر وقت به سلام ایشان می‌آیند، و چون بیایند به دستوری در آیند. و گفتند: ملکی باشد بی‌زوال. ابو بکر وراق گفت: ملکی باشد بی‌هلاک. محمّد بن علی الترمذی گفت: ملک تکوین باشد، چون چیزی خواهد گوید: بیاش، بیاش.

(۱). آج، کا، آد، گا: خانها.

(۲). آج: ببیند.

(۳). آج: برید.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها آیت.

(۵). اساس: دگر، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). آج و.

(۷). آد، گا: ملکا کبیرا.

صفحه : ۸۷

عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ، أبو جعفر و حمزه و نافع، و در شاذ قتاده و مجاهد و ابن سیرین و عون العقیلی و ابن محیصن و أعمش و ایوب خواندند:

«عالیهم» به سکون «یا»، ای یعلوهم، و معنی آن که پوشیده باشد «۱» جامه‌های «۲» سندس سبز، چنان که گویند: فلانا «۳» علیه ثیاب کذا یعلوها افضل منه، و دگر قراء خواندند: «عالیهم» «۴» ای فوقهم، و نصب او بر ظرف بود. و نافع خواند و حفص عن عاصم: «خضر و استبرق» مرفوع بر آن که «خضر» صفت «ثیاب» باشد و «استبرق» عطف باشد بر او.

ابن عامر و ابو عمرو خواندند: «خضر» به رفع و «استبرق» به جز، و باقی قراء هر دو مجرور خواندند. گفت: لباس ایشان [۳۷- ر] جامه‌های «۵» سندس باشد، و آن دیبای تنک گران مایه باشد. آنگه گفت: به لون سبز باشد «۶».

و نیز جامه‌های استبرق و آن دیبای تخین باشد و ستبر. و گفتند: معرب است ستبرگ «۷». وَ حُلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ، و به حلی ایشان کنند دستبرنجهایی «۸» از سیم.

أما سؤال طاعنان که: چرا حلی از سیم باشد از زر نباشد! جواب آن است که گوئیم: فضل زر بر سیم اینکه جا به عرف است نه به عقل و به شرع.

روا بود که آن جا سیم گرانمایه تر باشد از زر، و روا بود که شهوت به سیم بیشتر باشد از آن که به زر، و روا بود که سیم نکوتر باشد آن جا از زر.

و «أساور» جمع أسوره باشد، و أسوره جمع «سوار» جمع جمع است.

و سَقَاهُمْ رُبُّهُمْ، آب دهد ایشان را خدای ایشان. و برای آن اضافه با او

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: باشند، که. با ظاهر عبارت سازگارتر می نماید.

(۲). کا: جومهای.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: رأیت فلانا و. [...]

(۴). آج، آد، گا به فتح یا.

(۵). اساس: جامها/ جامه‌ها.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها و استبرق.

(۷). آج: سبز رنگ، کا، آد، گا: ستبرگ.

(۸). آج: دستورنجهایی، کا: دست افرنجهایی، آد، گا: دست اورنجها.

صفحه : ۸۸

کرد که «۱» همه از اوست از خلق او و به امر او و اباحت او. قول دگر آن است که:

مراد به «رب» سید است، یعنی سقا هم سید هم علی بن ابی طالب - علیه السلام - ایشان را آب دهد سیدشان علی بن ابی طالب. و

دلیل بر آن که «رب» به معنی سید آمده است، قوله تعالی فی سورة یوسف: اذ کُرنی عند ربک «۲»، ای عند سیدک، و قوله: فیسقی

رَبِّهِ خَمْرًا «۳»، ای سیده. بر اینکه قول او ساقی باشد، و اخبار از جهت مؤالف و مخالف متظاهر است که او ساقی کوثر خواهد بودن،

و در اینکه معنی شاعر گفت:

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الْمَعِيشَةِ سُؤْلِي وَ اعْفُ عَنِّي بِحَقِّ آلِ الرَّسُولِ «۴»

وَ اسْقِنِي شَرْبَةً بِكَفِّ عَلِيٍّ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ زَوْجِ بَتُولِ

وَ بِرِقُولِ عَامَّةِ مَفْسَّرَانِ أَوْ آبٍ دَادَهُ وَ حَقِّ تَعَالَى آبٍ دَهْنَدِهِ أَوْ [۳۷-پ].

و به سیاق آیت اینکه لا- یقتر است و در منقبت بلیغتر. شَرَاباً طَهُوراً، شرابی پاکیزه، یعنی آلوده نشود آبش به آنچه آلوده شود آبهای دنیا از چیزها که «۵» آن را از حکم پاک «۶» ببرد. و گفتند: خمرش پاکیزه باشد از آنچه «۷» مستی کند و خمار آرد و داعی بود با قبایح. و گفتند معنی آن است که: پاک بود به وقت دوم «۸» مستحیل نشود با بول، بل از اندام ایشان جدا شود به مانند عرقی که بوی مشک دارد.

أَبُو قَلَابَةَ كَقَت: خدای تعالی هر مردی را از اهل بهشت چندانی شهوت و نهمت و قوت دهد که صد مرد را از اهل دنیا. چون طعامی که خواهند بخورند، ایشان را شرابی دهند که شکم ایشان مطیب کند و به وقت هضم طعام و شراب رشحی بود و از اندام ایشان بیاید به مانند مشک آذفر. باز دگر باره شکم ایشان تهی شود و شهوت طعام باز آید. و گفتند: شرابی طهور، یعنی (مطهر)، پاک کننده،

(۱). آد: اضافه کرد با خود که.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۲.

(۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۱.

(۴). آج: ال رسول.

(۵). کا، آد، گا: چیزهایی که.

(۶). کا، آد: پاکیزگی.

(۷). کا، آد، گا: آن که.

(۸). کا، آد: پاک بود البته.

صفحه : ۸۹

ایشان را از آدناس و آنجاس پاک کند و ایشان را چنان کند که صلاحیت مقام بهشت دارند.

از صادق- علیه السلام- روایت کردند که او گفت: «۱» که دل ایشان از هر چه دون خداست پاکیزه کند تا به اغیار مدنس نباشند. دارانی گفت: ایشان را یک شربت دهند به کاس مودت بر بساط قربت که ایشان را سیر گرداند از صحبت خلق و مستانس گرداند به جوار حق. آنگه ایشان را بر منابر قدس نشانند و تحفه‌ای مزید «۲» فرستد و باران تأیید بر ایشان باراند تا سیل شوق به دل ایشان در آید تا از هموم فرقت برهند، و به سرور قربت برسند.

یکی از جمله عارفان گفت: در قفای سهل بن عبد الله نماز خفتن می کردند «۳»، اینکه [۳۸-ر] سورت می خواند. چون به اینکه آیت رسید آواز دهنش می آمد همچون کسی که چیزی مزد «۴». چون فارغ شد، گفتم: یا شیخ؟ قرآن می خواندی یا شراب می خوردی! گفت: شراب می خوردم به کاس و سِقَاهُمْ رَبُّهُمْ، و اگر نه آنستی که از قراءت قرآن لذت شراب می یابم بل خوشتر، همانا نخواندمی.

عبد الله عمر روایت کرد که مردی حبشی بنزدیک رسول آمد و گفت؟ یا رسول الله؟ خدای تعالی شما را بر ما تفضیل داد به حسن

صورت و بیاض لون و شرف نبوت، چه گویی اگر من ایمان آرم به آنچه تو ایمان داری و همچنان عمل که تو می‌کنی «۵» به جای آرم! با تو در بهشت باشم! رسول- علیه السلام- گفت: آری.

آنکه گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که مرد سیاه باشد در دنیا که بیاض و نور او در بهشت از هزار فرسنگ می‌تابد. آنکه گفت: هر که بگوید:

لا اله الا الله،

اینکه کلمت او را عهدی باشد بنزدیک خدای «۶»، و هر که بگوید:
سبحان الله و بحمده،

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها شرابی. [.....]

(۲). کا، آد، گا: مزده.

(۳). کا: می کردم، آد: می گردیم.

(۴). کا: مکد، آد: بمکد.

(۵). کا، آد: تو فرمایی.

(۶). آد، گا: خدای تعالی.

صفحه : ۹۰

او را صد هزار و بیست و چهار هزار حسنه بنویسند. یکی از حاضران گفت: یا رسول الله؟ چون حال بر اینکه جملت است، هیچ کس هلاک نشود، رسول- علیه السلام- گفت: مرد باشد که روز قیامت می‌آید و چندان عمل دارد که اگر بر کوه نهند گران بار شود، یک نعمت از نعمتهای خدای بیاید و آن را مستغرق کند تا او بماند با فضل و رحمت خدای. آنکه رسول- علیه السلام- اینکه آیت در صفت بهشت برخواند، چون به اینکه جا رسید که: وَ سَيَقَاهُم رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا، حبشی گفت: یا رسول الله؟ چشم من در بهشت همان بیند که چشم تو! رسول- علیه السلام- گفت: آری. حبشی نعره‌ای بزد و بی‌هوش [۳۸-پ] شد، از آن بی‌هوشی در آمد رنجور، در آن رنج با پیش خدای شد. عبد الله عمر گفت: به عزّ عزّ او «۱» که رسول را دیدم که به دست خود او را در لحد می‌نهاد.

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَيِّئِكُمْ مَشْكُورًا، آنکه حق تعالی گفت: اینکه بهشت به اینکه آراستگی و اینکه نعمت به اینکه غایت و نهایت همه شما را خواهد بود، و لکن به جزای عمل شما. و اینکه دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره چون گفتند: جز ابر عمل نیست، و جزا جز بر عمل نباشد برای آن که آنچه مبتداء باشد فضل بود و احسان بود، و جزا پاداشت بود، و پاداشت عقیب فعل باشد و به استحقاق باشد. وَ كَانَ سَيِّئِكُمْ مَشْكُورًا، و گفت: سعی شما و رفتن و تاختن- و مراد عمل «۲» کار کردن است نه رفتن و تاختن- جز آن که به سعی کنایت کرد از عمل، مشکور «۳» باشد و «۴» به موقع شکر افتد. و شکر هم مجاز است، یعنی که عمل شما به منزلت نعمت باشد و رضای خدای آن را و استحمام او آن را به منزلت شکر باشد، و از آن جا که تعظیم مقرون بود با اعتراف منعم علیه به نعمت منعم، و اینکه جا نیز اینکه ثواب مقرون باشد با تعظیم و تبجیل، آن را شکر خواند «۵».

(۱). کا، آد، گا: به عزّت خدا.

(۲). کا، آد و.

(۳). کا، آد، گا: و مشکور آن.

(۴). کا، آد، گا: که.

(۵). آج: گویند.

صفحه : ۹۱

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا، آنکه گفت: ما فرستادیم اینکه قرآن را بر تو فرستادنی. و اینکه بر سبیل منت و تذکیر نعمت گفت: عبد الله عباس گفت:

منت نهاد به آن که قرآن مقرون «۱» فرستاد آیت از پس آیت و سورت از پس سورت، و به یک بار نفرستاد تا دشخوار نبود فهم کردن و معنی او یاد گرفتن، کقوله تعالی:

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا «۲». آنکه رسول را علیه السلام - بر سبیل [۳۹-] ر [تعلیم و توقیف و تأدیب و تذکیر گفت: فاصبر لحکم ربک، صبر کن بر حکم خدای تعالی. عام است در هر حکمی که کرد و فرمود، و تکلیف به آن متعلق است. و لا تطع، و طاعت هیچ کس مدار از اینکه کافران و بزهکاران. و «أو» به معنی «و او» عطف است، التقدير: و کفورا، کما يقال: لا ترتكب معصية صغيرة أو كبيرة، معنی آن که هیچ دو مکن، نه صغیره و نه کبیره. فراء گفت: «أو» به معنی «لا» است، یعنی و لا کفورا، کقول الشاعر:

لا وجد ثكلى كما وجدت و لا وجد عجول اضلها ربع

أو وجد شيخ أضل ناقته يوم يوافي «۳» الحجيج فاندفعوا

أراد: و لا وجد شيخ. قتاده گفت: مراد به «آثم کفور» ابو جهل است، و آن آن بود که چون فرض نماز فرو آمد، ابو جهل رسول را نهی کرد از نماز کردن و بر آن تهدید کرد او را و گفت: لئن رأيت محمدا يصلي لأطأن عنقه، اگر ببینم که محمد دگر نماز کند، پای بر گردن او نهم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

مقاتل گفت: و لا تطع منهم، طاعت مدار از ایشان، یعنی از مشرکان عرب. آثماً، یعنی عتبه بن ربیع «۴» رسول را گفت که: اگر تو اینکه برای آن می کنی که تو را زنی نکو می باید، در همه عرب از دختران من نکوتر کس نیست، یکی را آن که تو خواهی «۵» به تو دهم بی مهری، تو از اینکه کار باز آی، خدای تعالی آیت

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: مفروق.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۶.

(۳). آج: قوافی، چاپ شعرانی (۱۱/۳۵۵): ثوی، تفسیر قرطبی (۱۹/۱۴۹): توافی.

(۴). آج، آد، گا: که. [.....]

(۵). کا، آد، گا: یکی را که تو اختیار کنی.

صفحه : ۹۲

فرستاد. و لا تطع منهم آثماً، یعنی عتبه بن ربیع. أو کفوراً، یعنی الولید بن المغیره که او رسول را گفت: اگر اینکه دعوی نبوت برای

مال می‌کنی، قریش دانند که از من بیشتر مال کس ندارد. من تو را [۳۹-پ] چندان مال دهم که خوشنود^(۱) شوی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

وَ اذْکُرْ اسْمَ رَبِّکَ بُکْرَةً وَّ اَصِيلاً، و ذکر خدای کن بامداد و شبانگاه، یعنی نماز بامداد و نماز دیگر، و گفتند: نماز پیشین و دگر. و مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ، و از شب سجده کن خدای را، یعنی نماز شام و خفتن. وَ سَبِّحْهُ لَیْلًا طَوِيلاً، یعنی نماز شب، گفت: به شب دراز تسبیح کن او را.

آنکه گفت: إِنَّ هُوَ لَآءٍ، اینان- یعنی اینکه کافران- دنیا دوست می‌دارند و باز پس^(۲) پشت فگنده‌اند روزی گران^(۳)، یعنی روز قیامت.

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ، گفت: ما آفریدیم ایشان را. وَ شَدَدْنَا اَسْرَهُمْ، و سخت بکرده‌ایم خلق ایشان^(۴). عبد الله عباس گفت و مجاهد و قتاده و مقاتل: «الأسر» الخلق، يقال: فرس حسن الأسر، أى الخلق. ربيع أنس گفت: مراد به «أسر» مفاصل است، یعنی سخت مفاصل. حسن گفت: اوصال او سخت کرد به عصب و عروق. مجاهد گفت: «أسر» شرح باشد و اصل الأسر الشد، و منه الاسیر، فعیل به معنی مفعول، و يقال: ما أحسن أسرقتبه، أى شدّه و اخذت ذلك بأسره، أى بجمعه و کله لآئه مجموع مشدود بعضه إلى بعض، کآئهم ارادوا العکمه^(۵) و شدّه لم یفتح و لم ینقص منه شیء، قال لبيد:

ساهم الوجه شديد أسره مشرف الحارک محبوبک الکتد
و قال الأخطل:

(۱). آد: خوشنود.

(۲). کا: آد، گا: با پس.

(۳-۴). کا، آد، گا را.

(۵). کذا: در اساس، کا، آد، گا: بعکمه، چاپ شعرانی (۳۵۶/۱۱): العکم، نسخه آد در حاشیه آورده است: العکم تنگ بار. الاعکام و العکوم ج.

صفحه : ۹۳

من کلّ مجتنب شدید أسره سلس القياد تخاله مختالا

وَ إِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلاً، و اگر ما خواهیم اینان را ببریم و به بدل اینان گروهی دگر را بیاریم.

إِنَّ هَذِهِ تَذْکِرَةٌ، یعنی اینکه سورت و اینکه عظمت [۴۰-ر] یاد گاری است.

فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً، هر که خواهد، آن راهی گیرد و سبیلی سازد از آن به خدای تعالی، و مراد آن که به رضای خدای تعالی راهی سازد به فعل طاعات و اجتناب معاصی، و اینکه دلیل باشد بر آن که مکلف مخیر است و عنان اختیار به دست اوست، مجبر نیست چنان که مجبران گفتند:

وَ مَا تَشَاؤُنْ، ابو عمرو و ابن کثیر به «یا» خواندند علی الخبر عن الغائبین، و نخواهند ایشان، و باقی قرآء به «تا» ی خطاب، نخواهی^(۱) «شما الّا و خدای تعالی آن را مرید باشد. [معنی آن است که شما اتّخاذ سبیل به فعل طاعات و اجتناب معصیت نخواهید الّا و خدای آنرا مرید باشد]^(۲)» مراد اینکه است، نه آن که هر چه بنده خواهد خدای خواهد آن را، برای آن که ما مرید مباحات و

قبایح باشیم و خدای تعالی آن را مرید نباشد. برای آن که ارادت مباح عبث باشد، و ارادت قبیح قبیح، و اینکه صفت نقص باشد و قدیم تعالی به حکمت از آن منزّه است - تعالی علواً کبیراً.
دگر آن که مشیت در آیت از ما و از قدیم تعالی مبهم است، معلق نیست به چیزی معین، لابد آن را متعلقی باید و تعلیق آن کردن به آنچه در آیت است من قوله:

فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا، اولیتر باشد از آنچه تعلیق کنند به آنچه [بر] «۳» او دلیل نباشد. دگر آن که خدای تعالی گفت: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ «۴»، دگر آن که گفت: مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ «۵»،

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: نخواهید.

(۲). اساس، کا، یک سطر افتادگی دارد، با توجه به آج و آد افزوده شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵.

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۶.

صفحه : ۹۴

و هیچ عسری و حرجی نیست از کفر عظیمتر. دگر آن که اگر مرید باشد هر چه بندگان مرید باشند آن را مرید متضادات باشد و مرید جهل و سفه و فضایح و قبايح و شتم خود و شرک و سایر معاصی باشد، و اینکه منافی حکمت بود. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا، و صفت او اینکه است که دانا و محکم کار است و بوده است.
آنکه گفت: يُدْخِلُ [۴۰-پ] مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ، آن را که خواهد در رحمت خود برد و بیامرزد او را به فضل خود. وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، و برای ظالمان و کافران بجارده است «۱» عذابی دردناک. و نصب «ظالمین» به فعلی است مضمّر که فعل ظاهر بر حذف او دلیل است، و التقدير: أَعَدَّ لِلظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ.

(۱). آج: ساخته است، آد، گا: آماده کرده است.

صفحه : ۹۵

سوره و «۱» المرسلات

اینکه «۲» را سوره العرف می خوانند، و اینکه سورت مکی است و پنجاه آیت است و صد و هشتاد و یک کلمت است و هشتصد و شانزده حرف است.

و روایت است از زرّ حیش از ابی کعب که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ - گفت: هر که سورت و المرسلات «۳» بخواند، خدای تعالی بنویسد که او از مشرکان نیست. و عبد الله مسعود روایت کرد که: اینکه سورت بر رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - لَيْلَةُ الْجَنِّ - انزله بود و ما در راه بودیم.

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۵۰]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (۱) فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (۲) وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا (۳) فَالْفَارِقَاتِ فَرِقًا (۴)

فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا (۵) عُذْرًا أَوْ نُذْرًا (۶) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ (۷) فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (۸) وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ (۹)

وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ (۱۰) وَ إِذَا الرُّسُلُ أَقْتَتْ (۱۱) لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲) لِيَوْمِ الْفَصْلِ (۱۳) وَ مَا أَدْرَاكُ مَا يَوْمِ الْفَصْلِ (۱۴)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۵) أَلَمْ نُهَلِكِ الْأَوَّلِينَ (۱۶) ثُمَّ نَنْبَعُهُمُ الْآخِرِينَ (۱۷) كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) وَ يَلِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

(۱۹)

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ (۲۰) فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ (۲۱) إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ (۲۲) فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (۲۳) وَ يَلِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

(۲۴)

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (۲۵) أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتًا (۲۶) وَ جَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا (۲۷) وَ يَلِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۸)

انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ (۲۹)

انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ (۳۰) لَا ظَلِيلٍ وَ لَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (۳۱) إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ رِجَالِ كَالْقَصْرِ (۳۲) كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ (۳۳) وَ يَلِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۴)

(۳۴)

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ (۳۵) وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (۳۶) وَ يَلِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۷) هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَ الْأَوَّلِينَ (۳۸) فَإِنْ كَانَ

لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ (۳۹)

وَ يَلِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۰) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ (۴۱) وَ فَوَازِهِ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۴۲) كُلُّوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) إِنَّا

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۴۴)

وَ يَلِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۵) كُلُّوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶) وَ يَلِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۷) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرَكَعُونَ (۴۸)

وَ يَلِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۹)

فَبَأَىٰ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۵۰)

[ترجمه]

به حق فریشتگان فرستاده به معروف.

و به بادهای جهنده جستنی (۴).

و به بادهای پراگنده پراگندنی.

و به فریشتگان جدا کننده جدا کردنی.

به افکنندگان گفتار.

به اعدار و انذار.

(۱). کا: ندارد.

(۲). کا، آد، گا سورت.

(۳). کا، آد، گا: هر که او سورة المرسلات. [.....]

(۴). آج: سخت.

صفحه : ۹۶

که آنچه وعده می دهند شما را بودنی است.

چون ستارگان نور ببرند.

و چون آسمان بشکافند.

و چون کوهها بر باد دهند.

و چون پیغامبران را وقت زنند.

برای کدام روز وقت دهند ایشان را.

برای روز گزاردن کارها.

و چه دانی که چه باشد روز فصل «۱».

وای آن روز دروغ دارندگان را.

نه ما هلاک کردیم پیشینگان را «۲».

پس از پس ایشان ببریم دگران را.

چنین کنیم به گناه کاران.

وای آن را روز دروغ دارندگان را.

نه ما آفریدیم «۳» از آبی خوار؟

کردیم آن را در قراری مکین.

به قدر دانسته.

بانداختیم «۴» نیک تقدیر کنانیم.

وای آن روز دروغ دارندگان را.

نه ما کردیم زمین را جای و وعای؟

زندگان و مردگان.

و کردیم در او کوهها

(۱). آج: روزی داوری.

(۲). آج: نخستینان را.

(۳). آج شما را.

(۴). بانداختیم / بینداختیم، آج: اندازه کردیم.

صفحه : ۹۷

بلند و بدادیم «۱» شما را آبی گوارنده.

وای آن روز دروغ دارندگان «۲».

بروی به آنچه به آن دروغ داشتی.

بیایی «۳» به سایه خداوند سه شاخ.

نه سایه کند و نه بگزیراند از [زبان آتش] «۴».

که آن می‌اندازد درو [برزها] «۵» چون کوشک.

پنداری شتران زرداند.

وای آن روز دروغ دارندگان را؟.

اینکه روز سخن نگویند.

و دستوری ندهند ایشان را تا عذر خواهند.

وای آن روز دروغ دارندگان را؟.

اینکه روز قضاست جمع کردیم شما را و پیشینگان «۶» را.

اگر هست شما را کیدی بکنی «۷».

وای آن روز دروغ دارندگان را؟.

پرهیزگاران در سایه‌ها باشند و چشمها.

و میوه‌ها از آنچه آرزو کنند.

بخوری «۸» و باز خوری گوارنده «۹» به آنچه کرده بودی «۱۰».

ما چنین پاداشت دهیم نیکوکاران را.

(۱). آج: و آب دادیم. (۵-۴-۲). آج را.

(۳). بیایی / بیاید، آج: بروید.

(۶). آج: پیشینان.

(۷). آج: حیلت کنید.

(۸). آج: بخورید.

(۹). آج: بیاشامید.

(۱۰). آج: می‌کردید.

صفحه : ۹۸

وای آن روز دروغ دارندگان را؟.

بخوری «۱» و برداری «۲» اندکی که شما گناهکاری «۳» [۴۲-ر].

وای آن روز دروغ دارندگان را؟.

و چون گویند ایشان را رکوع کنی «۴» نکنند.

وای آن روز دروغ دارندگان را؟.

به کدام حدیث پس از اینکه ایمان خواهند آوردن؟

قوله: وَ الْمُرْسَلَاتِ، «واو» قسم است، و خلاف کرده‌اند در آن که مراد به او چیست. عبد الله مسعود و عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ابو صالح گفتند: مراد به «مرسلات» بادهاست که خدای تعالی بفرستد آن را. و روایتی دیگر از عبد الله مسعود آن است که: مراد فریشتگانند که خدای تعالی بفرستد ایشان را، و بعضی دگر گفتند: مراد انبیانند که ایشان را بفرستاد خدای تعالی به معروف. و قوله:

«عرفا» أي متتابعة، يقال: جاءني القوم عرفا، أي متتابعاً على طريقة واحدة كعرف الفرس، و منه

قول امير المؤمنين - عليه السلام: فما راعني من الناس إلا و هم رسل إلى كعرف الصبيح

، أراد في تتابعهم. گفت: به حق اینکه بادهای پیایی یا فریشتگان یا پیغامبران فرستاده یک از پی دیگر. و «ارسال» نقیض امساک باشد، و مثله الاطلاق و نقضیه التقييد. و «ارسال» نیز فرستادن رسول باشد. و نصب او بر حال است.

فالعاصفات عَصْفًا، بادهای سخت باشد، يقال: عصفت الريح عصفوا، و به حق اینکه بادهای جهنده بقوت و شدت. و نصب «عصفا» بر مصدر است.

(۱). آج: بخورید. [.....]

(۲). آج: بر خورداری یابید.

(۳). آج: گناهکارانید.

(۴). آج: کنید.

صفحه : ۹۹

وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا، عبد الله مسعود و مجاهد و قتاده و ابو صالح گفتند: مراد بادهاست که ابر «۱» پراکنده کند [۴۲-پ]. و روایتی دگر از ابو صالح آن است که:

فریشتگانند که نامها بر افلاجد «۲» به فرمان خدای. و روایتی دگر از او آن است که:

باران است و «۳» زمین را به نبات زنده کند.

فالفارقات فَرَقًا، عبد الله عباس گفت و ابو صالح: مراد فریشتگانند که فرق کنند میان حق و باطل و هدی و ضلال. قتاده گفت: مراد آیات قرآن است که فرق کند «۴» میان هدی و ضلال.

فَالْمَلَقِيَاتِ ذِكْرًا، به حق آن فریشتگانی که القاء ذکر کنند بر پیغامبران. و نصب «ذکرا» بر مفعول به است. و گفتند: مراد پیغامبرانند که القاء ذکر و بیان کنند بر مردمان. و گفتند: عالمانند که القاء علوم می کنند بر مردمان.

اگر گویند: چرا قسم به باد مکرر کرد! گوئیم: برای اختلاف صفات و کثرت فواید. و جواب دیگر آن است که: قول بعضی مفسران آن است که «و المرسلات» پیغامبرانند، و «عاصفات» بادهاست، و «و الناشرات» بارانهاست، و «فارقات» آیات قرآن است، و «ملقیات» فریشتگانند. بر اینکه قول در او تکرار نباشد، و هر لفظی مستقل باشد به فایده خود.

قوله: عُذْرًا أَوْ نُذْرًا، نصب او محتمل است دو وجه را: یکی مفعول له، أي للإعذار و الإنذار، و وجه دؤم: بدل ذکر است، و اینکه اختیار ابو علی فارسی است و وجه سیوم «۵» در او آن است که: مفعول «ذکرا» باشد، أي یلقون ما یذکرون به عذرا أو نذرا.

قراء اختلاف کردند در اینکه دو لفظ: ابو عمرو و حمزه و کسائی هر دو «۶»

(۱). کا، آد را.

(۲). کا: باز کنند.

(۳). کا: که.

(۴). کا: فرق کنند.

(۵). کا: سئوم.

(۶). اساس: آج و دیگر نسخه بدلها: هر سه، که گمان کرده‌اند به فاعلهای جمله باز می‌گردد، حال آن که معدود «هر دو» و عذر و نذر است.

صفحه: ۱۰۰

مخفف خواندند، أعنی به تسکین «ذال» (۱) «فیهما، و معناهما الإعذار و الإنذار مصدر باشند» (۲)، و عاصم به روایت اعشی و برجمی و اهل شام به روایت ولید [۴۳-ر] و یعقوب به روایت روح مثقل خواندند: «عذرا أو نذرا» و باقی قراء به تخفیف «عذر» و تثقیل «نذر». ابراهیم الیتمی (۳) در شاذ خواند: «عذرا و نذرا» به «واو» عطف بی «الف».

«عذر» و «نذر» به تخفیف مصدر است، و گفتند به تثقیل لغتی است هم در مصدر، یقال: عذر و عذر و معذرة و عذیر بمعنی المصدر، و گفتند: «عذر و نذر» به تثقیل جمع عذیر و نذیر باشد، مثل نکیر و نکر (۴)، و معنی آن است که:

خدای تعالی پیغامبران را بفرستاد و یا فریشتگان را به پیغامبران تا القاء ذکر کردند بر ایشان برای اعذار و انذار، و شاید که دو (۵) مصدر باشد در جای حال، ای عاذرین و منذرین، عذر انگیزان و ترسانندگان، یعنی بیان بکنند و وعد و وعید بگویند تا (۶) خدای تعالی پس از آن عقاب کند معذور باشد (۷). اینکه قول حسن بصری است.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ «إِنَّ» جواب قسم است و «ما» موصوله است. گفت:

آنچه شما را وعده می‌دهند از بعث و نشور و ثواب و عقاب، لا محاله خواهد بودن و واقع و کاینی باشد مجدد الحدوث. حق تعالی به اینکه همه چیزها قسم یاد کرد که هر چه من کرده‌ام (۸) و وعده داده، خواهد بودن، در آن خلافی نیست.

آنکه وقت آن به علامات یاد کرد نه به تعیین (۹)، گفت: فَإِذَا الْنُجُومُ طُمِسَتْ،

(۱). کا: بتسکین الذال.

(۲). آج، کا: باشد.

(۳). اساس: آج و دیگر نسخه بدلها: التیمی.

(۴). کا، آد، گا: و عقاب را به دروغ دارد.

(۵). آج مثل یکدیگر. [...]

(۶). اساس: در او، که سهو می‌نماید، ضبط منتخب با آج و دیگر نسخه بدلها برابر است.

(۷). آج، کا، گا: من گفته‌ام.

(۸). کا، آد، گا: عقاب کنند ایشان را حجتی نباشد و.

(۹). آد، گا: بیقین.

صفحه: ۱۰۱

آنکه که ستارگان را نور ببرند و اثر او ناپدید کنند. و «طمس و طلس» محو اثر باشد.

وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ، و آنکه که آسمان را بشکافند تا در او فرج (۱) و شکافها پدید آید (۲).

وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ، و آنکه که کوهها را از جای ببرند. و «نسف» خاک بر باد دادن [۴۳-پ] باشد، و منسف گویند آلت نسف را، و همچنین نسف الحبوب که بر افشانند تا پاک شود.

وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقْتَت، ابو عمرو خواند: وقت به «واو» و تشدید «قاف» من الوقت علی الأصل. و ابو جعفر خواند: «وقت» به «واو» و تخفیف «قاف».

و در شاذ عیسی بن عمر و خالد بن الیاس خواندند: «اقتت» به «الف» و تخفیف «قاف»، و باقی قراء خواندند: «اقتت» به «الف» و تشدید «قاف». و عرب معاقبه کنند میان «واو» و «الف»: قالوا: و کدت الامر و اکدته، و رخت الكتاب و أرخته، و وشاح و اشاح و وكاف و إكاف، و أحد و وحد. و معنی اقتت، اعلمت وقت الثواب و العقاب، و آنکه که پیغامبران را اعلام کنند وقت ثواب و عقاب، یعنی در قیامت.

لَأَيَّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ، برای کدام روز ایشان را مهلت داده‌اند؟ و اینکه استفهامی است به معنی استعظام، یعنی روز قیامت.

آنکه بیان کرد آن را که چه روز است، گفت: لِيَوْمِ الْفَصْلِ، برای روزگار گذاردن و روزی که فرق و فصل کنند در او میان سعید و شقی و ضال و مهتدی و مؤمن و کافر و ماثب و معاقب.

آنکه گفت: وَ مَا أَدْرَاكُ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ، و چه دانی تو ای محمد، و چه اعلام کرده است تو را که روز فصل چه باشد؟ و اینکه هم بر سبیل استعظام و استکبار گفت.

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: فروج.

(۲). اساس: «پدید» هم خوانده می‌شود.

صفحه: ۱۰۲

آنکه گفت: وَيَلَّيَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، وای بر مکذبان و دروغ دارندگان پیغامبران و کتابهای من در آن روز. و تخصیص مکذبان برای «۱» کرد که تکذیب پیغامبران کفر باشد و سایر معاصی به دنبال آن شود. و دیگر آن کس که [۴۴-ر] ثواب و عقاب دروغ دارد (۲) او را لطف نبود به کردن واجب و ناکردن قبیح.

أَلَمْ نُهَلِكِ الْأُولِينَ، آنکه بر سبیل اعذار و انداز گفت: نه ما هلاک کردیم اولینان و پیشینگان را از قوم نوح و عاد و ثمود و امتان گذشته را؟ آنکه گفت: ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ، اینکه باز پسینان را از پی ایشان ببریم، یعنی چون اولینان را هلاک کردیم، آخرینان را چه امان است.

كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ، همچنین کنیم با گناهکاران.

وَيَلَّيَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، وجه تکرار در سوره الرحمن گفته‌ایم (۳).

آنکه تذکیر نعمت کرد مکلفان را گفت: أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ، نه ما آفریدیم شما را از آبی ضعیف حقیر، یعنی نطفه؟.

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، و آن را در قرارگاهی ممکن مکین گردانیدیم.

إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ، تا به مدتی معلوم، و آن نه ماه باشد که وقت وضع بود.

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ، ما تقدیر کردیم و نیک تقدیر کننده‌ایم ما. و قادر و مقدر یکی باشد، يقال: قَدَرْتُ الشَّيْءَ و قدرته قدرا و قدرا و تقدیرا بمعنی، یعنی تقدیر مدّت بودنش در رحم و تقدیر اجل و رزق و احوال او که چه کند و چه گوید و چند ماند و چه خورد، اینکه جمله بر ما مقدر و معلوم باشد، بر گزاف نبود.

مدنیان و کسائی خواندند: «فقدَرنا» به تشدید، و باقی قراء به تخفیف.
 آنکه هم بر سیل منت گفت: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا، نه ما زمین را به

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها آن، که ظاهرا لازم است.

(۲). کا، آد، گا: و عقاب را به دروغ دارد.

(۳). آج: گفته آمد.

صفحه: ۱۰۳

ضمام ایشان کردیم و به وعاء ایشان تا در او می‌باشند «۱»، به زندگانی و مرگ. و نصب «أحیاء و أمواتا» بر حال است، تا زنده باشند بر پشت زمین باشند، و چون بمیرند در شکم [۴۴-پ] زمین باشند، يقال: كفت الشيء يكفته كفتا و كفاتا إذا ضمّه، و كفت الشيء و كفاتة وعائه. و ابو عبیده گفت: كفاتا، أى أوعیه، و گفتند: «أحیاء و أمواتا» حال است از زمین، یعنی در آن حال که زمین مرده باشد و زنده. زمین زنده آن باشد که نبات رویاند، و مرده آن باشد که نبات نرویاند.

وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ، گفت: بیافریدیم در زمین کوهها.

«رواسی»، در زمین سخت شده. «شامخات»، بلند، يقال: جبل شاهق و شامخ و باذخ إذا كان عالیا. و أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا، و بدادیم شما را آبی خوش، يقال:

ماء عذب و فرات و زلال و غدق إذا كان طيبًا، و منه سَمِيَ النهر الكبير بالفرات، قال الشاعر:

إذا غاب عَنَّا غاب عَنَّا فراتنا و إن شهد أجدى نیله و فواضله

عبد الله عباس گفت جویهای خوش چهار است: جیحان و سیحان «۲» و فرات و نیل مصر، و گفتند: دجله از جیحان «۳» است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، انْطَلِقُوا، اینکه حکایت آن است که خدای تعالی کافران را گوید روز قیامت، أى يقول الله لهم انطلقوا، گوید ایشان را: بروی «۴» به آن جا که آن را دروغ می‌داشتی «۵»، یعنی دوزخ.

انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ رويس خواند: «انطلقوا»، به فتح «لام» على الخبر، و باقی قراء به كسر «لام» على الأمر، بروی «۶» به سایهی «۷» که سه شاخ و سه جانب

(۱). ۱. اساس، کا احیاء و امواتا.

(۲). کا، آد، گا: جیحون و سیحون.

(۳). کا، آد، گا: جیحون.

(۴-۶). آج و دیگر نسخه بدلها: بروید.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌داشتید. [...]

(۷). سایهی / سایه‌ای.

صفحه: ۱۰۴

دارد. و گفتند معنی آن است که سه شعبه دارد، یکی از چپ یکی از بالا «۱» تا محیط باشد به اینکه سه جهت به کافران. مجاهد و

قتاده گفتند معنی آن است که:

سایه دود دوزخ که بر آید به سه جهت بشود و آنکه محیط گردد [۴۵-ر] به کافران، چنان که گفت: أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا «۲» لَا ظَلِيلَ، نه سایه گسترده. وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ، و سود ندارد و بنگزیراند درفش آتش و منع نکنند آن را چنان که حجاب سایه گستر منع باشد از درفش آتش.

إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّرٍ كَالْقَصْرِ، یعنی دوزخ می‌اندازد به هر درفش «۳» چند کوشکی.

و «شرر» درفش آتش باشد که از او می‌جهد، و اشتقاق او از ظهور است من قولهم: شررت الثوب إذا نشرته للشمس، به بزرگی چند کوشکی باشد. اینکه قول عبد الله عباس است و مجاهد و قتاده، و روایتی دگر از عبد الله عباس آن است که: «قصر» خرما بن «۴» باشد، یکی را قصره گویند کجمر «۵» و جمره.

كَأَنَّهُ جِمَالَتُ «۶» وِيلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، هذا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ، گفت: اینکه [۴۵-پ] روزی «۴» که سخن نگویند، یعنی سخنی نگویند که ایشان را در آن غنایی و نفعی باشد تا متناقض نبود آن را که گفت: يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا «۵»، بر اینکه وجه جمع توان کردن «۶» اینکه هر دو آیت.

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ، زَجَّاجٌ، گفت: عطف است به «۷» «و لا- يؤذن». فزاء گفت: عطف است به «۸» «لا- يَنْطِقُونَ»، و التقدير: لا يَنْطِقُونَ و لا يعتذرون. و بعضی دگر گفتند تقدیر آن است که: لا يؤذن لهم في الاعتذار فكيف يعتذرون، و اینکه وجوه برای آن می‌باید تا جواب نفی نباشد، چه اگر جواب نفی بودی، منصوب بایستی و «نون» نبایستی، چنان که: لا تأتينا فتحدّثنا، و دستوری ندهند ایشان را در آن که عذر خواهند.

هذا يَوْمُ الْفَصْلِ، گفت: اینکه روز فصل حکم و قضاست که میان متحاکمان کار گزارند، یعنی روز قیامت خدای تعالی میان خصمان حکم کند علی حقایق الامور بما لهم و علیهم، نه چنان که در دنیا حکم حاکم شرع بر ظاهر باشد، از آن جا که از باطن نداند. جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَئِينَ، جمع کنیم میان

(۱). کا، آد، گا: تویها.

(۲). آد، میان بند.

(۳). کا قال الشاعر.

(۴). کا است.

(۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۱۱.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها میان. [...]

(۷-۸). آج و دیگر نسخه بدلها: بر.

صفحه : ۱۰۶

ایشان و مردمان اوایل.

آنکه گفت: اگر چنان است که شما را کیدی و حيله‌ای و چاره‌ای هست، به جای آری «۱» با من. صورت امر است و مراد تهدید و تقریر. و «کید» حيله باشد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ، گفت: روز قیامت متقیان و پرهیزگاران در سایه‌های درختان باشند و چشمه‌های آب «۲» و میوه‌هایی «۳» از آنچه آرزو کنند، کُلُوا وَ اشْرَبُوا، التقدير يقال لهم: کُلُوا و اشْرَبُوا، ایشان را گویند: بخوری «۴» از اینکه میوه‌ها «۵» و باز خوری «۶» از

اینکه چشمه‌ها» (۷). هَیْثُ، نوش و گوارنده. نصب او بر حال است، و روا باشد که صفت مصدری باشد [۴۶- ر] محذوف، و التقدير: أَكَلَا هَيْثُ و شَرَبَا هَيْثُ. و در اینکه لفظ خلاف کردند. بعضی محققان گفتند: صورت امر است و مراد اباحت. و بعضی دگر گفتند: امر است برای آن که چون ایشان بدانند که خدای تعالی مرید است أَكَل و شَرَب ایشان را، در سرور و خرمی ایشان بیفزاید. پس در اینکه فایده‌ای تمام هست «۸»، عبث نیست. بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، «با» مجازات راست، و «ما» مصدری است، «۹» جزاء علی أَعْمَالِكُمْ. إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، ما چنین پاداشت دهیم نكوكاران را «۱۰». كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ، [آنکه] «۱۱» با خطاب کافران و گناهکاران آمد در دنیا، گفت: بخوری «۱۲» و برخوردار شوی «۱۳» اندکی، یعنی در عمر دنیا که متاع او قلیل است که شما مشرکی «۱۴» و عاصی. صورت امر است و مراد تهدید است «۱۵». وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ، گفت: چون گویند اینکه کافران را که

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: به جای آرید.

(۲). کا، آد، گا و فواکه مَمَّا يَشْتَهُون.

(۳). اساس: میوه‌های، آج و دیگر نسخه بدلها: میوها/ میوه‌ها.

(۱۲-۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بخورید.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: میوها/ میوه‌ها.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: باز خورید.

(۷). اساس: چشمها/ چشمه‌ها.

(۸). کا، آد، گا و.

(۹-۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها ای.

(۱۵-۱۰). کا، آد، گا و یل یومئذ للمکذبین.

(۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: برخوردار شوید.

(۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: مشرکید.

صفحه: ۱۰۷

نماز کنی «۱»، نکنند و فرمان نبرند «۲». و «رکوع» کنایت است، از جمله نماز کنایت کرد به بعضی از جمله و برای «۳» رکوع را تخصیص کرد که او رکنی است از ارکان نماز، و از اینکه جا عدد که «۴» واقع بود بر رکعات، گوید: یک رکعت و دو رکعت و چهار رکعت. و «رکعت» رکوع باشد.

و یل یومئذ للمکذبین، فَبَأَىٰ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ، آنکه گفت بر سبیل تعجب که: به کدام حدیث و کتاب ایمان خواهی آوردن «۵» از پس او، یعنی چون به اینکه ایمان نیاری «۶»، با اینکه همه بلاغت و فصاحت و بیان، به دگر حدیث ایمان نخواهی آوردن «۷». و آیت «۸» دلیل است بر آن که قرآن محدث «۹» است «۱۰» برای آن که تقدیر اینکه است «۱۱»: فَبَأَىٰ حَدِيثٍ بَعْدَ هَذَا الْحَدِيثِ يُؤْمِنُونَ.

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: نماز کنید. [...]

(۲). کا، آد، گا صورت امر است.

- (۳). آج و دیگر نسخه بدلها آن.
 (۴). آد، کا، گا: ندارد.
 (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: خواهید آوردن.
 (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: نیارید.
 (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: نخواهید آوردن.
 (۸). کا، آد، گا: و اینکه آیت.
 (۹). آد، گا: حادث.
 (۱۰). آد و مخلوق، گا نه قدیم.
 (۱۱). آد، گا که.

صفحه : ۱۰۸

سوره النبأ

«۱» اینکه سورت مکی است و چهل آیت است و صد و نود و سه کلمت «۲» است [۴۶-پ] و ششصد و نود «۳» حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول- علیه السلام- گفت: هر که «۴» سورت «عم یتساءلون» بخواند، خدای تعالی او را برد و شراب بچشاند روز قیامت.

[سوره النبأ (۷۸): آیات ۱ تا ۴۰]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبِيّٰ الْعَظِیْمِ (۲) الَّذِیْ هُمْ فِيْهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴)
 ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵) اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهَادًا (۶) وَ الْجِبَالَ اَوْتَادًا (۷) وَ خَلَقْنَاكُمْ اَزْوَاجًا (۸) وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (۹)
 وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاسًا (۱۰) وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱) وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (۱۲) وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (۱۳) وَ اَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ
 مَاءً ثَجَّاجًا (۱۴)
 لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا (۱۵) وَ جَنَاتٍ اَلْفَافًا (۱۶) اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِیْقَاتًا (۱۷) یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْوَاجًا (۱۸) وَ فَتِیْحَتِ السَّمَاوُتُ
 فَكَانَتْ اَبْوَابًا (۱۹)
 وَ سُدِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰) اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) لِلطَّاغِیْنَ مَآبًا (۲۲) لَا یُبْشِرُ فِيْهَا اَحْقَابًا (۲۳) لَا یَذُوقُوْنَ فِيْهَا بَرْدًا وَ لَا
 شَرَابًا (۲۴)
 اِلَّا حَمِیْمًا وَ غَسَاقًا (۲۵) جَزَاءً وَفَاقًا (۲۶) اِنَّهُمْ كَانُوْا لَا یَرْجُوْنَ حِسَابًا (۲۷) وَ كَذَّبُوْا بِآیَاتِنَا كِذَابًا (۲۸) وَ كُلَّ شَیْءٍ اَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹)
 فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِیْدَكُمْ اِلَّا عَذَابًا (۳۰) اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ مَفَازًا (۳۱) حَدَائِقَ وَ اَعْنََابًا (۳۲) وَ كَوَاعِبَ اُتْرَابًا (۳۳) وَ كَاسًا دِهَاقًا (۳۴)
 لَا یَسْمَعُوْنَ فِيْهَا لَغْوًا وَ لَا كِذَابًا (۳۵) جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا (۳۶) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا الرَّحْمٰنُ لَا یَمْلِكُوْنَ مِنْهُ

خِطَابًا (۳۷) يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸) ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَأ (۳۹)
 إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (۴۰)

[ترجمه]

از چه می پرسند!
 از خبر بزرگ.
 آن که ایشان در آن خلاف می کنند.
 پرگست «۵» بدانند.
 پس پرگست که بدانند.
 نه ما کردیم زمین را گهواره‌ها؟

- (۱). سورة عم.
- (۲). آد: صد و هفتاد و سه، گا: صد و هفتاد و دو.
- (۳). آج، کا: سیصد و نود، آد، گا: هفتصد و هفتاد.
- (۴). اساس و دیگر نسخه بدلها او. [...]
- (۵). آج: نزدیک است که.

صفحه : ۱۰۹

و کوهها را میخها؟
 «۱» بیافریدیم شما را جفت؟
 «۲» کردیم خواب شما راحت.
 و کردیم شب را پوشش.
 و کردیم روز را جای عیش.
 «۳» بنا کردیم بالای شما هفت آسمان سخت.
 و کردیم چراغی روشن.
 «۴» فرو فرستادیم از ابرها آبی ترنده.
 تا بیرون آریم به آن دانه و گیاه.
 و بستانهایی در هم پیخته.
 روز «۵» قضا باشد وقت «۶».
 آن روز که دمند در صور، آید گروه گروه.
 «۷» برگشایند آسمان «۸» باشد درها.
 و برانند کوهها را باشد زمین آب زای «۹».

دوزخ بوده است رصد گاه.

ظالمان را بازگشتگاه «۱۰».

مقام کنند در او سالها «۱۱» بسیار.

نچسند در آن جا خنکی و نه آب «۱۲».

الّا آب جوشیده «۱۳» و زردابه.

پاداشتی در خورد عمل ایشان.

(۸-۷-۴-۳-۲-۱). آج و.

(۵). آج: که روز.

(۶). آج آن.

(۹). آج: باشد سرابی.

(۱۰). آج: بازگشتگاه.

(۱۱). آج: سالهای.

(۱۲). آج: و نه آبی.

(۱۳). آج: جوشنده.

صفحه : ۱۱۰

که ایشان او مید نداشتند به شمار.

و دروغ داشتند آیات ما را دروغ داشتی.

و همه چیزی بشمردیم به نبستن.

بچشی «۱» نيفزاییم شما را الّا عذاب.

پرهیز گاران را رستگاری بود.

در خرماستانها و انگورها.

و زنانی رسیده همسران.

و کاسی پر از شراب.

نشوند در آن جا سخنی بی فایده و نه دروغ.

پاداشتی از خدای تو دادنی به شمار.

خداوند آسمانها و زمین و آنچه میان آن است خداست، مالک نباشند از او سخنی.

آن روز که بایستد اینکه فریشته و فریشتگان به صف، سخن نگویند الّا آن کس که دستوری دهد او را خدای و گوید صواب.

آن روز حق است هر که خواهد بگیرد به خدای خود بازگشتن گاهی.

، ما ترسانیدیم شما را از عذابی نزدیک آن روز که انتظار کند مرد آنچه پیش فرستاده بود دستهای او و گوید ناگرویده، کاشک

من بودمی خاک.

(۱). آج: بچشید.

صفحه : ۱۱۱

قوله: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، بیان کردیم که حرف جرّ چون «۱» در «۲» ی استفهام شود، «الف» از او بیفکنند، نحو: «لم» و «بم» و «فیم» و «عم» و «علام» و «الام» و «حَتّام» «۳»، حق تعالی لفظ استفهام بر وجه استعظام گفت: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، از چه می پرسند اینکه کافران! ضمیر «۴» است قبل الذکر برای «۵» لبس زایل است و معنی پوشیده نیست.

آنکه او جواب داد و گفت: عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ، از آن خبر بزرگ. مفسّران در اینکه «نبا عظیم» خلاف کردند. بعضی گفتند: قرآن است، و اینکه قول مجاهد است، گفت: دلیلش قوله تعالی: قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ، أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ «۶»، قتاده گفت: بعث و نشور است. بعضی گفتند: محمّد است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ.

در تفسیر اهل البیت - عليهم السلام - آمد که: امیر المؤمنین علی است. علقمه روایت کرد که: روز صفین مردی از لشکر شام بیرون آمد سلاح پوشیده و از بالای سلاح [۴۸-ر] مصحفی قرآن حمایل کرده و به جای آن که عرب را عادت باشد که «۷» رجز خوانند، می خواند: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ. من خواستم تا پیش او شوم. امیر المؤمنین مرا گفت: مکانک

، بر جای خود باش، و او به نفس خود پیش او رفت و او را گفت:

أ تعرف النبأ الذي هم فيه مختلفون

! قال: لا، گفت: شناسی آن خبر بزرگ را که در او خلاف کردند!

گفت: نه؟ گفت:

و الله انى أنا النبأ العظيم الذى فى اختلافتم و على ولايتى تنازعتم و عن ولايتى رجعتم بعد ما قبلتم و بيغىكم هلكتم بعد ما بسيفى عن الكفر

(۱). آج داخل.

(۲-۴). آج و دیگر نسخه بدلها ما، که ظاهراً مرجح است.

(۳). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۱/۳۶۹): الی م و حتی م.

(۵). کذا در اساس و آج، کا و دیگر نسخه بدلها آن که. [...]

(۶). سوره ص (۳۸) آیه ۶۷ و ۶۸.

(۷). کا، آد، گا شعر. ۱

صفحه : ۱۱۲

الله نجوتم و يوم غدیر قد علمتم قد علمتم و يوم القيامة تعلمون ما علمتم»

، ثم علاه بسيفه فرمى برأسه و یده، گفت: من آن خیر بزرگم که در من خلاف کردی «۲» و در ولایت من منازعت کردی «۳» و از ولایت من باز آمدی «۴» پس از آن که قبول کردی «۵» و به بغیتان هلاک شدی «۶» پس از آن «۷» از کفر به تیغ من برستی «۸» و روز غدیر خود دانی، خود دانی، خود دانی «۹» و روز قیامت بدانی «۱۰» آنچه کرده‌ای «۱۱».

آنکه تیغ در بالای سر برد و بزد و سر و یک دست او بینداخت، آنکه باز آمد و می گفت «۱۲»:

أبي الله إلا أن صَفَّين دارنا و داركم ما لاح في الافق كوكب

و حتَّى تموتوا أو نموت و ما لنا و لا لكم عن حومۃ الموت «۱۳» مهرب

و أصبغ بن نباته گوید: در کازار «۱۴» بصره با امیر المؤمنین بودم، سواری از لشکر بصره بیرون آمد و اینکه آیت می‌خواند. امیر المؤمنین - علیه السلام - پیش او رفت و گفت:

أ تعرف النبأ العظيم

، شناسی آن خبر بزرگ را؟ گفت: نه. گفت:

«۱۵» و الله انى انا النبأ العظيم الذى هم «فيه مختلفون [۸۴-پ] كلا سيعلمون حين أقف بين الجنة و النار فأقول هذا لى و هذا لك خذيه فانه من اعدائى و ذريه فانه من اوليائى ثم كلا سيعلمون حين أقف على الحوض فأذود عنه اقواما كما تذاذ الابل الغريب عن الحوض فى الدنيا

، گفت: من آن نباء بزرگم که در من خلاف کردند، و لکن آنکه بدانند که من از میان بهشت و دوزخ بایستمی و با دوزخ مقاسمت

(۱). کذا در اساس، آج و کا، آد: عملتم، که با معنی هم سازگارتر می‌آید. (۵-۳-۲). آج: کردید.

(۴). آج: باز آمدید.

(۶). آج: شدید.

(۷). آج: که.

(۸). آج: برستید.

(۹). خود دانی / خود دانید.

(۱۰). آج: بدانید.

(۱۱). آج: کرده باشید.

(۱۲). کا، آد، گا: فلما رجع أنشد هذه الآيات.

(۱۳). کا، آد، گا: حومۃ الحرب.

(۱۴). آج، کا، گا: کارزار. [...]

(۱۵). آد، گا: أنتم.

صفحه : ۱۱۳

کنم، می‌گویم «۱» اینکه تو را و اینکه مرا. او را بگیر که او از دشمنان است و آن را دست بدار که او از دوستان است، آنکه بدانند که بر کناره حوض کوثر بایستم و گروهی را از او باز می‌رانم چنان که در دنیا شتر غریب را از حوض غریب، و آنکه تیغ بر آورد و بزد و او را بکشت و با جای خود آمد.

اللَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ، آن که در او خلاف کردند - اگر قرآن است، بهری گفتند: سحر است و بهری گفتند: شعر است، و بهری گفتند: فسانه پیشینگان است، بهری گفتند: بافته سلمان است و بهری گفتند: فرو بافته اولیان است. و اگر رسول بود، بهری گفتند:

ساحر است و بهری گفتند: کاهن است و بهری گفتند: دیوانه است. و اگر بعث و نشور است، بهری گفتند: هست و خواهد بودن و بعضی گفتند: نخواهد بودن. و اگر امیر المؤمنین علی است، بهری گفتند: امام است و بهری گفتند: پیغامبر است «۲» و بهری گفتند:

خداست و بهری گفتند: [کافر است] «۳».

آنکه حق تعالی گفت: کَلَّا، بر سبیل ردع و زجر که بدانند اینان «۴» و پس بدانند بر سبیل تأکید. و گفتند: مراد به ضمیر اول کافراند و به دوم مؤمنان.

آنکه به تذکیر نعمت و تعداد آن در آمد «۵»، گفت: أَلَمْ نَجْعَلِ الْإَرْضَ مَهَادًا، نه ما زمین را به گاهواره شما [۴۹- ر] [کردیم] «۶» تا چنان که کودک در گهواره بخسپد و بیاساید و آرام گیرد، شما همچنین در زمین بیارامی «۷» و قرار گیری «۸». وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا، و نه کوهها را به میخهای زمین کرده‌ایم تا زمین را دوخته

(۱). کذا: در اساس و آج، دیگر نسخه بدلها: ندارد، چاپ شعرانی (۱۱ / ۳۷۰): من گویم.

(۲). کا، آد، گا: امام است، بعضی گفتند نیست و غلاة و روافضه گفتند پیغمبر است.

(۳). عبارت «کافر است» را ظاهراً خواننده‌ای معتقد از متن محو کرده است، اما به هر حال با زحمت خوانده می‌شود.

(۴). کا، آد، گا ثم کَلَّا سيعلمون.

(۵). کا: آن گرفت.

(۶). در اساس نیست، از آج افزوده شد.

(۷). آد: بیاساید، آج و دیگر نسخه بدلها: بیارامید.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: قرار گیرید.

صفحه : ۱۱۴

می‌دارد تا بنجنبد از جای خود چنان که مثقله بر کناره بساط نهند تا باد بر ندارد آن را؟ من اینکه کوهها به میخ زمین کردم تا زمین را دوخته می‌دارد.

تعالی که وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا، و شما را بیافریدیم جفت نر و ماده. و گفتند: «أزواجاً»، ای أصنافاً، بر اجناس و انواع مختلف.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا، و نه ما خواب شما را سبب راحت کردیم و سبب آسایش؟ و خواب بیمار را از اینکه جا «سبات» گویند که سبب آسایش او باشد، و منه سبت اليهود لاستراحتهم عن العمل، و گفتند: جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا، ای نعاساً، و آن اول خواب باشد که مردم به آن طلب آسایش کنند، و معنی راجع است با قول اول. و گفتند: جعلنا نومکم طویلاً ممتداً، خواب شما دراز کردم. و منه عاش فلانا سبتاً و سبتة من الدهر، ای زمانا طویلاً.

ابو عبیده گفت: سُباتًا، ای لیس بموت، من خواب شما را خواب کردم، مرگ نکردم، من قولهم: رجل مسبوت إذا كان فيه الروح، و اینکه وجوه جمله جواب است از آن سؤال که گفتند: «سبات» خواب باشد و «نوم» همچنین به منزلت آن است که گفت: و جعلنا نومکم نوماً. و سبت رأسه إذا حلقة. و السبت الجلد المدبوغ بالقرظ، قال «۱»:

حذی نعال السبت لیس بتوأم

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا، ما شب را لباس کردیم، یعنی به تاریکی همه چیز را پوشد «۲» به منزلت لباس باشد [۴۹- پ]. و گفتند: مراد آن

است که شب را به وقت و آلت لباس کردیم که مردم در او خویشتن را به جامه بپوشند چنان که گفت: وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا، آی وقتا و محلا و آله للمعاش و طلبه، و روز به وقت و محل طلب معاش کردیم، و هذا من باب قولهم: نهار صائم و لیل قائم، و مثله قال الشاعر:

(۱). کا الشاعر.

(۲). آج: به تاریکی چیزها بپوشند، کا: به تاریکی همه چیزها پوشیده شود، آد، گا: به تاریکی او همه چیزها پوشیده شود پس.

صفحه: ۱۱۵

و أخو الهموم إذا الهموم تحضرت جنح الظلام و ساده لا یرقد
أراد صاحب الوساده» (۱).

و بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا، و بنا کردیم از بالای شما هفت آسمان محکم، یک از «۲» بالای دیگر.

و جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا، و بر او چراغی کردیم درخشان، یعنی آفتاب.

و أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ، و فرود آوردیم از معصرات آبی ترنده «۳». مفسران در او خلاف کردند. مجاهد و قتاده و مقاتل گفتند: یعنی بادها که ابر را می فشارد و باران از آن بیرون می آرد، و بر اینکه تأویل «من» به معنی «با» باشد، التقدير:

«بالمعصرات». کفوله: مِنْ كُلِّ أَمْرٍ «۴» مَاءٌ تَجَاجًا، آبی ترنده، یعنی باران.

مجاهد و قتاده گفتند: متتابع، ابن زید گفت: بسیار.

لُئِنْ خَرَجَ بِهِ جَبَّأً وَ نَبَاتًا، وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا، تا بیرون آریم به او دانه‌ها «۵» و گیاهها و بستانها که در او درختان باشد بر هم پیخته «۶». واحدها «لف» و «لفیف» و گفتند: أَلْفَافٌ جمع جمع است، يقال: جَنَّةٌ لَفَّاءٌ وَ نَبْتُ الْفِ و جَنَّاتُ لَفٍّ و الجمع أَلْفَافٌ.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا، گفت: روز فصل «۷» قضا میقات است، یعنی وقت انجام آنچه خدای وعده کرده است.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، آن روز که در صور دمند. در او دو قول گفتند: یکی آن که بر شبه قرنی است در دست اسرافیل، و یکی آن که جمع صورت است، یعنی مردگان را زنده کند. فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا، می آیند «۸» گروه گروه. معاذ جبل گفت: به خانه ابو ایوب انصاری بودیم با رسول - علیه السلام - من پرسیدم رسول را از اینکه آیت، گفت: یا معاذ؟ از کاری [۵۰- پ] عظیم پرسیدی، آنگاه بگریست و گفت:

روز قیامت مردمان را بر ده نوع حشر کنند، خدای ایشان را به آن علامت که بر

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها باشد، که عبارت را به فارسی خوانده‌اند.

(۲). کا: الفاطر، آد، گا: القاطر.

(۳). کا، آد: می افشارد.

(۴). کا، آد، گا: ندارد.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: دانه/دانه‌ها.

(۶). آج: در هم پیچیده.

(۷). آج و.

(۸). آد، گا: می آید.

صفحه: ۱۱۷

ایشان بود تمییز کرده باشد از مؤمنان و مسلمانان: بعضی را حشر کند بر صورت بوزنگان^۱ و بهری را بر صورت خوکان، و بعضی را سرنگون، و بعضی را کوران که به اینکه جانب و آن جانب می‌روند و می‌افتند^۲ راه نبینند، و بعضی کَر و گنگ باشند چیزی نشوند و ندانند، و بعضی را زبان^۳ از دهن بر سینه افتاده باشد^۴، زبان می‌خایند، و بهری را دستها و پایها بریده باشند، و بعضی را بر درختانی^۵ کرده باشند از آتش، و بعضی را از ایشان نتنی آید^۶ به مانند مردار، و بعضی را لباس قطران پوشانند. اما آنان که بر صورت بوزنگان^۷ باشند، سخن چینیان باشند که نیمه کنند.

و امّا آنان که بر صورت خوکان باشند. اهل سحت و رشوت باشند، و آنان که سرنگون باشند رباخوارگان باشند. و امّا کوران، قاضیان باشند که حکم به ناحق کرده باشند. و لالان و کزان آنان باشند که به اعمال خود معجب باشند. و امّا آنان را که زبان می‌خایند، عالمان باشند که بر آنچه گویند کار نکنند. و امّا آنان که دست و پای بریده باشند، آنان باشند که همسایگانان^۸ را رنجه دارند^۹. و آنان را که بر درختان آتش کنند، آنان باشند که سعایت کنند^{۱۰} و مردم را به سلطان فرا کنند. و آنان که از ایشان بوی مردار آید، آنان باشند که به شهوات و لذّات مشغول باشند و حقّ خدای منع کنند. و آنان که جامه‌های^{۱۱} قطران پوشند ایشان را، ایشان اهل کبر و فخر باشند.

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ، کوفیان «فتحت» خواندند به تخفیف [۵۱-ر]، و باقی

(۷-۱). کا، آد، گا: بوزینگان.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها و. [...]

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: زبانها.

(۴). آج، آد، گا و.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: درختان.

(۶). کا، آد، گا: بعضی گندیده.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: همسایگان.

(۹). کا، آد، گا: رنجانیده باشند.

(۱۰). کا، آد: گا مردم را.

(۱۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: جامهای / جامه‌های.

صفحه: ۱۱۸

قرآء به تشدید خواندند. گفت: آسمانها بگشایند، یعنی بشکافند تا درها گردند، گفتند معنی آن است: هر شکافی در او پدید آید به مانند دری^۱. و گفتند: درها بر او بگشایند تا فریشتگان به او فرود آیند. و گفتند مراد آن است که: هر بنده را دو در باشد در آسمان، دری که مصعد عملش باشد، و دری که مهبط روزی او باشد. چون بمیرد آن درها ببندند، و چون روز قیامت باشد آن درها باز گشایند.

وَسَيَّرَتِ الْجِبَالُ و کوهها را به رفتن آرند بر روی زمین تا چون سراب گردد.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا، گفت: دوزخ جای رصد ایشان باشد، ره ایشان و گذر ایشان جز بر او نبود. مقاتل گفت: نشستگاه بود. لِلطَّاغِيْنَ مَأْبَأٌ، مرجع طاغیان و باغیان باشد. و «طغیان» مجاوزة الحدّ باشد، یعنی کافران و آنان که [از] «۲» فرمان خدای تعالی تعدی کرده باشند.

لَا يَبِيْنُ فِيْهَا أَحْقَابًا، در آن جا مقام کنند، واحداها حقب، و واحد الحقب حقبه قال متمم بن نویره التیمی:

و كُنَّا كَنْدَمَانِي جَذِيْمُهُ حَقْبُهُ مِنَ الدَّهْرِ حَتَّى قَبِلَ لَنْ يَتَصَدَّعَا

و علما در معنی «حقب» خلاف کردند. بعضی گفتند: حقب نامی است روزگار را، ای دهورا و آزمنه، روزگاری آن جا بمانند. عبد الله مسعود گفت: عدد أحقاب جز خدای نداند. و آنان که گفتند: محدود است هم خلاف کردند.

عبد الله عمرو «۳» گفت: چهار سال باشد، هر روزی هزار سال. عمّار الدهنی گفت:

امیر المؤمنین علی، هلال الهجری «۴» را گفت: شما در کتاب خود مقدار حقب چند یافتی «۵»! گفت: هشتاد سال، هر سالی دوازده ماه، هر ماهی سی روز، هر روزی هزار سال.

(۲-۱). کا، آد باشد.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: عبد الله عمر.

(۴). کا: هلال خیری.

(۵). آج: یافتید، کا، آد، گا: یافته‌اید.

صفحه : ۱۱۹

عبد الله عمر روایت کرد [۵۱-پ] از رسول- علیه السلام- که او گفت: هر که به دوزخ شود تا احقاب بنگذرد هر حقبی هشتاد و اند سال، هر سالی سیصد و شصت روز، هر روزی هزار سال «۱» تا اعتماد نکنی بر آن که ما از دوزخ بیرون خواهیم آمدن. مجاهد گفت: احقاب، چهل و سه حقب باشد هر حقبی هفتاد خریف، هر خریفی هفتصد سال، هر سالی سیصد و شصت روز، هر روزی هزار سال.

حسن بصری گفت: خدای تعالی هر چیزی را حدی نهاد مگر مدّت احقاب «۲» اهل دوزخ را که گفت: لا یبیین فیها أحقاباً، هر که حقبی به سر آید از پس «۳» حقبی دیگر آید. پس همچنین تا ابد الأبدین تفسیر أحقاب به خلود و تأیید کرد، آنکه گفت: چنین گفته‌اند که: «۴» حقبی هفتاد هزار سال باشد هر روزی از او چند هزار سال. مقاتل بن حیان گفت: حقب، هفده هزار سال باشد، و گفتند:

اینکه آیت منسوخ است بقوله: فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا «۵»، و اولیتر آن است که نسخ نگویند برای آن که تخصیص آیت کنند به کفار جمع توان کردن میان اینکه دو آیت از دو وجه: یکی بر تأویل حسن بصری که «۶»: کَلَّمَا مَضَى حَقْبٌ تَبِعَهُ حَقْبٌ، و دگر آن که: فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا، تا فایده تأیید ندهد، انما تزاید آلام «۷» باشد. و بعضی دگر گفتند: لا یبیین فیها أحقاباً، لا یَدُوْقُونَ فِيْهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا، اى فى تلك الأحقاب، اینکه جمله در جای صفت أحقاب باشد، یعنی أحقابی و مدّتی إلیا حمیم و غساق نچشند از آن پس، احقاب دیگر باشد که در او انواع عذاب.

چشند [۵۲-ر] که نه حمیم و غساق باشد. او گفت: «۸» آیت در حقّ فساق باشد، ما در حقّ ایشان عذاب ابد نگوئیم.

- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها از دوزخ به در نیاید.
- (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: عذاب. [...]
- (۳). آج او، کا و دیگر نسخه بدلها آن.
- (۴). آج و دیگر نسخه بدلها هر.
- (۵). سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۰.
- (۶). آد، کا گفت.
- (۷). کا: تزیاید ایام، آد، گا: تزیاید ایام.
- (۸). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: و اگر.

صفحه : ۱۲۰

آنکه گفت: لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا، گفت: در آن جا نچشند هیچ سرمایی و شرابی سرد که ایشان را راحت باشد از آن و تسکین گرمای آتش کند بر ایشان. و گفتند: بردا، ای نوما. عبد الله عباس گفت: عرب گوید: معنی البرد البرد، سرما خواب از من باز داشت. و أنشد الكسائي:

بردت مراشفها علیٰ فصدنی عنها و عن قبلاتها البرد
و قال آخر:

و ان شئت حرمت النساء سواکم و ان شئت لم اطعم نقاخا و لا بردا

گفتند: «برد» در اینکه دو بیت خواب است، و ظاهر چنان می‌نماید که بر ظاهر خود است، و فزاء گفت: برای آن خواب را «برد» خوانند که خواب مردم را سرد بکند، و از اینکه جاست که آن کس که بخسپد او را جامه‌ای دیگر باید بیرون آن که «۱» دارد، و الّا سرما یابد. و نیز آن که تشنه باشد چون بخسپد تشنگی او ساکن شود «۲».

إِلَّا حَمِيمًا، الّا آب جوشانیده. وَعَسَاقًا، گفتند: زمهریر باشد، و گفتند:

خون و ریم اهل دوزخ باشد. ثمالی گفت: «عَسَاق» آب چشم ایشان باشد. شهر بن حوشب گفت: «عَسَاق» نام وادی است در دوزخ، در وی سیصد و سی شعب است در هر شعبی سیصد و سی خانه است، هر خانه‌ای را چهار زاویه است، در هر زاویه ماری است بر «۳» عظیمتر خلقی، در سر هر ماری چندان زهر است که خدای داند.

جَزَاءً، نصب بر مصدری باشد محذوف الفعل، ای جازیناهم جزاء، و روا بود که مفعول له باشد، ای للجزاء، یعنی اینکه عذاب بر ایشان برای جزاست.

وفاقاً، ای موافقا [۵۲-پ] لأعمالهم، بر وفق کردار ایشان، بیشتر نه تا ظلم نباشد.

(۱). کا: بیرون از آن جامه که، آد، گا: بیرون از آن که.

(۲). آج: زایل شود، کا، آد، گا: کمتر شود.

(۳). کا، آد، گا: چند.

صفحه : ۱۲۱

أخفش گفت: مصدر است، و فعال مصدر فاعل باشد. فَرَأَ گفت: جمع وفق، و الوفق و اللَّفْق واحد. ربیع گفت: جزاء حسب «۱» أعمالهم. ضحاک گفت:

علی قدر اعمالهم. مقاتل گفت: چنان که از شرک عظیمتر گناهی نیست، از دوزخ عظیمتر عقوبتی «۲» نیست.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا، گفت: ایشان امید حساب نمی‌دارند، یعنی به حساب ایمان ندارند و اعتقاد نکرده‌اند برای آن که امید تبع داعی باشد. و گفتند:

امید «۳» به معنی خوف است، یعنی از عذاب نمی‌ترسند، چنان که گفت: مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا «۴»، أَيْ لَا تَخَافُونَ لَهُ عِظْمَةً.

وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا، و دروغ «۵» داشتند آیات ما را دروغ داشتند. و تخفیف و تشدید لغت است. و گفتند: مصدر فعل است «۶» به معنی تکذیب است. فَرَأَ گفت: اینکه لغتی است یمانی، يقال خَرَقَتِ الْقَمِيصَ خِرَاقًا وَ خِرَاقًا، و گفت:

اعرابی را دیدم به منا «۷»، مرا گفت: الحلق أحب إليك أم القصار، یعنی التقصير.

وَ كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْتَنَاهُ كِتَابًا، آنکه گفت: ما هر چیز «۸» به شمار در آورده‌ایم به نوشتن، نه آن که او را حاجت باشد به آن، و لکن برای آن تا بر تو مضبوط باشد.

و نصب او بر تمیز باشد، کقوله: أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا «۹»، وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا «۱۰».

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا، گفت: بچشی «۱۱» که ما شما را نمی‌فزاییم الا عذاب. أبو بردة «۱۲» الاسلامی گفت: رسول را پرسیدم از سخت تر آیتی بر اهل

(۱). آج، آد، گا: بحسب.

(۲). آج: عذابی.

(۳). کا، آد، کا: گفتند جا اینکه جا.

(۴). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۳.

(۵). کا، آد، گا: و بدروغ. [.....]

(۶). کا: ندارد.

(۷). کا، آد، گا: منی / منا.

(۸). کا، آد، گا: هر چیزی را.

(۹). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲.

(۱۰). سوره ص (۷۲) آیه ۲۴.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بچشید.

(۱۲). کذا: در اساس، آج، و دیگر نسخه بدلها: أبو برزة الاسلامی.

صفحه : ۱۲۲

دوزخ، گفت قوله: فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا يَهُ.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا، گفت: پرهیزگاران را نجاتی و رستگاری باشد [۵۳-ر].

و «مفاز» مفعول بود، اینکه لفظ اینکه جا مصدر است. عبد الله عباس و ضحاک گفتند:

متنزها، تماشا گاهی.

آنکه آن را بیان کرد، گفت: حِدَائِقُ وَأَعْنَابًا، جمع حدیقه، و حدیقه فعلیه باشد من، اِحْدَقُ بِالشَّيْءِ إِذَا احاط به، زمینی که میان آن رز باشد و گرداگرد آن درختان، آن را حدیقه خوانند، پیرامن درختان باشد و میان انواع انگور. وَ كَوَاعِبُ أتراباً، و زنانی پستانها فرود آمده «۱» بمانند کعبی «۲» همه به یک شکل و به یک سال. واحدها کاعب، من باب لابن و تامر. و واحد الأتراب، ترب. قال بشر بن ابی حازم فی الکواکب «۳»:

فهن ركود كالکواعب حوله لهن صرير تحت ظلماء حندس

و قد تكعبت ثدى الجارية، إذا صارت كالکعب.

وَ كَأَسًا دِهَاقًا، و کأسی پر از خمر. اینکه قول عبد الله عباس و حسن و ابن زید است. سعید جبیر گفت: و مجاهد: پیایی. أبو رافع روایت کرد که پارسی زبانی ابو هریره را پرسید که: «دهاق» چه باشد به پارسی! جواب داد گفت: دمام. عکرمه گفت: صافی. مقاتل گفت: به مقدار کفایت.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا، گفت: نشنوند در آن جا- یعنی در بهشت- لغوی، سخنی که آن را فایده نباشد. وَ لَا كِذَابًا، و نه دروغ داشتنی. قراءت عامه قراء به تشدید است، و کسائی مخفف خوانند، و گفتند: اینکه قراءت امیر المؤمنین علی است، و اینکه دو مصدر است تکذیب را «۴». «کذاب» به تخفیف مکاذبه باشد، كالقتال و الجدال، و گفتند: کذب، قال الأعشى:

(۱). کا، آد: بادید آمده.

(۲). کا، آد، گا: لعبتی.

(۳). آج، آد، گا: فی الکواعب.

(۴). در اساس کلمه «قومی» آمده اما روی آن خط کشیده شده است. دیگر نسخه بدلها: قومی گفتند.

صفحه: ۱۲۳

فصدقتها و کذبتها و المرء ینفعه کذابه

أی کذبه.

جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا، گفت: اینکه بر سبیل جزاء و مکافات باشد از خدای [۵۳-پ] تعالی، و عطای کافی بود، یقال: أحسبت فلانا إذا أعطيته ما یکفیه حتی قال حسبی، قال الشاعر:

و نقفی و لید الحی إن کان جایعا و نحسبه إن کان لیس بجایع

و گفتند: جزای به حسب اعمال ایشان، و در شاذ ابو ابراهیم خواند: عطاء حسابا. أصمعی گفت عرب گوید: حسبت الرجل بالتشديد إذا اکرمته و أنشد:

إذا أتاه ضيفه و يحسبه من حاقن أو من صريح يحلبه

و معنی بیت به آن ماند که مراد هم معنی لغت اول است: يحسبه، أي يعطيه ما یکفیه و عبد الله عباس خواند: عطاء حسنا «۱» به «نون».

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ، گفت: خداوند آسمان و زمین و آنچه در میان آن هر دو است خداست «۲». نافع و ابو عمرو و یعقوب و ابو جعفر و شیبیه و سلام و أشهب و عبد الله مسعود خواندند: رب السموات و الارض و ما بینهما الرحمن، به رفع «با» و «نون» علی الابتداء و الخبر، ای رب السموات و الارض و ما بینهما و ابن عامر و اعشى و عاصم خواندند: رَبِّ السَّمَاوَاتِ... الرَّحْمَنُ، هر دو به کسر، و ابن کثیر و یحیی و حمزه و کسائی و حفص و ابن محیسن خواندند: «رب» به کسر «۳»، «الرحمن» به رفع «نون».

آن که هر دو مجرور خواند بدل «من رَبِّكَ» باشد، و آن که «رب» مجرور خواند، گفت: بدل است، و «رحمن» مرفوع خواند علی آنه خیر مبتداء محذوف، ای هو الرحمن، گفت: خداوند آسمانها و زمین خداوند بخشاینده روزی دهنده است.

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: تفسیر قرطبی (۱۹/۱۸۵): حسانا.

(۲). کا: خدا راست.

(۳). کا، آد، گا و... [.....]

صفحه : ۱۲۴

لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا، شما از او مالک «۱» نباشی «۲» هیچ خطاب را و هیچ سخن را [۵۴-ر]، یعنی نتوانند که از «۳» خدای سخنی باشد بر مراد ایشان، بل بر وفق و استحقاق باشد. کلبی گفت: یعنی شفاعت نتوانند کردن الا به فرمان.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا، گفت: آن روز که بایستد روح. در او خلاف کردند، مجاهد گفت: از عبد الله عباس که: جماعتی جهودان بیامدند و رسول را پرسیدند از «روح». گفت: روح لشکری است از لشکرهای خدای تعالی، فریشتگان نه اند «۴»، ایشان را سر و دست و پای باشد و طعام خورند، آنکه اینک آیت بخواند: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ - الایة. عبد الله عباس گفت: فریشتهی است «۵» از همه فریشتگان عظیم خلقت.

عبد الله مسعود گفت: فریشتهی است «۶» از آسمانها و کوهها بزرگتر و از همه فریشتگان عظیمتر، و جای او در آسمان چهارم است. خدای را تعالی هر روز چهار هزار تسبیح گوید «۷» از هر تسبیحی خدای تعالی فریشتهی بیافریند که روز قیامت به صفی بایستد. شعبی و ضحاک گفتند: جبریل است.

ضحاک روایت کرد از عبد الله عباس که: خدای را تعالی بر راست عرش دریایی است از نور مانند آسمانها هفت و زمینها هفت و دریاها «۸» هفت. جبریل - علیه السلام - هر وقت سحر در او شود، نورش بر نور بیفزاید و جمالش بر جمال بیفزاید. از آن جا بیاید «۹»، پرها بیفشاند، خدای تعالی از هر قطره‌ای که از پَر او بچکد فریشتهی بیافریند. از ایشان هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در خانه کعبه که تا روز قیامت نوبت به اولین نرسد.

وهب گفت: جبریل پیش خدا ایستاده است، فرایص او از بیم خدای

(۱). کا، آد، گا: ایشان مالک.

(۲). آج: نباشید، آج و دیگر نسخه بدلها از او.

(۳). کا: در.

(۴). آد، گا: نیند.

(۵-۶). آج و دیگر نسخه بدلها: فرشته‌ای است.

(۷). کا، آد، گا: دوازده هزار بار تسبیح کند.

(۸). آد، گا: آسمانهای هفت و زمینهای هفت و دریاها.

(۹). آج و دیگر نسخه بدلها: بر آید.

صفحه: ۱۲۵

می‌لرزد از هر رعد‌های از آن او خدای تعالی صد هزار فریشته را می‌آفریند. ایشان از پیش خدای ایستاده [۵۴-پ] باشند، سر برندارند و سخن نگویند. چون ایشان را دستوری دهند، در سخن گفتن گویند: (لا اله الا الله)، و ذلک قوله: یوم یقوم الروح و الملائکه صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صواباً، یعنی (لا اله الا الله).

مجاهد گفت: «روح» خلقی است بر صورت بنی آدم، طعام و شراب خورند. ابو صالح گفت: خلقی‌اند به آدمیان مانند، و آدمی نه‌اند. قتاده گفت: اینکه از آن جمله است که عبد الله عباس «۱» بنگفتی. عبد الله عباس گفت: به روایت مجاهد که: «روح» خلقی است بر صورت آدمیان و از آسمان هیچ فریشته فرو نیاید و آله از ایشان یکی با او باشد. عطیه گفت: از عبد الله عباس که: مراد ارواح آدمیان است بین النفختین با فریشتگان به یک صف بایستند. ابن زید گفت: قرآن است و اینکه آیت بخواند: وَ کَذَلِکَ اَوْحِیْنَا اِلَیْکَ رُوْحًا مِّنْ اَمْرِنَا «۲».

و الملائکه صفا، و فریشتگان به صفی بایستند «۳». شعبی گفت: اینکه سماطین خدای باشد، سماطی روح باشد و سماطی فریشتگان. لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن، سخن نگویند الا آنچه خدای «۴» دستوری دهد. و قال صواباً، و آنکه «۵» جز حق و صدق نگوید، و اینکه آن است که ما گفتیم: روز قیامت خلق ملجأ باشند به ترک قبایح، و قال صواباً فی الدنيا. ابو صالح گفت: کلمت (لا اله الا الله) است.

ذلک الیوم الحق، آن روز حق باشد. فَمَنْ [شاء] «۶» اِنَّا اَنْذَرْنَاکُمْ عَذَابًا قَرِیْبًا، گفت: ما می‌ترسانیم شما را [۵۵-ر] از عذابی نزدیک، و آن روز قیامت است و عذاب او، و گفتند: عذاب روز بدر است.

یوم ینظر المرء ما قدّم، آن روز که مرد نگران باشد آن عمل را که کرده باشد، یعنی منتظر باشد جزای آن عمل «۱» که کرده باشد. و به اتفاق اینکه «نظر» به معنی انتظار است. وَ یقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً، و کافر گوید: کاشک من خاک بودمی، وقت را «۲» چون در خاک خاک شده بودم اعادت نکردندی مرا و به شمار گاه نیاوردندی.

عبد الله بن عمرو گفت: «۳» چون روز قیامت باشد و زمین را همچنان که ادیم گسترند بگسترند و دواب و بهایم و وحوش را جمع کنند برای قصاص، و خدای تعالی مقاصت کند میان ایشان تا انتصاف کنند از گوسفند سرو دار که از او تعدی رفته باشد بر آن گوسفند بی سرو، آنکه چون انتقام کشیده باشد و عوض بسته و به او داده فرمان دهد تا خاک شوند ایشان، کافر عند آن حال گوید: یا لیتنی کنت تراباً، تمنای حال ایشان کند.

و عکره گفت: در بعضی کتب دیدم که عند آن حال که کافر تمنای آن کند که کاشک تا خاک بودمی، حیوانات دیگر از بهایم و وحوش چون غم و اندوه و شدت حال آدمیان بینند، گویند: سپاس خدای را که ما را تکلیف نکرد چنان که شما را تا چنان که ما را امید بهشت نیست، بیم دوزخ نباشد.

ابو القاسم بن حبيب گفت: در بعضی تفاسیر دیدم که مراد به «کافر» ابلیس است که استنکاف کرد از سجده آدم و گفت: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ «۴»، سجده نکنم او را که او از خاک است، آنکه که مرتبت او بیند تمنای حال

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها را.

- (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: و مرا.
 (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: عبد الله عمر گفت.
 (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲.

صفحه: ۱۲۷

او کند، گوید: کاشک تا من هم خاک بودمی که آن روز پنداشتم که آتش از خاک به باشد [۵۵-پ]. ابو هریره گفت: چون کافر اینکه گوید، خاک گوید: لا و لا کرامه، هرگز مبادا که تو چون من باشی، و اینکه بر سیل مثل باشد. و در بعضی قرات «۱» آمد: یا لیتنی کنت ترابینا، ای من شیعه اُبی تراب.

(۱). کا، آد، گا: قراءت.

صفحه: ۱۲۸

سوره النازعات

اینکه سورت مکی است در قول عبد الله عیاس و ضحاک، و چهل و شش آیت است در عدد کوفیان، و چهل و پنج در عدد بصریان و مدنیان. و صد و نود و نه کلمت است و هفتصد و پنجاه و سه حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و علی اله - گفت: هر که سورت و النازعات بخواند «۱»، خدای تعالی او را از عذاب خود ایمن کند.

[سوره النازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۴۶]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا (۱) وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۲) وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا (۳) فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (۴)
 فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۵) يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶) تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ (۷) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (۸) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۹)
 يَقُولُونَ أِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (۱۰) أِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً (۱۱) قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (۱۲) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴)
 هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۱۵) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۶) اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۱۷) فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى (۱۸) وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَنخَسِي (۱۹)
 فَأَرَاهُمُ الْآيَةَ الْكُبْرَى (۲۰) فَكَذَّبَ وَ عَصَى (۲۱) ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى (۲۲) فَحَشَرَ فَنَادَى (۲۳) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (۲۴)
 فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى (۲۵) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى (۲۶) أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بِنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمَكُهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَ أَعْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹)

وَ الْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرَعَاهَا (۳۱) وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (۳۳) فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى (۳۴)

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (۳۵) وَ بُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِمَنْ يَرَى (۳۶) فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹)

وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱) يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا (۴۴)
إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنْ يَخْشَاهَا (۴۵) كَانَتْهُمْ يَوْمَ يُزَوَّنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (۴۶)

[ترجمه]

به حق فریشتگان جان ستاننده جان ستدنی.

و فریشتگان گشاینده گشادنی.

و فریشتگان سنا برنده سنا بردنی «۲».

و به فریشتگان سبق برنده سبق بردنی.

و به فریشتگان تدبیر کننده کاری.

آن روز که بجنانند جناننده.

از پس او آید از پس آینده.

(۱). آد: بخواند او را حساب در روز قیامت نبود الا به مقدار نماز واجبی گزاردن.

(۲). آج: و به حق فرشتگان تسبیح کننده تسبیح کردنی.

صفحه : ۱۲۹

دلها آن روز مضطرب باشد.

چشمهاشان ذلیل باشد.

می گویند: ما را رد کنند در گور!

چو باشیم استخوانهای پوسیده!

گویند: از پس رجعتی باشد زیانکار.

آن یک باز زدن باشد «۱».

که بنگری ایشان به زمین فتاده باشند.

آمد به تو حدیث موسی!

چون ندا کرد خدای او را به وادی پاکیزه که طوی نام است.

برو به فرعون که او طاغی شد.

بگو هست تو را که پاکیزه «۲» شوی.

و راه نمایم تو را به خدایت تا بترسی.

با او نمود علامت مهتر.
 دروغ داشت و فرمان نبرد.
 پس پشت بر کرد و می‌شتافت.
 جمع کرد و آواز داد.
 گفت: من خدای شما برتر.
 بگرفت او را خدای به عقوبت آخرت و دنیا.
 در اینکه عبرتی هست آن را که بترسد.
 شما سخت خلقتی «۳» یا آسمان که بنا کرد آن را.

(۱). آج: باززدنی و بیمی باشد یگانه.

(۲). آج: پاک.

(۳). آج: سخت‌تراید.

صفحه : ۱۳۰

برداشت سقف آن، راست کرد آن را.
 تاریک بکرد شبش و بیرون آورد چاشتگاهش [۵۶-پ].
 و زمین پس از آن بگسترد.
 بیرون آورد از او آبش و گیازارش «۱».
 و کوهها ثابت بکرد.
 برخورداری شما را و چهار پایانتان را.
 چون آید طامه مهتران «۲».
 آن روز که یاد کند آدمی آنچه کرده باشد.
 و بیرون آرند دوزخ برای آن که بیند.
 اما آن که از حد بگذرد.
 و اختیار کند زندگانی نزدیکتر را.
 دوزخ مأوای او باشد.
 و اما آن کس که ترسد از ایستادن پیش خدای و نهی کند خود را از هوا.
 بهشت مأوای او باشد «۳».
 می‌پرسند تو را از قیامت که کی است بودن آن.
 در چه‌ای تو از یاد کردن آن.
 با خدای توست غایت آن.
 تو «۴» ترساننده‌ای آن را که بترسد.

(۱). آج: چراگاه آن.

(۲). آج: آید قیامت بزرگتر.

(۳). آج: بهشت آن است جایگاه.

(۴). آج: بدرستی که تو. [.....]

صفحه : ۱۳۱

پنداری ایشان آن روز بیند آن را مقام نکرده‌اند «۱» الّا شبانگاهی یا چاشتگاهش «۲».

«واو» قسم است. و در معنی «نازعات» خلاف کردند. مسروق گفت:

فریشتگانند که نزع و جذب ارواح بنی آدم کنند، و اینکه روایت عطیه است از عبد الله عباس. امیر المؤمنین علی گفت: فریشتگانند که جان کافران نزع کنند.

عبد الله مسعود گفت: جانهای کافران است که ملک الموت از زیر هر موی و «۳» زیر هر ناخنی بیرون می‌آرد تا آنکه که تمام به حلق آرد، آنکه رها کند تا «۴» باز جای شود، باز دگر باره نزع کند.

مقاتل گفت: ملک الموت است و اعوانش که جان کافران از تن می‌بر آرند به مانند سفودی که «۵» در پشم تر فگند و آن را شاخه‌ها و شعبه‌ها باشد، هر شاخی از آن به پاره‌ای در آویزد و از آب برکشد «۶». مجاهد گفت: اسباب مرگ است که به او جان از تن بر آید. سدی گفت: جانهای کافران است که در سینه غرق شود گفتند معنی آن است که: کافر خود را در وقت مرگ چون غرقی بیند. حسن و قتاده و ابن کيسان و ابو عبیده و أخفش گفتند: ستارگانند که نزع می‌کنند از افقی به افقی تا فرو شدن.

عطا و عکرمه گفتند: کمانهای تیر اندازان است که نزع می‌کنند تیر را. و گفتند: غازیانند که تیر می‌اندازند. و قوله: غرقاً، أي اغرقا، و هو المبالغة فی النزع، آن باشد که کمان چندان در آرند که به فوق «۷» رسد. و نصب او بر مصدری باش لا من جنس الفعل. و اصل نزع جذب چیزی باشد از عمیق «۸» کنز الدلو من البئر. و إغراق، غرق کردن [۵۷-پ] باشد و در جای مبالغت

(۱). آج: درنگ نکنند.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها قوله: و النازعات غرقا.

(۳). کا از.

(۴). کا دیگر باره.

(۵). کا: سفودی گرم که.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: برکشند.

(۷). کا، آد، گا تیر.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: عمق

صفحه : ۱۳۲

استعمال کنند و اینکه معنی بر همه تأویلها راست است.

و النَّاشِطَاتِ نَشْطًا، عبد الله عباس گفت: فریشتگانند که جان از تن مؤمنان باز گشایند چنان که عقال از دست شتر باز گشایند، و فراء اینکه قول حکایت کرد و گفت: آنچه من از عرب شنیده‌ام «أنشطت العقد» است و قولهم: کأئما أنشط من عقال، و نشطت العقد إذا

عقدته (۱) و إذا حللته فقد انشطته، به «۲» «الف» ازاله را باشد - چنان که بیان کرده‌ایم. و الناشط، هو الرابط، و المنشط الذی یحل. و روایت دیگر از عبد الله عباس آن است که: مراد جانهای مؤمنان است چون نشاط کند بیرون آمدن را از تن، برای آن هیچ مؤمن نباشد و آما در در مرگ بهشت بر او عرض کنند تا او بهتر و نکوتر از آن جایها و نعمتها که در او باشد ببیند. و حوریان او را می‌خوانند که: إلینا، إلینا، به ما آی، به ما آی. او نشاط کند رفتن آن جایگاه را.

امیر المؤمنین علی گفت: فریشتگانند که جانهای کافران از اجزای اعضای ایشان باز می‌کشایند و جدای می‌کنند تا از تن ایشان بیرون آرند به رنج و غم. مجاهد گفت: مرگ است که جان آدمی را برون آرد. قتاده گفت: و أخفش: ستارگانند که از اینکه افق به آن افق می‌شوند، چنان که کسی از جایی به جایی شود، يقال: نشط الحمار إذا ذهب من بلد إلى بلد، قال الطرماح:

و هل بحلیف الخیل مَمَّنْ عهدته به غیر اخدان النواشط روع
یعنی بقر الوحش و الهم ینشط بصاحبه، آی یزعه، قال همیان:

بات همومی تنشط المناشطا الشَّام بی طوراً و طوراً واسطاً [۸۵-ر]
خلیل گفت: «نشط» و «أنشط» هر دو لغت است، و آن چیزی به جانب خود کشیدن باشد تا گشاده شود.
و السَّابِحَاتِ سَبْحاً، روایتی از امیر المؤمنین علی آن است که: فریشتگانند

(۱). کا با نشوطه.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: تا.

صفحه: ۱۳۳

که جانهای مؤمنان در هوا می‌برند به مانند کسی که سباحه کند. کلبی گفت:
جان مؤمنان از تن همچنان بیرون می‌آرند که کسی مرد سنا و کننده «۱» را از آب به رفق بیرون می‌آرد و ساعتی رها می‌کند تا بیاساید. مجاهد گفت و ابو صالح:
فریشتگانند که به شتاب فرود آیند از آسمان چنان که اسپان چون به نشاط روند.
گفتند: مراد اسپان غازیانند که در غزوات تاختن کنند، يقال: فرس سابح إذا كان شدید الجری. قال امرؤ القیس:

مسح إذا ما السابحات علی الونی أثرن الغبار بالکدید الموکل

قتاده گفت: مراد آفتاب و ماه و ستارگانند که در فلک خود سنا و می‌برند «۲»، قال الله تعالی: كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ «۳»، مجاهد گفت و أبو روق و عطا: مراد کشتیهاست که بر روی آب روند مثال مرد سنا و کن «۴».
فالسَّابِحَاتِ سَبْحاً، مجاهد گفت: مراد سوابق اعمال صالح است که بندگان کنند. عبد الله مسعود گفت: جانهای مؤمنان است که سابق می‌شود به بهشت می‌برند.

عطا گفت: اسپانند که مسابقت می‌کنند و بر یک دگر سبق می‌برند. قتاده گفت:

ستارگانند که بهری بهری را سبق می‌برند در رفتن.

فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا، تدبیر کنندگان کارها. مفسران گفتند: مراد فریشتگانند.

عبد الرحمن سابط «۵» گفت: تدبیر کار دنیا چهار فریشته می‌کنند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت.

اما جبرئیل موکل است بر بادها و لشکرها [۵۸-پ] و میکائیل موکل است بر قطر «۶» باران و نبات زمین. و اما اسرافیل فرمان خدای به ایشان می‌رساند.

و اما ملک الموت موکل است به قبض ارواح.

(۱). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: شنا و کننده.

(۲). آج: شنا و کنند، کا: فلک خود می‌روند.

(۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۳۳.

(۴). آج: شناوگر، کا: شنا و کن، آد، گا: شنا کننده. [.....]

(۵). آد، گا: عبد الرحمن بن ثابت.

(۶). آج، کا: قطره، دیگر نسخه بدلها: قطرات.

صفحه: ۱۳۴

و جواب قسم محذوف است از کلام، کأنه قال: بحق هذه الأشياء لأجزین کل نفس بما کسبت، گفت: به حق اینکه چیزها که هر نفسی را به آنچه کرده باشد جزا دهم. بصریان گفتند: جواب قسم قوله: إِنَّ فِي ذَلِكْ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى «۱»، و اینکه بهتر است. و بعضی در کلام گفتند «۲»: تقدیم و تأخیری هست، و التقدير: (إن يوم ترجف الراجفة، تتبعها الرادفة، و النازعات غرقا). آنکه بیان کرد که اینکه جزا کی باشد، گفت: يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ، گفت: آن روز که بجنباند جنباننده زمین را. گفتند: عند نفخ اول بود که زمین مزلزل شود، و زمین و هر چه بر زمین باشد متحرک شود.

تَبِعُهَا الرَادِفَةُ، از پی آن آید آنچه پسر و باشد و ردیف او و آن نفخ دوم باشد.

گفتند: میان اینکه دو نفخ چهل سال باشد. قتاده گفت: اینکه دو صیحت است، اما اول «۳» همه چیز را بمیراند و اما دوم همه چیز را زنده کند به فرمان خدای - جل جلاله.

مجاهد گفت: «راجفه» زلزال زمین بود به وقت فنا، و «رادفه» انشقاق آسمان باشد. عطا گفت: «راجفه» قیامت است و «رادفه» بعث و نشور. ابن زید گفت: «راجفه» مرگ است و «رادفه» قیامت. و اصل «رجفه» حرکتی باشد با آواز اضطراب، و «رادفه» پس رو باشد و از اینکه جا ردیف گویند آن را که از پس دیگری برنشیند.

أبَى كعب روایت کرد که: چون ربعی از شب برفتی، رسول - علیه السلام - برخاستی و آواز دادی:

«۴» (يا ايها الناس اذكروا الله اذكروا الله جاء الموت بما فيه جاء الموت بما فيه [۹۵-ر])

، ای مردمان ذکر خدای

(۱). سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۶.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: گفتند در کلام.

(۳). کا: اولین.

(۴). اساس: یا ایها/ یا ایها.

صفحه : ۱۳۵

کنی «۱» که راجفه آمد و از پی او رادفه است، مرگ آمد و آنچه با او باشد.

قُلُوبٌ یَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ، دلها آن روز ترسان باشد، اینکه قول مجاهد است.

سدی گفت: از جای خود زایل بشود، نظیره قوله: إِذِ الْقُلُوبِ لَمَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِینِ «۲»، مؤرج گفت: قلقة. قطرب گفت: مستوفزة.

یمان گفت: مضطرب باشد، يقال: وجف القلوب وجيفا و وجوفا، مثل: وجب وجوبا و وجیبا.

أبصارها خاشعة، چشمهای ایشان ذلیل باشد در پیش فگنده چنان که بر بالا نشود.

یَقُولُونَ، می گویند- یعنی کافران که به بعث و نشور ایمان ندارند: أِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ، ما را با اینکه گورها برند.

أِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً، و آنچه که ما استخوانها «۳» پوسیده شویم. پس از اینکه در کلام محدوفی هست، و التقدير: نبعث بعد ذلك

أحیاء، ما را از اینکه پس زنده کنند. و بر اینکه قول «حافره» به معنی محفوره باشد، كقولهم «۴»: ماءٍ دافِقٍ «۵»، بمعنی مدفوق، و عِشِيَّةٍ

راضِيَةٍ «۶»، اى مرضِيَّة، و اینکه قول مجاهد است و خلیل احمد. و گفتند: «حافره» نامی است از نامهای زمین، قال الشاعر:

الیت لا أنساكم فاعلموا حتی یردّ الناس فی الحافرة

و گفتند: زمین را «حافر» و «حافره» برای آن خوانند که موضع حوافر است، چنان که قوایم الارض خواندند برای آن که بر ارض

است، قال «۷»:

و أحمر کالدینار أما سماؤه فخصب و أما ارضه فمحول

ای قوائمه، یعنی ما را باز پس آرند. ابن زید گفت: «حافره» نامی است از نامهای دوزخ، یعنی [۵۹-پ] محمید می گوید: ما را به

دوزخ خواهند بردن و

(۱). کنی / کنید.

(۲). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۸.

(۳). آج، آد، گا: استخوانهای.

(۴). کذا در اساس، آج و کا، آد: کقوله.

(۵). سوره طارق (۸۶) آیه ۶.

(۶). سوره حاقه (۶۹) آیه ۲۱.

(۷). چاپ شعرانی (۳۸۵ / ۱۱) الشاعره.

صفحه : ۱۳۶

زنده داشتن آن جا پس از آن که استخوانهای «۱» پوسیده باشیم. و گفتند: عبارت است از آن که ما را زنده خواهند کردن، من قول

العرب: رجع فلان فی الحافرة إذا رجع من حیث جاء «۲»، قال الشاعر:

أحافرة علی صلع و شیب معاذ الله من سفه و عار

یعنی أ رجوعاً إلى المعصية بعد الصلح و الشيب. و قولهم: النقد عند الحافره، یعنی فی العاجل و أول السوم، كما قالوا التقى القوم فاقتتلوا عند الحافره، أي عند أول كلمه. و قيل معناه إذا قلت بعتك يرجع عليك بالثمن فهو من الرجوع أيضا. و قالوا معناه النقد عند حافر الدابة.

أ إذا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً، و كوفيان خواندند: «ناخره» به «الف» و اینکه قراءت عبادله است: ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و ابن الزبير لوفاق رءوس الای، و باقی قراء «نخره» خواندند بی «الف». و اینکه دو لغت است، مثل قولهم: طمع و طامع و فره و فاره، و حذر و حاذر، بر سبیل استبعاد (۳) گفتند: چون ما پوسیده شده باشیم (۴)، ما را باز خواهند آفریدن، قالوا تِلْكَ إِذْ كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ، آنکه گفت: اینکه رجعت، رجعتی باشد زیانکار، یعنی اگر چنان است که محمّد می گوید (۵)، در اینکه رجعت زیانکار باشیم، كقولهم: صَفْقَةٌ خَاسِرَةٌ و رابحةٌ أي ذات خسران و ربح، و قریب منه قوله: فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ (۶).

آنکه حق تعالی به جواب ایشان گفت: فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، آن یک آواز باشد و یک نفخت.

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ، که تو نگاه کنی ایشان به زمین قیامت باشند. مفسران گفتند: «ساهره» نام [۶۰-ر] زمین قیامت است، و گفتند: «ساهره» پشت زمین

(۱). کا: استخوانها. [...].

(۲). کا: حیث شاء.

(۳). آج و.

(۴). آج: ما استخوانهای پوسیده و ریزیده باشیم.

(۵). کا، آد، گا ما.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۶.

صفحه: ۱۳۷

باشد، یعنی بر پشت زمین آیند پس از آن که در شکم زمین باشند. و عرب بیابان و زمین ساده را «ساهره» گوید، و بعضی ائمه لغت گفتند: برای آن «ساهره» خوانند زمین را که خواب و سهر خلقان بر او باشد، قال امیة بن ابي الصلت فی أن الساهره هی البر:

و فیها صید ساهره و بحر و ما فاهوا به لهم مقیم
 ای بر و بحر، و قال امرؤ القیس:

و لا وقیتم بعده غبها فضاقت علیکم به الساهره
 ای الارض، و قال أبو ذؤیب:

یرتدن ساهره كأن جمیمها و عمیمها أسداف لیل مظلم

و هب گفت: «ساهره» نام کوهی است به نزدیک بیت المقدس. این ابی العاتکه گفت: ساهره نام زمینی است میان کوه حسان و میان کوه اریحا. سفیان گفت: زمین شام است. قتاده گفت: نامی است از نامهای دوزخ.

قوله: هل أتاك حیدثه موسی، آنکه با رسول علیه السلام- خطاب کرد به صورت استفهام و مراد تقریر، گفت: به تو آمد حدیث

موسی.

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» چون خدای تعالی او را ندا کرد به وادی مقدّس پاک بکرده. «طوی» گفتند: نام وادی است و لا ینصرف است برای آن که علم است و مؤنث «ا» اسم بقعه است. مجاهد و قتاده گفتند: «طوی» معنی آن است که طوی بالتقدیس و البرکة، به پاکی و برکت در پیخته است، و اینکه بر لغت طوی باشد که ایشان کسر را فتح کنند، قالوا فی بقی: «بقی» و فی رضی: «رضی»، و فی رمی: «رمی». و حسن بصری خواند: «طوی» به کسر «طا»، قال طرفه:

أَعَاذِلْ إِنَّ اللّٰمُومَ فِی غَیْرِ كُنْهَ عَلِیٍّ طُوًی مِّنْ غَیْكَ الْمُرْتَدِّدَ [۰۶-پ]

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها یعنی.

صفحه : ۱۳۸

أَرَادَ اللّٰمُومَ الْمَطْوِیَّ بَعْضُهُ عَلِیٌّ بَعْضٌ، أَى الْمَكْرَرِ. وَ زَجَّاجٌ كَقَوْلِهِ: مَنَعَ صَرْفَ بَرِّی لِغَلْمِیَّتِی. وَ عَدَلُ كَمَا سَمِعْتُ مَعْدُولَ مَنَ طَاوٍ، كَعَمْرٍ مِّنْ عَامِرٍ.

إِبْنُ کَثِیْرٍ وَ نَافِعٌ وَ أَبُو عَمْرٍو خَوَانَدَنَد: «طوی» بی تنوین، و باقی قراء «طوی».

أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى، كَقَوْلِ مُوسَى رَا: بِه فِرْعَوْنَ رُو كَهْ أَوْ طَاغَى شَد.

فَقُلْ، بَگُو أَوْ رَا. هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزْكَى، هِیْجُ افْتَدَ تُو رَا كَهْ پَاكِیْزَه شَوِی، یَعْنِیْ أِزْ اِیْنَكِهْ كَفَرُ كَهْ دَرْ اَوِیْبِی. نَافِعٌ خَوَانَدَنَد: «تَزْكَى» مَشْدَدُ الزَّاءِ عَلِیٌّ تَقْدِیْرُ تَتَزْكَى، وَ أَبُو عَمْرٍو كَقَوْلِهِ: اِیْنَكِهْ قِرَاةٌ ضَعِیْفٌ اسْتِ بَرِّیْ لِغَلْمِیَّتِی، زَكَاتٌ دَادَنَ بَاشَد، وَ مُوسَى فِرْعَوْنَ رَا بِأِزْ زَكَاتٍ دَادَنَ نَخَوَانَدَ وَ اَوِ بَرِّ كَفَرُ مَصْرٌ «ا»، بَلْ اَوِ رَا بِأِزْ زَكَا وَ طَهَارَتِ اسْلَامٌ خَوَانَدَنَد. پَسْ قِرَاةٌ مَخْفُفٌ بَهْتَرُ اسْتِ.

وَ أَهْدَيْكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى، وَ مَن تُو رَا بِأِزْ خَدَايْ مِیْ خَوَانَدَنَد وَ هِدَايَتِ وَ اِرْشَادِ مِیْ كَنَمُ بَهْ اَوِ بَهْ بَیْنَاتِ وَ اَدْلَتِ وَ مَعْجَزَاتِ تَا اَزْ اَوِ وَ اَزْ عَقَابِ اَوِ بَتْرَسِی.

صخر بن ابی جویریة گفت خدای موسی را گفت: به فرعون شو و او را دعوت کن، و من دانم که او اجابت نکند. موسی گفت: بار خدایا! تو دانی که او اجابت نکند، چرا می فرستی مرا! گفت: بر تو رفتن است و گفتن. چون او اجابت نکند، تاوان بر او باشد، بر تو نباشد. برو تا حجت مرا باشد بر او، و او را بر من حجت نباشد.

فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى، دَرْ كَلَامِ مَحْذُوفِی هَسْت، وَ تَقْدِیْرُ اَنْ كَه: فَذْهَبَ اِلَیْهِ وَ دَعَا اِلَی اللّٰهِ فَطَالَبَهُ، فِرْعَوْنَ بِالْبَیْنَةِ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى، كَقَوْلِهِ: مُوسَى رَفَتَ وَ فِرْعَوْنَ رَا دَعُوْتُ كَرَد. فِرْعَوْنَ اَزْ اَوِ مَعْجَزِ خَوَاسْت. مُوسَى بَا اَوِ نَمُوْدُ آيَتِ وَ مَعْجَزَه مَهْتَرِ اَزْ عَصَا وَ یَدِ یَضَا. فَكَذَّبَ وَ عَصَى، اَوِ تَكْذِیْبُ كَرَدَ وَ دَرُوغٌ دَاشْت [۶۱-ر] اَنْ رَا وَ عَصِیَانُ كَرَدَ دَرْ فِرْمَانِ اَوِ.

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها بود.

صفحه : ۱۳۹

ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى، اَنْگِهْ اِعْرَاضِ كَرَدَ اَزْ مُوسَى وَ سَرُ دَرِ فِساْدِ نَهَاد.

فَحَشَرَ فَنَادَى، قَوْمِ خُودِ رَا جَمْعُ كَرَدَ وَ نَدَا دَرِ اِیْشَانِ دَادَ وَ كَقَوْلِهِ: مَن خَدَايْ بَزْرُگْتَرَمِ شَمَا رَا، یَعْنِیْ اَزْ وِرَايِ مَن خَدَايِی نِیْسْت. بَعْضِیْ دَگَرِ كَقَوْلِهِ: اَنْ خَوَاسْتُ كَهْ بَتَانِ خَدَايَانِ شَمَا نَدَنَدَ وَ مَن خَدَايِ اِیْشَانِمُ. وَ كَقَوْلِهِ: اَنْ خَوَاسْتُ كَهْ اِیْنَكِهْ اِشْرَافِ وَ قَوَادِ وَ سَادَاتِ اِرْبَابِ

شمانند، و من خدای همه‌ام.

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى، خدای تعالی او را بگرفت و نکال کرد به او در دنیا و آخرت. نکال دنیا به غرق و نکال آخرت به دوزخ، یکی به آب و یکی به آتش، یکی به غرق و یکی به حرق. و نصب نکال بر مصدری باشد لا من لفظ الفعل، کأنه قال: اخذ الدنيا والآخرة أى أخذاً فى الدنيا والآخرة^(۱)، گفتند: به اضمار فعل آن مصدر، و التقدير: فنكل به نکال الآخرة والأولى. و گفتند تقدير آن است که: بنکال الآخرة والأولى، نصب او به حذف حرف جرّ است. و بعضی مفسّران گفتند: نکال از فعل فرعون است، نکال اول قوله: ما عَلِمْتُمْ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي^(۲)، و نکال دوم: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى^(۳)، گفتند: میان اینکه دو کلمت چهل سال بود. بر اینکه قول نصب «نکال» به حذف حرف جرّ بود، أى بنکال الآخرة والأولى.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى، در اینکه عبرتی هست آن را که بترسد، یعنی در حدیث موسی و فرعون و دعوت موسی و عصیان فرعون و هلاک فرعون و نجات موسی.

آنکه بر سبیل تذکیر و تنبیه با مکلفان عهد رسول گفت: أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا، شما سخت‌تری^(۴) به خلق [۶۱-پ] یا آسمان که خدای تعالی آن را بنا کرد! یعنی چون از آفریدن آسمان با رفعت و شدت او عاجز نیست، از آفریدن شما هم عاجز نباشد.

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها و.

(۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۸.

(۳). سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۴.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: سخت‌تراید.

صفحه : ۱۴۰

رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا، سقف آن برداشت و آن را راست کرد، و مثله فی المعنى قوله: لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ^(۱) رَفَعَ سَمَكَهَا، قیل: سقفها.

فَرَّأَ گفتم: هر بنا که از بالای او چیزی باشد آن را سمک گویند. بناء مسموك. و گفتند: «سمك» ذهاب باشد در جهت علو بر خلاف عمق، و قیل:

سمك أى رفع، قال^(۲):

إِنِّي و من سمك السماء مكانها و البدر ليلة نصفها و هلالها

فَسَوَّاهَا، راست کرد آن را بی شطوری و فطوری.

وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا، تاریک بکرد شب او را. و الغطش و الغبش، الظلمه، و رجل أغطش و أغبش إذا كان أعمى. وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا، و روز او^(۳) بیرون آورد و روشن کرد.

وَ الْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا، زمین را پس از آن دحو کرد و بگسترد. در تأویل اینکه خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: خدای اول زمین بیافرید ناگسترده، آنکه آسمان بیافرید، آنکه جبرئیل بیامد و زمین از زیر خانه کعبه بیرون آورد چنان که نامه^(۴) نوشته پیخته که لا از زبر لا بیرون آرند^(۵).

عبد الله بن عمرو گفت: خدای تعالی زمین کعبه بیافرید بر چهار رکن و بر آب نهاد پیش از آن که عالم آفرید به دو هزار^(۶) سال.

بعضی دیگر گفتند: «بعد» به معنی مع است، ای و الارض مع ذلك دحیها، چنان که کسی گوید دیگری را: فلان احمق و هو بعد ذلك لثیم النسب، قال الله تعالی: عْتَلَّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ (۷)، قال الشاعر [۶۲-پ]:

(۱). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۵۷.

(۲). آج: و قال، کا الشاعر.

(۳). کا، آد، گا را. [...].

(۴). کا، آد، گا: نامه.

(۵). کا، آد، گا: که طی آن باز کنند.

(۶). کا، آد، گا: به هزار.

(۷). سوره قلم (۶۸) آیه ۱۳.

صفحه : ۱۴۱

فقلت لها فيئى إليك فإنى حرام و إنى بعد ذاك لیب

و مجاهد خواند: «و الارض عند ذلك» و گفتند: بعد ذلك، أى قبل ذلك، كقوله: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ (۱)، أى من قبل الذكر، يعنى القرءان، و قال الشاعر:

حمدت إلهى بعد عروءة إذ نجا خراش و بعض الشر أهون من بعض

گفتند: تقدیر آن است که: إذ نجا خراش قبل عروءة. و عامیة قراء «و الارض» به نصب خواندند. حسن بصری خواند: «و الارض» به رفع على الإبتداء (۲)، «دحیها» خبرش باشد. و الدحو، و البسط، و المدّ و المَطَّ واحد، و دحی یدحی لغتان، كطفا يطفو و يطفى، و محایمحو و یمحی، و يقال: دحوت الشیء و دحیته و لحوت العود و لحوته.

أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرَعَاهَا، از زمین آب بیرون آورد و گیاه زار گفتند: بنگر که خدای تعالی آنچه آدمی و جمله حیوان (۳) به آن محتاج باشد در زیر اینکه دو کلمت نهاد از آب و گیاه و درخت و میوه و جوب و کاه و هیزم و نمک و پنبه و لباس و آتش.

وَ الْجِبَالِ أَرْسَاهَا، و کوهها را بر روی زمین ثابت گردانید.

مَتَاعاً لَكُمْ، نصب او بر مفعول له باشد. آنکه بیان کرد که: اینکه چیزها برای تمتع و استمتاع و برخورداری شما و چهار پایان شما آفریدم (۴).

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى، چون طامه مهمترین در آید، یعنی قیامت. و «طامه» به نزدیک عرب داهیه باشد و أصله من طمّ الفرس طمیما إذا استفرغ جهده فی الجری. و طامه همچنین فاعله باشد من طمّ البئر، چاه بینباشت برای آن که آن را آوازی هایل [۶۲-پ] باشد. بعضی اهل علم گفتند: اینکه طامه کبری آنکه

(۱). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۵.

(۲). آج، آد، گا و.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: حیوانات.

(۴). آد، گا: آفریدیم.

صفحه: ۱۴۲

باشد که اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را به دوزخ برند.

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى، آن روز که یاد کند آدمی آن سعی که کرده باشد از خیر و شرّ، و بر هر دو تأسّف خورد، گوید: شرّ چرا کردم و خیر چرا بیش «۱» نکردم؟ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى، و دوزخ را بیرون آرند برای بینندگان، یعنی دوزخ عرض کنند بر خلقان.

فَأَمَّا مَنْ طَغَى، اما آن کس که او طاعی باشد و پای از فرمان خدای بنهاده بود.

وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، و اختیار متاع دنیا کند و ساز قیامت نکند.

فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى، دوزخ مأوای و مرجع او باشد. مفعول من أوى إذا رجع.

وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى، و اما آن کس که ترسد از وقوف و ایستادن پیش خدای تعالی و نفس را نهی کند از هوای خود، بهشت مأوای او باشد.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا، می پرسند تو را از قیامت که کی خواهد بودن وقت آمدن او. و قوله: مُرْسَاهَا، ای مثبتها، و مفعول

بضم الميم و فتح العين هم مصدر را شاید هم موضع را، هم مفعول را، هم وقت را. اینکه جا هم وقت را محتمل است و هم مصدر را، ای متی إثباتها أو وقت إثباتها.

فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا، در چه چیزی تو از یاد کرد آن «۲»، به تو تعلق ندارد «۳».

إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا، غایت و منتهای علم آن با خداست، یعنی جز خدای نداند.

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بیشتر.

(۲). کا یعنی آن.

(۳). کا: دارد.

صفحه: ۱۴۳

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنِ يَخْشَاهَا، آنچه کار تو است و به تو تعلق دارد آن است که تو ترساننده آنی که از قیامت بترسد «۱». قراءت عامّه قراء به اضافت است [۶۳-ر]:

مُنذِرٌ مَن. و ابو جعفر و ابن محیصن «۲» خواندند: «منذر» بالتثوين.

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا، پنداری که آن روز قیامت بینند مقام نکرده باشند الا نماز شامی یا چاشتگاهی. و اینکه عبارت است از استقلال و استحقار مدّت مقام ایشان در گور. و بعضی مفسران گفتند: از مدّت مقام ایشان در دنیا. فراء گفت: اگر چه «عشیه» را ضحی نباشد، إنما ضحی روز را باشد و لکن اینکه سایغ «۳» است در کلام عرب که گویند: اتیک العشیه أو غداتها «۴»، معنی آن که آخر روز یا اولش بیایم، قال الفراء و أنشدنی بعض بنی عقیل:

نحن صبحنا عامرا فی دارها جرّدا تعاطی «۵» طرفی نهارها

شیء الهلال أو سرارها أراد: و عشیه سرار العشیه. و حقیقت اینکه اضافت از آن جاست که «ضحی» پیوسته است با «عشیه» و اضافت

به أدنی ملابست حاصل شود. ----- (۱). کا: تو بترستیم که از قیامت بترساند. (۲). اساس، آج، کا: به صورت «محیص» هم خوانده می‌شود. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: شایع. [.....] (۴). کا، آد، گا: غداها. (۵). کذا: در اساس، آج و کا، تفسیر قرطبی (۱۹/ ۲۱۰): تعادی. صفحه: ۱۴۴

سوره عبس

اینکه سورت مکی است و چهل و یک آیت است به عدد بصریان و چهل و دو «۱» عدد کوفیان و مدنیان، و صد «۲» و سی و سه کلمت است و پانصد و سی و سه حرف است. و روایت است از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سوره عبس بر خواند، روز قیامت روی او خندان و روشن باشد «۳».

[سوره عبس (۸۰): آیات ۱ تا ۴۲]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَا مَنْ اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكَى (۷) وَ أَمَا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَبِيلِ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَ عِنَبًا وَ قَضَبًا (۲۸) وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا (۲۹) وَ حَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّخَابَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَ أُمَّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

[ترجمه]

روی ترش بکرد و برگردید. که آمد به او نابینا. و چه دانی تو همانا او پارسا گردد. یا یاد کند خدای را سود دارد او را یاد کرد. اما آن که توانگر باشد [۶۳-پ]. تو او را تعریض کنی. ----- (۱). آج، آد، گا در. (۲). کذا در اساس و آج، کا و دیگر نسخه بدلها: صد، که به واقعیت نزدیکتر می‌نماید. (۳). آج صدق رسول الله صلی الله علیه و آله. صفحه: ۱۴۵ و نیست بر تو که او پارسا نباشد. و اما آن که آید به تو می‌شتابد. و او می‌ترسد. تو از او مشغول می‌شوی. نباید چنین، اینکه یاد گاری است. هر که خواهد یاد کند او را. در صحیفه‌ها «۱» گرامی کرده. افراشته پاکیزه. به دستهای سفیرانی «۲». کریمان نکوکاران. بکشاند آدمی را چه کافر است. و از چه چیز آفرید او را. از آب منی آفرید او را به انداخت «۳» او را. پس راه خوار بکرد او را. پس بمیرانید او را و گورش پدید کرد. پس چون خواهد زنده کند او را. برگست نگذارد آنچه فرمودند او را. گو در نگر آدمی را در طعامش. ما بریختیم آب را ریختنی. پس بشکافتیم زمین را شکافتنی. برویاندیم در او دانه. و انگور و سپست «۴» [۶۴-ر]. ----- (۱). آج: در نامها/ در نامه‌ها. (۲). آج: فرشتگانی. (۳). آج: پس اندازه کرد.

(۴). آج: اسپست.

صفحه : ۱۴۶ و زیتون و درخت خرما. و درختستانهای ستبر. و میوه و گیاه. برخورداری شما و چهار پایانتان «۱». را. چون آید قیامت. آن روز که برمد مرد از برادرش. و مادرش و پدرش. و زنش و پسرانش. هر مردی را از ایشان آن روز کاری بود بگزیراند او را. رویها آن روز روشن باشد. خندان خرم. و رویهایی باشد آن روز بر او گرد باشد «۲». باز پوشد آن را به گرد. ایشان کافران و فاسقان باشند «۳». قوله: عَبَسَ وَ تَوَلَّى، بعضی مفسران گفتند: سبب نزول آیات «۴» آن بود که عبد الله ابن امّ مکتوم- و او مردی بود مکفوف و هو عبد الله بن شریح بن مالک بن ربیعۃ الفهری- من بنی عامر بن لؤی- بنزدیک رسول آمد، و او با عبته بن ربیعۃ و ابو جهل بن هشام و عباس، و عبد المطلب «۵» و پسران امیه بن خلف سخنی می گفت و ایشان را دعوت -----

----- (۱). اصل: چهار پانتان. (۲). آج: بر آن باشد غباری. (۳). آج: آن گروه ایشانند کافران بی سامان کاران. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: آیت. (۵). کا و دیگر نسخه بدلها: عباس بن عبد المطلب، که ظاهرا بر متن رجحان دارد. [...]

صفحه : ۱۴۷ می کرد با اسلام [۶۴-پ] و از سر حرص او بر ایمان ایشان خویشتن با آن داده بود «۱»، اینکه مرد نابینا بود، نمی دید که رسول- علیه السلام- مشغول است، گفت: یا رسول الله؟ أفرئنی و علمنی ممّا علمک الله، چیزی از قرآن بر من خوان و مرا از آنچه خدای تو را آموخت مرا «۲» بیاموز از شرایع اسلام. یک بار و دو بار بگفت و رسول- علیه السلام- روی بگردانید و او را از آن کراحت آمد که سخن او قطع می کرد، و دیگر آن که نخواست که آن کافران گویند: اتباع و مجیبان دعوت او نابینا «۳» و سفله اند، از اینکه سبب کراحت در روی رسول پدید آمد، خدای تعالی «۴» آیات «۵» فرستاد: عَبَسَ وَ تَوَلَّى، أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، و اینکه قول عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک است. اما خلاف میان مفسران در آن افتاد که مراد به وصف به عبوس و اینکه صفات کیست. جماعتی گفتند: مراد رسول است، و محققان گفتند: مراد رسول نیست برای آن که اینکه صفاتی است مذمومه، و اگر در حق- بعضی فقها و علما گویند «۶» منفر باشد، فکیف در حق رسول- علیه السلام- که خدای تعالی او را از اینکه صفات مذمومه تنزیه کرد بقوله: وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَمَأْنَفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ «۷»، و او را به حسن خلق و کرم طبع و وصف کرد فی قوله: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ «۸». و اخبار متواتر است بر آن که عادت رسول- علیه السلام- با دشمنان و کافران بر خلاف اینکه بود، فکیف با دوستان و مؤمنان و محققان. و در اخبار آمده است که: رسول- علیه السلام- دست در دست غلامی سیاه نهادی کربیه الخلق [۶۵-ر] و الزائحه، روا نداشتی که دست از دست او ببرد «۹» تا هم «۱۰» آغاز کردی و دست از دست رسول ببردی از فرط حیا و کرم ----- (۱). کا، آد، گا: خود را به ایشان داده بود. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۳). آج و

دیگر نسخه بدلها: نابینایان. (۴). آج: و دیگر نسخه بدلها اینکه. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: آیه. (۶). کا، آد، کا: بعضی از انبیا دنیا. (۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹. (۸). سوره قلم (۶۸) آیه ۴. (۹). کا، آد، گا: بر گیرد. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها او.

صفحه : ۱۴۸ خلق. دگر آن که بلاشک منفر باشد و رسول- علیه السلام- از منفرات اخلاق منزّه است. روایت کردند که اینکه عبوس و اعراض از مردی بود اموی که بنزدیک رسول حاضر بود. چون اینکه مرد نابینا آن جا آمد، او خویشتن را فراهم گرفت به تقرّز «۱» و ترّفع و روی ترش بکرد و روی بگردانید، خدای تعالی در حق- او اینکه آیات فرستاد، و اینکه قول به صواب نزدیکتر است از قول اول لدلالة القرءان و تواتر اخبار «۲» علی خلافه. اما «عبوس» و «قطوب» و «کلوح» به یک معنی باشد و آن تقبضی بود که در روی پیدا شود عند آن که چیزی بیند یا بشنوند که طبع از او نافر شود. و «تولی» اعراض باشد، يقال: تولاه إذا قبل علیه و تولی عنه إذا عرض عنه. أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، أی لَأَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، گفت: روی ترش کرد و برگردید برای آن که اینکه نابینا نزد او آمد. آنگه گفت: و ما یدریک، چه دانی تو و تو را چه آگاه کرده است از حال او. لَعَلَّهُ يَزْكِي، همانا او پارسا باشد، و التقدير: يتزكى، فأدغم التاء فى الزاء لقرب المخرج. أو يذکر، أو «۳» يتذکر، [تا] او اندیشه و تفکر کند. فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى، أی التذکر، و آن تفکر او را سود دارد. و «ذکری» مصدری است مؤنث اللفظ برای اینکه «تنفعه» گفت، و کذا قوله: فَإِنَّ الذُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ «۴»، و اینکه لفظ مصدر

فعل را شاید و مصدر تفعل را، چنان که در اینکه دو آیت پیدا کردیم «۵» [۶۵-پ] گفت که: او متفکر -----
 ----- (۱). آج، گا: تقدّر. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: الاخبار. (۳). آد، گا: آی. (۴). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۵.
 [.....] (۵). کا، آد، گا فتنعه الذکری.

صفحه : ۱۴۹ شود و آن تفکر و تدبّر او را سود دارد. اَمَّا مِنْ اسْتَعْنَى، فَأَنْتَ لَهُ تَصَيَّدِي، گفت: اما آن کس که توانگر باشد تو او را
 تعرّض کنی و اقبال کنی بر او. بعضی دگر گفتند: مراد عتبه و شبیه‌اند پسران ربیعہ. سفیان گفت: مراد عباس «۱» عبد المطلب است. و
 ما عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكِّي، گفت: اگر او زکی و پارسا نباشد، بر تو چیزی نباشد. و «ما» رواست که نفی باشد، و رواست که استفهام بود. و
 إِنَّمَا آنچه بر تو است، بلاغ و رسانیدن است. و اَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى، وَ هُوَ يَخْشَى، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى، و اَمَّا آن که به تو آید شتابزده، و
 او ترسان باشد از خدای تعالی، تو از او مشغول می‌شوی، یعنی ابن امّ مکتوم. و التلهی، تفعل من لهیت عن الشیء اذا ترکته و ترکت
 ذکره. کَلَّمَا، آنگه بر سیبل ردع و زجر گفت مکلفان را: إِنَّهَا تَذَكِّرُ، که آن- یعنی سورت یا موعظت- تذکره‌ای و یادگاری است.
 فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، هر که خواهد که یاد کند و متعظ شود به آن و مستبصر شود. فِی صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ، در صحیفه‌های مکرم معظم.
 گفتند: مراد لوح محفوظ است، و گفتند: مراد کتب انبیاست، دلیله قوله: إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى «۲».
 مَرْفُوعَةٍ، یعنی رفیع القدر، بلند منزلت بنزدیک خدای تعالی. مُطَهَّرَةٌ، پاکیزه کرده. بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، به دست سفیرانی از فریشتگان، عبد
 اللّٰه عِيَّاسُ گفت: جمع سافر «۳» و جمعه اسفار، فعل به معنی مفعول، یعنی کرام الکاتبین. قتاده گفت: مراد قراءاند، و باقی مفسران
 گفتند: فریشتگانند که سفیر باشند میان خدای و پیغامبران. ----- (۱). آد، گا بن. (۲).
 سوره اعلی (۸۷) آیه ۱۸ و ۱۹. (۳). کذا در اساس و آج، کا و دیگر نسخه بدلها یعنی نویسندگان و سفرت الكتاب اذا کتبتہ، و منه
 السفر للکتاب.

صفحه : ۱۵۰ و سفیر القوم آن باشد که سعی کند میان [۶۶-ر] ایشان برای صلح، و سفرت بین القوم إذا اصلحت بینهم، قال الشاعر:
 و ما أدع السيفارة بين قومی و ما أمشی بغشٍ إن مشیت وهب متبه گفت: یعنی اصحاب محمّد- صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ رَضِيَ
 عَنْهُمْ. کِرامٍ، جمع کریم، کریمانند. بَرَزَةٌ، نکوکارانند، جمع «بار» و «بَر» و فعله فی جمع فاعل قیاسی است مطرّد، کساحر و سحره، و
 کافر و کفّره. قُتِلَ الْإِنْسَانُ ما أَكْفَرَهُ، ابن عطا گفت: ممنوع باد آدمی از طریق خیرات، مقاتل گفت: مراد به انسان عتبه بن ابی لهب
 است. و دگر مفسران گفتند: هذا علی طریق الدعاء علیه، کقولهم: قاتله اللّٰهُ، کشته باد آدمی. ما أَكْفَرَهُ، چه کافر است به خدای و
 نعمتهای خدای. مِنْ أَى شَيْءٍ خَلَقَهُ، از چه آفرید او را. مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ، از آب منی آفرید او را. «ما» تعجب راست و «أى» صورت
 استفهام دارد و معنی اینکه جا تقریر است. فَكَذَرَهُ، یعنی از آب مقدر بکرد به اندازه آن که از او خلق آفریند نه زاید و نه ناقص. و
 گفتند: تقدیر کرد که چند روز معین نطفه باشد و چه مدت علقه و چه مقدار مضغه و کی عظام شود و به چه قدر گوشت بر او پیدا
 شود، و از پس چهار ماه خلقی دگر در او آفریند، یعنی حیات. ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ، آنگه راه بر او آسان کرد، یعنی به راه برون آمدن از
 شکم مادر. حسن و مجاهد گفتند: ره حق و باطل بیان کرد او را و علم به آن بر او سهل کرد. ابو بکر بن طاهر گفت: معنی آن است
 که میسر کرد هر کس را برای آن که او را برای آن آفرید، بیانش قوله- علیه السلام: «۱» اعملوا کل میسر لما خلق له». -----
 ----- (۱). کا، آد، گا: و دد و دام.

صفحه : ۱۵۱ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ، پس بمیرانید او را [۶۶-پ] و او را گور پدید کرد، يقال: قبره إذا دفنه، و أقبره إذا جعل له قبراً، تقول
 العرب: بترت ذنب البعير و أبتره اللّٰهُ و غضب اذنه و أعضبه اللّٰهُ، یعنی آنچه فعل ما است از بنای فعل گویند، و آنچه فعل خداست به
 اینکه معنی از بنای أفعال، و بر اینکه وجه معنی یکی باشد. فَرَّأَ گفت: جعله مقبوراً، یعنی او را گوری پدید کرد تا دفن کنند او را و
 بر روی زمین رها نکرد او را تا سباع و دده «۱» نخورند «۲»، یا بر عادت گبران که در نوایس افگنند. پس گور از جمله کرامت
 مسلمانان است. ابو عبیده گفت: أقبره، یعنی امر بقبره و دفنه، بفرمود و واجب کرد بر مکلفان که دفنش کنند. و گفتند: چون عمر بن

هبیره، صالح بن عبد الرحمن را بکشت، بنو تمیم بیامدند و گفتند: اَقْبِرْنَا صَالِحًا، یعنی مرنا و ائذن لنا فی دفنه «۳». ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ، آنگه که خواهد زنده کند او را پس از مرگ. کَلَّا، حسن گفت: معناه حَقًّا، و دیگران گفتند: کلمت ردع و زجر است کافران را که منکرند بعث و نشور را. لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ، بنه گذارد اینکه کافر آنچه خدای فرمود او را، و ادا نکرد فرایضی که خدای بر او واجب کرد. فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، بگو اینکه آدمی را تا احوال طعام خود نگردد که من روزی او را از چه ساختم و چه سببها کردم «۴» تا روزی به او رسید. مجاهد گفت: إلى مدخله و مخرجه، که چگونه «۵» می رود و چگونه بیرون می آید. أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، گفت: ما بریختیم آب را ریختنی، یعنی آب باران «۶». ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا، پس بشکافتیم زمین را شکافتنی، یعنی به نبات. فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا [۶۷-ر]، برویانیدیم در زمین دانه. مراد جنس «۷» است یعنی ----- (۱). کا، آد، گا: و دد و دام. (۲). کا، آد، گا: نخورد او را. (۳). کا، آد، گا: لنا بدفنه. (۴). کا، آد، گا: سببها پدید کردم. (۵). کذا در اساس و آج، کا و دیگر نسخه بدلها فرو. (۶). کا، آد، گا: آج. (۷). کا، آد، گا: اجناس.

صفحه ۱۵۲ انواع حبوب. کوفیان خواندند: «أَنَا صَبَبْنَا»، به فتح «الف» علی تکریر العامل، کأنه قال: فلينظر الإنسان إلى طعامه و إلى أنا صببنا، و باقی قراء به کسر «الف» خواندند علی الابتداء. وَ عِنْبًا، و نیز انگور برویانیدیم. حبوب برای طعامت و فواکه برای ادامت «۱». وَ قَضْبًا، و سبست برای چهار پایانت. وَ زَيْتُونًا، و زیتون برای روغن. وَ نَخْلًا، و درختان خرما. وَ حِدَائِقُ غُلْبًا، و درختانی سبتر گردن، جمع اغلب و هو الغليظ الرقبه. عبد الله عزیاس گفت: دراز بالا. مجاهد گفت: بر هم پیخته «۲» قتاده گفت: درختان خرما را گرانمایه. وَ فَاكِهَةً، و میوه. وَ أَبًا، و گیاه زار. وَ الْأَبُ الْكَلَاءُ وَ الْمَرْعَى. ضَحَّاكٌ گفت: آب، کاه «۳» باشد. عکرمه گفت: «فاکها» آن است که آدمیان خورند و «آب» آن است که چهار پای خورد. ابراهیم التیمی روایت کرد که از ابو بکر الصیدیق پرسیدند که: «آب» چه باشد! گفت: أی سماء تظلنی أی «۴» أرض تقلنی اذا قلت فی کتاب اللّٰه برأیی، أما الفاكهة فأعرفها و أما الأب فلا- اعرفها، گفت: کدام آسمان مرا سایه کند یا کدام زمین مرا برگیرد چون در کتاب «۵» خدای به رأی خود گویم. «فاکها» می دانم، «آب» نمی دانم. و انس مالک روایت کرد که یک روز عمر خطاب اینکه آیت بخواند، آنگه گفت: اینکه همه می دانیم، آب چه باشد! آنگه گفت: آنچه از اینکه کتاب روشن است آن را متابعت کنی «۶» و آنچه روشن نیست دست بداری «۷» و اینکه هر دو خبر ثعلبی امام أصحاب الحدیث در تفسیر بیاورده است به اسناد. ----- (۱). کا، آد، گا: ادام. (۲). آج: بر هم پیچیده. [.....] (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: گیاه. (۴). آج، آد، گای، کا: فای. (۵). کا، آد، گا: چو تفسیر کتاب. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: متابعت کنید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: دست بدارید.

صفحه ۱۵۳: مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ، نصب او بر مفعول له است [۶۷-پ]، گفت: تا تمتع باشد و برخورداری شما را و چهار پایان شما را، تا اول به او انتفاع عاجل «۱» برگیری «۲» به طعام و غذا و خوردن آن و انتفاع آجل به نظر کردن در او تا شما را به علم به صانع رساند و تفکر کردن در اول و آخر، و تا اعتبار گیری «۳» و بدانی «۴» که دنیا را محلی نیست. سفیان الکلابی گفت رسول- علیه السلام- مرا گفت: طعامت «۵» چیست تو را! گفتیم: یا رسول الله؟ گوشت و شیر. گفت: آنگه چه شود! گفتیم: یا رسول الله؟ آنچه دانی. گفت: خدای تعالی طعام آدمی را در مدخل و مخرج مثل زد دنیا را به آن، به اول نکو و لذیذ باشد و به آخر وحش و متنن. اَبی- کعب روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی مطعم بنی آدم را مثل زد به دنیا که آدمی اگر چه طعام خورد مقرر «۶» مملح کند، یعنی به افزار و نمک خوش گرداند، عاقبت آن شود که می داند، گفت: دنیا به آن ماند. عبد الله عمر وقتی در وعظ می گفت: چون آدمی در طهارت جای شود و براز از او جدا شود، فریشته ای او را از روی اعتبار گوید: یا هذا: اینکه آن است که به او بخل می کردی، بنگر که چه شده است؟ فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ، آنگه که آواز «۷» صیحه نوح صور بر آید. و برای آن «صاحه» خواند آن را که گوشها کر بکند. و گفتند: برای آن که به همه گوشها برسد بر وجهی هر کدام بلیغتر. يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، آن روز که بگریزد مرد از برادرش. وَ أُمُّهُ وَ أُبْيَاهُ، و مادر و پدرش. ----- (۱).

کذا: در اساس، آج، کا: عامل، دیگر نسخه بدلها: عاجلا. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: برگیرید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۵). آج، گا: طعام. (۶-۲). آج و دیگر نسخه بدلها: مفرح و. (۷). کا: که او را.

صفحه : ۱۵۴ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ، وزن و فرزندانش، یعنی شفقہ خویش «۱» و رحم میان ایشان برجای نباشد از آن جا که به خویشتن مشغول باشند. و گفتند: برای آن که ترسند از مطالبت [۶۸-۶] ر [تبعاتی و مظالمی که از میان ایشان باشد. و گفتند: برای آن که دانند که ایشان یکدیگر را غنای نکنند از خدای تعالی. قتاده گفت: از حسن بصری که گفت: اول کس که از پدر بگریزد ابراهیم باشد، و اول کس که از فرزند بگریزد نوح باشد، و اول کس که از زن بگریزد نوح باشد و لوط، و اول کس که از برادر بگریزد هابیل بن آدم باشد که از قایل بگریزد. و بعضی مفسران گفتند آیت در اینان آمد. لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ، [هر کسی را از ایشان کاری افتاده باشد که او به آن مشغول بود و به دیگری نپردازد، و اینکه آیت دلیل قول اول می‌شود، و نیز ظاهر آیت به آن لایق است. و مفسران گفتند: معنی «یغنیه» یشغله باشد بدلاله قول الشاعر: سیغنیك حرب بنی مالک عن الفحش و الجهل فی المحفل ابن محیصن «۲» در شاذ خواند: «شأن یغنیه» به فتح «یا» و «غین» «۳» معجم. عطاء بن یسار گفت از سوده جفت رسول الله شنیدم که رسول - صلی الله علیه و اله - گفت: ۴. یحشر الناس حفاة عراء غرلا یلجمهم العرق و یبلغ شحوم الاذان» ، روز قیامت خلقان را حشر کند پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده، عرق لگام در دهن ایشان کند و تا به گوش ایشان برسد. سوده گفت: یا رسول الله؟ چون برهنه باشند در عورت یکدیگر نگرند! رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: آن روز به آن نپردازند که در عورت یکدیگر نگرند، آنگاه اینکه آیت بر خواند: لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ [۵]. ----- (۱). کا، آد، گا: شفقت خویشی. (۲). آج، کا: ابن محیصن. (۳). آج با، (شاید که «نا»!). [.....]. (۴). کا، آد، گا: شحمة آذانهم. (۵). شائبه افتادگی در اساس بمقدار یک صفحه می‌رفت، بنا بر اینکه تفسیر آیه از آد آورده شد که با دیگر نسخه بدلها بجز آج همخوانی دارد.

صفحه : ۱۵۵ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ، آنگه باز نمود که خلقان در قیامت برد و وجه باشند رویهایی بود روشن و خندان و خرم و گشاده. وَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ، و رویهایی باشد گرد زده. عطا گفت: رویهای ایشان روشن باشد در دنیا در راه خدای و جهاد گرد زده شده باشد، و آنان که بر عکس اینکه باشند از تنعم و رغبت ناکردن در جهاد و صیانت روی از آن که گرد آلود شود روز قیامت خداوند «۱» آن رویها گرد آلود باشند، و ذلک قوله: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ. تَرَهَّقُهَا، أی تغشاها. قَتْرَةٌ، خاک بر او نشسته باشد و در خاک پنهان شده. در اخبار آمد که: چون خدای تعالی مقاصت کند میان بهایم و ایشان را خاک گرداند، آن خاک گرد شود و بر روی کافران نشیند، و قوله: قَتْرَةٌ، أی ظلمة و سواد. و القتره الظلمة. ابن زید گفت: فرق «۲» میان «غبره» و «قتره» آن باشد که قتره گردی بود که در هوا برود، و غبره گردی باشد که بر روی زمین پهن می‌شود. آنگه گفت آنان که با ایشان اینکه معامله «۳» رود کافران و فاجران باشند: أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ، واحد هما کافر و فاجر. ----- (۱). کا: خداوندان. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها از. (۳). کا: معاملت.

صفحه : ۱۵۶

سورة إذا الشمس كورت

«۱» [۶۸-پ]

اینکه سورت مکی است و بیست و هشت «۲» آیت است و صد و چهار «۳» کلمت است و پانصد و سی و سه حرف است. و عبد الله عمر «۴» روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او اینکه سورت بخواند، خدای تعالی او را با پناه گیرد از آن که رسوا شود، و روز قیامت چون صحیفه‌ها بر افلاجد «۵».

[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۲۹]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴) وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶) وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹) وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ (۱۴) فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَوَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَيْنَ تَذَهَبُونَ (۲۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

[ترجمه]

چون آفتاب را سیاه کنند. و چون ستارگان ریخته شوند «۶». و چون کوهها را برانند. و چون شتران ده ماهه آبستن را رها کنند. «۷» و چون وحش را جمع کنند. و چون دریاها پر کنند. ----- (۱). آج: سوره کورت، کا: سوره الکورت. (۲). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، قرآنها چایی: بیست و نه آیت که برابر است با تصریح تفسیر التبیان: تسع و عشرون آیه بلاخلاف. (۳). آج: صد و چهارده. (۴). آج: عبد الله بن عمر. (۵). کا، آد، گا: چون نامهای خلاق باز کنند. (۶). آج: ستارگان تاریک شوند. (۷). آج: حشرت.

صفحه: ۱۵۷ و چون تنها را جفت گردانند. و چون دختران در گور کرده را پرسند که. به کدام گناه کشتند او را. و چون صحیفهها بر افلاجد «۱». و چون آسمان در نوردند. و چون دوزخ را بتابند. و چون بهشت نزدیک کنند. بداند تنی آنچه حاضر کرده باشد [۶۹-]. سوگند نمی خورم به ستارگان باز پس مانده. روندگان در برج شدگان. و به شب چون تاریک شود. و بام چون دم زند. که او گفتار پیغامبری است گرامی. خداوند قوت بنزدیک خداوند عرش ممکن. فرمان برده آن جا استوار. و نیست صاحب شما دیوانه. دید او را به کناره‌های آسمان ظاهر. و نیست او بر وحی متهم. و نیست او گفتار دیوی «۲» رانده. کجا می شوی «۳»! نیست او الا یادگاری جهانیان را. ----- (۱). آج: چون نامه‌های عمل باز کرده شود. (۲). آج: به گفتاری دیو. [.....] (۳). آج: پس کجا می روید.

صفحه: ۱۵۸ آن را که خواهد از شما که راست باشد. و شما نخواهی «۱» الا آن که خواهد خداوند جهانیان. قوله: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، حق تعالی در اینکه سورت طرفی از احوال و احوال قیامت یاد کرد، گفت: یاد کن ای محمّد آن روز که آفتاب را تکویر کنند. مفسران خلاف کردند در معنی اینکه لفظ. علی بن ابی طلحه گفت از عبد الله [۶۹- پ] عباس «۲»: تاریک کنند. عطیه گفت از او که: ببرند. مجاهد گفت: نیست کنند. قتاده گفت: نورش ببرند. سعید جبیر گفت: لفظ معرب است، یعنی کور بکنند او را. ابو صالح گفت: نگویند، و روایت دیگر از او آن است که: از فلک خودش بیندازند، من قول العرب: طعنه فکوره اذا الفاه. ربیع خثیم گفت: اصل تکویر «۳» چیزی بر هم پیختن باشد، تکویر العمامه، و پشته جامه گازر را کاره از اینکه جا گویند. گفتند «۴» معنی آن است که: بر هم پیچند «۵» و نورش بستانند. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ، و چون ستارگان بیفتند، من قولهم: انکدر الطایر إذا سقط عن عشه، چون از آشیانه خود بیفتد. و انکدر إذا انقض علی الصيد، قال العجاج: ابصر خربان فضاء فانکدر و انکدر القوم اذا

انصبوا علی غیر هم، قال ذو الرمة: فانصاع جانبه الوحشی و انکدرت یلحبن «۶» لا یأتلی المطلوب و الطلب عبد الله عباس گفت: متغیر شود من الکردرة و الکردارة. ----- (۱). آج: نخواهید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها که. (۳). اساس: کلمه در زیر وصالی محو شده است، آج و دیگر نسخه بدلها در کلام عرب. (۴). آج: و بعضی گفتند. (۵). اساس: به صورت «پیخند» هم خوانده می‌شود. (۶). اساس: و الحر، آج: و الحس، کا: و الحبن، با توجه به مآخذ شعری تصحیح شد.

صفحه : ۱۵۹ وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، چون کوهها به رفتن در آرند به روی زمین بر زمین می‌روند به مانند گرد و در هوا به مانند پشم زده. وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ، و آنکه که شتران آبستن ده ماهه را فرو گذارند «۱» یکی را از آن عشاء گویند، و از ده ماه تا تمامی یک سال اینکه نام بر او باشد، و از اینکه نفیس تر عرب را مالی نبود و عزیزتر بر ایشان، در اینکه وقت نه بر او نشینند و نه از او شیر دوشند. وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، و آنکه که وحوش را جمع کنند [۷۰-ر]. عبد الله عباس گفت: حشرشان و مرگشان باشد، و حشر هر چیزی مرگ باشد مگر حشر جن و انس که حشر ایشان بعث باشد. اَبی کعب گفت: اختلطت، آمیخته شوند. قتاده گفت: جمع کنند ایشان را. وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ، اهل بصره «۲» به تخفیف خواندند، و باقی قرآء به تشدید. ابن زید و سفیان گفتند: او قدت، به آتش بتابند تا آب او آتش شود. عبد الله عباس گفت: خدای تعالی چون قیامت خواهد بود، آفتاب و ماه و ستارگان را در دریا فکند، آنکه بادی از بادهای دبور بفرستد تا بر او جهد و آن را آتش کند. مجاهد و ضحاک و مقاتل گفتند: سَجَرَتْ، اَبی فَجَرَتْ، در هم گشایند. دریاها را تا مختلط شوند، عذب با ملح آمیخته شود، همه دریاها یک دریا شود. کلبی گفت: سَجَرَتْ، اَبی ملثت، مملو کنند آن را. ربیع خثیم گفت: زیادت گیرد تا زمینها بر بستانند. قتاده گفت: آبخش به زمین فرو شود تا یک قطره نماند به خلاف آن که دیگر مفسران گفتند. و گفته‌اند: آبخش حمیم شود و تافته برای اهل دوزخ. اَبی کعب گفت شش آیت باشد از اعلام قیامت پیش از قیامت: یکی آن که مردم ----- (۱). کا، آد، گا: شتران ده ماهه آبستن بچگان را بیفکنند. (۲). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، آج و دیگر نسخه بدلها و مکّه.

صفحه : ۱۶۰ ناگاه در بازارها به کار خویش مشغول باشند، روشنایی آفتاب بشود «۱». ایشان در اینکه باشند اندیشه می‌کنند تا چه رسید آفتاب را، ستاره «۲» که پدید آمده باشد فرو ریزد. در اینکه باشند که کوهها بر زمین افتند، بجنبند و مضطرب شوند و سوخته گردند، و جتیان با انسیان گریزند و انسیان با جتیان و دواب و وحوش و طیور آمیخته شوند [۷۰-پ] فذالک قوله: وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، عند اینکه حال، جتیان انسیان را گویند: ما برویم و خبری با شما آریم. بروند، دریاها بینند که به آتش می‌بخشند، و ذلک قوله: وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ، ایشان در اینکه باشند، زمینها شکافته شود تا به زمین هفتم و آسمانها شکافته شود تا به آسمان هفتم. ایشان در اینکه باشند، بادی برآید و همه را هلاک کند. وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ، و آنکه که نفسها را جفت کنند. نعمان بن بشیر «۳» گفت رسول- علیه السلام- گفت در اینکه تفسیر اینکه آیت که: هر قومی را با قرین خود مقرون کنند از آنان که عمل او کنند، صالح با صالح و فاجر با فاجر. عبد الله عباس گفت: آنکه که مردمان سه صنف «۴» شوند، و ذلک قوله: وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً «۵». حسن و قتاده گفتند: هر نفسی را با اهل ملت خود جفت کنند، جهودان را با جهودان و ترسایان را با ترسایان. مقاتل گفت: نفسهای مؤمنان را جفت کنند «۶» با حور العین و نفسهای کافران را جفت کنند با شیاطین، نظیرها قوله: احشروا الذین ظلموا و أزواجهم «۷»، بعضی دگر گفتند: نفسها را جفت کنند با اعمال خود از خیر و شر. عکرمة گفت: جانها را جفت کنند با تنها. -----

----- (۱). آج، آد، گا: برود. (۲). کا: ستاره / ستاره‌ای. (۳). اساس: کلمه زیر وصالی رفته و به صورت «اَبی کعب» باز نویسی شده است، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). کا، آد، گا: صف. (۵). سوره واقعه (۸۶) آیه ۷. [.....] (۶). آج: جمع کنند. (۷). سوره صافات (۳۷) آیه ۲۲.

صفحه : ۱۶۱ وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ، و آنکه «۱» پرسند «۲» آن دخترک در گور کرده را زنده «۳». و وأد «۴» آن بود که عرب چون ایشان را دختری آمدی او را زنده در گور کردندی ترس درویشی را و استتکاف آن را که کسی او را بخواهد «۵»، چنان که حق

تعالی از ایشان حکایت کرد: *يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُّسِرَ كَيْفَ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ* «۶»، و اصل او ثقل بود، و منه قوله [۷۱-ر] تعالی: *وَلَا يُؤْدُهُ حِفْظُهُمَا* «۷»، *أَيُّ لَا يَنْقَلُهُ*، و اده اذا انقله برای آن که خاک بر او انبار کنند ثقل باشد بر او. مفسران گفتند: عرب چون خواستی «۸» که دختر را بنکشد «۹»، پیراهنی بکردی او را از پشم شتر یا پشم گوسفند و او را قفای شتر و گوسفند فگندی «۱۰» تا شبانی می کردی، و چون بخواستی «۱۱» کشتن، نکو می داشتی او را تا شش ساله شدی. [آنکه] مادرش را گفتی: اینکه دخترک را بیارای و طیب بر او کن تا اینکه را به خانه شوهر [بریم] «۱۲». مادر همچنان کردی، آنکه او را بیاوردی و گوری کنده بودی در بیابان، او را گفتی: در اینکه جا نگر. او در آن جا نگریدی، دست به او زدی و او را در آن جا افگندی «۱۳» و خاک بر او راست کردی. عبد الله عیاس گفت: عرب را در جاهلیت عادت بودی که چون زنان ایشان آبستن شدند، و وقت وضع نزدیک شدی، چاله‌ای «۱۴» بکنندی تا چون زن را درد آمدی بر سر آن چاله «۱۵» بنستی. اگر پسر بودی برگرفتندی، و اگر دختر ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها که. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها از. (۳). کا، آد، گا: دخترک زنده در گور کرده. (۴). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: و اینکه. (۵). آج: نخواهد. (۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۵۹. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵. (۸). آد، گا: خواستندی. (۹). آد، گا: نکشند. (۱۰). کا، آد، گا: داشتندی. (۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها آنکه. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: انداختی. (۱۴). کا: گوری، آد، گا: گوی. (۱۵). کا: گور، آد، گا: گو.

صفحه ۱۶۲ بودی در آن جا انداختندی و خاک بر او راست کردندی. و گفتند: قبایلی مخصوص بود از عرب که اینکه کردند، و شاعرشان در اینکه معنی گفت: سمیتها إذ ولدت تموت و القبر صهر ضامن زمیت و شاعر دیگر گفت در اینکه معنی: لكل ابي بنت اذا هي ادرکت ثلثة اصهار اذا ذکر الصّهر فزوج یواعیها و بیت یکنها و قبر یواریها و خیرهم القبر و دیگری گفت: القبر أخفی ستره للبنات و دفنها یروی من المکرمات أما تری الرحمن سبحانه قد وضع النعش بجنب البنات [۱۷-پ] فتاده گفت: از جهل عرب یکی آن است که سگ را پرورند و فرزند را بکشند، خدای تعالی ایشان را بر اینکه تعبیر کرد و تهدید، فی قوله: *وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ*، گفت: آنکه که پرسند آن دخترک در گور کرده را که تو را به چه گناه گشتند؟ و اینکه کلامی است متضمن تهدید و وعید آن کس را که اینکه کرده باشد. و سؤال اگر چه به ظاهر تعلق به «موؤوده» دارد، بر حقیقت وائد را باشد چنان که گفت در حق عیسی بن مریم: *أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي* «۱»، و غرض از اینکه تخجیل آنان باشد که اینکه حدیث بر او حواله کردند، و مثله قوله: *يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ* «۲»، و سؤال بر حقیقت به امتان متوجه باشد. و اینکه طریقتی است معروف عرب و عجم را. راوی خبر گوید: قیس بن عاصم پیش رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ هفت دختر را در جاهلیت زنده در خاک کرده‌ام. رسول- علیه السلام- گفت: از هر یکی برده‌ای آزاد کن. گفت: یا رسول الله: من خداوند شترم. گفت: به عدد هر یکی شتری هدی کن به خانه خدای. ----- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۱۰۹.

صفحه ۱۶۳: قوله: *سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ* «۱»، قراءت عامه قراء بر فعل مجهول است، و در شاذ جابر و أبو الضحی خواندند: سألت، بأی-ذنب قتلت، اما وجه «سئلت» بیان کردیم. و قوله: *قُتِلَتْ*، علی المجهول و الخبر من الغائب، وجه او آن است که اینکه نوع کلام و وجه «۲» در او روا بود: هم قتلت و هم قتلت بر خطاب، چنان که گویند قال زید إنه ذاهب و إني ذاهب. و قال عبد الله: بأی-ذنب ضربت «۳» و بأی-ذنب ضربت و وجهی دگر گفتند در «سئلت» [۷۲-ر] و آن است که گفتند: سئلت بمعنی طلبت است، آی طلبت من قاتلیها، ایشان را باز خواهند از آنان که ایشان را کشته باشند، گویند: کجانند آن فرزندان شما و چه کردی «۴» ایشان را! و به چه گناه کشتی «۵» ایشان را! و اینکه هم وجهی لطیف است. *وَإِذَا الصُّحُفُ نُتِيَتْ*، و آنکه که صحفها «۶» بر افلاجد «۷» اهل مدینه و شام و بصره به تشدید خواندند *أَلَا* ابو عمرو علی تکثیر الفعل، و باقی قراء به تخفیف. *أَمَّ* سلمه گفت شنیدم از رسول- علیه السلام-

که می گفت: (یحشر الناس حفاة عراة)، مردمان را حشر کنند برهنه و پای برهنه. ام سلمه گفت: زنان هم برهنه باشند! گفت: بلی، گفت: و سواتاه: رسول- علیه السلام- گفت: آن روز مردم به خود مشغول باشند. گفت «۸»: به چه مشغول باشند! گفت: به صحیفه‌های افلاخته «۹» که در آن جا مثقال ذرها باشد، و مثقال حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ «۱۰» باشد. وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ، از جای برکنند «۱۱» و آنکه در نوردند. و کشط، قلع و ----- (۱). کا، آد، گا: قوله سنلت و قتلت. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: دو وجه. (۳). اساس: ضرب، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: چه کردید. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: کشتید. (۶). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: صحیفهها/ صحیفه‌ها. (۷). آج: بر افراخته شود، کا، آد، گا: باز کنند. (۸). کا، آد، گا: گفتم. (۹). آج: افراخته، کا، آد، گا: باز کرده. [.....] (۱۰). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۴۷، نیز سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۶. (۱۱). آج، آد، گا آسمان.

صفحه: ۱۶۴ نزع پوست باشد از شدت التزاق، يقال: کشط جلد رأسه إذا نزع. و الکشط أبلغ من الکشف، و کشف و کشر و کشط و قشط أخوات «۱». و در قراءت عبد الله مسعود «قشطت» بالقاف، و عرب معاقبه کند بین القاب و الکاف لقرب مخرجیهما، تقول: الکافور و القافور، و القف و الکف. وَإِذَا الْجَحِيمُ سُجِّرَتْ، و آنکه که دوزخ بتابند. و «سعر» تافتن تنور باشد، و التسعیر المبالغة. و سعیر، فعیل باشد به معنی مفعول، یعنی دوزخ تافته. قال «۲»: و لو رأتی فی نار مسعرة ثم استطاعت لزادت فوقها حطبا [۲۷-پ] و إذا الجنة أزلقت، و آنکه که بهشت نزدیک گردانند، و «زلفه» قربت باشد، و ازدلاف اقتراب بود، و مزدلفه برای آن خوانند که به مکه نزدیک است. عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ، اینکه جواب «إذا» است در اینکه آیات. گفت: چون چنین باشد، بدانند هر نفسی آنچه حاضر کرده باشد، و مثله قوله: یوم تجدُّ كل نفسٍ ما عملت من خیرٍ مُحَضَّرًا «۳» الاية. عبد الله عباس گفت در اینکه آیات: اینکه دوازده خصلت است، شش در دنیا و شش در آخرت. فَلَا أُقْسِمُ، گفت: قسم نکنم گفتند: «لا» صله است، یعنی قسم کنم به آن پنج ستاره که مشتری است و زهره و زحل و مریخ و عطارد. و «خنس» جمع خانس باشد، و الخنوس، التأخر و الرجوع، برای آن «خنس» خوانند آن را که رجوع ایشان باز پس باشد، کرجوع القهقری. و گفتند: برای آن که گاه رفتنش بر استقامت بود و گاه راجع باشد. الجوارى، روندگان، جمع جاریه «الکنس» جمع کناس اى داخل فى الکناس، یعنی فی بروجها، در بروجها می شوند از بروج دوازده. و اصل آن در آهو و وحوش باشد که در خانه شود، و خانه او را کناس خوانند، -----

(۱). آج، آد، گا باشند، کا اند. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها الشاعر. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۳۰.

صفحه: ۱۶۵ قال طرفه بن العبد: كأن کناسی ضالّة یکنفانها و أطر قسی تحت صلب مؤید و كذلك المکنس و جمعه «۱» مکانس، و قال الأعشى: فلما لحقنا الحى اتلع أنس كما اتلعت تحت المکانس ربرب و قال أوس بن الحجر: ألم تر انّ الله أنزل مزنة و عفر الطباء فى الکناس تمقع و اللیل إذا عسعس، و به حق شب چون تاریک شود. حسن گفت «۲»: أقبل بظلامه. دیگران گفتند: أدبر، تقول العرب: عسعس و سعسع اذا ادبر و لم یبق منه إلا الیسسیر [۷۳-ر]، قال علقمة: حتى إذا الصبح له تنفسا و انجاب عنها لیلها و عسعسا و قال رؤبه: یا هند ما أسرع ما تسعسا من بعد ما كان فتى سرعرا و الصُّبح إذا تنفس، و به حق صبح چون دم بزند، یعنی آغاز کند به آمدن. إِنَّه که اینکه قرآن، لَقَوْلِ رَسُولٍ كَرِيمٍ، یعنی وحی و تنزیل و آورده رسولی است کریم، و آن جبریل است. و قوله «۳» بر سبیل توسع گفت: و إنما بر حقیقت قول خداست جل جلاله و معنی آن است که: اینکه قرآن از جبریل شنید، از خویشتن نگفت: و «إنه» جواب قسم است. و بعضی مفسران گفتند: مراد به «رسول کریم» محمّد است- صلی الله علیه و علی آله، و قول اول درست تر است و موافقتر به اظهار «۴». ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، گفت: خداوند قوت است و مکین و ممکن است بنزدیک خدای عرش. ----- (۱). کا، آد، گا: جمعها. (۲). آج، آد، گا: سعید جبیر. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: و قول. (۴). آج: به ظاهر، کا، آد، گا: به ظاهر آیت.

صفحه: ۱۶۶ مُطَاع، فرمان روان است «۱». ثُمَّ آن جایگاه، یعنی بر آسمان. أمين، استوار است، بر وحی خدای تعالی زیادت و نقصان

نکند و دروغ نگوید. آنکه خطاب کرد با کافران، گفت «۲»: اینکه صاحب شما که محمد است دیوانه نیست چنان که شما گفتی «۳». و لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفْقِ، و بدید او را، یعنی رسول - علیه السلام - بدید جبریل را بر آن صورت که خدای تعالی او را آفریده است. و «افق» کناره آسمان باشد. حسن و قتاده گفتند: افق مبین آن جاست که آفتاب بر آید. عکرمه گفت از عبد الله عباس که: رسول - علیه السلام - جبریل را گفت: می‌خواهم تا تو را بینم بر آن شکل که در آسمان باشی. گفت «۴»: آن قوت نباشد و طاقت نداری. گفت: علی حال «۵»، گفت: اکنون کجا خواهی که خود را به تو نمایم! گفت: به ابطح. گفت: در ننگجم. گفت: به منا. گفت: در ننگجم. گفت: به عرفات. گفت [۷۳-پ]: در ننگجم، اگر لایب است به کوه حری. آن روز که موعود بود، رسول - علیه السلام - به کوه حری رفت و بنشست، نگاه کرد جبریل می‌آمد از کوه‌های عرفات با هیبتی و جثتی «۶» و آوازی از خشخشه و جلجله، همه روی آسمان پیوشید از مشرق تا به مغرب، سرش در آسمان بود و پایها در زمین. رسول - علیه السلام - بیفتاد بی هوش. جبریل - علیه السلام - هم با آن صورت شد که به عادت پیش رسول آمدی، و بیامد و بنشست و رسول را با بر گرفت «۷» تا رسول با هوش آمد، آنکه گفت: یا رسول الله! تو را خلق من عظیم می‌آید، اگر میکایل را بینی که سر او در زیر عرش است و پایهای او در زیر هفتم زمین است و عرش با عظمت بر دوش او نهاده است و هر وقت از ترس ----- (۱). آج، آد، گا: فرمان رواست، کا: فرمان روی است. (۲). کا، آد، گا، و ما صاحبکم بمجنون. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: گفتید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها تو را. (۵). آد: البته. [.....]. (۶). کا، آد، گا: باهستگی و جثه. (۷). کا: آد، گا: را در کنار گرفت.

صفحه ۱۶۷: خدای تعالی چنان متضایل و حقیر شود که گنجشکی تا عرش خدای بنایستد «۱» جز بر عظمت خدای تعالی. و ما هُوَ، نیست او، یعنی محمد - صلی الله علیه و علی آله علی الغیب بضنین، گفت: او بر غیب متهم نیست، یعنی بر وحی و آنچه او را بر آن اطلاع می‌کنند از علم غیب. حمزه و عاصم و مدنیان و شامیان و زید بن ثابت و حسن و عبد الله عمر و اشهب و اعمش و عبد الله عباس به روایت مجاهد «ضنین» خواندند به «ضاد»، یعنی بخیل نیست به اینکه وحی که بر او انزال می‌کنند و علم غیب که بر او القاء می‌کنند بخل نمی‌کند به آن بر شما، با شما می‌گوید و از شما هیچ پوشیده نمی‌دارد، بقول: ضننت بالشیء أضن به ضنا و ضنه و ضنانه، فانا ضنین ای بخیل، قال الشاعر: اجود بمضمون الثلاث «۲» و اینی بسرک عمّن سألنی لضنین و باقی [۷۴-ر] به «ظا» خواندند، و اینکه قراءت عبد الله مسعود است و عبد الله زبیر و عروه و عمر عبد العزیز، و روایت سعید جبیر از عبد الله عباس. معنی «۳» «ظنین» متهم باشد، يقال: فلان یظن بكذا أو یزن، ای یتهم به. و الظنّه التهمه، قال الشاعر: اما و کتاب الله لا عن سناء هجرت و لکن الظنین ظنین و ابو عبید اینکه قرائت اختیار کرد، گفت: عرب رسول را به بخل نسبت نکردند، انما او را بر وحی متهم داشتند، اینکه جواب ایشان است و رد است بر ایشان، فراء و میرد گفتند: بظنین، ای بضعیف، من قولهم: بئر ظنون إذا كانت قليلة الماء. و ما هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ، و اینکه قرآن قول ابلیس ملعون رانده دور کرده نیست. ----- (۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: بنه ایستند/ بنا ایسید. (۲). کلمه در اساس به صورت «البلاد» هم خوانده می‌شود. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها و صفحه ۱۶۸: فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ، کجا می‌روی «۱»، یعنی به ره شبهه‌ها «۲» و گمانهای خطا در اینکه قرآن که گاه گوی «۳» سحر است و گاه گوی «۴» کهانت است، و گاه گوی «۵» فسانه اولینان است. و گفتند: معنی آن است که کجا می‌روی «۶» و عدول می‌کنی «۷» از اینکه قرآن، و بیان و شفای شما در اوست. فراء و کسائی گفتند که تقدیر آن است که: إلی این تذهبون، تقول العرب: انطلق به الغور یعنون الی الغور، و ذهب الشام و خرجت العراق، و انطلقت السوق، ای الی هذه المواضع. قال و أنشدنی بعض بنی عقیل: تصیح بنا حنیفه إذ رأنا و ای الإرض تذهب بالصباح یرید الی ای الإرض تذهب. واسطی گفت معنی آن است که: کجا می‌روی «۸» از ضعفی به ضعفی! از ضیق عبودیت به فسحت ربوبیت روی «۹» تا به مقر عز برسی «۱۰». جنید گفت: معنی اینکه آیت مقرون است به آیت دگر، و هی قوله: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ «۱۱». فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ، یعنی خزاین هر چیز بنزدیک من است، شما [۷۴-پ] کجا می‌روی «۱۲» که هر کجا روی «۱۳» جز بنزدیک من به نوح نرسی «۱۴». إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، اینکه قرآن نیست الا ذکر و

یاد کردی جهانیان را، و اینکه آیت دلیل قول اول است و مقوی و مبین آن. لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ، قوله: «لمن» بدل «للعالمین» است، بدل البعض من الكل، کقولک: مررت بالقوم ثلثهم، یعنی ذکری است از جمله جهانیان آنان را که خواهند که مستقیم باشند و بر ره استقامت بایستند. ----- (۱۲-۸-۶-۱). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌روید. (۲). اساس: شبهها/ شبهها، آج و دیگر نسخه بدلها: شبهتها. (۵-۴-۳). آج و دیگر نسخه بدلها: گوید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌کنید. (۱۳-۹). آج و دیگر نسخه بدلها: روید. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: برسید. (۱۱). سوره حجر (۱۵) آیه ۲۱. (۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: نرسید.

صفحه : ۱۶۹ وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، گفت: شما نخواهی «۱» تا خدای نخواهد. بیان کردیم که: مجبران را به اینکه آیت تمسکی نیست برای آن که مشیت هم از ما و هم از خدای تعالی متعلق نیست به چیزی، لابد تعلیق باید کردن آن را به چیزی تا آیت معنی دار شود و کلام را فایده پدید آید و اولتر چیز که تعلیق کنند مشیت را به او استقامت است که مذکور است در آیت تا معنی آیت ملایم بود و متناقض نبود. و بر اینکه وجه معنی آن باشد که: شما استقامت نخواهی «۲» الا آنکه که خدای خواهد. و اینکه با مذهب عدل راست است. وجهی دگر آن است که: و ما تشاءون الاستقامه الا اذا شاء الله تمکینهم «۳» منها. و اگر بجز استقامت تعلیق کنند روا باشد بر اینکه وجه و معنی آن باشد که: شما هیچ نخواهی «۴» الا آنکه که خدای خواهد که تمکین کند شما را از آن فعل یا از فعل ارادت که به آن مرید باشی «۵». و وجهی دگر آن است که: شما نخواهی «۶» هیچ فعل از طاعات الا پس از آن که خدای خواهد که شما آن کنی «۷»، برای آن که تا امر نکند به آن ما نکنیم، و امر نکند الا آنکه که مرید باشد. و اینکه وجهی است قریب. و اگر گویند: چرا تخصیص کردی «۸» آیت را به طاعت! گوئیم [۷۵-ر]: تخصیص به ادله عقل و آیات محکم کردیم، و تخصیص به دلیل روا باشد. و روایت است که رسول- علیه السلام- گفت: شیبتنی سوره هود و أخواتها، گفت: سوره هود و أخوات او مرا پیر بکرد. و أخوات او «واقعه» است و «إذا الشمس كورت». ----- (۶-۴-۲-۱). کا، آد، گا: نخواهید. [.....] (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: تمکینکم. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: باشید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید. (۸). آج، آد، گا: کردید، کا: کرد.

صفحه : ۱۷۰

سورة إذا السماء انفطرت

«۱» اینکه سورت مکی است و نوزده آیت است و هشتاد کلمت است و سیصد و بیست و نه «۲» حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول- صلی الله علیه و علی آله- گفت: هر که إذا السماء انفطرت بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر گوری که در دنیا هست و به عدد هر قطره‌ای باران که از آسمان آید، او را حسنتی بنویسد و کار او نیکو کند روز قیامت «۳».

[سورة الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ (۲) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴) عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ (۹) وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ (۱۰) كِرَامًا كَاتِبِينَ (۱۱) يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ

(۱۳) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴) يَصَلُونَهَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۵) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۷) ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۸) يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹)

[ترجمه]

چون آسمان «۴» شکافته شود. و چون ستارگان پراکنده شوند. و چون دریاها در هم گشایند. و چون گورها باز شیبانند «۵». بداند هر نفسی آنچه پیش داشته بود و آیه آنچه باز پس داشته بود. ----- (۱). گنا: سوره الإنفطار. (۲). گنا: و هفت. (۳). آج صدق رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (۴). اساس کلمه را با خطی دیگر به صورت «آسمانها» نگاشته است، با توجه به آج و ترجمه آیه در متن تصحیح شد. (۵). آج: بر انگیزانند.

صفحه : ۱۷۱ ای آدمی چه فریب است «۱» تو را به خدای کریمت. آن که بیافرید تو را راست کرد تو را، راست کرد «۲» تو را. در هر کدام صورت که خواست مرکب کرد تو را. پرگست «۳»، بل دروغ می‌دانید به جزا. و بر شما نگاهبانانند. کریمانی نویسندگان. می‌دانند آنچه شما می‌کنی «۴». نیکوکاران در بهشت نعیم باشند. و کافران در دوزخ باشند. ملازم باشند با آن روز جزا. و نباشند از آن جا غایب. و چه دانی تو که چیست روز جزا. پس چه دانی که چیست روز جزا. آن روز که مالک نباشد کسی از کسی چیزی، و فرمان آن روز خدای را باشد. قوله: «۵» إِذَا السَّمَاءُ انفطرت، حق تعالی در اینکه آیات هم ذکر اعلام و آثار قیامت گفت، گفت: یاد کن ای محمّد آن روز که آسمان شکافته شود «۶» و ستارگان ----- (۱). آج: بفریفت. (۲). آج: و به اعتدال کرد. (۳). آج: حقا. (۴). آج: می‌کنید. (۵). آج تعالی. [.....]. (۶). کا، آد، گنا و اذات الکواکب انشرت.

صفحه : ۱۷۲ ریزیده گردند «۱» و فشانده شوند. و الفطر، الشق، و الانفطار و الانشقاق و الانتثار التفرق، و انفعال همیشه مطاوع فعل بود، يقال: شققته فانشق، و نثرته فانثر «۲»، و دریاها در یکدیگر گشایند تا یک دریا شود. حسن گفت: آبش بشود. کلبی گفت: مملو کنند. وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ، و آن روز که گورها باز شیبانند «۳» و زیر و زبر کنند تا مردگان را از او بیرون آرند زنده کرده. و البعثة و البعثة، البحث. و اصل کلمت بحث است، «را» «۴» در او زیادت کردند، و بحث و بعث، متقارب [۷۶-] ر المعنی است، جز آن است که «را» ی بر «۵» مبالغت زیادت کردند، اینکه بحثی باشد که زیر و زبر کند. عَلِمَتْ نَفْسٌ اینکه جواب «إذا» است و عامل است در او. گفت: آنکه که اینکارها پیدا شود بداند هر نفسی آنچه کرده باشد از افعالی که در مقدم عمر کرد و افعالی که آخر عمر کرد. عکرمه گفت: آنچه تقدیم کرد از فرایض و آنچه ضایع کرد. و گفتند: آنچه تقدیم کرد از اعمال و باز گذاشت از مظالم. و گفتند: آنچه تقدیم کرد از صدقات و تأخیر کرد از ترکات. و گفتند: آنچه در پیش افگند از فرزندان که فرط کرده باشد تا شفیع او باشد، و آنچه تأخیر کرده باشد تا وارث او باشند. و گفتند: ما فعلت و ترکت، آنچه کرده باشد و آنچه رها کرده باشد از کردنی و ناکردنی. يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، آنکه خطاب کرد با آدمی، گفت: یا آدمی، ای فرزند آدم؟ چه غزه کرد تو را و چه بفریت «۶» تو را و مغرور کرد به خدای کریم. در خبر است که رسول - علیه السلام - اینکه آیت بخواند و گفت: غره جهله آدمی را جهل به خدای مغرور کرد. قتاده گفت: عدوه البائس المسلط، دشمن ----- (۱). کا، آد، گنا: ریخته کردند. (۲). کا، آد، گنا و إذا البحار فجرت. (۳). آج: باز شیارند. (۴). کا، آد را. (۵). کا: آد، گنا: را برای. (۶). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: بفریفت.

صفحه : ۱۷۳ بی‌نواهی مسلطش، یعنی ابلیس. فضیل عیاض را گفتند: اگر خدای تعالی روز قیامت تو را بدارد و گوید: مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، چه جواب دهی! گفت گویم: ستورک المرخاء، پرده‌های فرو گذاشته‌ات. اینکه معنی ابن السیماک به نظم کرد، گفت: یا کاتم الذنب اما تستحیی و الله فی الخلوة ثانیکا غرک من ربک امهاله و ستره طول مساویکا مقاتل گفت: غزه عفو الله، او

را مغرور بکرده است عفو خدای برای آن که تعجیل عقوبت نکرد بر او. سری «۱» گفت: غزه رفیق الله، به مدارایی که خدای با او کرد او را غزه بکرده است. یحیی بن معاذ گفت: بزه به سالفا و انفا [۷۶-پ]، نیکوی او با بنده به اول و آخر او مغرور بکرد. بعضی دگر گفتند از اهل اشارات: غزه حلمه به، حلم خدای او را مغرور کرد «۲». ابو بکر وراق گفت: جواب در آیت است فی قوله: بر بک الکرم، پنداری سایل را باز آموخت تا گوید: غزنی کرمک منصور گفت: غزنی فضلک علی عبادک و صفحک عنهم، گفت: فضل تو بر بندگان و عفو تو از ایشان مرا مغرور بکرد. عبد الله عباس گفت: هیچ بنده نباشد و الا خدای تعالی او را بدارد روز قیامت و گوید: یا بن ادم ما غزک بی، ای آدم زاده «۳» تو را چه مغرور کرد به من! یا بن آدم چه کردی با آن علم که دانستی! یا بن آدم چه جواب دادی پیغامبران را! ذو النون مصری گفت: کم مغرور تحت الستر و هم لا یسعون «۴»، بس مغرور که در پس پرده است و احوال نمی‌داند. ابو بکر بن طاهر الأبهری گفت اینکه معنی در دو بیت: یا من علا «۵» فی العز و التیه و غزه طول تمادیه املی لک الله فبادرته و لم تخف غب معاصیه ----- (۱). کا، آد، گا: سری سقطی. (۲). آج: بکرد. (۳). آج، آد، آدمی زاده. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: و هو لا یسعر. (۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۱۹/۲۴۶): غلا.

صفحه : ۱۷۴ الَّذِي خَلَقَكَ، آن خدای که بیافرید تو را و تو را راست خلقت آفرید و تو را راست بداشت. قوله: فَسَوَّاكَ، دو «۱» معنی دارد: یکی آن که تو را خلقی آفرید سوی تمام بی نقصانی، و دگر تو را راست قامت آفرید و منبطح «۲» نکرد بر شکل چهارپایان. قوله: فَعَدَّلَكَ، کوفیان به تخفیف «دال» خواندند: (ای صرفک و امالک) فی آی صُورَهُ ما شاء، تو را باز گردانید به آن صورت که او خواست از طول و قصر و حسن و قبح، یکی را دراز آفرید و یکی را کوتاه و یکی را سپید و یکی را سیاه، و یکی را زشت و یکی را نیکو به حسب مصلحت. و دگر قراء به تشدید خواندند، یعنی قَوْمَكَ و جعلک معتدل الخلق، تو را راست خلق کرد، و اینکه «۳» اختیار قراء و ابو عبیده [۷۷-ر] و ابو حاتم است، و مثله قوله: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ «۴». مجاهد گفت: فی آی شبه شاء، در آن شبه و مانند که خواست از عم و خال. راوی خبر گوید که رسول - علیه السلام - یک روز مرا گفت «۵»: فرزندی آمده است! گفتم: آری یا رسول الله؟ گفت: با که ماند! گفتم: یا رسول الله؟ با که ماند، با مادر و پدر ماند. گفت: مگو که نطفه چون در رحم قرار گیرد، خدای هر شبهی که میان آن مرد و زن باشد تا به آدم جمع کند و او را بر آن شبه آفریند که خواهد از ایشان، نبینی که خدای تعالی چه گفت: فی آی صُورَهُ ما شاء رَكَّبَكَ، یعنی فیما بینک و بین آدم. عکرمه و ابو صالح گفتند: فی آی صُورَهُ ما شاء رَكَّبَكَ، در هر صورت که خواست تو را ترکیب کرد. چون صورت آدمی چنین آمدی، اگر صورت دگر «۶» خواستی بودی «۷»، برای آن که به اختیار فاعلی مختار است نه به ایجاب موجبی که خلاف آن روا نباشد. و قوله: «ما» رواست که زیادت باشد، و رواست که ایهامی باشد، کقولهم: لأمر ما جدع قصیر انفه. ----- (۱). کا، آد، گا: اینکه کلمه دو. (۲). آج: مسطح. [.....] (۳). آد قراءت. (۴). سوره تین (۹۵) آیه ۴. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها یا فلان تو را. (۶). کا، آد، گا: دیگر حیوانات. (۷). کا، آد، گا: خواستی چنین آمدی.

صفحه : ۱۷۵ کَلَّا، کلمت «۱» زجر است کافران را. یَلِیْلُ تُکَذِّبُونَ بِالذِّینِ، عامه قراء به «تا» ی خطاب خواندند، و ابو جعفر به «یا» خواند خبرا عن الغائبین، گفت: شما که کافرانی «۲» تکذیب می‌کنی «۳» و دروغ می‌داری «۴» جزا را و روز قیامت را. وَإِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِينَ، و بر شما نگاهبانانی هستند از فریشتگان که اعمال شما نگاه می‌دارند. کراماً، کریمانند و دبیرانند، دبیرانی که کریمند و کرم ایشان آن است که در خبر آمد که: چون بنده طاعتی کند، فریشته دست راست شادمانه شود و بشتابد و یکی را ده بنویسد، و چون معصیتی کند و فریشته دل تنگ شوند. فریشته [۷۷-پ] دست چپ خواهد تا بر او نویسد، آن دیگر گوید: توقّف کن یک ساعت باشد که پشیمان شود. یک ساعت توقّف کند. به دوم ساعت خواهد که بر نویسد، هم رها نکند. همچنین تا هفت ساعت. پس از هفت ساعت گوید: جاهل است اینکه بنده، بنویس یکی را، یکی «۵». یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ، می‌دانند آنچه شما می‌کنی «۶». إِنَّ

الأبرار لَفِي نَعِيمٍ، نیکوکاران (۷) و آنان که با مادر و پدر می‌رسند (۸). عبد الله عمر گفت: از رسول - علیه السلام - که گفت: خدای تعالی اینان را برای آن ابرار خواند که با پدران و فرزندان نیکوی کنند. آنگاه گفت: چنان که پدران را بر فرزندان حق است، فرزندان را بر پدران حق است. و گفتند: مراد آنانند که سوگند و عهد به راست کنند، من قولهم: (بر فی یمینه)، و بر اینکه قول وفا به جمله او امر و نواهی داخل باشد در اینکه، و اینکه عامتر است و به فایده بیشتر، آنان که چنین باشند در بهشت خواهند بود و جای ایشان بهشت باشد. ----- (۱). کا، آد، گا ردع. (۲). کا، آد، گا: کافرینید. (۳). کا، آد، گا: می کنید. (۴). کا، آد، گا: می دارید. (۵). کا، آد، گا نویسد. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: می کنید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: گفت نیکوکاران. (۸). کا، آد، گا در بهشت خواهند بود و جای ایشان بهشت است.

صفحه : ۱۷۶ وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ، و آنان که کافران و فاسقان باشند، جای ایشان دوزخ باشد. يَصَلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ، ملازم باشند با دوزخ روز قیامت که روز جزا بود. وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ، و ایشان از آن جا غایب نباشند. و آیت به اینکه قرینه مخصوص باشد به کافران برای آن که کافر هم فاسق باشد، هم از روی لغت و هم از روی شرع. امّا فاسق کافر نباشد به اتفاق، و پیش از اینکه به مواضع خود بیان کرده ایم که: فساق اهل صلات در دوزخ مؤبد نباشند. آنگاه بر سبیل استعظام و استهوال گفت: وَ مَا أَدْرَاكُ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱)، پس چه دانی ای محمد که آن روز چه روز باشد؟ و اینکه بر سبیل مبالغت گفت در باب تهدید (۲) و تعظیم اینکه روز. آنگاه هم او بیان کرد، گفت: يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا، مکیان [۷۸- ر] و بصریان خواندند: «یوم» به رفع ردّ علی قوله: ما یوم الدّین، و باقی قراء خواندند به نصب علی تقدیر فعل مضمر، و التّقدیر: أَعْنَى يَوْمَ لَا تَمْلِكُ، گفت: روزی باشد که هیچ نفس مالک نباشد هیچ نفس را چیزی و (۳) نتواند تا از او عذاب دفع کند تا (۴) از او غنای کند (۵). و اصل «ملک» قدرت باشد - چنان که بیان کرده ایم. وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ، و فرمان آن روز خدای را باشد برای آن که همه فرمانها که امروز [به] (۶) ولایت و حکام کرده است، فردا باطل شود و باز ستاند از ایشان و معزول کند ایشان را از آن و آن که (۷) گفت: يَوْمَئِذٍ (۸)، آن روز دلیل نکند که امروز او را فرمانی نباشد، برای آن که اینکه دلیل الخطاب بود، و آن درست نیست بنزدیک محققان. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها تو چه دانی که روز جزا چه روزی باشد، ثم ما ادريک ما یوم الدّین. [.....]. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: تهویل. (۳). آد، گا: یعنی. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: یا. (۵). کا، آد، گا: غنایی. (۶). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). کا، آد، گا: آنگاه. (۸). آج: یومئذ گفت.

صفحه : ۱۷۷

سورة المطففين

اینکه سورت مکی است و سی و شش آیت است و [صد] (۱) و شصت و نه کلمت است و هفتصد (۲) و سی حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر که او سورة المطففين بخواند، خدای تعالی او را از رحیق مختوم آب دهد روز قیامت (۳).

[سورة المطففين (۸۳): آیات ۱ تا ۳۶]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ- (۱) الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ- (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ- (۳) أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ- (۴) لِيَوْمٍ عَظِيمٍ- (۵) يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ- (۶) كَلَّا- إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ- (۷) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ- (۸) كِتَابٌ مَرْقُومٌ- (۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ- (۱۰) الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ- (۱۱) وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلٌّ مُعْتَدٍ أَتِيمٌ- (۱۲) إِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ- (۱۳) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ- (۱۴) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ- (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ- (۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ- (۱۷) كَلَّا- إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ- (۱۸) وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ- (۱۹) كِتَابٌ مَرْقُومٌ- (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ- (۲۱) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ- (۲۲) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ- (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ- (۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ- (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ- (۲۶) وَمِزَاجُهُمْ مِنْ تَسْنِيمٍ- (۲۷) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ- (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ- (۲۹) وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ- (۳۰) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ- (۳۱) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ- (۳۲) وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ- (۳۳) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ- (۳۴) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ- (۳۵) هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ- (۳۶)

[ترجمه]

وای آنان که کم پیمایند و کم سنجند. آنان که چون پیمایند برای خود بر مردمان تمام بستانند. و چون پیمایند بر ایشان یا سنجند بر ایشان کم پیمایند و سنجند. گمان نمی‌برند اینان که ایشان را بر انگیزند. برای روزی بزرگ. آن روز که بایستند مردمان برای خدای جهانیان. ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آد، گا: نهصد. (۳). کا و الله اعلم.

صفحه : ۱۷۸ حقا که نامه کافران در درک سجین باشد» (۱). و چه دانی تو که چیست سجین» (۲). نامه‌ای علامت کرده. وای آن روز دروغ دارندگان را. آنان که تکذیب می‌کنند روز جزا را. و دروغ ندارد آن را الا هر ظالمی بزهار. چون خوانند بر او آیت‌های ما گوید» (۳): فسانه پیشینگان است. پرگست» (۴)، بل غلبه کرده است بر دلهاشان آنچه کرده بوده‌اند. حقا که ایشان از خدایشان آن روز باز داشته باشند. پس ایشان بشوند به دوزخ. پس گویند: اینکه آن است که به آن تکذیب کردی» (۵). حقا که نامه نیکوکاران در علیین باشد. و چه دانی تو که چیست علیون. نامه‌ای علامت کرده» (۶). که حاضر باشند به او فریشتگان مقرب. نیکوکاران در بهشت نعیم‌اند. ----- (۱). آج: نامه بی‌سامان کاران در دوزخ است. (۲). آج: دوزخ. (۳). آج: گویند. (۴). آج: حقا. [.....] (۵). آج: به دروغ می‌داشتند. (۶). آج: نامه‌ای است نوشته.

صفحه : ۱۷۹ بر سریرها می‌نگرند. شناسی در رویه‌اشان تازگی نعمت. بدهند ایشان را از شرابی مهر کرده. که مهر آن مشک باشد و در اینکه باید تا رغبت کنند رغبت کنان» (۱). و آمیختن او از تسنیم باشد. چشمه‌ای که باز خوردند به آن نزدیکان. آنان که گناه کرده باشند، باشند از آنان که مؤمنانند می‌بخندند» (۲). و چون بگذردند به ایشان یکدیگر را به چشم نمایند. (۳)، و چون باز گردند با اهل خود باز گردند بطر کنان» (۴). و چون ببینند ایشان را، گویند: اینان گمراهانند. و نفرستادیم» (۵) ایشان بر آنان نگاهبانان. امروز آنان که ایمان دارند از کافران می‌خندند. بر سریرها می‌نگرند. ----- (۱). آج: رغبت کنندگان. (۲). آج: می‌خندیدند. (۳). اساس، آج: فاکهین. (۴). آج: خوش منشان و نازان. (۵). آج: نفرستادند، چاپ شعرانی (۱۲)/ (۱۹): فرستاده نشد.

صفحه : ۱۸۰ جزا دادند» (۱) کافران را به آنچه کرده بودند [۷۹-پ]! قوله: وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ، الايات، حق تعالی در اینکه آیت تهدید کرد و وعید آنان را که چون چیزی سنجند یا پیمایند کم سنجند و به کم پیمایند. و التطفیف، التقلیل، و اشتقاقه من التطفیف و هو التقلیل البیسیر، يقال: هذه تافئة نزر قليل طفیف زهید براض و تح نکد حقیر به یک معنی. گفت: وای آنان که حق مردمان به تمام به

ایشان ندهند» ۲) نقصان کنند. آنکه وصف کرد ایشان را، گفت: «الذین، آنان که چون چیزی پیمایند بر مردمان تمام بستانند. در «علی» دو قول گفتند. کوفیان گفتند: «علی» به معنی «من» است، یعنی إذا اکتالوا من الناس، و ایشان گویند حروف الضیفات یقوم بعضها مقام بعض، و اینکه قاعده بنزدیک بصریان درست نیست. بصریان گفتند: آیت بر ظاهر خود است، و معنی قوله: «علی الناس، یعنی إذا اکتالوا لأنفسهم علی الناس، چون برای خود پیمایند بر مردمان، و «علی» متناقض «لام» ۳) باشد، یقال: هذا الأمر له أو علیه، و شهد له خلاف شهد علیه، و دعا له خلاف دعا علیه و مانند اینکه بسیار است. پس معنی آن باشد که چنان پیمایند» ۴) که او را باشد و بر خصم او باشد. یستوفون، تمام بستانند. و إذا کالوهم، و چون خود پیمایند برای ایشان، یعنی ایشان را باید دادن به مردمان تا بر ایشان سنجند. یخسرّون، کم پیمایند و کم سنجند، یقول العرب: کلته و کلت [له] ۵) و وزنته الطعام و وزنت له بمعنی، و فزّاء گفت: اینکه لغت اهل ----- (۱). آج: هیچ ثواب دهند. (۲). کا، آد، گا. و (۳). اساس: لازم که چون خطا می نمود، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). کا، آد، گا: پیماید. (۵). اساس: ندارد، که چون ضرور می نمود با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۸۱ حجاز است خاص. و ابو عبید» ۱) گفت: عیسی بن عمر وقف کردی بر «کالوا» و «وزنوا» و «هم» ابتدا کردی» ۲)، چنان که «هم» ضمیر مرفوع منفصل باشد بدلا من الضمیر المرفوع المتصل الذی هو الواو، و بر قول اول «هم» ضمیر [۸۰-] ر [منصوب منفصل باشد، آن که مفعول اول بود از «کالوا»، یقال: کلته الطعام. و ابو عبید» ۳) گفت: وجه اول اختیار است برای خط» ۴) مصحف که اگر «هم» ضمیر بودی، بدل از فاعل بایستی از پی هر دو «واو»، «الف» نوشته بودی که اینکه را «الف» فصل خوانند برای آن که فاصل بود میان» ۵) ضمیر فاعل و ضمیر مفعول، یقال: ضربوهم، بی «الف» چون «هم» ضمیر مفعول به باشد» ۶)، و ضربوا هم به «الف» چون ضمیر، بدل فاعل باشد. عبد الله عباس گفت سبب نزول آیت آن بود که: چون رسول - علیه السلام - به مدینه آمد، اهل مدینه در باب کیل و وزن بغایت خبیث بودند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. قرظی گفت: معاملان مدینه مبیعت و تجارت ایشان به شکل قمار بودی به انواع حیلها که ایشان را بود، و نامهای آن بنزدیک ایشان «منابذه» و «ملاسه» و «مخاطره» بود. رسول - علیه السلام - به بازار آمد و اینکه آیات بر ایشان خواند. سدی گفت: رسول - علیه السلام - به مدینه آمد و مردی بود کنیت او أبو جهینه، دو صاع داشت: یکی زیادت، یکی ناقص. به یکی بستدی و به یکی بدادی. خدای تعالی اینکه آیات در حق او بفرستاد و گفت: وای آنان که کم سنجند و کم پیمایند؟ چون به مردمان دهند و چون از ایشان بستانند، تمام بستانند. عبد الله عباس روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: خمس ----- (۱-۳). کا، آد، گا: ابو عبیده. (۲). کا، آد، گا: او وزنوهم ابتدا کردی. [.....] (۴). آج: حفظ. (۵). آج الف. (۶). آج: مفعول نباشد.

صفحه : ۱۸۲ الله بخمس } ، پنج چیز به پنج چیز. گفتند: یا رسول الله: کدام است آن پنج چیز که به پنج چیز باشد! گفت: هیچ قوم نباشد که نقص عهد کند و الا خدای تعالی دشمن را بر ایشان مسلط کند. و هیچ قوم نباشد که به خلاف راستی حکم کند و الا درویشی بر ایشان مسلط [۸۰-پ] شود. و فواحش در میان هیچ قوم ظاهر نشود و الا مرگ بر ایشان مسلط شود. و عادت نکنند کم سخن» ۱) و کم پیمودن الا نبات از ایشان منع کنند و ایشان را به قحط امتحان کنند. و هیچ قوم زکات منع نکنند و الا باران از ایشان منع کنند. مالک دینار گفت: مرا همسایه‌ای بود، بیمار شد. من در عیادت او رفتم، او را در نزع یافتم و بانگ می داشت، می گفت: دو کوه از آتش» ۲) قصد من می کنند. من گفتم: یا هذا؟ اینکه چه خیال است که تو را می نماید، یا هدیانی است که می گویی! گفت: نه، حقیقت است، و اینکه از آن جاست که مرا دو مکیال بود: یکی زیادت، یکی ناقص. به زیادت بستدمی و به ناقص بدادمی. اینکه جزای آن است می دانم. عکرمه گفت: گوی» ۳) دهم بر هم کیالی و وزانی که از اهل دوزخ است. گفتند: نه پسر تو هم کیالی است و هم وزان! گفت: دوزخی است. اصمعی گفت از اعرابی شنیدم که می گفت: مروّت طمع مدار از آن کس که مروّت او از سر مکیال است و چشمه ترازو باشد، و شاعر گوید در اینکه معنی: ما للتجار و للسخاء و انما نبت لحمهم علی قیراط و

دیگری گوید: خذوا مال التجار و سوفوهم (۴) فإن جمیع ما جمعوا حرام (۵) و راوی خبر گوید که: امیر المؤمنین - علیه السلام - چون از حکومت فارغ ----- (۱). آج، آد، گاکا: کم سنجیدن. (۲). کاکا، آد، گاکا: دو کوه آتشین. (۳). کاکا، آد، گاکا: گواهی. (۴). آج مصرع دوم بیت چنین است: إلی وقت فأنهم لثام. (۵). آج: مصراع مربوط می‌شود به مصراع دوم بیتی دیگر که مصراع اول آن چنین است: و لیس علیکم فی ذاک اثم.

صفحه: ۱۸۳ شدی، به بازار کوفه در آمدی و گفتی: یا ایها الناس اتقوا الله، و ... أوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس أشياء هم و لا تعثوا فی الارض مفسدین (۱). و یک روز به بازار در آمد، مردی را دید زعفران می‌سخت (۲) و چرب می‌سخت (۳)، بنگرید بدانست که ترازوی او راست نیست. زعفران از کفه [۸۱- ر] بریخت و گفت: اول ترازو راست کن، آنکه اگر خواهی که چرب سنجی تو دانی. و عبد الله عمر به مردی بگذشت که چیزی می‌سخت (۴) و کم می‌سخت (۵). گفت: از خدای بترس و انصاف بده در اینکه سختن (۶) که فردا قیامت مطففان را بدارند تا (۷) عرق، لگام بر دهن ایشان کند. قوله: أَلَا- یَظُنُّ أُولَئِکَ، نمی‌دانند ایشان. و «ظن» به معنی علم است اینکه جا چنان که بیان کردم چندین جای. أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ، لَیَوْمٍ عَظِیمٍ، ایشان را بر خواهند انگیختن برای روزی بزرگ، یعنی روز قیامت. یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ، آن روز که مردم بایستند (۸) برای خدای تا از حقوق او به در آیند و از حقوق اصحاب حقوق و مظالم به در آیند، و حساب باز دهند که چه کردند و چه گفتند و چرا کردند، و گفتند (۹)، و غرض ایشان به آن چه بود. هر مقال ذره‌ای از کجا جمع کردند و کجا صرف کردند و از چه طریق کسب کردند! راوی خبر گوید: یک روز عبد الله عمر اینکه سورت می‌خواند (۱۰)، به اینکه آیت رسید. چندان بگریست که بیفتاد و دگر نتوانست خواندن. کَلَّا إِنَّ کِتَابَ الْفُجْرَارِ لَفِی سَجِینٍ، گفت: حَقًّا که نامه کافران و فاجران و بی‌سامان کاران - که اعمال ایشان بر او نوشته باشند - در سَجِین باشد. عبد الله ----- (۱). سوره هود (۱۱) آیه ۸۵. (۲). آج: می‌سخت، آد، گاکا: می‌سنجید. (۳-۴-۵). آد، گاکا: می‌سنجید. (۶). آد، گاکا: سنجیدن. (۷). آج: با. (۸). کاکا، آد: بایستند. [.....] (۹). کاکا، آد، گاکا: ندارد. (۱۰). آد، گاکا: چون.

صفحه: ۱۸۴ عمر گفت و معتب بن سمنی (۱) و قتاده و مجاهد و ضحاک و ابن زید که: «سَجِین» زمین هفتم است، جانهای کافران و نامه‌های اعمال ایشان آن جا باشد. و براء بن عازب روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: «سَجِین» نام زمین هفتم است. عطیه گفت، عبد الله عباس از کعب الأخبار پرسید که سَجِین چه باشد! گفت: بدان که جانهای کافران به آسمان برند [۸۱- پ]، آسمان قبول نکند، با زمین آرند قبول نکند، فرو برند به زمین دیگر قبول نکند تا به هفتم زمین. از آن جا به سَجِین برند، و آن سر حد ملک ابلیس است. و عطا گفت و سعید جبیر که: سَجِین زیر روی ابلیس است، آنکه از زیر روی ابلیس رقی بگیرند و احوال و اعمال اینکه کافران بر آن جا نویسند و در زیر روی ابلیس نهند. روایت دیگر از عبد الله عباس از کعب الأخبار آن است که: عبد الله عباس از او پرسید که، گفت: مرا خبر ده از «سَجِین» و «علیین»، گفت: اما «سَجِین» چنان که در تورات یافتیم نام درختی است در زیر هفتم زمین، نام هر شیطانی بر آن جا نوشته. چون جان کافر (۲) بر دارند به آسمان برند، درهای آسمان ببندند (۳) در پیش آن و آن را اندر آرند (۴) بنزدیک اینکه درخت. و اما «علیین» چون جان بنده‌ای مؤمن بردارند، درهای آسمان بگشایند برای آن تا به زیر عرش. چون به زیر عرش رسد، دستی از عرش بیرون [آید] (۵) و نزل و کرامت او در خور او بنویسد، فذلک قوله: کِتَابَ الْفُجْرَارِ لَفِی سَجِینٍ، و: کِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عَلِیْنٍ (۶). کلبی گفت: سنگی است (۷) در زیر هفتم زمین سبزی (۸)، که سبزی آسمان از اوست، نامهای کافران در آن سنگ نهند. وهب گفت: سَجِین آخر مملکت ابلیس ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: معتب بن سمن، چاپ شعرانی (۲۲/۱۲): معتب بن سمره. (۲). آد، گاکا: کافران. (۳). آد، گاکا: بر بندند. (۴). کاکا، آد، گاکا: پیش آن پس آن را به سَجِین اندازند. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره مطففین (۸۳) آیه ۱۸. (۷). کاکا، آد سبز. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۱۸۵ است. محمد بن کعب القرظی روایت کرد از ابو هریره از رسول - علیه و علی اله السلام - که گفت: «فلق» نام چاهی است در دوزخ سرگرفته، و «سجین» (۱) چاهی است در دوزخ سرگشاده. مجاهد گفت: سنگی است در زیر هفتم زمین، نامهای کافران در زیر آن سنگ نهند. عکرمه گفت: یعنی لفی ضلال و خسار، یعنی اعمال ایشان را موقع نباشد و به جای [۸۲-] ر قبول نیوفتد، چنان که ما گوئیم: نام ایشان به خاک افتاد و به زمین افتاد. أخفش گفت: لفی حبس و ضیق (۲)، در تنگی و سختی باشد، و هو فعیل من السجن، و اینکه بنای مبالغت باشد، کقولهم: سکی و خمیر، قال ابن مقبل: و رفقه یضربون السفن ضاحیه ضربا تواصت به الابطال سجینا ابو عبید (۳) تفسیر او به شدید کردی، ای ضربا شدیدا. آنکه بر سیل استعظام و تعجب گفت: و ما أدراک ما سجین، تو چه دانی ای محمد که سجین چه باشد؟ آنکه گفت: کتاب مرقوم، نامه‌ای باشد نبشته یکی (۴) علامت کرده بر او چون رقم خامه که بنسزنند (۵) فراموش نکنند تا جزا دهند خداوندش را به حسب آن: قتاده گفت: رقم شر دارد. و گفتند: «مرقوم»، مختم بود به لغت حمیر. و یل یومئذ للمکذبین، و ای دروغ دارندگان در آن روز. الذین یکذبون بیوم الدین، آنان که جزا به دروغ دارند و به بعث و نشور ایمان ندارند. آنکه وصف کرد کافران به بعث را، گفت: و ما یکذب به إلا کل معتد، گفت: تکذیب نکند الا هر متعدی (۶) ظالمی، يقال: اعتدی و تعدی إذا تجاوز الحد. (۷) ائیم، (۱). آج و دیگر نسخه بدلها نام. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها و ضنک. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: ابو عبیده. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: و. [.....] (۵). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: معتدی. (۷). کا، گا فعیل بمعنی مفعول.

صفحه : ۱۸۶ ای مأثوم، بزهدکاری (۱). إذا تلتی علیه آیاتنا، چون آیات ما بر او خوانند، گوید: اینکه فسانه پیشینگان است. اینکه جمله صفات مشرکان عرب است. آنکه گفت بر سیل زجر ایشان که: کلا بل ران، ای غلب، گفت: غالب شد بر دلهای ایشان آن اعمال بد که ایشان کردند. ابو هریره گفت از رسول علیه السلام - شنیدم که گفت: چون بنده گناهی کند، نکته‌ای سیاه بر دلش پیدا شود. اگر توبه کند، آن سیاهی افروخته شود [۸۲- پ]، و اگر با سر گناه شود آن سیاهی زیادت می‌شود تا جمله دلش سیاه شود، فذلک قوله: کلا بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکذبون. و مفسران هم اینکه گفتند، اینکه گناه بر گناه باشد چندان که دل سیاه شود. حذیفه بن الیمان گفت: دل به مانند کفی است. چون بنده گناهی بکند، مقدار یک انگشت از او منقبض شود. چون گناهی دیگر بکند، انگشتی دیگر منقبض شود تا آنکه که جمله دل فراهم آید. چون چنین شود مطبوع شود و مغلوب گناه گردد، آنکه اینکه آیت بر خواند. بکر بن عبد الله گفت: چون بنده گناه کند، به مانند سر سوزنی سوراخی در دل او پیدا شود و به هر گناهی همچنین سوراخی پیدا می‌شود تا به مانند غربال شود. حسن بصری گفت: «رین» آن باشد که گناه بر گناه (۲) می‌کند تا دلش بمیرد. عبد الله عباس گفت: پوششی به سر او در آید (۳) تا چون چیزی شود بی‌خبر، ترس و اندیشه و خشیت در او بنماند. و گفتند: «رین» قلب باشد [لهم ما (۴) بر گردانند تا زیر و زیر شود، نظیره قوله: و نُقِلَبَ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ] لهم ما (۵) الایه. و اصل «رین» در کلام عرب غلبه (۱). آد فعیل بمعنی مفعول. (۲). کا: که مرد گناه. (۳). کا، آد، گا: به سر او در آرند. (۴). کا، آد، گا: رین آن باشد که. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۱۰.

صفحه : ۱۸۷ باشد، يقال: رانت الخمر [لهم ما (۱) علی عقله، ای غلبت. و قال ابو زید الطائی: ثم لما راه رانت به الخمر و ما ان [لهم ما (۲) ترینه باقواء معنی آیت آن است که: شومی گناه بر دل ایشان غالب شد تا در حجاب خذلان بماندند و مسلوب التوفیق گشتند. و آیت دلیل است بر صحت مذهب اهل عدل برای آن که اضافه «رین» با عمل و کسب ایشان است، معلوم شد که از ایشان بر ایشان آمد. و «ما» در محل رفع است باسناد [۸۳- ر] الفعل إلیه. «ما» شاید که موصوله باشد، و شاید تا مصدریه باشد. کلا إنهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون، گفت: حقا که ایشان روز قیامت از ثواب خدای محبوب و ممنوع باشند، علی حذف المضاف و اقامه المضاف [إلیه] لهم ما (۳) مقامه. و بدین آیت تمسک نرسد اشاعره را بر اثبات رؤیت، برای آن که حجاب بر حقیقت بر اجسام روا باشد، و ایشان خدای را جسم نگویند. و اما با مجسمه سخن نگویند در نفی رؤیت سخن در نفی تجسیم گویند، چون باطل شد که جسم

است باطل شود که مرئی است، برای آن که رؤیت [لهم ما «۴» مستحیل است الا بر اجسام یا بر الوان، و قدیم تعالی نه از قبیل اجسام و الوان است. دگر آن که حجاب نقیض رؤیت باشد [لهم ما «۵»]، نقیض وصول باشد [لهم ما «۶»]، و اینکه جز در حق اجسام مصوّر [لهم ما «۷»] نشود. دگر آن که [لهم ما «۸»] تسلیم کنند حجاب از کجاست که چون کافران محجوب باشند دیگران موصول باشند، و اینکه دلیل الخطاب باشد و آن معتمد نیست بنزدیک بیشتر اهل علم. -----

(۱). کا، آد، گا: ران الخمر. (۲). کذا: در اساس، آج، آد، تفسیر قرطبی (۱۹/ ۲۶۰): و ان لا. (۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۴). آد، کا، گا: ندارد، آج و. (۵). آج و. (۶). آد، کا، گا: اینکه جمله را ندارد. [.....] (۷). آد: متصوّر. (۸). همه نسخه بدلها اگر، در اساس نیز با خطی متفاوت از متن الحاق شده است.

صفحه : ۱۸۸ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ، آنکه ایشان به دوزخ شوند و مقیم مانند آن جا. ثُمَّ يُقَالُ، آنکه گویند ایشان را: اینکه آن عذاب است که شما دروغ داشتی [لهم ما «۱»] آن را. كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ، [لهم ما «۲»] چون ذکر کافران و احوال و صفات و مآل ایشان طرفی بگفت، و ذکر مؤمنان و نکوکاران گفت، گفت: حَقًّا که نامه ابرار و نکوکاران در عَلَيِّنَ باشد. براء بن عازب روایت کرد که رسول- علیه السلام گفت: عَلَيِّنَ از بالای هفت [لهم ما «۳»] آسمان است در زیر عرش [لهم ما «۴»]. عبد الله عباس گفت: او لوحی است از زبرجد سبز در زیر عرش [اعمال ابرار بر آن جا نوشته باشد. کعب و قتاده گفتند: قائمه‌ای است] [لهم ما «۵»] آویخته، از قوایم عرش. مقاتل گفت: ساق عرش است. عطا گفت از عبد الله عیّاس [۸۳-پ] که بهشت است. ضحاک گفت: سدره المنتهی است. و اهل معانی گفتند: علی علو بعد علو و شرف بعد شرف، بر بلندی از پس بلندی و بر شرفی از پس شرفی. گفتند: برای آن جمع کرد آن را بر جمع سلامت کأنه جمع علی علی فعیل، مبالغة فی العلو، کسکیر و خمیر، و التثنية عَلَيِّنَ و الجمع عَلَيِّنَ فی حال الرفع، و عَلَيِّنَ فی حالتی النصب و الجزّ. فَوَاءَ گفت: عَلَيِّنَ اسمی است موضوع بر صیغت جمع که او را واحدی نیست از لفظ او، کعشرین و ثلثین. عبد الله بن عمرو [لهم ما «۶»] گفت در اینکه آیت که اهل عَلَيِّنَ از چند ساله راه به سر اهل بهشت فرونگرند. چون یکی از ایشان بر کوشک خود آید و به بهشت فرونگرد، از نور روی او بهشت روشن شود و اهل بهشت [لهم ما «۷»] بدانند، گویند: اینکه نور روی اهل عَلَيِّنَ است. ----- (۱). همه نسخه بدلها: داشتید. (۲). کا، آد، گا خدای تعالی. (۳). کا، آد، گا: هفتم. (۴). آد، گا عظیم. (۵). اساس: افتادگی دارد، از آج آورده شد. (۶). همه نسخه بدلها: عمر. (۷). آد، گا: او.

صفحه : ۱۸۹ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ، و چه دانی تو ای محمّد که عَلَيِّنَ [لهم ما «۱»] که باشند: کتاب مَرْقُومَ، آنکه هم او بیان کرد و گفت: نوشته‌ای باشد رقم بر زده [لهم ما «۲»]، قلیل: مکتوب و قیل مختوم، گفتند: مرقوم نبشته باشد، و گفتند: مهر کرده باشد. بعضی اهل معانی گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدير: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ كِتَابَ مَرْقُومٍ فِي عَلَيِّنَ، و آن محل فریشتگان است. گفت: نامه عمل ایشان به محل شرف و مرتبت [لهم ما «۳»] باشد تا بدانند که آنان را که نامه اعمال ایشان را اینکه تشریف باشد، منزلت ایشان بنزدیک خدای چه باشد [لهم ما «۴»]. آنکه گفت: يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ، و نزدیکان حضرت آن جا حاضر باشند که نامه عمل ایشان است. آنکه وصف محل ایشان کرد، گفت: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، گفت: نکوکاران در بهشت نعیم باشند. عَلِي الْأَرَائِكِ، بر سریرها می نگرند [۸۴-ر] به آن کرامت و مملکت که خدای تعالی ایشان را داده باشد [لهم ما «۵»]. مقاتل گفت: به دشمنان خود می نگرند از اهل دوزخ که خدای تعالی چگونه عذاب می کند [لهم ما «۶»] ایشان را. عطا گفت: بر سریرهای معرفت به معروف می نگرند و بر سریرهای قربت به رأفت ملک رءوف می نگرند [لهم ما «۷»]. تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ، در روی ایشان شناسایی نضارت و تازگی نعمت. عامه قراء «تعرف» خواندند به فتح «تا» و کسر «را» و نصب «تا» نضرة. و ابو جعفر و يعقوب «تعرف» خواندند علی الفعل المجهول [لهم ما «۸»]، شناسند روی ایشان. ----- (۱). کا، آد، گا: عَلَيُّونَ. (۲). آد، گا: رقم زده. (۳). گا: قربت. (۴). آد، گا: چون باشد. (۵). کا، آد، گا: بر سریرها به آن کرامتها می نگرند و مملکتی

خدای تعالی ایشان را داده باشند می بینند که مغشوش است. [...] (۶). اساس: می کنند، که ظاهراً نادرست می نماید. با توجه به آج و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد. (۷). آد، گا: می بینند. (۸). آد، گا یعنی.

صفحه : ۱۹۰ یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ، بدهند ایشان را از خمیری صافی، پاکیزه، خوش [لهم ما «۱». گفتند: خمر کهن باشد. مقاتل گفت: خمر سپید باشد، قال حسان: یسقون من ورد البریص علیهم بردا [لهم ما «۲». یصفق بالرحیق [لهم ما «۳» السلسل و قال آخر: ام لا سبیل الی الشباب و ذکره اشتهی الی من الرحیق السلسل مَخْتُومٌ، مهر بر نهاده. آنکه بگفت که: مهر او مشک باشد. مجاهد گفت: یعنی سر به گل کرده، جز آن است که به جای گل مشک باشد، و برای کرامت او مهر بر او نهند تا دست هیچ کس به او نرسد که خداوندش را بود که از او نفار طبعی باشد [لهم ما «۴». عبد الله مسعود گفت: مختوم، ای ممزوج، ختامه، ای مزاجه، گفت: آمیخته باشد به مشک، به جای آن که اینکه جا مزج به آب کنند، آن جا به مشک باشد [لهم ما «۵» بعضی دگر گفتند: ختامه، عاقبتی و خاتمته، و آخر طعمه مشک، یعنی چون از دهن باز گیرند بوی مشک دهد. قتاده گفت: به کافور مزاجش [لهم ما «۶» کنند و به مشک مهرش کنند. أبو الدراء گفت: اینکه ختام شرابی باشد سپید که ایشان شراب خود به آن ممزوج کنند و بوی او چون بوی مشک باشد تا اگر کسی یک انگشت در او زند [۸۴-پ] و در دنیا دارد [لهم ما «۷»، همه دنیا معطر شود و همه جانوران نصیب یابند از آن بوی، و اصل «ختم» در لغت آخر کار بود «۸»، و منه ختم القرآن و قوله - علیه السلام: الامور بخواتیمها، ای بعاقبتها «۹»، و منه قیل للنبی - علیه السلام: خاتم الانبیاء، و مهر را از اینکه جا «ختم» گویند که مهر به آخر کار باشد عند الفراغ من

----- (۱). آج: خوش بوی. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، قرطبی (۱۹/ ۲۶۵) و تبیان (۱۰/ ۳۰۳): بردی. (۳). اساس: الرحیق، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها و ضبط مشترک قرطبی و تبیان تصحیح شد. (۴). کا، آد، گا: نفرت طبعی حاصل آید. (۵). آج: کنند. (۶). کا، آد، گا: مزجش. (۷). آج: آرد. (۸). آد، گا: باشد. (۹). کا همه نسخه بدلها: بعواقبها.

صفحه : ۱۹۱ وضع جمیع ما یحتاج الیه فی البیت و الکیس «۱». و انگشتی را برای [آن] «۲» خاتم خوانند که مهر نهاده باشد، و کسائی خوانند «۳»: ختامه مسک، علی وزن الفاعل. و اینکه قراءت امیر المؤمنین علی است و علقمه. و «ختام» که قراءت عامه قراءت است جمع خاتم باشد «۴». و گفتند: ختام مصدر باشد و خاتم اسم. و گفتند: ختام و خاتم به یک معنی باشد، کقولهم: رجل کریم الطباع و الطابع، قال الفرزدق: فبتن بجانبی مصرعات و بت افض اغلاق الختام و فی ذلک فلیتنافس المثنافسون، گفت: باید تا راغبان در او رغبت کنند و چیزی نفیس مرغوب باشد. و «تنافس» آن باشد که هر یکی از دو نفس رغبت کنند که چیزی نفیس ایشان را باشد. و نفست بالشیء اذا بخلت به لشده الرغبة فیه، و مثله قوله: لِمِثْلِ هَذَا فَلِیَعْمَلِ الْعَامِلُونَ «۵»، و در ضمن او تحریض است مکلفان را بر طاعت و عمل صالح کردن. مقاتل بن سلیمان گفت: فلیتنازع المتنازعون، باید تا منازعت در او کنند منازعت کنندگان، یعنی به مسارعت به اعمال صالحه تا از یکدیگر بر بایند که هر کس را که عمل بیش باشد و به باشد اینکه منفوس مرغوب او را بود. عطا گفت: منافسه، مسابقه باشد. زید أسلم گفت: مشاحه باشد. ابن جریر گفت: جد کردن در طلب باشد و حریصی نمودن «۶» بر او [۸۵-ر]. و اینکه اصل کلمت است در لغت: و مزاجه من تسنیم، و مزاج او گفت: از تسنیم باشد، و گفتند: «تسنیم» شرابی باشد که از بالا بر ایشان فرود آید، مشتقاً من سنام البعیر. ضحاک گفت: تسنیم شریفترین شرابها باشد. مقاتل گفت: تسنیم چشمه‌ای باشد که از آن بهشت عدن بر ایشان فرود آید فی منازلهم و غرفهم. عبد الله مسعود و عبد الله

----- (۱). آد، گا، او فی الکیس. (۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. [...] (۳). آد: گفت. (۴). چنین جمعی برای کلمه «خاتم» در معاجم و فرهنگها یافته نشد. (۵). سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱. (۶). آج، کا، آد، گا: حرص نمودن.

صفحه : ۱۹۲ عباس گفتند: تسنیم شرابی باشد که مقربان را صرف دهند از آن و دیگران را ممزوج. عبد الله عباس گفت: اینکه از جمله آن است که خدای تعالی گفت: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ «۱». بعضی دگر مفسران [گفتند] «۲»: آبی باشد که

در هوا معلق می‌آید و در قدحهای اهل بهشت ریخته می‌شود به اندازه قدحها، چون پر شود باز ایستد چنان که قطره‌ای بر زمین نیاید تا ایشان را تکلف استقا نباید کردن، و اینکه قول قتاده است. و اصل او از علو و رفعت است من سنام البعیر، و اینکه اسمی است همچونین مع اللام (۳) کالتنعیم لجبل معروف. و نصب «عینا» بر حال باشد و روا بود که مفعول دوم باشد از یُسقون، ای یسقون عینا، و قوله: یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ، که مقربان و نزدیکان باز خورند (۴). گفتند: «با» زیادت است، و التقدیر: یشرَبها. و گفتند: «با» به معنی «من» است. اهل اشارت گفتند: شربه‌ای (۵) باشد صرف ناممزوج که مقربان باز خورند بر بساط قرب در مجلس انس، در بستان عیش، به کأس رضا، بر مشاهده مصطفی - علیه السلام. إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ، گفت: مجرمان - یعنی مشرکان أبو جهل و اصحابش [۸۵-پ] و ولید مغیره و عاص وائل و جماعت مشرکان - گفت (۶): اینکه جماعت از مؤمنان صحابه رسول خندیدندی (۷) بر طریق استهزاء از جماعت (۸) درویشان چون: سلمان و أبو ذر و مقداد و عمار و بلال. مقاتل و کلبی گفتند: آیت در شأن امیر المؤمنین علی آمد که یک روز با جماعتی بنزدیک رسول می‌رفت. اینکه جماعت مشرکان، چون او بگذشت (۹) گفتند: ضحکنا من هذا الأصلح. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. ----- (۱). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۷. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). کا، آد، گا: مع الکلام. (۴). آد، گا: از آن خورند. (۵). کا، آد، گا: شربتی. (۶). آد، گا: گفتند. (۷). کا، آد و. (۸). آج مؤمنان و. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها بر او بخندیدند و.

صفحه : ۱۹۳ و إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ، و چون مؤمنان به ایشان بگذشتندی، ایشان یکدیگر را به چشم بزدندی بر طریق استهزاء و سخریت چنان که مستهزیان کنند از چشم شکستن. و إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۱)، گفت: چون با خانه‌ها رفتندی با بطر و مزاح و دل، خوش و بازی کنان رفتندی. و إِذَا رَأَوْهُمِمْ، و چون مؤمنان را دیدندی، گفتندی: اینان گمراهانند برای آن بر دین محمّدند (۲). و مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ، آنکه حق تعالی بر سبیل انکار بر ایشان گفت: ما ایشان را نفرستادیم به نگاهبانی بر ایشان تا موکل باشند. فَالْيَوْمَ، امروز، یعنی روز قیامت. الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ، به عوض آن، مؤمنان از آن کافران بخندند. عَلَي الْأَرَائِكِ، بر سریرها قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ باشند. حق تعالی بفرماید تا از دوزخ دری در بهشت گشایند. کافران چون بنگرند آن در بینند گشاده تاختن گیرند، می‌تازند و می‌افتند و می‌خیزند تا (۳) به آن در رسند. چون برسند خواهند تا در بهشت شوند، آن در بر ایشان ببندند و ایشان نومید شوند. مؤمنان از ایشان بخندند، فذلک قوله: فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا الْاِيَهُ. آنکه گفت: هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ، صورت [۸۶-ر] استفهام است و معنی تقریر، گفت: جزا دادند کافران را به آنچه کردند! و اینکه لفظ بر وضع لغت حمل کرد که ثواب جزا باشد، برای آن که یثوب علی مستحقه، ای یرجع (۴)، جز آن است که [د] (۵) ر شرع مخصوص شد به جزای خیر، امّا به قرینه کفّار لابد حمل باید کردن بر عقاب. -----

(۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: فاکهین، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. [.....] (۲). آج، کا: محمّداند. (۳). کا: تاختن گیرند تا، آد، گا: افتادن و خیزان. (۴). اساس: رجع، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۹۴

سورة انشقت

(۱) اینکه سورت مکی است و بیست و سه (۲) آیت است و صد و نه (۳) کلمت است و چهار صد و سی حرف است. أبو امامه روایت کرد از رسول - علیه السلام که گفت: هر که او سورة انشقت (۴) بخواند، خدای تعالی با پناه گیرد او را از آن که نامه‌یش (۵) از پس پشت دهند.

[سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُحَّتْ (۲) وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ (۴) وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُحَّتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶) فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸) وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹) وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا (۱۱) وَ يُصَلِّي سَعِيرًا (۱۲) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴) بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵) فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَ اللَّيْلِ وَ مَا وَسَقَ (۱۷) وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرْكَبَنَّهُ طَبَقًا عَن طَبَقٍ (۱۹) فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَدِّبُونَ (۲۲) وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

[ترجمه]

چون آسمان شکافته شود. و گوش با فرمان خدای کند و سزاوار باشد. و چون زمین بکشند» (۶). بیندازد آنچه در او باشد و خالی شود. و گوش با فرمان خدای کند و سزاوار بود. ----- (۱). گنا: انشقاق، ضبط قرآن کریم: الانشقاق. (۲). کذا: در اساس، آج، آد، دیگر نسخه بدلها: بیست و پنج که مرجح می باشد. (۳). اساس: صد و نود، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). کا، آد، گنا: اذا السماء انشقت. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: نامه اش. (۶). آج: کشیده شود.

صفحه : ۱۹۵ ای آدمی تو رنج برنده‌ای به خدایت رنج بردنی دشواران» (۱). اما آن را که دهند نامه به دست راستش. شمار کنند شماری آسان. و باز گردد با اهل خود شادمان. و اما آن کس که دهندش نامه‌ایش از پشت او. بخواند ویل و وای» (۲). و ملازم شود با دوزخ. او بود در اهل خود شادمانه. او گمان برد که باز نیاید. آری خدا به او داناست. سوگند نخورم به شفق. و به شب و آنچه جمع کرد. و ماه چون تمام شود. که بر نشینی» (۳) شما بر طبقه‌ای از طبقه‌ای. چیست ایشان را که ایمان نمی آرند. و چون خوانند بر ایشان قرآن سجده نکنند. بل آنان که کافر شدند دروغ دارند. و خدای داناتر است به آنچه ایشان در دل دارند. بشارت» (۴) ایشان را به عذابی دردناک. الا آنان که ایمان ----- (۱). آج: پس فرارسنده است او را. (۲). آج: بخواند هلاک را. (۳). آج: بر نشینید. (۴). آج: مژده ده. [.....]

صفحه : ۱۹۶ آرند و کنند نیکبها، ایشان را باشد مزدی ناکاسته. قوله: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، حق تعالی وصف کرد قیامت را و آثار و اعلام او طرفی بگفت، گفت: چون آسمان شکافته شود. وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا، و گوش با فرمان خدا کند. يقال: أَذِنْتُ لَكَذَا إِذَا سَمِعْتُ» (۱) «إليه، و منه قول النبي - عليه السلام: «لا يأذن الله لشيء كأذنه للقرآن»، و قول عدی: فی سماع يأذن الشيخ له و حدیث مثل ما ذی مشار و أصله من اصغاء الاذن إليه، اینکه را دو تأویل [۸۷-] ر] بود: اما آن که گوید» (۳) مراد به آسمان اهل آسمان است - علی حذف المضاف و اقامه المضاف إليه مقامه - و اما مراد تسخیر و تذلیل بود، یعنی به منزلت بنده‌ای مطیع که او گوش با فرمان خداوندش کند، آسمان خدای را تعالی مسخر و مذلل بود، و بجری مجری قوله: ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا» (۴)، یعنی در شکافتن فرمان بردار شود. وَ حُحَّتْ، و سزاوار است که فرمان برد برای آن که مخلوق و آفریده اوست. وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، و آنکه که زمین را بکشند کشیدن ادیم عکاظی و فراختر کنند از آن که اکنون هست. وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا، بیندازد آنچه در اوست از مردگان. وَ تَخَلَّتْ، و خالی شود از آن. و گفتند: بیندازد آنچه در او باشد از گنجها، و هو قوله - عليه السلام: اذا ظهرت اعلام الساعة تقى الارض أفلاذ كبدها مثل

الاسطوانة فيجىء القاتل فيقول في مثله قتل و يجىء السارق فيقول في مثل هذا قطعت ثم خرجوا و تركوها ، گفت: چون علامت قیامت ظاهر شود زمین قی کند به پاره‌های جگر خود، یعنی گنجهای فکنده» (۵) در زیر زمین به مانند ستونهای زرین، قاتل گوید: برای اینکه و مانند اینکه ----- (۱). کا، آد، گا: ای استمعت. (۲). کا، آد، گا: الی القرآن. (۳). کا، آد، گا: گویند. (۴). سوره فضلت (۴۱) آیه ۱۱. (۵). آج: فگنده، آد، گا: آگنده.

صفحه : ۱۹۷ قتل کردم، و دزد بیاید و گوید: برای مانند اینکه مرا دست بریدند، آنکه بروند و رها کنند» (۱). و أَذْنَتْ لِرُبَّهَا وَ حَقَّتْ، و فرمان خدای انقیاد کند و سزاوار است تا کند. و در جواب «إِذَا» خلاف کردند. بعضی گفتند: جوابش محذوف است لدلالة الكلام عليه، و گفتند: جوابش در ضمن اینکه است که: يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ، و التقدير: إذا السماء انشقت لقي كل كادح ما كدحه. و مبرّد گفت: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن است که: يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ [۸۷-پ] كدحا فملاقيه إذا السماء انشقت. و گفتند: جوابش «أذنت» است و «واو» زاید، و مثله قوله: حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» (۲). و قوله: إِنَّكَ كَادِحٌ أَي كاسب بالتعب و النَّصَب و عامل واصل إلى رَبِّكَ و ثوابه، گفت: ای آدمی؟ تو را عمل به رنج می‌باید کردن، تا به آن عمل به خدای و ثواب خدای رسی. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که تو را رنج می‌باید بردن در طلب روزی تا با پیش خدای شدن. و اصل «كدح» اثر بود و علامت خراشیدگی، و منه قوله- عليه السلام: [من سأل] و له ما يغنيه جاءت مسألته يوم القيامة خدوشا أو خموشا أو كدوحا في وجهه ، گفت: هر که او سؤال کند و مستغنی باشد از سؤال کردن آن سؤالهای او می‌آید روز قیامت و در روی او اثرها خراشیدگی شود، قال ابن مقبل: هل العيش إلا تارتان» (۴) فمقبل» (۵) اموت و اخرى ابتغى العيش اكدح عبد الله عباس روایت کرد که رسول- عليه السلام- گفت: پشیمان منتظر رحمت باشد و معجب منتظر مقت باشد و خشم خدای، و هر کس که با آن عمل ----- (۱). کا او را. (۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۳. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس: الارتان، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳۲ / ۱۲): و ما الدهر إلا تارتان فمهما.

صفحه : ۱۹۸ گردد که کرده باشد جزا گیرد بر آن. آنکه بر سییل و عظ و زجر و ترغیب و ترهیب گفت: فَأَمَّا (۱) فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا، گفت: آن عرض بر حساب باشد، من نوقش» (۳) الحساب عدب، هر که با او مناقشت کنند در حساب و خورد نگرشی او را عذاب کنند [۸۸-ر]. وَ يَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا، او با اهل و منزل خود شود شادمانه. و أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ، و أَمَّا آن کس که او را نامه از پس پشت دهند. مجاهد گفت: دست چپ او از پس پشت بیرون آرند و نامه بدو دهند. فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا، او ثبور و ویل خواند، گوید: و اوایلا و اهلاکاه، ایشان را گویند: لا تدعوا اليوم ثبورا واحدا و ادعوا ثبورا كثيرا. وَ يَصْلَى سَعِيرًا، و به دوزخ باز تفسد، یعنی به دوزخ سوخته شود. ابو جعفر خواند و کوفیان جز کسائی بفتح الیاء علی اضافه» (۴) الفعل إلى الفاعل، و اینکه اختیار ابو عبید است لقوله: إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ» (۵)، و قوله: يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى» (۶). و باقی قرآء «یصلی» خواندند علی الفعل المجهول، و اینکه اختیار ابو حاتم است، لقوله: ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوَةٌ» (۷)، و قوله: وَ تَصَلِيَةُ جَحِيمٍ» (۸). إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا، آنکه گویند او در خانه خود و در میان اهل و ----- (۱). اساس، آج: و أَمَّا، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). کا، آد، گا: فسوف يحاسب حسابا يسيرا. (۳). آج و دیگر بدلها فی. (۴). اساس: اصالة، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]. (۵). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۶۳. (۶). سوره اعلی (۸۷) آیه ۱۲. (۷). سوره حاقه (۶۹) آیه ۳۱. (۸). سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۴.

صفحه : ۱۹۹ عیال خود شادمانه بودی، از اینکه جا گفت حق تعالی: لا تفرح إن الله لا يحب الفرحین» (۱)، و قال النبی- عليه السلام: إن الله يحب كل قلب حزين ، خدای تعالی هر دلی اندوهگین دوست دارد. ابن عطا گفت در اینکه آیت متابع نفس باشد و در» (۲) مراتع هوا چرنده» (۳) باشد از پی هودا رود و در چراگاه شهوت چرد و در هوای هوا پرواز کند و از مراد مراد» (۴) آغاز کند و همه

روز با نفس خود اینکه راز کند و همه شب نفس بر او اینکه ناز کند، لا جرم فردا که نامه عمل باز کند نامه سیاه بیند و حالی تباه بیند و صحافی پر گناه بیند، و از عمر گذشته در دست خود آه بیند، بر خویشتن نوحه کردن گیرد که: فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا، وَ يَصِلِي سَعِيرًا، در ثبور ماند و از حور [۸۸-پ] و قصور دور ماند. اینکه که را باشد و چرا باشد «۵»؟ إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ، از گمان کز چون گمان خود در اینکه افتد، گمانش چنان است در دنیا که او را باز گشتنی نیست با ما. و «حور» رجوع باشد، يقال: حار يحور إذا رجع. و کلمته فما احار جوابا، أي ما ردّ، و منه المثل و قيل هو من قول النبي - عليه السلام. نعوذ بالله من الحور بعد الكور، گفتند: معنی آن است که: من النقصان بعد الزيادة. و محققان گفتند معنی آن است که: من الرجوع إلى النقصان بعد الزيادة، برای آن که در اصل ناقص بوده است. پس معنی آن است که: من التراجع، و اینکه معنی لطیف است. عبد الله عباس گفت: نمی دانستم که معنی «یحور» چه باشد، تا شنیدم که زنی اعرابی دختر کش را می گفت: حوری حوری، أي ارجعی، قال الشاعر: ان كنت عادلتی فیسری نحو العراق و لا تحوری ----- (۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۶. (۲). کا: متابع نفس در، آد، گا: متابع نفس که. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: چریده. (۴). کذا در اساس با همین اعراب، آد، کا، گا، و از مراد. (۵). کا، آد، گا زیرا که.

صفحه : ۲۰۰ و قال «۱»: و ما المرء الا كالشهاب وضوء يحور رمادا بعد ما هو ساطع آنکه گفت: بلی، آری - ردّا علیه - یعنی نه چنان است که او گمان برد. او با نزدیک ما آید و حساب او کرده شود که خدای تعالی به احوال او عالم است «۲». فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ، آنکه گفت: قسم می کنم به شفق. مجاهد گفت: مراد به «شفق» همه روز است، گفت: بیانش قوله فی مقابلته «و اللیل». عکرمه گفت: بقیت روز خواست، و باقی مفسران گفتند: مراد سرخی است که بر جای آفتاب بماند چون آفتاب فرو شود. و در لغت «شفق» اسمی است مشترک میان حمزه و بیاض، و بیشتر فقها و اهل علم بر آنند که «شفق» حمزه است و آن اول نماز خفتن باشد، و آخر وقت نماز شام به روایت اصحابان «۳» ما، و اینکه قول عبد الله مسعود است و عبد الله زبیر [۸۹-ر] و عبد الله عمر و عباده صامت و شداد بن اوس و انس مالک و أبو قتاده انصاری و ابو هریره و جابر عبد الله انصاری از جمله صحابه، و از تابعین: سعید بن المسیب و سعید جبیر و طاووس و عبد الله دینار و مکحول، و از فقها: مالک و اوزاعی و شافعی و ابو یوسف و ابو ثور و ابو عیید و احمد و اسحق. بعضی دگر گفتند: بیاض باشد، و اینکه قول عمر و عبد العزیز است و مذهب ابو حنیفه، و قول اول مذهب اهل البیت است و قول درست آن است برای اجماع اهل البیت و صحابه و قول عامه اهل علم و شواهد لغت. فزاد گفت: از عرب شنیدم که جامه سرخ را تشبیه کردند به شفق، و قال «۴»: حمر اللون کمحمر الشفق و قال آخر: ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها الاخر. (۲). کا، آد، گا و دانا. (۳). آج، کا: اصحاب. (۴). تفسیر قرطبی (۲۷۵ / ۱۹) الشاعر.

صفحه : ۲۰۱ قم یا غلام اعنی غیر محتشم علی الزمان بکأس حشوها شفق و گل سرخ را شفق گویند. و بعضی علما گفتند: بیاض خود فرو نشود، و خلیل احمد گفت: بر مناره اسکندریه شدم در وقت مغیب بیاض «۱» بیاض دیدم که از اینکه افق به آن افق می رفت و فرو نشد. قوله: وَ اللّیل وَ ما وَسَق، سو گندی دگر است اینکه، گفت «۲»: قسم کنم به شب و اتساق او. و گفتند: وسق ای جمع ما کان منتشرًا بالنهار، یعنی شب و آنچه جمع کند از حیوانات که پراکنده باشد «۳» به روز. و اصل «وسق» جمع بود، يقال: وسقت الشیء اسقه وسقا، و از اینکه جا «وسق» گویند طعام مجموع را، و «وسق» شست «۴» صاع بود، و طعام موسق ای مجموع فی وعاء. ضحاک گفت: ما جمع من الظلمة، و آنچه شب جمع کند از تاریکی. بعضی دگر گفتند: اینکه از مقلوب است، ای ما ساق من الحيوان [۸۹-پ] إلى مأواه، و آنچه او با خانه برد از حیوانات الا آن است که قلب کردند، «فا» را به جای «عین» بردند. مقاتل حیوان گفت: وسق اقبل به حق شب و آنچه روی «۵» فراز کند از او و تاریکی او. عبد الله عباس گفت: اجمع «۶»، گفت نبینی که شاعر چگونه گفت: ان لنا قلائصا حقائقا مستوسقات لو یجدون سائقا و القمّر إذا اتسق، اینکه قسمتی دیگر است، و به حق ماه چون مجتمع شود، یعنی تمام شود. و اتساق مطاوع وسق باشد، يقال: و سقته فأتسق، ای جمعه فاجتمع و انتظم. قتاده گفت إذا استدار، چون گرد

شود- و اینکه در ایام البیض باشد، یقال: اتسق الشیء و استوسق إذا تتابع و اطرد. لَتَرَکَبْنِ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ، اینکه «لام» و «نون» تأکید در اول و آخر اینکه کلمت ----- (۱). آج: در مغیب شمس نگاه کردم. [.....] (۲). آج: ابن زید گفت. (۳). آج: پراگنده و برون باشند. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: شصت. (۵). کا، آد، گا را. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: جمع.

صفحه ۲۰۲: برای جواب قسم است. مکیان و کوفیان إلّا عاصم خواندند: «لترکبن» به فتح «با»، و اینکه قراءت عمر خطاب است و عبد الله مسعود و عبد الله عباس. و بر اینکه قراءت خطاب با رسول باشد- علیه السلام- و معنی آن است که: تو ای محمد رکوب کنی بر طبقات آسمان طبقی از پس طبقی و یکی از پس دیگر، و درجه‌ای از پس درجه‌ای و رتبتی از پس رتبتی. بعضی دگر گفتند: خیر است از آسمان، یعنی آسمان می‌گردد از حال به حال، یک بار چون دهان باشد و یک بار چون مهل و یک بار متشقق شود به ابر و یک بار در نوردند. و دگر قراء به ضم «با» خواندند، و بر اینکه قراءت خطاب با جمله مکلفان باشد، و اینکه اختیار ابو عبید «۱» است، گفت: برای آن که اینکه خطاب لا- یقتر است به مردمان از آن که به رسول- علیه السلام. و در پیش آیت ذکر اختلاف ایشان کرد در نامه گرفتن به دست راست و به دست چپ، و از پس آیت هم حدیث مکلفان کرد: فَمَا لَهُمْ [۹۰- ر] لا یؤمنون، گفت: چه بوده است اینان را که ایمان نمی‌آرند پس از آن که من اینان را از حال به حال گردانیده‌ام و از عدم به وجود آورده. بعضی مفسران گفتند: اختلاف حالات خواست روز قیامت و اختلاف منازل و مقامات که: در موقفی مدارند ایشان را، و در موقفی عرض کنند، و در موقفی حساب کنند، و در موقفی سؤال کنند، و در موقفی برانند، و در موقفی به دوزخ یا به بهشت فرستند. مقاتل گفت: یک بار عدم و دگر باره وجود و دگر باره مرگ و دگر باره حیات در گور و دگر باره مرگ هم در گور و دگر باره بعث و نشور به قیامت. عطا گفت: اختلاف او خواست در دنیا، یک بار درویش و یک بار توانگر و یک بار ضعیف و یک بار قوی. عبد الله عباس گفت: مراد طبق عن طبق [عبارت است از ----- (۱). آج، کا: ابو عبیده.

صفحه ۲۰۳: احوال و شداید، عرب آن را که در بلا افتد، گویند «۱» وقع فی بنات طبق [۲] و داهیه را امّ طبق و امّ الریق گویند. ابو عبیده گفت: رکوب کنی «۳» طریق آنان را که پیش شما بوده‌اند. عکرمه گفت: اختلاف احوال او خواست در خلقت، یک بار خرد باشد و یک بار بزرگ و یک بار جوان و یک بار پیر، و حکما گفته‌اند: از آنکه که آدمی نطفه باشد تا آنکه که بمیرد او را سی و هفت حال بود و هر حالتی را نامی بود: اول نطفه باشد، اعی اب منی، آنکه علقه شود خونی بسته، آنکه مضغه شود چو «۴» گوشتی خاییده، آنکه استخوان شود، آنکه گوشت بر او پوشیده شود، آنکه خلقی دگر در او آفرینند «۵» یعنی حیات، آنکه چون ولادت او نزدیک شود جنین گویند او را، چون بزاید «ولید» گویند او را، چون شیر خورد «رضیع» گویند او را، چون از شیرش باز کنند «فطیم» گویند او را، چون مهترک شود «صبی» گویند او را، چون بزرگ «۶» شود «یافع» گویند او را، چون برتر شود «ناشیء» گویند او را، چون تمام بالیده شود [۹۰- پ] «مترعرع» گویند. چون از آن حالت در گذرد «حزور» گویند او را، چون به حلم نزدیک شود «مراهق» گویند او را، چون به حلم رسد «محتلم» گویند او را آنکه بالغ گویند او را، چون مرد شود آنکه «۷» «امرء» گویند، چون شارب سبز کند «۸» «طار» گویند او را، چون آغاز محاسن کند «باقل» گویند او را، چون سستبر شود «مسبّر» گویند او را، آنکه «مطحّم» گویند او را بین الصبی و الرجولیه، آنکه چون خط دارد «۹» «مختط» گویند او را، چون پیوسته کند «مجتمع» گویند، چون تمام در آرد او را «صمل» گویند آنکه «ملتحنی» گویند، آنکه مستوی گویند او را میان سی سال و چهل ----- (۱). کا: گوید. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید. (۴). آج: چون. (۵). کا، آد، گا: آفریند. (۶). آد، گا: بزرگترک. (۷). کا، آد، گا: آنکه چون مرد. (۸). کا، آد، گا: چون سبلت پدید آرد. [.....] (۹). آج: خط در آرد، آد، گا: خط بر آورد.

صفحه : ۲۰۴ سال، آنکه «مصعد» گویند» (۱). و شاب- جامع بود اینکه اسماء را (۲). چون آغاز سپیدی کند» (۳) «ملهوز» گویند او را، چون آمیخته شود «اشمط» گویند، آنکه «کهل» گویند، چون پیر شود «أشيب» گویند آنکه شیخ گویند، آنکه «حوقل» گویند، آنکه صفتات، پس «هم»، آنکه «هرم»، آنکه خرف، آنکه چون بمیرد «میت»، فهذا معنى قوله: لَتَرَ كَبْنَ طَبَقًا عَن طَبَقٍ. و «طبق» در لغت حال باشد، قال الأقرع بن حابس: إني امرؤ قد حلبت الدهر اشطره و ساقني طبق منه إلى طبق فلست اصبو الی خلّ يفارقني ولا تقبض احشائي من القلق و قال آخر: الصبر أجمل و الدنيا مفعجة من ذا ألدی لم يذق من عيشه رتقا اذا صفا لك من مسرورها طبق اهدي لك الدهر من مكروها طبقا مكحول گفت معنى آن است که: هر بیست سال آدمی از حالی به حالی شود، و اینکه تنبیه است خلاق را بر حدوث عالم و آن که صانعی محدثی مدبری حکیم (۴) هست. حکما گفته‌اند: هر که امروز بر حالتی باشد و فردا بر حالتی دگر، باید که بداند [۹۱- ر] که تدبیر او به او نیست. ابو بکر وراق را گفتند: چه دلیل است بر آن که عالم را صانعی هست! گفت: تحویل حالات و عجز قوت و ضعف ارکان و قهر منت و فسخ عزیمت. ابو القاسم گفت، در نزدیک محمد بن زید العلوی شدم» (۵) به عیادت از بیماری که او را بود، اینکه بیتها بر من (۶) خواند: إني اعتلت و لا كانت بك (۷) العلل و هكذا الدهر فيه (۸) الصّاب و العسل ----- (۱). (۲). (۳). (۴). (۵). (۶). (۷). (۸). گاه، آد، گاه: آنکه مصعد پس شاب. (۲). گاه، آد، گاه اینکه اسامی را که یاد کرده شد. (۳). آد، گاه: موی کند. (۴). گاه، آد، گاه: حکیمی. (۵). اساس: شدند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). گاه: ندارد. (۷). گاه، آد، گاه: لک. (۸). گاه، آد، گاه: فیها.

صفحه : ۲۰۵ انّ ألدی لا- يحلّ الحادثات به و لا- تغیر فیہ اللّٰه لا- الرجل [فَمَا لَهُمْ لا- يُؤْمِنُونَ، چه بوده است اینان را که ایمان نمی آورند] (۱). و إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لا- يَسْجُدُونَ، گفت: چون قرآن بر ایشان خوانند سجده نکنند. [در او] (۲) دو قول گفتند: یکی آن که خضوع نکنند و خشوع، و آن را بر توسع سجده خواند، كقول الشّاعر: رى الأکم فیها سجدا للحوافر أى خاضعة لها. و قولی دیگر آن که: به جای سجده سجده نکنند، چنان که مؤمنان کنند. راوی خبر گفت که: ابو هریره اینکه سورت می خواند، به اینکه جا رسید و گفت: رسول- علیه السلام- اینکه سورت بخواند و اینکه جا سجده کرد، و اینکه محمول باشد بر استحباب، از آن ده جای است که سجده در او مستحب است. بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكذِّبُونَ، گفت: بل کافران تکذیب می کنند و دروغ می دارند اینکه قرآن را. و اللّٰه أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ، و خدای عالمتر است به آنچه ایشان در دل می دارند. مجاهد گفت: یکنمون فی قلوبهم، قتاده گفت: یوعون فی صدورهم، من قولهم: اوعیت المتاع اذا جعلته فی الوعاء، و وعیت العلم اذا حفظته. ابن زید گفت: به آنچه جمع کرده‌اند. از اعمال نیک و بد. فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، بشارت ده ایشان را به عذابی مولم. و بشارت در عذاب مجاز باشد من حیث العرف، و اگر چه من حیث اللغه خبری باشد که اثر او بر بشره پیدا شود از مسرت و مسامت [۹۱- پ]. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ، اینکه استثنا (۳) منقطع است، گفت: أَلَّا ----- (۱-۲). اساس، آج: ندارد، با توجه به کا و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج: مستثنای.

صفحه : ۲۰۶ آنان را که ایمان آرند و عمل صالح کنند که بشارت ایشان بر خلاف اینکه باشد، و استثنا منقطع باشد به معنی «لکن»، و معنی او آن باشد که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد. لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ، ایشان را مزدی باشد نامنقوص نا منقطع، و گفتند: بی منت برای آن که مستحق باشند.

صفحه : ۲۰۷

سورة البروج

اینکه سورت مکی است و بیست و دو آیت است و صد و نه کلمت است و چهار صد و پنجاه و هشت حرف است، و سعید بن جبیر

روایت کرد از عبد الله عباس که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سورت و السماء ذات البروج بخواند، خدای تعالی به عدد هر روز آدینه‌ای و روز عرفه‌ای که در دار دنیا بوده باشد، ده حسنه بنویسد او را (۱).

[سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۲۲]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ (۳) قَتَلَ أَصْحَابَهُ الْأَخْذُودِ (۴) النَّارِ ذَاتِ الْوُجُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷) وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۸) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹) إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱) إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ (۱۳) وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ (۱۴) ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵) فَعَالِمٌ لِمَا يُرِيدُ (۱۶) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (۱۷) فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ (۱۸) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹) وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ (۲۰) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲۲)

[ترجمه]

به آسمان (۲) خداوند برجها. و به حق روز وعده داده. و گواه و آن که بر او گواه است. بکشاند اهل خندقها را (۳). آتش خداوند بشخیدن (۴). چون ایشان بر آن نشسته باشند. ----- (۱). آج صدق رسول الله. (۲). آج: به حق آسمان. (۳). آج: گو آتش. [.....] (۴). آج: هیمة سوخته.

صفحه : ۲۰۸ و ایشان بر آنچه می کنند به مؤمنان گواه باشند. و چه انکار کردند از ایشان الا آن که ایمان آوردند به خدای قوی ستوده. آن که او راست پادشاهی آسمانها و زمین و خدای بر همه چیزی گواه است. آنان که به فتنه آوردند مردان مؤمن را و زنان مؤمن (۱) را، پس توبه نکردند، ایشان را باشد عذاب دوزخ و ایشان را باشد عذاب آتش سوزنده. آنان که ایمان آوردند کار نیکو کردند ایشان را باشد بهشتهایی که (۲) می رود از زیر آن جویها، آن ظفر بزرگوار است. گرفت (۳) خدای تو سخت است. او ابتدا کند (۴) و اعاده کند. و او آمرزنده و دوستدار است. خداوند عرش بزرگوار است. کننده آنچه خواهد. آمد به تو حدیث لشکرهای فرعون و ثمود. بل آنان که کافر شدند در دروغ داشتن اند. و خدای از پس ایشان عالم است و قاهر. ----- (۱). آج: مؤمنه. (۲). آج: بستانهایی که. (۳). آج: بدرستی که فراگرفتن. (۴). آج: بدرستی که او اوست که اول بیافرید.

صفحه : ۲۰۹ بل اینکه قرآن است شریف. در لوح (۱) نگاه داشته. قوله: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ، حق تعالی قسم کرد به آسمان که خداوند بروج است [۹۲-پ] که منازل اینکه هفت سیاره (۲) باشد، و بروج دوازده است و کواکب هفت - و ذکر آن رفته است. و الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ، بیشتر مفسران بر آنند که روز موعود روز قیامت است که خلقان را بدو وعده دادند. و أبو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: روز موعود روز قیامت است. و شاهد، روز آدینه. و مشهود، روز عرفه. آنکه گفت: آفتاب بر نیامد و فرو نشد بر هیچ روز فاضلتر از روز آدینه، در او ساعتی است که هیچ کس نباشد که در آن وقت دعای کند (۳) الا اجابت کنند او را و یا استعادت کند و الا پناه دهد (۴) او را. عبد الله عباس گفت: «شاهد» رسول است - علیه السلام - و «مشهود» روز قیامت است،

آنکه اینکه آیت بر خواند: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» (۵). روایتی دیگر از رسول - علیه السلام - آن است که: «شاهد» روز عرفه است و «مشهود» روز جمعه (۶). ابو الدرداء روایت کرد که: رسول - علیه السلام - گفت: صلوات بر من بسیار فرستی (۷) روز آدینه که آن روزی است مشهود فریشتگان حاضر باشند در او و هیچ کس نباشد که بر من صلوات فرستد الا (۸) صلوات او بر ----- (۱). آج: در تخته. (۲). کا، آد، گا: ستاره. (۳). آج: دعایی کند. (۴). آج، گا: دهند. (۵). سوره نساء (۴) آیه ۴۱، آج و دیگر نسخه بدلها و آیتی دگر: ذلک: یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود (سوره هود ۱۱/۱۰۳). (۶). آد، گا: آدینه. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: فرستید. (۸). آد، گا: آن.

صفحه : ۲۱۰ من عرض کنند چون فارغ شود از آن. گفتند: یا رسول الله؟ و پس از وفات تو هم چنین باشد! گفت: خدای تعالی بر زمین حرام کرده است که گوشت پیغامبران خورد، پیغامبران خدای زنده باشند و روزی خورند. راوی خبر گوید: در مسجد (۱) رسول شدم - علیه السلام - مردی را دیدم پشت باز داده و حدیث می کرد از رسول - علیه السلام - از او پرسیدم که: «شاهد و مشهود» چه باشد [۹۳-ر]! گفت: شاهد روز آدینه است، و مشهود روز عرفه. از آن جا بگذشتم، مردی دگر را دیدم حدیث می کرد از رسول. از او پرسیدم، گفت: «شاهد» روز آدینه است و «مشهود» روز (۲) نحر است. از او بگذشتم، کودکی را دیدم با رویی چون ماه، از رسول - علیه السلام - حدیث می کرد. از او پرسیدم، گفت: شاهد رسول است - علیه السلام - لقوله عز و جل: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا (۳)، و «مشهود» روز قیامت است لقوله تعالی: ذَلِكْ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهٗ النَّاسُ وَ ذَلِكْ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ (۴). از مردمان (۵) پرسیدم که اینان کی اند! گفتند: اول عبد الله عباس است و دوم عبد الله عمر (۶)، و سهام (۷) حسن بن علی (۸) بن ابی طالب. مجاهد گفت: شاهد آدم است و مشهود روز قیامت است. لیث گفت: شاهد فرزند آدم است و مشهود روز قیامت. و البی گفت: از عبد الله عباس: شاهد خداست - جل جلاله - و مشهود روز قیامت. عکرمة گفت: شاهد احسان است و مشهود روز قیامت، روایتی دگر از او آن است که: شاهد فریشته است که بر بنی آدم گواه است، و مشهود روز قیامت است و اینکه دو آیت بخواند: وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ (۹)، وَ ذَلِكْ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ (۱۰). ----- (۱). گا: مجلس. [.....]. (۲). آد، گا: عید. (۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۵. (۴-۱۰). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۳. (۵). آد، گا: از یکی. (۶). کذا: در اساس، کلمه به صورت مشدد. (۷). آج، گا: سیوم، گا: سیم. (۸). آج: حسین بن علی. (۹). سوره ق (۵۰) آیه ۲۱.

صفحه : ۲۱۱ جابر عبد الله انصاری گفت: شاهد روز قیامت است و مشهود مردمانند. محمد بن کعب گفت: شاهد آدمی است و مشهود خداست - جل جلاله - که آدمی بر توحید و یگانگی او گواهی می دهد (۱). عطاء بن یسار گفت: شاهد آدم است و فرزندان، و مشهود روز قیامت (۲). ابو مالک گفت: شاهد عیسی است و مشهود امتش، بیانه قوله: وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ [۹۳-پ] فِيهِمْ (۳). عبد الله بن یحیی گفت (۴): شاهد رسول است - علیه السلام - و مشهود امتش، بیانه قوله: وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ (۵). حسین بن الفضل گفت: شاهد اینکه امت اند و مشهود دگر امتان، بیانه قوله: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ (۶). سعید بن المسیب گفت: شاهد روز ترویبه است و مشهود روز عرفه سعید جبر گفت: شاهد خداست و مشهود ما، بیانه قوله: وَ كَفَى بِاللَّهِ (۷)، قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ (۸). و گفتند: شاهد اعضای بنی آدم است و مشهود بنی آدم، بیانه قوله: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹). بعضی دگر گفتند: شاهد حجر الأسود است و مشهود حاجیان که او را استلام کرده باشند، گفت: بیانش قوله - علیه السلام - و له لسان ذلق یوم القیامه یشهد لمن وافاه، گفت: روز قیامت سنگ سیاه را زبانی باشد فصیح گوی دهد برای آنان که به او رفته باشند. و گفتند (۱۰): شاهد شب و روز است و مشهود بنی آدم، بیانش آن خبر که رسول - علیه السلام - گفت: هیچ روزی نو نشود الا و ندا می کند که من روزی ام ----- (۱). آج: گواهی دهند. (۲). آج: شاهد آدم است و مشهود فرزندان در روز قیامت. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۷. (۴). آد، گا: عبد العزیز یحیی گفت. (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۹. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳. [.....]. (۷). سوره

فتح (۴۸) آیه ۲۸. (۸). سوره انعام (۶) آیه ۱۹. (۹). سوره نور (۲۴) آیه ۲۴. (۱۰). اساس: گفت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۱۲ نو، و من گواهم بر تو بر آنچه کنی در من، اگر آفتاب من فرا شود» ۱) مرا در نیایی هرگز تا به روز قیامت، و اینکه ابیات با حسین بن علی - علیهم السلام - نسبت کنند: مضمی امسک الماضی شهیدا معدلاً و خلفت فی یوم علیک شهید فان کنت بالامس اقترفت اساءة فتن یا حسان و انت حمید و لا ترج فعل الخیر یوما الی غد لعل غدا یأتی و انت فقید [۴۹- ر] فیومک ان اعتبته عاد نفعه علیک و ماضی الامس لیس یعود محمّد بن علی الترمذی گفت: شاهد حفظه و نگاهبانان تواند، و مشهود تویی» ۲) که ایشان بر تو گواهند، و آنشد أبو بکر بن الأنباری: ان من یرکب الفواحش سرّا حین یخلوا بذنبه غیر خال کیف یخلوا و عنده کاتبه حافظه و ربّه ذو المحال بعضی دگر گفتند: شاهد پیغامبرانند و مشهود پیغامبر ماست - علیه و علیهم السلام - بیانیه قوله: وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ «۳» الی قوله: قال فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ «۴». و گفتند: شاهد خداست - جل جلاله - و فریشتگان و اولوا العلم، و مشهود کلمت توحید است: لا اله الا الله، بیانیه قوله: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ «۵» الایة. و گفتند: شاهد خلق است و مشهود حق است، و فيه یقول «۶» الشاعر: ایا عجبا کیف یعصی الاله ام کیف یجحد الجاحد و لله فی کل تحریکه و تسکینه ایدا شاهد و فی کل شیء له آیه تدل علی أنّه واحد و معنی آیت و «۷» اختلاف اینکه اقوال آن باشد که: «شهد» «۸» دو معنی دارد: ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: فرو شود. (۲). اساس: توی / تویی، کا، آد، گا: تو. (۳-۴). آل عمران (۳) آیه ۸۱. (۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸. (۶). آج: قول. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: بر. (۸). آج: شهید.

صفحه : ۲۱۳ گوی داد و حاضر آمد» ۱). آن جا که حمل توان کردن بر گوی» ۲) حمل باید کردن، و آن جا که «۳» محتمل آن معنی باشد حمل باید کردن «۴» اما بر حقیقت و اما بر توسع. آنچه از آن حقیقت بود، چون شهادت فریشتگان و شهادت پیغامبران، و آنچه مجاز باشد کشفاده القراءان و الحجر الأسود و یوم الجمعة و اعضاء الإنسان، و روز [۹۴- پ] عرفه و روز قیامت که آن را «مشهود» خوانند «۵» از حضور باشد، یعنی خلائق در اینکه روزها حاضر باشند «۶». حق تعالی به اینکه چیزها قسم یاد کرد برای شرف و فضلش را. قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ، عبد الله عباس گفت: هر کجا در قرآن «قتل» است به معنی «لعن» باشد. و اخدود شکاف باشد و جمعه اخادید، و الخد الشقی. اما قصه «اصحاب الاخدود»، عبد الرحمن ابن ابی لیلی روایت کرد از صهیب که رسول - علیه السلام - گفت: پادشاهی بود در امت سلف و او را ساحری بود، چون پیر شد پادشاه را گفت: من پیر شدم، کودکی باید تا من او را سحر بیاموزم که من از دنیا بروم، مرا قایم مقامی باشد، پادشاه غلامی را پیش او فرستاد تا او را سحر آموزد. غلام آن جا رفت و حدیث او می شنید، در او نمی گرفت و دلش به آن میل نمی کرد. بر راه او راهبی بود. مردم بنزدیک او حاضر آمدندی و از او علم آموختندی. اینکه غلام یک دو بار آن جا بنشست و حدیث او بشنید. خوش آمد او را و میل تمام کرد به او و به دین او، هر روز بیامدی و پیش او بنشستی و حدیث او می شنیدی تا دین او بگرفت و به دین او در شد. پادشاه بر او هیچ اثر سحر نمی دید و نه نیز ساحر او را جفا می کرد. اتفاق افتاد که یک روز می رفت در راه خلقی عظیم را دید، باز ماند. گفت: اینان را چه بوده است! گفتند: ماری ----- (۱). کا، آد، گا: گواهی دادن و حاضر آمدن. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: گواهی. (۳).

گا: و آن جا که حمل نباید کردن بر حضور که. [.....] (۴). آج، کا، گا: بر آن. (۵). کا: خوانند. (۶). کا، آد، گا: حاضر آیند. صفحه : ۲۱۴ عظیم در راه است و کس نمی یارد» ۱) گذشتن. او گفت: امروز تجربه کنم کار راهب را و کار ساحر را تا خود بر حق کیست. آنگه سنگی بر گرفت و روی به او نهاد و گفت: با خدا یا؟ اگر دین راهب حق است، اینکه مار را بر دست من کشته گردان، و اگر ساحر بر حق است [۹۵- ر] کار او مرا پیدا کن. آنگه سنگ بینداخت و مار را بکشت و مردم بر او ثنا کردند و بگذشتند. بیامد و راهب را خبر داد. راهب گفت: یا غلام؟ بشارت باد تو را که کار تو به جایی رسد و تو را ذکری پدید آید، و لکن تو را ابتلا کند. باید تو بر آن صبر کنی، و اگر تو را گویند: اینکه دین از که آموختی، مرا به دست باز مده. کار غلام به جایی رسید که

مجاوب الدعوه (۲) شد و مردم از اطراف می آمدند و دعا می خواستند، و او دعا می کرد و اجابت می آمد. ملک را ندیمی بود نایبنا. اینکه خبر بشنید، برخاست و بنزدیک غلام آمد، گفت: یا هذا؟ اگر اینکه چشم مرا شفا دهی، من تو را مالی عظیم دهم. گفت: من کس را شفا نتوانم دادن، شفا خدای دهد. اگر به خدای ایمان آری، من دعا کنم تا خدای شفا دهد تو را. مرد ایمان آورد، او دعا کرد، خدای تعالی اجابت کرد و چشم او درست کرد. بر دگر روز پیش ملک رفت. ملک او را گفت: اینکه چشم تو که درست کرد! گفت: خدای - جل جلاله. گفت: تو را خدای هست جز من! گفت: آری، خدای تو و آن همه جهانیان. گفت: اینکه سخن از که شنیدی، و تو را اینکه که گفت! گفت: تو را با اینکه چه سبیل است! او را عذابها سخت کرد تا بگفت: اینکه غلام تو که او را سحر می آموختی. او کس فرستاد و غلام را بخواند و گفت: ای پسر؟ کار تو در سحر به جایی رسید که چشم رفته باز می آری! گفت: اینکه نه من می کنم، اینکه خدا می کند. گفت: تو را که گفت اینکه! گفت: تو را با اینکه چه کار است! چندان عذاب کرد او را تا بگفت: فلان راهب مرا بیان کرد. راهب ----- (۱). آد، کا، گا: نمی تواند. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: مستجاب الدعوه.

صفحه : ۲۱۵ را بیاورد و گفت: از اینکه دین برگرد. گفت: برنگردم. بفرمود تا دستره (۱) بیاوردند و بر سر او [۹۵-پ] نهادند و او را به دو نیمه کردند. آنکه بفرمود تا ندیم او را بیاوردند و گفتند: بر گرد از اینکه دین. گفت: برنگردم، او را نیز به دو نیمه کردند. آنکه غلام را بیاوردند و گفتند: از اینکه دین برگردم، گفت: برنگردم [او را] (۲) به دست جماعتی داد، گفت: اینکه را به فلان کوه بری و بگوی (۳) که از اینکه دین برگرد. اگر برگردد (۴) و الا از کوهش بیندازی (۵). غلام را بردند تا بر سر کوه بردند. گفتند: از دین برگرد. گفت: برنگردم، خواستند تا او را از کوه بیندازند، گفت: اللهم اکفینهم، گفت: بار خدایا شرّ اینان مرا کفایت کن. در حال زلزله بر آمد و کوه پاره پاره شد و ایشان هلاک شدند و او باز آمد. ملک را خبر دادند. او را بخواند و گفت: چه کردی آنان را که با تو بودند! گفت: خدای شرّ ایشان از من کفایت بکرد. او را به دست جماعتی دیگر داد و گفت: اینکه را بری (۶) و در کشتی نشانی (۷) چون به میان دریا رسد، بگوی (۸): از اینکه دین برگرد. اگر برنگردد در دریایش افگنی (۹). بردند او را، چون به میان دریا رسیدند، گفتند: برگرد از اینکه دین. گفت: برنگردم. خواستند تا او را به دریا افکنند. او دعا کرد و گفت: بار خدایا شرّ اینان مرا کفایت کن؟ در حال بادی (۱۰) بر آمد و موجی عظیم برخاست و کشتی برگردید و جمله قوم غرق شدند، و غلام با کنار افتاد. با پیش ملک آمد. ملک گفت: چه کردی آن قوم را که با تو بودند! گفت خدا شرّ ایشان از من کفایت کرد. پادشاه به کار غلام فروماند. غلام گفت: خواهی تا من تو را بیاموزم که مرا ----- (۱). کا: دست ازّه،

گا: ازّه. (۲). اساس: ندارد، کا، آد، گا: پس غلام را، با توجه به آج افزوده شد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: برید و بگوید. (۴). کا، آد، گا فهو المراد. (۵). بیندازی/ بیندازید، کا: از کوه در اندازید. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: برید. (۷). آج و دیر نسخه بدلها: نشانید. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: بگوید. (۹). افگنی/ افگنید، کا، آد، گا: در دریا اندازید. [.....] (۱۰). کا، آد، گا عظیم. صفحه : ۲۱۶ چگونه توان کشتن! گفت: بلی. گفت: یک روز موعدی کن و جمله مردم را به صحرا حاضر کن، و درختی بلند بزن و مرا بر آن درخت کن، و تیری در کمان نه و بگو: بسم الله ربّ الغلام، که من جز [۹۶-ر] به نام خدای من چیزی بر من کار نکنند. پادشاه همچنان کرد، چون تیر بینداخت و گفت: بسم الله ربّ الغلام، تیر بر روی غلام آمد و غلام دست بر روی نهاد و جان بداد. مردم که آن بدیدند، همه از دین پادشاه برگشتند و گفتند: امّا ربّ الغلام و ردنا بدینه. پادشاه گفت: آه، که در افتادم بدانچه از آن می ترسیدم؟ مردم به یک بار از او برگشتند و دین غلام گرفتند. پادشاه تهدید کرد و وعید کرد ایشان را، برنگشتند. بفرمود تا بر سر هر راهی خندق بکنند و آتش در او بر افروختند و مردم را به آن آتش تهدید کردند. کس برنگشت. همه را در آن آتش می فگندند تا آخر قوم زنی را بیاوردند با کودکی طفل. زن باز پس می گریخت، کودک (۱) آواز داد و گفت: یا امه اصبری فانک علی الحق، صبر کن که تو بر حقّی. زن بجست و خویشتن را در آتش افگند. ضحاک گفت: شش کس پیش از وقت سخن گفتند:

گواه یوسف و پسر مشاطه (۲) دختر فرعون، و عیسی - علیه السلام - و یحیی و صاحب جریح (۳) و صاحب الاخدود - و قصه اینان رفته است. سعید بن المسیب گفت: نزدیک عمر خطاب بودم که اینکه حدیث می‌رفت آن جا، یکی از جمله حاضران گفت: من دیدم اینکه غلام را دست بر آن جراحت نهاده، هر گه که دست او از آن جا بر گرفتندی، دست او با آن جا رفتی. ابن ابی بزی (۴) روایت کرد که: چون مسلمانان اهل اسفندهان را به هزیمت بکردند و بیاوردند، عمر را گفتند: بگو تا اینکه گبرکان (۵) را چه کنیم که اهل کتاب ----- (۱). آج: غلام، کا، آد، گا: طفل. (۲). آج، کا: پسر ماشطه. (۳). کا، آد، گا: جرع. (۴). آج: ابن ابی لیلی، کا، گا، آد: ابن ابی. (۵). کا: کنیزکان.

صفحه : ۲۱۷ نهاند (۱) و مشرک نهاند (۲)! امیر المؤمنین علی گفت: ایشان اهل کتاب بوده‌اند، و خمر حلال بود ایشان را، یکی از جمله پادشاهان ایشان خمر خورد و مست شد، در مستی به خواهر خود در آویخت و با او خلوت کرد [۹۶-پ]. چون هشیار شد پشیمان گشت و تشویر خورد و خواهر را گفت: چیست اینکه که مرا کرده شد! خلاص چه باشد از اینکه! گفت: تدبیر آن است که خطبه‌ای کنی و در آن خطبه بگویی (۳) مردمان را که: خدای تعالی نکاح خواهر (۴) حلال کرد. چون مدتی بر آید و مردم اینکه حدیث ما فراموش کنند، آنگه خطبه‌ای کنی و بگویی که: نکاح خواهر حرام است. بیامد و مردم را جمع کرد و خطبه کرد و گفت: خدای نکاح خواهر حلال کرد. مردم چون آن شنیدند، گفتند: حاشا که ما از تو اینکه قبول کنیم، و پیغامبران به خلاف اینکه گفتند: و در کتابها خدای انزله نکرد. باز آمد و خواهر را گفت: و و یحک؟ مردم از من اینکه قبول نمی‌کنند، گفت: بفرمای تا ایشان را به تازیانه بزنند. بفرمود تا مردم را به تازیانه بزدند، هم قبول نکردند. گفت: اینان را به شمشیر ادب کن. شمشیر بر آهخت و قومی بسیار را بکشت، هم قبول نکردند. گفت: بفرمای تا خندقها بکنند و آتش بر افروزند در او و ایشان را در آن جا فگن آنان را که قبول نکنند. همچنان کرد و ایشان را به آتش تهدید کرد، قبول نکردند. بفرمود تا همه را بسوختند. خدای تعالی ایشان را خواست. و روایت کردند که: اینکه مؤمنان که اینکه حدیث قبول نکردند، دانیال بود و اصحاب او. روایتی دگر از امیر المؤمنین علی آن است که: اصحاب الاخدود جماعتی بودند به جانب یمن مسلمانان و کافران، جنگ کردند. مؤمنان را ظفر داد خدای تعالی بر کافران. بار دیگر چنان کردند، دست هم مسلمانان را بود، آنگه صلحی کردند و عهدی بر آن که با یکدیگر غدر نکنند. کافران غدر کردند و مؤمنان را ضعیف کردند، آنگه خندقی بکنند [۹۷-ر] و مردم را در او می‌انداختند. ----- (۱). کا، آد، گا: نیستند. (۲). آج: مشرک‌اند، کا، آد، گا: نیستند. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بگویی. (۴). کا، آد، گا: خواهران.

صفحه : ۲۱۸ عکرمه گفت: قومی بودند از نبط. کلبی گفت: ترسایان نجران بودند و ایشان را پادشاهی بود. مردم را بگرفت و با ترسایان دعوت کرد و بفرمود تا هفت خندق بکنند، طول هر یکی چهل گز در عرض دوازده گز. آنگه هیزم (۱) و نطف (۲) در او فگند (۳) و آتش عظیم در آن جا بر افروخت (۴)، هر که قبول نکرد در آن جا انداخت، ابتدا به مردی کرد نام او عمرو بن زید، او را پرسید که: تو را توحید که آموخت! او راه نمود بر استادش. آنگه پادشاه بفرمود تا بتی زرین بپیراستند، آنگه موکلان بر مردم گماشت و ایشان را گفت: چون آواز مزامیر بشنوی (۵)، اینکه بت را سجده کنی (۶)، و هر که نکند او را به آتش افگنی (۷). اما ترسایان چون آواز بشنیدند، سجده کردند، و اما مؤمنان سجده نکردند بن را. موکلان، ایشان را در آتش افگندند، فهم اصحاب الاخدود. مقاتل گفت: اخدود سه بود (لهم ما (۸): یکی به نجران یمن، و یکی به شام و دیگر به پارس. آن که به شام بود از طباطبائی خوش (لهم ما (۹) را بود، و آن که به پارس بود بخت نصیر را بود، و آن که در عرب بود یوسف بن ذی نواس را بود - و هو یوسف بن ذی نواس ابن شراحیل بن تیج الحمیری. و خدای در اینکه اخدود قرآن فرستاد، و سبب آن بود که: دو مرد بودند مؤمن که انجیل دانستند و خواندندی، از اینکه دو یکی به مزدوری رفت به جایی کار می‌کرد و انجیل می‌خواند - و اینکه پیش از بعثت رسول بود - و انجیل می‌خواند و نوری عظیم از او می‌تافت. دختر اینکه کار خدا (لهم ما (۱۰) بدید، پدر را خبر داد. پدر بدید، شگفت

مانند. بیامد و او را سوگند داد. او بگفت: من به عیسی ایمان [۹۷-پ] ----- (۱). کا، آد، گا: هیمه. (۲). نبط / نفت. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: افگندند. (۴-۵). کا، آد، گا: بشنوید. [.....]. (۶). کا، آد، گا: سجده کنید. (۷). آد، آد، گا: افگندند. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: بودند. (۹). کذا در اساس، آج: ابطننا خوش، آد: انطیا خوش، کا: ارطیا خوش، قرطبی (۲۹۰ / ۱۹) انطیانوس. (۱۰). آج: دختر آن کار خدای، کا، آد، گا: چون دختر آن کار خدای.

صفحه : ۲۱۹ دارم و اینکه کتاب اوست، انجیل می خوانم و اینکه نور از برکت آن است. آن مرد ایمان آورد و هشتاد و هفت کس از اهل بیت او. یوسف بن ذی نواس احوال ایشان بشنید، بفرمود تا برای ایشان خندقی بکنند و آتش در او فگندند و ایشان را در آن جا می فگندند «لهم ما» (۱). آخر کسی زنی بود با کودکی شیرخواره. یک دو بار او را به کنار خندق بردند، بترسید. خواست تا رجوع کند از دین عیسی، آن کودک شیر خواره آواز داد و گفت: یا امّیاه، ای مادر؟ سخت باش بر دین خود که اینکه دین حق است. او خود را با کودک به آتش انداخت. مقاتل گفت در اخبار هست که: در یک روز هفتاد و هفت کس را به آتش انداختند. عبد الله عباس گفت: جانهای ایشان به بهشت رسید پیش از آن که تنهاشان به آتش رسید. محمد بن اسحق بن یسار گفت از وهب متبه که: مردی ترسا به زمین نجران افتد و ایشان را با دین عیسی دعوت کرد، اجابت کردند او را. ذو نواس الیهودی خبر یافت، بر خاست و لشکری را از حمیر برگرفت و آن جا رفت و آن مردمان را مخیر بکرد میان سوختن و جهودی. اختیار جهودی نکردند، خندقها بکند و آتش در او فگند و به یک روز دوازده هزار مرد را بسوخت. کلبی گفت: هفتاد هزار مرد بودند اصحاب اخدود. وهب گفت «لهم ما» (۲): ارباط بر یمن غالب شدند و نواس بگریخت و اسپ در دریا و غرق شد، و عمرو بن معدی کرب در حق او می گوید: أتوعدنی کأنک ذورعین بانعم عیشه او ذو نواس و کاین کان قبلک من نعیم و ملک ثابت فی الناس راس [۸۹-ر] ازال الدهر ملکهم فأضحی تنقل فی اناس من اناس حق تعالی گفت: کشته باداند «لهم ما» (۳) اصحاب اخدود که چنان معامله کردند با مؤمنان. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: می افگندند. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها چون. (۳). آج، آد، گا: کشته باد، کا: کشته اند.

صفحه : ۲۲۰ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ، مجرور است بر بدل، و هو بدل الاشتمال کأنه قال: اصحاب النار ذات الوقود، خداوندان خندقها، خداوندان آتش افروخته. إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ، آنکه که ایشان نشسته بودند آن جا و ایشان گواه بودند و حاضر بودند بر آنچه ایشان می کردند با مؤمنان، مقاتل گفت: گوی «لهم ما» (۱) می دادند بر مؤمنان به کفر. آنکه گفت: وَمَا تَقَمُّوا مِنْهُمْ، اینکه کافران از مسلما [نا] «لهم ما» (۲) ن چه انکار کردند، اَلَا أَن كِه ايشان به خدای ایمان داشتند، خدایی که او عزیز است که مذلت به او راه نیابد. و حمید و ستوده و پسندیده و مستحق حمد و شکر است آن خدایی که ملک آسمان و زمین او راست و او بر همه چیزی گواه است، و هیچ از او و از علم او فرو نشود و غایب نگرده. إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، گفت: آنان که به فتنه آوردند مؤمنان را از مردان و زنان، مفسران گفتند: مراد به اینکه فتنه، عذاب است و سوختن به آتش که اصحاب اخدود کردند با مؤمنان، ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا، آنکه توبه نکنند، ایشان را عذاب دوزخ باشد و عذاب آتش سوزنده، بیانش قوله: يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ، دُوقُوا فَيَنْتَكُم هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ «لهم ما» (۳). حذیفه؟ بن الیمان روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: یا حذیفه؟ در دوزخ شیرانند و سباع از آتش، و سگانند از آتش، و شمشیرهاست از آتش، و کلابها «لهم ما» (۴) ست از آتش، خدای تعالی [۹۸-پ] فریشتگان را بفرستد تا به آن کلابها «لهم ما» (۵) اهل دوزخ را برکشند، به آن شمشیرها پاره پاره کنند و بخورد آن سگان و سباع دهند. هر گه که عضوی بخورند، خدای تعالی دگر باره باز آفریند. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: گواهی. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱۳ و ۱۴. (۴-۵). آج: کلابها. صفحه : ۲۲۱ آنکه گفت: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، چون ذکر طرفی از عذاب کفار بگفت، ذکر مؤمنان و ثواب ایشان کرد، گفت: آنان که ایمان آرند و عمل نیکو کنند، ایشان را بهشتیایی باشد که در زیر درختان از جویها می رود. ذَلِكَ الْقَوْزُ

الکبیر، آن ظفری بزرگوار است. إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ، آنکه بر سبیل تهدید گفت: گرفتن خدای تو ای محمّد سخت باشد. و اینکه جواب قسم است، چه از حق قسم آن است که جواب چون موجب باشد، به «لام» باشد یا به «إن». بعضی دگر گفتند: جواب قسم قتل أصحاب الأُخْدُود، است به اضممار «لقد»، و التّقدیر: لقد قتل. و بعضی دگر گفتند که: کلام مقدّم مؤخّر است، و التّقدیر: قتل أصحاب الاخدود. وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ. در اینکه دو وجه که گفته شد، «قتل» به معنی خبر باشد نه به معنی دعا علیهم، و قول اوّل درست تر است. إِنَّهُ هُوَ يُبْدِيهِ وَيُعِيدُهُ، او آن خداست که ابتدا او کند و اعادت او کند. اوّل او آفرید و دگر باره هم او باز آفریند. وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ، و او «لهم ما (۱)» خدای است آمرزنده و دوستدار مطیعان و معنی دوستی خدای تعالی ارادت نفع و ثواب باشد به مستحقّش، و گفتند: به معنی مودود است. ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ، خداوند عرش و سریر بزرگوار است، و گفتند: مجید، شریف باشد. حمزه و کسائی و خلف خواندند: المجید، مجرور علی أنّه صفة للعرش، و باقی قراء خواندند به رفع علی أنّه صفة لله تعالی. فَعَالٍ لِمَا يُرِيدُ، کننده است [۹۹-] آنچه خواهد. هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ، آنکه خطاب کرد با رسول گفت: آمد به تو حدیث لشکرهای امّت متقدّم! ----- (۱). آج او.

صفحه : ۲۲۲ آنکه بیان کرد که: کیستند ایشان! گفت: فِرْعَوْنُ وَ ثَمُودَ، فرعون «لهم ما (۱)» موسی است و ثمود که قوم صالح بودند. آنکه اضراب کرد از اینکه حدیث و با حدیث کافران عهد رسول شد، گفت: بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ، بل آنان که کافرانند در تکذیب و دروغ داشتنند تو را و کتاب تو را دروغ می‌دارند. إِنْ كَذَّبُوا اللَّهَ مِنْ ورائِهِمْ، و خدا از پس ایشان محیط است به ایشان. بیان کردیم که: «وراء» هم خلف باشد و هم قدّام، و نیز رفته است که «محیط» به دو معنی باشد: به معنی عالم و به معنی مقتدر، و اینکه جا به معنی اقتدار و قهر است، یعنی از قبضه قدرت او بیرون نه‌اند. و از او نتوانند گریختن و از ملک او بیرون نتوانند شدن. آنکه گفت: بَلِ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ، اینکه کتاب قرآنی است شریف و بزرگوار و کریم. فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ، در لوحی نوشته که آن لوح فریشتگان نگاه می‌دارند. یحیی بن یعمر در شاذّ خواند: «فی لوح»، بضمّ اللام من لاج یلوح، یعنی منور است. نافع خواند: «محفوظ» به رفع «ظا» علی أنّه صفة القرآن، و باقی قراء مجرور خواندند علی أنّه صفة اللوح. ابن جریج روایت کرد از مجاهد از عبد الله عبّاس که او گفت: بر سر لوح نوشته است: لا اله الاّ الله وحده دینه الإسلام و محمّد عبده و رسوله فمن امن بالله - عز و جل - و صدّق صدق بوعده و اتّبع رسله ادخله الجنّة، خدای یکی است و دین او اسلام است و محمّد بنده و رسول اوست. هر که به خدای ایمان آرد و وعده او راست دارد [۹۹- پ] و متابعت «لهم ما (۲)» پیغامبران او کند به بهشت برد. آنکه گفت: لوح محفوظ لوحی است از درّی سپید، طولش چندان است ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها و. [.....] (۲).

اساس: به صورت «متابعت» هم خوانده می‌شود.

صفحه : ۲۲۳ که از آسمان تا به زمین، و عرضش چندان است کز مشرق تا به مغرب، و کنارهای او از درّ و یاقوت است، و قلم او از نور است، و اصل او در کنار فریشته‌ای است که او را «ماطریون» گویند، و آن لوح محفوظ است از شیاطین، فذلک قوله: بَلِ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ. و خدای را در شبان روز «لهم ما (۱)» سیصد و شصت نظر است به او که در آن نظرها احیا و اماتت کند و اعزاز و اذلال «لهم ما (۲)». اُنْسُ مَالِكٍ گفت: لوح محفوظ که خدای تعالی گفت، بر پیشانی اسرافیل است. مقاتل گفت: جای لوح محفوظ بر راست عرش است. ----- (۱). کا، آد، گا: شبانروزی. (۲). آد، گا نماید.

صفحه : ۲۲۴

سورة الطّارق

اینکه سورت مکی است و شانزده آیت است در مدنی و هفده در عدد باقی قراء و شصت و یک کلمت است و دو بیست و سی و نه حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و علی اله - گفت: هر که او سورة الطّارق بخواند،

خدای تعالی او را به عدد هر ستاره‌ای که بر آسمان است ده حسنت بنویسد «لهم ما» (۱).

[سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانَ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸) يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹) فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (۱۰) وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ (۱۳) وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴) إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَأَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُويًا (۱۷)

[ترجمه]

به حق آسمان و ستاره «لهم ما» (۲). و چه آگاه کرده است تو را که چیست آن ستاره. [ستاره] «لهم ما» (۳) درفشانی است. هر نفسی آلا بر او گواهی است. گو در نگر آدمی را که از چه آفریدند او را. ----- (۱). آج صدق رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم. (۲). آج به شب در آینده. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و ترجمه آیه در متن تفسیر افزوده شد.

صفحه: ۲۲۵ آفریدند او را از آبی جهنده [۱۰۰-]. که بیرون آید از میان پشت و استخوانهای سینه. که او باز آوردنش «لهم ما» (۱) توانست. آن روز که آشکار کنند نهانها را. نباشد او را قوتی و نه یاوری. و به حق آسمان خداوند باران که او در ایستد. و به حق زمین خداوند شکاف. که او گفتاری گزارده است. و نیست او هزل «لهم ما» (۲). ایشان کید می کنند کیدی. و کید کنم من کیدی. مهلت ده کافران را، مهلت ده ایشان را مهلت دادنی. قوله: وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ، ابو عاصم روایت کرد از پدرش که گفت: رسول را دیدم - علیه السلام - در مشرقه ثقیف تکیه زده بر کمانی و اینکه سورت می خواند. من یاد گرفتم. به جماعتی از ثقیف بگذشتم - و قومی از قریش در میان ایشان بودند - مرا گفتند: چه شنیدی از محمد! من اینکه سورت بر ایشان خواندم. ثقیفیان گفتند: ما را چنین می آید که اینکه حق است و رشاد «لهم ما» (۳). [قریشیان «لهم ما» (۴)] گفتند: [ما صاحب خود را بشناسیم، اگر دانستمانی «لهم ما» (۵) که حق است، متابعت کردمانی «لهم ما» (۶)] «لهم ما» (۷). [قوله] «لهم ما» (۸). وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ، قسم است که خدای تعالی کرد به آسمان و ----- (۱). آج: بر بازگرداندان او. (۲). اساس: ندارند، با توجه به آج و دیگر

نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۴-۷). آج: سخن نافرجام. (۵). آج: دانستیمی. (۶-۸). آج: کردیمی. صفحه: ۲۲۶ ستاره‌ای که به شب پیدا شود. و «طرق» «لهم ما» (۱) آمدن باشد به شب، قالت هند یوم احد: نحن بنات طارق نمشی علی النمارق یعنی پدر من در معروفی چون ستاره بود، و قال ابن الزومی [۱۰۰- پ]: یا راقد اللیل مسرورا بأوله ان الحوادث قد یطرقن أسحارا لا تفرحن بلیل طاب أوله فرب آخر لیل أجاج النارا بعضی مفسران گفتند سبب نزول «لهم ما» (۲) سورت آن بود که: یک روز ابو طالب عم رسول - علیه السلام - با رسول نان می خورد. ستاره‌ای از آسمان بیوفتاد، هر چه آن جا نهاده بود «لهم ما» (۳) پر آتش شد و ابو طالب بترسید و گفت: یا فرزند؟ اینکه چیست! گفت: ستاره‌ای از آسمان بینداختند، و اینکه آیتی است از آیات خدای تعالی، و خدای تعالی اینکه سورت فرستاد. و ما أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ، آنکه رسول را گفت بر وجه استعظام و استکبار که: تو چه دانی که طارق چه باشد؟ آنکه تفسیر کرد و گفت: النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره‌ای درفشان باشد، و منه ثقوب النار توهجها و التها بها، و مجاهد گفت:

ثاقب از ثقب است که سوراخ کند، یعنی که آن ستاره که به آن رجم شیاطین کنند که چون بر او آید سوراخ کند او را. ابن زید گفت: مراد نجم ثاقب، ثریاست و عرب آن را نجم خوانند «لهم ما (۴)». او اسمی است علم ثریا را [۱] «لهم ما (۵)» با «لام» «لهم ما (۶)» تعریف، مخالف دگر اعلام. بعضی دگر گفتند: مراد به نجم ثاقب، زحل است که «لهم ما (۷)» آسمان هفتم می‌آید. و برای آن ثاقب ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: طروق. (۲). آج اینکه. [.....]. (۳). آج: بودند. (۴). کا، آد، گای: گوید، آج ای طارق. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). کا، آد، گای: به الف و لام. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: که از.

صفحه : ۲۲۷ خواند آن را که جای او بلند است، من قول العرب: ثقب الطائر إذا ارتفع فی جو السماء غایة الارتفاع. عبد الله عباس گفت: اینکه نجم ستاره‌ای است در آسمان هفتم، چون ستارگان جای خود بگیرند، از آسمان او «لهم ما (۱)» فرود آید و با ایشان باشد، و چون روز باشد، با جای خود شود، پس او طارق باشد در آمدن و شدن، و نام آن ستاره زحل است [۱۰۱-ر]. إن كل نفس لمّا علیها حافظٌ، ابو جعفر و ابن عامر و عاصم و حمزه و حسن بصری «لما» خواندند به تشدید «میم» و معنی آن باشد که: ما كل نفس الا علیها حافظ، هیچ نفس نیست و الا حافظی و نگاهبانی هست بر او. «إن» به معنی «ما» ی نفی باشد و «لما» به معنی الا فی لغة هذیل، یقولون: نشدتك الله لما فعلت كذا، أي الا فعلت كذا. و دگر قراءه به تخفیف «میم» خواندند، و بر اینکه قراءت «ما» صله باشد و «إن» مخففه باشد از ثقیله، و اینکه «لام» در خبر او ملازم باشد، و التقدير: إن كل نفس لعلیها حافظ. ابن عوف گفت: بر این سیرین خواندم «لما» به تشدید، انکار کرد بر من و گفت: لما و الله بزائد لعلیها حافظ من ربها یحفظ عملها و یحصی علیها، گفت معنی آن است که: هر نفسی را از خدای بر او نگاهبانی هست که عمل او نگاه می‌دارد و بر او می‌شمارد از خیر و شر. عبد الله عباس گفت: مراد به «حافظ» فریشتگانند که اعمال بر او نگاه می‌دارند. قتاده گفت: حفظه‌اند که اعمال و آجال و ارزاق بندگان نگاه می‌دارند. کلبی گفت: حافظ من الله، اینکه حافظ خدا است که بنده را نگاه می‌دارد تا از مقادیر خدای در نگذرد. ابو امامه روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: خدای را بر هر آدمی صد و شصت فریشته موکل‌اند که آفات از او صرف می‌کنند، از آن جمله هفت فریشته بر چشمهای او ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۲۲۸ موکل‌اند شیاطین را از او چنان باز می‌دارند چنان که یکی از ما مگس از انگبین بپراند که اگر یک ساعت او را از حفظه خود فرو گذارند [۱۰۱-پ]، شیاطین او را برابند. آنچه تذکیر کرد و یاد داد ما را «۱» از نعم او طرفی گفت: فلینظر الإنسان مِمَّ خُلِقَ، آدمی را بگو بنگر تا او را از چه آفریده‌اند؟ آنچه هم او بیان کرد، گفت: خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ، او را از آبی جهنده آفریده‌اند، یعنی آب منی. کوفیان گفتند: دافق یعنی مدفوق است و مثله قوله: فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ «۲»، ای مرضیه، و مثله قولهم: سَرَّ كَاتِمٌ وَ لَيْلِ نَائِمٍ وَ هَمٌّ نَاصِبٌ، قال النابغة: کلینی لهم یا امیمة ناصب و لیل اقاویه بطیء الكواكب و بصریان گفتند: اینکه به معنی نسبت است، ای ذو دفق و ذات رضا و ذو کتمان و [ذو] «۳» نصب، من باب قولهم: لابن و تامر، ای ذو تمر و لبن، و اینکه قول بهتر است برای آن که با او کلام بر ظاهر خود است. و «دفق»، ریختن باشد به قوت، تقول العرب للموج إذا علا و ارتفع: تدفق و اندفق. و قوله: یخرج من بین الصُّلبِ وَ التَّرَائِبِ، یعنی صلب الرجل و ترائب المرأة، آبی که بیرون آید از پشت مرد و سینه زن، مفسران خلاف کردند در معنی ترائب. عبد الله عباس گفت: جای قلاده باشد. و البی گفت: از عبد الله عباس: میان دو پستان زن باشد. عوفی روایت کرد از او که: مراد به «ترائب» دست و پای و چشم است. عکرمه گفت: سینه است. سعید جبیر گفت: گردن است. مجاهد گفت: میان دوش و سینه «۴». سفیان گفت: بالای دستهاست، یمان گفت: زیر چنبر گردن باشد. قتاده گفت، گلو باشد. سعید بن مسیب گفت: پهلوها باشد. معمر المزنی ----- (۱). آج: آدمی را. (۲). سوره حاقه (۶۹) آیه ۲۱، و قارعه (۱۰۱) آیه ۷. (۳). اساس و دیگر نسخه بدلها: ندارد، با توجه به چاپ شعرانی افزوده شد. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها است.

صفحه : ۲۲۹ گفت: جای دل باشد، و آنچه ظاهر است از کلام عرب آن است [۱۰۲-ر] که: استخوان سینه باشد و یکی را تربیه گویند، قال الشاعر: و بدت كأن علی ترائب نحرها جمر الغضا فی ساعة یتوقد و قال الاخر: و الزعفران علی ترائبها شرقا به اللبّات و الصدر و قال الثقب العبدی: و من ذهب لبس علی تریب کلون العاج لبس بذی غصون إِنَّهُ عَلی رَجِعِهِ لَقَادِرٌ، قتاده گفت معنی آن است که: خدای تعالی قادر است بر اعادت آدمی پس از مرگ (۱). عکرمه گفت: یعنی قادر است بر آن که آب با پشت مرد برد پس از آن که از آدمی بیامده باشد. مجاهد گفت: قادر است که با احلیل برد. ضحاک گفت: یعنی قادر است بر آن که آدمی را آب گرداند (۲)، چنان که بود بعد خلقه شخصا سويا. مقاتل حیّان گفت: یعنی قادر است که از پیری با برنایی برد او را و از برنایی با کودکی و از کودکی با نطفه. ابن زید گفت: مراد رجع (۳)، حبس است، یعنی قادر است که آب باز دارد در پشت و رها نکند تا برون آید. و قریبتر قولی قول قتاده است لدلیل الظاهر علیه و لقوله: یوم تَبَلَى السَّرَائِرُ، و نصب او بر ظرف باشد من قوله: عَلی رَجِعِهِ لَقَادِرٌ، گفت: قادر است بر اعادت او آن روز که سرها آشکارا کنند. قتاده و مقاتل و سفیان گفتند: مراد به «سرائر» خفایای اعمال است از نماز و روزه و غسل جنابت و وضوی نماز (۴)، چه اگر مرد گوید: روزه دارم، یا نماز کردم و غسل و طهارت کردم- و نکرده باشد- کس نداند جز خدای. دلیل اینکه تأویل حدیث عبد الله عمر است که روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: سه چیز آن است که هر ----- (۱). کا، آد، گا: پس از آن که نیست شده باشد.

(۲). آج: خاک گرداند. (۳). کا، آد، گا: به رجع. (۴). کا، آد، گا: وضو و نماز. [.....]

صفحه : ۲۳۰ که بدان محافظت کند دوست خدای باشد: نماز و روزه و غسل جنابت، و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد [۱۰۲-پ]. فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ، گفت: (۱) اینکه آدمی کافر را در اینکه روز که روز قیامت باشد هیچ یاری و یآوری نباشد. آنگه قسم کرد به آسمان، گفت: وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ، به حق آسمان که خداوند باران مترجع است که یک بار بیاید و یک باز ایستد، و گفتند: مراد به «سما» ابر است، و عرب بر سیل مقاربت ابر را «سما» گویند و باران را نیز سما گویند، یقال: اصابتنا (۲) سما، ای مطر. عبد الله عیّاس گفت: مراد به «سما» ابر است و مراد به «رجع» باران است. ابو عیّده گفت: «رجع» آب باشد، قال المتنخل الهذلی- فی صفة سیف (۳): ابیض کالرجع رسوب اذا ما ثاخ فی محتفل یختلی ابن زید گفت: مراد به «رجع» آن است که آفتاب و ماه گاهی بر آید و گاهی فرو شود. وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ، و به حق زمین که خداوند شکاف است، یعنی شکافته می شود به نبات و درختان و جویها، و مثله قوله: ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۴) اِلَى آخِرِهَا. مجاهد گفت: مراد به اینکه هر جایی است که دو کوه باشد و در میان آن راهی بود، چنان که مأزمین عرفات. إِنَّهُ، جواب قسم است، که او، یعنی قرآن قولی است فصل، یعنی فاصل- فصل کننده میان حق و باطل و حلال و حرام. وَ مَا هُوَ بِالْهَزَلِ، و اینکه قرآن هزل نیست، جد است. ----- (۱). اساس: لک، آج: ندارد، با توجه به کا و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). کا، آد، گا: اصابتنا. (۳). آج: السیف. (۴).

سوره عبس (۸۰) آیه ۲۶.

صفحه : ۲۳۱ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا، گفت: ایشان، یعنی مشرکان مکه کید می کنند و من نیز کید می کنم، یعنی افعالی که صورت کید دارد از امهال برای استدراج- چنان که بیان کرده ایم در جایهای دیگر. آنگه رسول را گفت: فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ، مهلت ده اینکه کافران را و ایشان را مهلت ده مهلت دادنی (۱)، و برای تأکید تکرار کرد لاختلاف البنائین، چه یکی افعال است و یکی تفعیل. و قوله: رُوِيْدًا، مصدری باشد لا من لفظ الفعل، کأنه قال [۱۰۳-ر]: أمهلهم اروادا، آنگه آن را زواید بیفگند، آنگه تصغیر کرد او را، فصار «رویدا»، و گفتند: در جای ظرف است، ای زمانا قلیلا، و مراد آن است که تا به روز بدر آنگه ایشان را به دست مسلمانان باز داد. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: اینکه کافران را تا من نیز ایشان را مهلت دهم.

صفحه : ۲۳۲

اینکه سورت مکی است و نوزده آیت است و هفتاد و دو کلمت «۱» است، و دویست و هفتاد و یک حرف است، ابو امامه روایت کرد از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او سوره‌ی الأعلی بخواند، خدای تعالی به عدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و محمد - علیه و علیهم السلام - انزله کرد او را ده حسنت بنویسد «۲». عبد الله عباس گفت: رسول - علیه السلام - هر گه اینکه سورت خواندی، گفتی: سبحان ربی الأعلی، و همچنین [روایت است] «۳» از علی - علیه السلام - و عبد الله عمر و عبد الله عباس و عبد الله زبیر. و امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: رسول - علیه السلام - اینکه سورت دوست داشتی و گفت: اول کس که سبحان ربی الأعلی، گفت، میکایل بود. و رسول - علیه السلام - جبریل را گفت: مراد خبر ده از ثواب آن کس که اینک کلمت بگوید: در نماز و یا بیرون نماز. گفت: یا محمد؟ هیچ مؤمن و ----- (۱). آج: هفتاد کلمت. (۲). آج صدق رسول صلی الله علیه و آله و سلم، و پس از آن به نقل آیات می‌پردازد. (۳). اساس: ندارد، با توجه به کا، آد، گا افزوده شد.

صفحه: ۲۳۳ مؤمنه‌ای نباشد که اینک کلمت بگوید در سجود یا جز سجود و الا ثواب اینک کلمت در ترازوی حسنات او از عرش و کرسی و کوه‌های دنیا گرانتر باشد. و خدای تعالی گوید: راست گفت: بنده من، أنا الأعلی فوق کل شیء منهم، آن که بلند ترم از بالای همه چیز، و از بالای من هیچ چیز نیست. گواه باشید فریشتگان من که او را بیامرزیدم و بهشتش کرامت کردم. چون بمیرد میکایل زیارت او کند هر روز. چون روز قیامت باشد، او را بر پز «۱» خود گیرد [۱۰۳-پ] و بیارد و پیش خدای آرد و گوید: بار خدایا! شفاعت من در حق او قبول کن. خدای تعالی قبول کند و گوید: او را به تو بخشیدم، به بهشتش بر. عقبه بن عامر گفت چون آیت آمد: فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ «۲»، رسول - علیه السلام - گفت: اجعلوها فی رکوعکم، و چون اینک سورت آمد: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، رسول - علیه السلام - گفت: اجعلوها فی سجودکم، گفت: آن را در رکوع می‌گویی «۳» و اینک را در سجود.

[سوره الأعلی (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴) فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵) سُنُقِرْتِكَ فَلَا تَنسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (۷) وَنُيْسِرُكَ لِلْيَسْرَى (۸) فَذَكَرْ إِنْ نَفَعْتَ الذُّكْرَى (۹) سَيِّدًا كُرًّا مِنْ يَخْشَى (۱۰) وَتَتَجَبَّبَهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصَلَى النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴) وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۷) إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸) صُّحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (۱۹)

[ترجمه]

تسبیح کن نام خدایت را بلندتر. آن که بیافرید و راست کرد. و آن که تقدیر کرد و راه نمود. و آنچه بیرون آورد گیاه «۴». کرد آن را خاشاک خشک سیاه. خواننده کنیم تو را «۵» فراموش نکنی. ----- (۱). کا، آد، گا: به زیر. (۲). سوره حاقه (۶۹) آیه ۵۲. (۳). کا، آد، گا: بگوئید. (۴). آج: چراگاه. (۵). آج: زود باشد که بر تو خوانیم باید که. صفحه: ۲۳۴ مگر آنچه خواهد خدای که او داند آشکارا و آنچه پوشیده باشد. و خوار گردانیم تو را برای کار خوارتر. یاد ده اگر سود دارد یاد دادن. یاد کند آن که بترسد. و بیرخیزد «۱» از آن بدبخت تر. آن که ملازم شود آتش بزرگتر را. پس نمیرد در آن جا

و نه زنده شود. ظفر یافت آن که پاکیزه شد. و یاد کرد نام خدایش و نماز کرد. بل اختیار می‌کنی «۲» زندگانی نزدیکتر. و سرای باز پسین بهتر است و پاینده تر. اینکه در صحیفه‌های پیشتر «۳» است. صحیفه‌های «۴» ابراهیم خلیل و موسی کلیم - علیهم السلام. قوله: سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، جماعتی از صحابه و تابعین گفتند معنی آیت آن است که: بگویی: سبحان ربی الاعلی، و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که: تسبیح و تنزیه کن نام خدای برتر را، و بر اینکه قول «اسم» صله باشد، یعنی تنزیه کن خدای را تعالی از آنچه به او لایق نباشد از صفات نقص. و عرب اسم بسیار صله آرند و زیادت، منها قول لیبید: ----- (۱). آج: و دور شود. [.....] (۲). آج: اختیار می‌کنید. (۳). آج: کتابهای پیشین. (۴). آج: کتابهای.

صفحه : ۲۳۵ الی الحول ثم اسم السلام علیکما و من ینبک حولا کاملا فقد اعتذر فزاء گفت: «با» مقدر است، و التقدير: سبح باسم ربک، تسبیح کن به نام خدای، یعنی در تسبیح ذکر نام خدای بگو. عبد الله عباس گفت: مراد به «تسبیح» نماز است و به «اسم» امر، یعنی صل- بامر ربک، نماز کن به فرمان خدای. الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، آن خدای که خلقان را بیافرید و راست آفرید به حسب مصلحت چنان که صلاح دانست. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى، و آن خدای که تقدیر کرد و هدایت داد و راه نمود. کسائی «قدر» خواند به تخفیف «دال»، و باقی قرآء به تشدید. مجاهد گفت: مراد آن است که خلق آدمی تقدیر کرد و راه خیر و شر بنمود او را. بعضی دگر گفتند: قدر المقادیر، تقدیرها بکرد و هدایت داد و الهام چهار پای را به مراتع خود [۱۰۴-پ]. مقاتل گفت: مراد آن است که هدایت داد هر نوع از حیوان را که چه گونه خلوت کند با جفت خود تا از او فرزند آفریند. عطا گفت: هر جانوری را به مصالح خود ره نمود، و گفتند: هدایت داد آدمی را در کسب و روزی. و گفتند: منافع در دریا «۱» آفرید و آدمی را هدایت کرد و باز نمود کیفیت استخراج آن، و گفتند: هدایت در دین حق است، یعنی الطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادلت. سدی گفت: تقدیر کرد آدمی را و دگر حیوان را در رحم مادر نه ماه و کمتر و بیشتر، آنگه هدایت داد او را و ره نمود بیرون آمدن. و گفتند: تقدیر روزیها بکرد و هدایت هر کسی را به ره طلب او. وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى، و او آن خداست که گیاه را «۲» بیرون آورد برای چهار پایان تا ایشان را انتفاع عاجل باشد و تو را به نظر کردن در او و منافع آجل. فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى، آنگه او را بخوشانید و سیاه کرد به اول سبز و سرخ و ----- (۱). آج: در چیزها. (۲). آج: گیاه زار.

صفحه : ۲۳۶ زرد و الوان مختلف باشد، آنگه چون خشک شود از آن لون بگردد. آنگه وعده داد رسول را به انزال آیات بر او، گفت: سَيُنْفِرُ كُنُكٌ، ما تو را خواننده گردانیم به قرآن که بر تو فرو فرستیم تا تو یادگیری و از حفظ می‌خوانی، يقال: قرأت الكتاب و أقرأته غیری إذا جعلته قاریا، اما بالتعليم أو التمكين. فَلَا تَنْسَى، تا فراموش نکنی. إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، اَلَّا آنچه خدا خواهد که منسوخ کند آن را، جو «۱» منسوخ کرد از یاد تو و دیگران ببرد. اینکه قول قتاده است. و مجاهد [۱۰۵-ر] گفت: سبب آن بود که چون جبریل - علیه السلام - آیتی یا سوتی بر رسول - علیه السلام - خواندی، چون به آخر آوردی رسول با سرگرفتی و باز خواندی تا فراموش نکند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و او را ایمن کرد از اینکه. پس از آن رسول - علیه السلام - باز نخواند «۲» و دانست که فراموش نکند. و وجه استثناء بر اینکه قول آن باشد که بیان کردیم فی قوله: إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ «۳»، یکی آن که راجع باشد با روزگار ماضی، و دوم آن که برای آن تا کلام «۴» منع کند از نفوذ. إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى، که او آشکارا داند، و آنچه نهان و پوشیده است هم داند. محمد بن حامد گفت: یعنی صدقه سرّ و علانیه داند، و گفتند: معنی آن است که او داند آن «۵» قراءت به جهر که جبریل بر تو خواند و آنچه پنهان در نفس خود خوانی یا «۶» با خود مقرر کنی. وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى، گفت: ما میسر بکنیم تو را برای کار خوارتر. مفسران گفتند: معنی آن است که ما توفیق دهیم تو را برای عمل صالح که به آن به بهشت ----- (۱). آج: چون. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: نخواندی. (۳). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۷ و ۱۰۸. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها را. (۵). آج: از، کا. او. (۶). کا: تا.

صفحه : ۲۳۷ رسی. و گفتند: معنی آن است که ما وحی بر تو آسان کنیم تا یاد گیری آنچه جبریل بر تو القاء کند. و گفتند: معنی

آن است که تو را توفیق دهیم برای شریعتی خوارتر، و مثله قوله - علیه السلام: بعثت بالحنيفية السمحة. آنکه امر کرد و «۱» رسول را به تذکیر قوم، گفت: فَمَذَّكَّرُ، یاد ده قوم را اگر هیچ سود خواهد داشت اینان را، «تذکیر» و «ذکری» از بناهای مصدر است بمعنی التفعیل. سَيَذَّكَّرُ، ای سیتذکر، «تا» را در «ذال» ادغام کردند لقب المخرج. و بصریان گفتند: اول قلب کردند «تا» را با «ذال» آنکه ادغام کردند. و «تذکر» «۲»، با یاد آوردن باشد به اندیشه. گفت: یاد دارد و اندیشه کند آن که او از خدای بترسد [۱۰۵-پ]. و تذکر مطاوع تذکیر باشد، یقال: ذکرته فتذکر. وَ يَتَجَبَّبُهَا الْأَشْقَى، پرخیزد «۳» از تذکر و یاد کردن آن کس که در شقاوت بغایت بلیغ باشد، آن که قول خدای و رسول «۴» دروغ دارد و از آن اعراض کند و برگردد او ملازم باشد با آتش مهتر، یعنی آتش دوزخ، و آن را برای آن «کبری» خواند به اضافت با آتش ما «۵». و فزأ گفت: مراد به آتش بزرگتر، طبقه زیرین است که از آن عظیمتر عذاب نباشد در دوزخ، و آن جای منافقان و مشرکان است. ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى، پس حال او چنان باشد در دوزخ که بنمیرد تا بیاساید از عذاب، و زنده نشود زندگانی که او را در آن راحتی باشد. ابن عطا گفت: بنمیرد تا از رنج طبیعت برهد و زنده نباشد تا امید وصلت دارد. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى، گفت: فلاح یا بد و ظفر و بقا آن کس که او پاکیزه باشد از شرک و ایمان آرد به خدای تعالی. اینکه قول عطا و عکرمة است و روایت و البی و سعید جبیر از عبد الله عباس. حسن بصری گفت: تزکی بالأعمال الصالحة و الورع ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۲). آج: تذکیر. (۳). آج: و نیز خبر داد، آد، گا: و پرهیزد. [.....] (۴). آد، گا را. (۵). آد، گا: آتش دنیا.

صفحه ۲۳۸: عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ، پارسا باشد به عمل صالح کردن و اجتناب از معاصی و محرمات. وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى، و نام خدای برد و نماز کند. عبد الله مسعود گفت: بر او آسان است که زکات مال بدهد و نماز به پای دارد، و گفتی: رحم الله امرأ تصدقت ثم صلَّى، آنکه اینکه آیت بخواندی. بعضی دگر گفتند: صدقه فطر «۱» است و تکبیرات روز عید و نماز عید و عبد الله عمر نافع را گفتی: صدقه بدادی اگر گفتی: آری؟ به مصلى رفتی، و اگر گفتی: نه، گفتی: صدقه بده تا به مصلى رویم، آنکه اینکه آیت بخواندی. ابو خالد گفت: در نزدیک [۱۰۶-۱] ابو العالیه شدم، مرا گفت: روز عید پیش از آن که به نماز عید روی اینکه جا آی. گفتم: آری. چون عید بود پیش او رفتم، مرا گفت: چیزی بخوردی! گفتم: آری. گفت: غسل کردی! گفتم: آری. گفت: صدقه بدادی! گفتم: آری. گفت: تو را برای اینکه خواندم تا اینکه چیزها بکنی آنکه به مصلى روی، آنکه اینکه آیت بخواند و گفت: اهل مدینه هیچ صدقه از اینکه فاضلتر ندیدند و از آن که کسی را آب دهند و بعضی دگر گفتند: اینکه تأویل ضعیف است برای آن که سورت مکی است و در مکه فرض نماز عید و زکات نیامده بود و اولیتر حمل باشد بر عموم تا زکات و صدقه و نمازها در او داخل باشد. و جابر بن عبد الله انصاری روایت کرد که: رسول - علیه السلام - اینکه آیت بخواند و تفسیر چنین کرد و گفت: من تزکی، ای شهد ان لا اله الا الله و خلع الانداد، تزکی آن باشد که ایمان آرد و به شهادتین اقرار دهد و انداد و اضداد «۲» نفی کند از خدای تعالی. و قوله: فَصَلَّى، نماز کند، یعنی محافظت کند بر پنج نماز و مواقیت آن را مراقبت کند. و بعضی دگر گفتند: مراد به صلات «۳»، دعاست. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: فطره. (۲). کا، آد، گا را. (۳). آد، گا اینکه جا.

صفحه ۲۳۹: يَلِ تُوْتُوْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، آنکه ملامت کرد آنان را که ایشان دنیا را بر آخرت ایثار و اختیار کنند، گفت: شما اختیار اینکه زندگانی نزدیکتر می کنی «۱» و از آن زندگانی باز پسین که آخرت است بی خبری «۲» و نمی دانی «۳» که آخرت بهتر است و باقیر، چه اینکه را فنا به دنبال است و آن دائما لا یزول باشد. و ابو عمرو «یؤثرون» به «یا» خواند خبرا عن الغائبین «۴»، و باقی قراء به «تا» ی خطاب عرفجة الأشجعی گفت: روزی بنزدیک عبد الله مسعود بودیم، اینکه آیت بخواند و آنکه گفت: دانی «۵» تا ما چرا اختیار دنیا می کنیم بر آخرت! گفتند: بگو: گفت: برای آن که منافع و شهوات دنیا از [۱۰۶-پ] مطاعم و مشارب مناکح و مشتبهات او عاجل است، و آخرت ما را وصف کردند، اینکه را نقد می شناسیم و آن را نسیه. و نمی دانیم که آن نسیه بهتر از اینکه

نقد است. آنکه حق تعالی گفت: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، اینکه حدیث در کتب اوایل است. یکی را صحیفه گویند. آنکه بیان اینکه صحیفها کرد که راست از اوایل، گفت: صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى، صحف ابراهیم است و موسی - علیهما السلام. در خبر آمده است که در صحف ابراهیم نوشته است: ینبغی للعاقل ان یکون حافظا للسانه، عارفا بزمانه، مقبلا علی شأنه، گفت: عاقل باید تا زبان نگاه دارد و روزگار بشناسد و روی به کار خود آرد. أبو ذر غفاری- گفت: پرسیدم از رسول - علیه السلام - گفتم: یا رسول الله؟ پیغامبران چند بودند! گفت: صد و بیست و چهار هزار پیغامبر بودند. گفتم: یا رسول الله؟ مرسل چند بودند! گفت: سیصد و شصت، و باقی انبیاء بودند، ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: می کنید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بی خبرید. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: نمی دانید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: عن الکافرین. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: دانید.

صفحه : ۲۴۰ گفتم: یا رسول الله؟ آدم پیغامبر بود! گفت: «بلی» خدای او را به خودی خود آفرید و با او سخن گفت: آنکه گفت: یا با زر؟ از جمله اینکه پیغامبران، چهار عربی بودند: هود و صالح و شعیب، و پیغامبر تو. گفتم: یا رسول الله؟ خدای تعالی چند کتاب فرستاد! گفت صد و چهار کتاب، از آن ده به آدم داد و پنجاه به شیث داد، و سی به اخوخ داد- و او ادريس پیغامبر است- و او اول کسی بود که چیزی به قلم نوشت. و ده به ابراهیم داد، و توریت به موسی داد و انجیل به عیسی داد و زبور به داود و فرقان به من داد.

صفحه : ۲۴۱

سورة الغاشية

اینکه سورت مکی است و بیست و شش آیت است و هفتاد و دو کلمت است و سیصد و هشتاد و یک حرف است. عبد الله عباس روایت کرد از رسول - علیه السلام [۱۰۷- پ] که گفت: هر که او سورة الغاشية بخواند، خدای تعالی او را حسابی «۱» آسان کند «۲».

[سورة الغاشية (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) وَجُوهٌ يَوْمئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳) تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً (۴) تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ (۶) لَا- يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷) وَجُوهٌ يَوْمئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) لِسْعِيهَا رَاضِيَةٌ (۹) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيُنٍ (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴) وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۱۶) أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹) وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۲) إِلَّا- مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (۲۴) إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

[ترجمه]

آمد به تو حدیث قیامت! رویها آن روز ذلیل کننده. [کار کننده] «۳» به رنج افتاده. ملازم بود آتش گرم کننده. بدهند ایشان را از چشمه‌های گرم کرده. نباشد ایشان را طعامی الا از شتر خواره «۴». ----- (۱). آج و

دیگر نسخه بدلهای: حساب. (۲). آج صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم کثیرا ابدا دائما، کا جعلنا الله من الذین یتلونها و یعملون بها. (۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۴). آج: شبرق. [.....]

صفحه: ۲۴۲ فرجه نکند و بنگزیراند از گرسنگی. رویها آن روز نازک» (۱). کردارش را خشنود. در بهشتی بلند. نشوند در او سخن لغو. در آن جا چشمهایی باشد روان. در آن جا سریرها باشد فراشته» (۲). و کوزه‌ها» (۳) نهاده. و بالشها باز نهاده. و بساطها» (۴) افکنده. نمی‌نگرند در شتر که او را چگونه آفریده‌اند. و به آسمان که چگونه برداشته‌اند» (۵). و به کوهها که چگونه بداشتند» (۶). و به زمین که چگونه بگسترده‌اند. یاد ده تو یاد دهنده‌ای. (۷) نیستی بر ایشان نگهبان. الا آن که پشت بر کند و کافر شود. عذاب کند او را خدای عذاب مهتر. ----- (۱). آج و نرم. (۲). آج: افراشته. (۳). اساس: کوزه‌ها/ کوزه‌ها. (۴). آج: و زیلوه‌ها. (۵). آج: افراشته شد. (۶). آج: برداشته شد. (۷). اساس: بمسیطر، با توجه به آج و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

صفحه: ۲۴۳ با ماست باز گشت ایشان. پس بر ماست شمار ایشان. قوله: هل أتاك حديث الغاشية، حق تعالی بر سبیل وعظ و تذکیر گفت: به تو آمد ای محمد حدیث غاشیه! یعنی روز قیامت که همه چیز را به هول و هیبت باز پوشد، یعنی غالب و قاهر شود بر همه چیزها. اینکه قول بیشتر مفسران است. سعید جبیر و محمد بن کعب گفتند: غاشیه، دوزخ است بیانش قوله: وَ تَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ» (۱). آنکه گفت: وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ، عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ، رویهایی باشد آن روز خاشع، ذلیل. «عامله»، حسن بصری و سعید جبیر گفتند: مراد آنانند که عمل کرده باشند در دنیا نه برای خدای، و روز قیامت خدای تعالی ایشان را در عمل دارد به مقاسات سلاسل و اغلال. عبد الله عباس گفت: آنان را خواست که در دنیا تکبر کردند از اطاعت خدای و عمل کردن» (۲) برای او، و ایشان را ذلیل کند روز قیامت، و اعمال شاقه بر ایشان نهد در دوزخ تا [۱۰۸-] از آن به رنج آیند. کلبی گفت: ایشان را بر روی به دوزخ کشند. ضحاک گفت: تکلیف کنند ایشان را تا بر کوههایی می‌شوند در دوزخ. چون به سر کوه رسند به زیر افتند. و «ناصب»، در نصب باشد» (۳)، و آن تعب بود و رنج کقول التابغة: لیئى (۴) لهم یا امیمة ناصب و نصب آن باشد که در کار رنجور شود، قال الله تعالی: لا يَمْسُهُمْ فِيهَا نَصَبٌ» (۵)، عبد الله مسعود گفت: به دوزخ فرو شوند چنان که شتر به حوض فرو ----- (۱). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵۰. (۲). آج و دیگر نسخه بدلهای: عمل نکردند. (۳). آج: و نصب ذو نصب باشد، آد، کا، گا: ناصبه ای ذو نصب. (۴). کا: ذرینی. (۵). سوره حجر (۱۵) آیه ۴۸.

صفحه: ۲۴۴ شود. عکرمه و سدی گفتند: یعنی معاصی کنند در دنیا، ناصب باشند در قیامت، یعنی رنجور. سعید جبیر گفت: مراد اخبار و رهبانانند، زاهدان جهودان و ترسایان که ایشان خود را رنجور دارند در دنیا به اعمالی که پندارند که عبادت است و نباشد برای آن که بر خلاف امر خدای باشد. تصلى ناراً حامية، ملازم باشند با دوزخی تافته. ابو عمرو و ابو بکر و یعقوب «تصلى» خواندند به ضم «تا» اعتبارا بقوله: تُسقى، و باقی قراء به فتح «تا» خواندند. تُسقى من عین آئیه، آب دهند ایشان را از چشمه‌ای» (۱) گرم. و قوله: تصلى، بر قراءت آن کس که به ضم «تا» خواند، آن است که ملازم گردانند ایشان را، متعدی باشد به دو مفعول، و قراءت دیگر متعدی باشد به یک مفعول، یقال: صلیت النار» (۲) و أصلیته النار. و قوله: آئیه، یعنی بغایت رسیده در گرمی، من قوله تعالی: غَیر ناظرین إنا» (۳)، یعنی نضجه. قتاده گفت: آبی باشد که می‌جوشانند از آن که خدای عالم آفرید تا به روز قیامت، آنکه وقت بلوغ و رسیدن آن باشد به حد خود. لیس لهم طعام إلا من ضریع، گفت: ایشان را هیچ طعامی نباشد الا از ضریع. مجاهد [۱۰۸- پ] و عکرمه و قتاده گفتند: نوعی تیه است لاحق به زمین» (۴) عرب آن را شبرق خوانند تا تر باشد، چون خشک شود آن را ضریع گویند. ما آن را شتر خواره گوئیم» (۵)، و آن خبیثتر طعامی باشد و ناخوشتر طعامی: ابن زید گفت: در دنیا ضریع شوکی باشد که آن را برگ نبود، اما در آخرت از آتش باشد. کلبی گفت: ضریع گیاهی باشد که چون خشک شد هیچ چهارپای بنخورد. سعید جبیر گفت: سنگ باشد. عطا گفت: از عبد الله عباس که: چیزی بود که موج دریا با کنار افگند، اهل یمن آن را ضریع گویند. و عبد الله

عبّاس روایت ----- (۱). اساس: چشمهی / چشمه‌ای. (۲). کا، آد، گا و بالنار. [.....]

(۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۳. (۴). کا، آد، گا: نوعی از خار است بر زمین پهن باز شده. (۵). کا، آد، گا: شتر غاز گویم. صفحه : ۲۴۵ کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: ضریع چیزی باشد در دوزخ با تیه مانند «۱» از صبر تلختر باشد و از مردار گنده‌تر و از آتش گرمتر باشد. عمرو عبید گفت: حسن بصری در ضریع چیزی نگفت الا آن که نوعی است از عذاب که خدای برای اهل دوزخ نهاده باشد. ابن کیسان گفت: طعامی باشد که عذر آن ضریع و ذلیل شوند و در خدای تضرع کنند، بر اینکه تأویل فعل به معنی مفعول باشد. ابو الدرداء گفت: خدای تعالی روز قیامت روز اهل بهشت نیکو کند چون فعلشسان، و روی اهل دوزخ زشت کند همچون عملشان. آنکه گرسنگی بر اهل دوزخ مسلط کند تا چنان شوند که آن عذاب که در او باشد بر ایشان آسان شود استغاثت کنند و فریاد خواهند. پس از سالیان بسیار ایشان را ضریع آرند از آن استغاثت کنند، ایشان را طعام ذا غصّه آرند که در گلو ایشان بماند هزار سال فریاد می‌خواهند، یاد آید ایشان را که در دنیا غصّه فرو بردندی، آب خواهند [۱۰۹-] ر هزار سال همچنین فریاد می‌خواهند. آنکه ایشان را از اینکه چشمه آنیه شربتی دهند که روی ایشان از آن بریان شود، و ذلک قوله: یسوی الوجوه بئس الشراب و ساءت مرتفقا «۲»، چون به شکم ایشان رسد، احشا و امعا را پاره پاره کند، و ذلک قوله: و سقوا ماء حمیماً فقتع أمعاءهم «۳». مفسران گفتند: چون اینکه آیت آمد، مشرکان گفتند: اما شتران ما به خوردن ضریع فربه شوند، خدای تعالی آیت فرستاد و گفت: لا یسمن و لا یغنی من جوع، گفت: فربه نکند خورندهش «۴» را و بنگزیراند از گرسنگی. و دروغ گفتند که اینکه شوک شتر چندان خورد «۵» تا تر باشد، چون خشک شد هیچ گرد آن نگردهد. -----

(۱). کا، آد، گا: دوزخ که با خار مانند. (۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹. (۳). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵. (۴). آج: خوردنش. (۵). کا، آد، گا: که شتران اینکه خار را آنکه خورند.

صفحه : ۲۴۶ قوله: و وجوه یومئذ ناعمه، آنکه در برابر آن وصف اهل بهشت کرد، گفت: رویهایی باشد آن روز ناعم، تازه، نازک با نعمت و تازگی. و گفتند: با نعمت، و مراد به «وجوه» اصحاب وجوه باشند- چنان که رفته است پیش از اینکه. لیسعها راضیه، خشنود «۱» سعی که کرده باشند در دار دنیا در سبیل خدای چون جزای عمل بینند و ثواب و نعیم بهشت. فی جنه عالیه، در بهشت بلند. لا تسمع فیها لاغیه، در آن جا هیچ لغو نشنود، ای کلمه ذات لغو. و «لغو»، کلمه‌ای باشد که آن را فایده‌ای نباشد. و گفتند: به «لغو» سوگند دروغ خواست. فیها عین جاریه، در آن جا چشمه‌ای روان باشد، یعنی از هر جانبی و در هر بقعه‌ای و خطه‌ای «۲» چشمه‌ای «۳» روان باشد، یکی از آب و یکی از شیر، یکی از می، یکی از انگبین. فیها سیرر مرفوعه، در آن جا سریرها «۴» بلند باشد. و اکواب موصوعه، و کوزه‌ها «۵» نهاده باشد. و اکواب جمع کوب باشد و آن کوزه‌ای «۶» باشد [که] «۷» آن را دسته و خرطوم نباشد. و نمارق مصفوفه، و بالشها «۸»، واحدها نمرقه مصفوفه، در نزد یکدیگر نهاده. و زرابی، زیلواها، واحدها [۱۰۹-] پ زریه. عبد الله عباس گفت: طبقها باشد. مَبْثُومَةٌ، ای مبسوطه، گسترده. و گفتند: پراکنده در مجالس مختلف، و قال الشاعر فی النمارق: کهول و شیان حسان و جوههم علی سرر مصفوفه و نمارق ----- (۱). کا، آد، گا: خوشنودی.

(۲). اساس: بقعه‌ی و خطه‌ی. (۳). اساس: چشمه‌ی. (۴). آد، گا: سریرهای. (۵). اساس: کوزه‌ها/ کوزه‌ها، آج: کوزه‌های، کا: کوزه‌ها. (۶). اساس: کوزه‌ی/ کوزه‌های. [.....] (۷). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). کا، آد، گا در جنب یکدیگر نهاده.

صفحه : ۲۴۷ قوله: أ فلا یظنّون إلی الإبل کیف خلقت، مفسران گفتند: چون خدای تعالی وصف بهشت بگفت، مشرکان را عجب آمد و دروغ داشتند. خدای گفت: اگر شما را اینکه عجب می‌آید از خلقت بهشت، در شتر نمی‌نگری «۱» که من چگونه آفریدم. و گفتند: در جمله صفت بهشت رسول- علیه السلام- گفت: در بهشت سریرها باشد بغایت بلندی «۲» مسیره مائه سنه و أقل و اکثر، طول «۳» آن صد ساله راه کمتر و بیشتر. مشرکان گفتند: پس چگونه بر او شوند! رسول- علیه السلام- گفت: سر فرود آرد تا مؤمنان

پای بر او نهند. ایشان را عجب آمد و دروغ داشتند، خدای تعالی آیت فرستاد و گفت: أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ، نگاه نمی کنی «۴» در اینکه شتر که او را چگونه آفریده‌اند به بالا- تمام، آنکه چون خواهند تا بر او نشینند، گردن فرود آرد و تمکین کند، و اینکه قول قتاده است. و علما در تخصیص شتر چند قول گفتند: مقاتل گفت: برای آن که عرب از شتر بزرگتر هیچ خلق ندیده بودند و در ولایت ایشان پیل نبود. کلبی گفت: برای آن که شتر باشد که با بار برخیزد پس از آن که فروخته باشد، و هیچ چهارپای نباشد که سابق او [از] «۵» پیش او بود. حسن بصری را گفتند: خلق پیل عجبتر است و عظیمتر، چرا ذکر شتر کرد! گفت: اگر چه چنین است او شکل خوک دارد و گوشتش بنساید خوردن و به شیرش انتفاع نباشد، و شتر عزیزتر مالی باشد عرب را و نفیستر چیزی. دگر آن که او گیاه خورد و استخوان خرما و شیر دهد. و گفتند: برای [۱۱۰- ر] آن که «۶» به وقت بار بار گران بردارد، و به وقت انقیاد منقاد کودکی خرد شود تا چنان که خواهد می گرداند او را، چنان که شاعر گفت:

(۱). آج: می نگرید، کا، آد، گا: نگرید. (۲). آج: عام. (۳). کا، آد، گا: طولاً. (۴). آج: نمی کنید، کا، آد، گا: نگاه نمی کنند. (۵). اساس: افتادگی دارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج با بار برخیزد.

صفحه : ۲۴۸ و یصرفه الصبی بکل وجه و یحبسه علی الخسف الجریر و تضربه الولیده بالهراوی فلا غیر لدیه و لا نکیر و در بعضی تفسیرها آمد که: یک روز موشی بیامد و زمام شتری گرفت و می برد و شتر بر اثر او می رفت تا موش به سوراخ فرو شد. شتر هم آن جا بایستاد. چون مردم بر آن واقف شدند، گفتند: سبحان «۱» آن خدای که جانوری به اینکه بزرگی را مسخر ضعیفی کرد. در اثر «۲» هست که شریح قاضی هر وقت گفتی: بیایی «۳» تا به کناسه کوفه رویم. و نظر إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، و در شتر نگریم که خدای چگونه آفرید. بعضی مفسران گفتند: مراد به «ابل» ابر است جز آن که اینکه را در لغت اصلی نیست و بر اینکه شاهدهی نیست از اشعار، و از ظاهر لفظ اینکه معنی مفهوم نیست و نه نیز قرینه‌ای دارد. وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ، و نیز در آسمان نگری «۴» که چگونه برداشته‌اند. وَ إِلَى الْجِبَالِ، و به کوهها که چگونه نصب کرده‌اند و بداشته. وَ إِلَى الْأَرْضِ، و به زمین که چگونه بگسترده‌اند. فَذَكَّرَ، یاد ده‌ای محمّد اینکه غافلان را که تو مذکری و یاد دهنده آن چیزها که ایشان یاد ندارند. کار تو اینکه تذکیر و تنبیه است. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ «۵»، تو بر ایشان نگهبان و مسلط و جبار نه‌ای. ابو عبیده گفت: در کلام عرب بر وزن مفعیل «۶» هیچ چیز نیست جز دو اسم: مسیطر و مبیطر، و ابو عمرو و کسائی به «سین» خواندند و حمزه به اشمام، و باقی قراء به «صاد» و علت، چنان که در «صراط» گفتیم. گفتند: اینکه منسوخ است به آیت قتال. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: سبحان الله. (۲). اساس: آیت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). بیایی / بیاید. (۴). نگری / نگرید، آج و دیگر نسخه بدلها: نمی نگرید. (۵). اساس: بمسیطر، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۶). اساس: تفعیل، آج: مفتعل، کا، آد، گا: مفعیل، با توجه به منابع لغت تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۲۴۹ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ، أَلَا أَنْ كَفَرَ وَ كَفَرَ، در اینکه استثناء خلاف کردند که راجع [با] «۱» چیست [۱۱۰- پ] بعضی گفتند: راجع است إلی قوله: فَذَكَّرَ، یعنی تذکیر کن آنان را که قوم تواند، أَلَا أَنْ كَفَرَ وَ كَفَرَ، که بر گذشته‌اند و کافر شده که ایشان را تذکیر تو سود ندارد، و اینکه قول خطاست برای آن که رسول- علیه السلام- خود مبعوث به کافران است. اگر او مؤمنان را تذکیر کردی به اول کس نبود که به او ایمان داشت تا او را تذکیر کردی، درست آن است که راجع است إلی قوله: لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ «۲»، تو نگاهبان نه‌ای و مسلط بر ایشان أَلَا بر کافران. و بر اینکه وجه استثناء متصل بود، و التقدير: إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ فَأَنَّكَ مُسَلِّطٌ عَلَيْهِ بِالْجِهَادِ وَ اللَّهُ يَعَذِّبُهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ، و بعضی دگر گفتند: استثناء منقطع است بمعنی لکن و تعلق دارد به ما بعد او، و التقدير: لکن من تَوَلَّى وَ كَفَرَ فَأَنَّكَ اللَّهُ يَعَذِّبُهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ، لکن کافران خدا ایشان را عذاب مهتر کند، یعنی در دوزخ. و برای آن که گفت: «عذاب اکبر» که ایشان را در دنیا عذابی، بود اصغر از قحط و تنگی و درویشی و کشتن و اسیر کردن. و قراءت عبد الله مسعود چنین است که ما گفتیم: فَإِنَّهُ يَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ، و «ها» ضمیر شأن و کار باشد. إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ، باز گشت ایشان با

ماست. و ابو جعفر خواند: «إِذَا بَهُمْ» به تشدید «یا» و گفت: فَعِيَالُ لَعْنَةُ فِي الْفَعَالِ، و هما لغتان بالتخفيف و التّشديد. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ، شمار «۳» ایشان با من است به قیامت «۴». ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). اساس: بمساطر، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: پس شمار. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: است روز قیامت. صفحه: ۲۵۰

سورة الفجر

اینکه سورت مکی است و سی آیت است و صد و سی و نه کلمت است و پانصد و نود و هفت «۱» حرف است، روایت است از زرّ حبیش از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سورة الفجر بخواند در ایام عشر، خدای تعالی او را بیامرزد. و هر که در دگر روزها بخواند، او را نوری باشد روز قیامت «۲» [۱۱۱-ر].

[سورة الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْفَجْرِ (۱) وَ لِيَالٍ عَشْرٍ (۲) وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ (۳) وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِرُ (۴) هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ (۵) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸) وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹) وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ (۱۱) فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ (۱۴) فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَرَّ ابْتِلَاءَ رَبِّهِ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتِلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶) كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸) وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (۱۹) وَ تَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ (۲۵) وَ لَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ (۲۶) يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)

[ترجمه]

به حق بام «۳». و شبها ده «۴». و جفت و تاق. و شب چون برود. ----- (۱). آج: پانصد و نه. (۲). آج صدق رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم تسلیمات کثیرا. (۳). آج: صبح. (۴). آج، و به حق شبهای دهه ذی حجه. صفحه: ۲۵۱ هست در آن سوگندی خداوند عقل را! نبینی «۱» که چگونه کرد خدای تو به عاد؟ مدینه خداوند ستون. آن که نیافریدند! مانند آن در شهرها. و ثمود آنان که برند «۲» سنگ به وادی. و فرعون خداوند میخها. آنان که از اندازه برفتند در شهرها. به بسیار کردند در او فساد. بریخت بر ایشان خدای تو تازیانه عذاب. خدای تو بر راه ایشان است. اما آدمی چون بیازماید او را خدایش، گرمی کند او را و نعمت دهد گوید: خدای من گرمی کرد مرا. و امیا چون بیازمایدش و تنگ کند بر او روزی اش، گوید: خدای من خوار بکرد مرا. پرگست، بل اکرام نمی کنی «۳» شما یتیم را. و حثه نمی کنی «۴» بر طعام درویش. و می خوری «۵» میراث خوردنی بجمله. و دوست می داری «۶» خواسته دوستی جمله. پرگست؟ چون بکوبند زمین را کوفتنی کوفتنی. -----

----- (۱). آج: ای ندیدی. (۲). آج: بیریدند. (۳). نمی کنی / نمی کنید، آج: نه چنین است گرامی

می کنند. (۴). نمی کنی / نمی کنید. (۵). می خوری / می خورید. (۶). می داری / می دارید. [.....]

صفحه : ۲۵۲ و آید خدای تو و فریشته صف صف. آرند آن روز دوزخ آن روز یاد کند آدمی، و چگونه باشد او را یاد کردن. گوید کاشکی من پیش داشتمی «۱» برای زندگانیم. آن روز نکند عذاب او کس را. و بند نهد بند او کس را. ای جان آریده. باز گرد با خدایت خشنود پسندیده. در شود در بندگان من. و در شو در بهشت من [۱۱۲-ر]. قوله: وَالْفَجْرِ، وَ لَيَالٍ عَشْرٍ، الْايات. قدیم - جل جلاله - قسم کرد به فجر، و اینکه «او» قسم راست. مفسران خلاف کردند در آن که مراد چیست به فجر. عبد الله عباس گفت: جمله روز خواست چنان که در سوره و اللیل قسم کرد به جمله شب، و چنان که در عقیب اینکه آیت قسم کرد به جمله شب. عطیه گفت: قسم است به نماز بامداد. عثمان بن محیصن گفت: قسم است به صبح محرم، و قتاده هم اینکه گفت برای آن که اوّل سال است، كأن السنه تتفجر منه. ضحاک گفت: مراد صبح ذو الحجه است به مناسبت و لیل عشر. عکرمه گفت و زید بن اسلم که: مراد صبح همه روزهاست. مقاتل گفت: بامداد همه سال است. بعضی دگر گفتند: سنگهاست که آب از او بیرون می آید، لقوله: وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ «۲». بعضی دگر گفتند: ----- (۱). آج: فرا پیش فرستادمی. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۷۴.

صفحه : ۲۵۳ انفجار الماء من الصخرة على يد موسى - عليه السلام - لقوله تعالى: اضرب بعصاك الحجر «۱» فأنفجرت منه اثنتا عشرة عیناً «۲» الاية. و لیل عشر، مجاهد و قتاده و ضحاک و سدی و کلبی گفتند: مراد به شبها «۳» دهه ذو الحجه است. عکرمه گفت: برای شرف اینکه ایام را که ایام حج است. مسروق گفت: اینکه ایام فاضلترین ایام سال است، و اخبار بسیار آمد در فضایل اینکه عشر، از آن جمله آن که انس روایت کرد که رسول علیه السلام گفت: هیچ ایام نیست که خدای تعالی دوست تر دارد که بنده در او عمل صالح کند فاضلتر از اینکه ایام، و روزه هر روزی از او برابر است به روزه یک سال، و قیام هر شبی از او به قیام شب قدر. و در خبر است که رسول را - علیه السلام - گفتند: جوانی هست که اینکه ده روز پیوسته [۱۱۲-پ] روزه دارد. او را بخواند و گفت: چه شنیده‌ای در فضل اینکه ایام! گفت: یا رسول الله؟ چیزی شنیده‌ام، جز آن است که اینکه ایام حج است و حاجیان در اینکه ایام در افعال حج باشند، من نیز خواهم تا در خیری باشم. گفت: بشارت باد تو را که هر که یک روز از اینکه دهه روزه دارد، همچنان باشد که صد برده آزاد کرده و صد شتر قربان کرده و صد اسب در ره خدای بر غازیان وقف کرده. چون روز ترویبه باشد و روزه دارد، چنان باشد که هزار برده آزاد کرده و هزار شتر قربان کرده و هزار اسب در سبیل خدای وقف کرده. و چون روز عرفه روزه دارد، چنان باشد که دو هزار برده آزاد کرده و دو هزار شتر قربان کرده و دو هزار اسب وقف کرده بر مجاهدان و دو سال روزه بنویسند او را، یک سال از پیش و یک سال از پس. سعید جبیر روایت کرد از عبد الله عباس که رسول - علیه السلام - گفت: هیچ ایام نیست که عمل در او فاضلتر باشد از اینکه ایام، و خدای دوست تر دارد. ----- (۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۰. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۶۰. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: شهای عشر.

صفحه : ۲۵۴ گفت: یا رسول الله؟ و لا- الجهاد فی سبیل الله، گفت: و لا الجهاد فی سبیل الله، و نه جهاد کردن در سبیل خدای الا آن که مردی برود و مال ببرد، جان و مال در جهاد بذل کند. و در کتاب یواقیت الحکمه می آید که: هر که اینکه ده روزه دارد، خدای تعالی او را ده کرامت دهد: البرکه فی عمره و الزیاده فی ماله و الحفظ لعیاله و التکفیر لسیئاته و التضعیف لحسناته و التسهیل لسکراته و الضیاء لظلماته و التثقیل لمیزانه و النجاه من درکاته و الصعود علی درجاته، بر عمرش برکت کند و در مالش بیفزاید و عیالش را نگه دارد و سیئاتش مکفر کند و حسناتش مضاعف کند، و سکرات مرگ [۱۱۳-ر] بر او آسان کند و تاریکی گور بر او روشن کند، و ترازوی حسناتش گران بار کند، و از درکات دوزخش نجات دهد و به درجات بهشتش برساند. هر که در اینکه دهه صدقه‌ای دهد، همچنان بود که به پیغامبران خدای داده، و هر که بیماری را بپرسد چنان باشد که پیغامبران را عیادت کرده. و هر که

از پی جنازه‌ای برود [همچنان باشد] «۱» که، از پی جنازه شهیدی رفته «۲»، و هر که مؤمنی را مهمان کند همچنان بود که رسول خدای را میزبانی کرده. و هر که برهنه‌ای را باز پوشد، خدای تعالی او را به حله‌های بهشت باز پوشد. و هر که با یتیمی لطف کند، خدای تعالی با او لطف کند. و هر که به مجلس ذکر حاضر آید، چنان باشد که به مجلس مصطفی - صلی الله علیه و آله - حاضر آمده، و اینکه ایامی است که در اینکه ایام بسیار پیغامبران را کرامت بوده است. در خبر آمده است که: روز اول از او مولد ابراهیم خلیل بوده است، و هم در مثل اینکه روز خدای تعالی او را خلیل خود گرفت. و در اینکه روز خدای تعالی -----
----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها باشد.

صفحه : ۲۵۵ توبه آدم قبول کرد. هر که در اینکه روز روزه دارد، خدا بیامرزد او را. و عبد الله عیّاس روایت کرد که: هر که روز اول از عشر ذی الحجه روزه دارد، خدای تعالی او را روزه هشتاد ماه بنویسد، و در اول اینکه ماه رسول - علیه السلام - فاطمه را به علی داد به روایت، و به دیگر روایت روز ششم ماه، و روز اول از اینکه دهه رسول - علیه السلام - ابو بکر صدیق را بفرستاد تا سورت براءت بر مشرکان خواند و عهد ایشان بیندازد، جبریل آمد و گفت: خدای می گوید: لا یؤدیها عنک الا أنت أو رجل منك، اینکه سورت کس از تو ادا نکند الا تو یا مردی از تو. رسول - علیه السلام - امیر المؤمنین علی را بفرستاد، و او را باز خواند [۱۱۳ - پ]. از پی او برفت، روز سهام او را دریافت به روحا، سورت از او بستند. او گفت: در من آیتی آمد! گفت: نه، و لکن جبریل آمد، گفت: اینکه سورت از تو ادا نکند الا تو یا مردی از تو. گفت: مرا چه فرمود! گفت: تو را مخیر بکرد، خواهی با من بیای و اگر خواهی باز گردی. گفت: باز گردم، باز گشت و رسول را گفت: یا رسول الله: اهلتنی لامر طالت الاعناق لاجله الی، مرا اهل کاری کردی که گردنها برای آن به من دراز گشت، هنوز به ولایت نارسیده عزل کردی مرا، گفت: من نکردم، خدای فرمود، گفت. ء انزل فی قرآن، در من قرآنی فرود آمد! گفت: نه، و لکن جبریل آمد و گفت: لا یؤدیها عنک الا انت أو رجل منك. و علی برفت و سورت بر ایشان بخواند روز عرفه و عهد ایشان بینداخت. و در اینکه ایام خدای تعالی رسم خانه به ابراهیم نمود تا بنا کرد بر او فی قوله: وَ اِذْ بَوَّأْنَا لِابْرَاهِیْمَ مَکَانَ الْبَیْتِ «۱». و ابراهیم در اینکه ایام بنای خانه کرد فی قوله: وَ اِذْ یَرْفَعُ اِبْرَاهِیْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ «۲» الایة. و در اینکه ایام ندا کرد و مردم را به حج خواند به فرمان خدای تعالی فی قوله: وَ اَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ «۳» الایة. در اینکه ماه فرمود او را در خواب که فرزند را قربان کن، فی قوله: فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعِی «۴» ----- (۱). سوره

حج (۲۲) آیه ۲۶. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷. (۳). سوره حج (۲۲) آیه ۳۷. (۴). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۲.

صفحه : ۲۵۶ الایة. در اینکه، آیت خدا آمد اسمعیل را فی قوله: وَ فَدَّیْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِیْمٍ «۱»، به اینکه ایام وعده موسی تمام کردند فی قوله: وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ «۲»، و در اینکه ایام توبه داود قبول کردند در شب عرفه. در خبری که صولی آورد در کتاب الوزراء باسناد از رسول - علیه السلام - که گفت: در ذی الحجه شبی است که آن سید شهباست و آن شب ابراهیم خلیل است و در اینکه شب خدای تعالی توبه داود قبول کرد و آن شب عرفه است. هر که در اینکه شب عملی کند از عبادت، او را مزد صد و هفتاد سال عبادت دهند [۱۱۴ - ر] و دعایش را اجابت کنند. و در اینکه شب دعا و تضرع و استغفار بسیار کنی «۳» که اینکه شب مباهات است. و در اینکه شب توبه تائبان قبول کنند، و هر نمازی و روزه‌ای و صدقه‌ای که در اینکه ایام باشد مضاعف کنند یکی به هفتصد. و اخبار در اینکه معنی بسیار است، و اینکه قدر کفایت است اینکه جا. ابو روق گفت از ضحاک که: مراد به عشر، دهه ماه رمضان است. ابو ظبیان گفت از عبد الله عباس که: مراد دهه باز پسین ماه رمضان است. یمان بن رباب گفت: دهه اول محرم است که روز دهمش عاشورا باشد، عطیة العوفی - را پرسیدند از اینکه آیات، گفت: فجر، اینکه صبح است که می بینی «۴» و شبهای عشر، دهه ذو الحجه است. و شفع، خلقانند، لقوله: تعالی به وَ خَلَقْنَاكُمْ اَزْوَاجًا «۵»، و وتر خداست که یکی است بی مثل و مانند. گفتیم: اینکه حدیث از کسی روایت می کنی از صحابه رسول! گفت: بلی، از ابو سعید خدری، از رسول - علیه السلام. جابر عبد الله انصاری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: فجر، صبح ذی الحجه، و لیالی عشر دهه اوست «۶»، و شفع روز عید است، و وتر روز -----

----- (۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۷. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها:

کنید. [.....] (۴). کا، آد، گا: می بینید. (۵). سوره نبأ (۷۸) آیه ۸. (۶). آج، آد، گا: اول است.

صفحه ۲۵۷ عرفه. و أبو ایوب روایت کرد که رسول را پرسیدند از «شفع» و «وتر»، گفت: شفع عرفه است و عید، و وتر شب عید است. عمران بن حصین گفت از رسول - علیه السلام - که او گفت: شفع و وتر نماز است، بعضی از آن جفت و بعضی از آن تاق (۱). عبد الله زبیر گفت: شفع نفر اول است، و وتر نفر دوم. مروان الفزاری گفت عبد الله زبیر را دیدم بر منبر مکه می گفت: [یا [۲] «معشر الحاج؟ از ره دور و نزدیک آمده‌ای (۳) با ضعف و قوت، شبها نخفته‌ای (۴) و روزها نیاسوده‌ای (۵) و خویشتن رنجور کرده‌ای (۶)»، نباید تا حج خود باطل گردانی (۷) و ندانی (۸) به نظری که بنگری (۹) یا چیزی که بگویی (۱۰)، یا چیزی که بگیری (۱۱)، یا گامی که بنهی (۱۲). یا اهل مکه [۱۱۴-پ]؟ فراخ داری (۱۳) بر حجاج آنچه خدا بر شما فراخ کرده است، و اعانت کنی (۱۴) ایشان را به آنچه یاری خواهند که اینان وفد خدایند و حجاج خانه خدایند، و ایشان را بر شما حق است. مردی بر پای خاست از جانب زمزم و گفت: بگو تا لیالی عشر کدام است! و «شفع» و «وتر» چیست! گفت: اما لیالی عشر دهه ذی الحجه است، و اما شفع و وتر قوله: فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ (۱۵)، یعنی در نفر اخیر گفت بگو تا یوم الحج الاکبر کدام است! گفت: روز عید نحر است. مجاهد و مسروق و ابو صالح گفتند: شفع که جفت است هر چیز است که -----

----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: طاق. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج و

دیگر نسخه بدلها: آمده‌اید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: نخفته. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: نیاسوده. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: رنجور کرده. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید. (۸). آج: ندانید. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: بنگرید. (۱۰). بگویی / بگوئید. (۱۱). بگیری / بگیریید. [.....] (۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بنهید. (۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: دارید. (۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید. (۱۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۳.

صفحه ۲۵۸ جز خدای باشد از ایمان و کفر و هدی و ضلال، و سعادت و شقاوت، و آسمان و زمین و برّ و بحر و سهل و جبل و خیر و شرّ و آفتاب و ماه و جنّ و انس. و وتر، خداست - جل جلاله - که او را همتا و انباز نیست، قال الله تعالی: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱). حسن و ابن زید گفتند: مراد به شفع و وتر خلقانند که بعضی جفتند و بعضی تاق (۲). عطیه گفت از عبد الله عباس که: شفع نماز بامداد است، و وتر نماز شام. قتاده گفت: شفع و وتر عدد است، بهری جفت و بهری تاق (۳). مقاتل گفت: شفع، آدم و حواست، و وتر خدای تعالی، و گفتند: وتر آدم است که خدای تعالی او را شفع کرد به حوا. ابو العالیه گفت: شفع دو رکعت نماز شام است، و وتر رکعت سهام (۴) است از او، و گفتند: شفع صفا و مروه است، و وتر خانه کعبه. حسین بن الفضل گفت: شفع درجات بهشت است که هشت است، و وتر درکات دوزخ است که هفت است، و اینکه قسم به بهشت و دوزخ است. مقاتل حیّان گفت: شفع روز و شب است که هر روزی مشفوع است به شبی [۱۱۵-ر]، و وتر روز قیامت است که آن را شب نباشد. سفیان عینه گفت: شفع و وتر خداست - جل جلاله - وتر است از آن جا که یکی بی همتاست، و شفع است از آن جا که دو هر یکی است (۵) فی قوله: مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ (۶) الایه. ابو بکر وراق را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: شفع متضادّ مخلوقات است چون عزّ و ذلّ و ضعف و قوت و علم و جهل و قدرت و عجز، و وتر انفراد خداست تعالی به صفات کمال. و گفتند: شفع مسجد مکه و مسجد مدینه است، و وتر مسجد بیت المقدس. و گفتند: شفع حج قارن است و متمتع، و وتر -----

----- (۱). سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: طاق. (۳). آج: سیوم، آد، گا: سیم. (۴). آج: باشد. (۵). آج: باشد. (۶-۴).

سوره مجادله (۵۸) آیه ۷.

صفحه ۲۵۹ حج مفرد است. و گفتند: شفع عباداتی است مکرّر چون نماز و روزه و زکات، و وتر عبادتی است که یک بار باشد چون حج. و قرآن خلاف کردند در اینکه لفظ. حمزه و کسائی و خلف و أعمش و یحیی «وتر» خواندند به کسر «واو» و باقی قرآن به

فتح «واو» خواندند، و هر دو لغت [است، و فتح لغت] «۱» اهل حجاز است، و کسر لغت باقی عرب، و اینکه عامتر است و معروفتر. وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ، و به حق شب چون رود. قتاده گفت: إذا جاء و اقبل، چون روی نهد. مجاهد و کلبی گفتند: شب مزدلفه است، و قراء در اینکه لفظ خلاف کردند. مدنیان و ابو عمرو «یسری» خواندند به «یا» در حال وصل، و اینکه قراءت قتیبه و نصیر است از کسائی، و ابو عبید «۲» گفت: [کسائی] «۳» در اول در حال وصل بی «یا» خواندی و در حال وقف با «یا»، آنگاه از آن رجوع کرد و در هر دو حال بی «یا» خواند برای آن که سر آیت است، و اینکه قراءت ابن عامر است و عاصم و اختیار ابو عبید «۴» اتباعا للمصحف. و ابن کثیر و یعقوب فی حالتی الوصل و الوقف بی «یا» خواندند. و خلیل احمد علّت حذف «یا» اتفاق سر آیت گفت، و اهل معانی گفتند: مراد آن است [۱۱۵-پ] که به حق شب که در او روند، من باب قولهم: لیل قائم و نهار صائم. فزاد گفت: عرب «یا» بسیار بیفکنند و اکتفا کنند به کسره، چنان که مهتد و المتعال، قال الشاعر: كَفَّاكَ كَفَّ مَا تَلِيْقُ دَرَهْمَا جُودَا وَ اُخْرَى تَعط بالسیف دما اراد تعطی فاکتفی بالكسره عن الیاء، و قال آخر: لیس تخفی یسارتی قدر یوم «۵» و لقد تخف شیمتی اعساری ----- (۱-۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴-۲). آج: ابو

عبیده. (۵). اساس و همه نسخه بدلها: قومی، چاپ شعرانی (۷۶/۱۲): یوما، با توجه به منابع شعری تصحیح شد.

صفحه : ۲۶۰ مؤرّج گفت: أخفش را پرسیدم از اینکه مسأله. گفت: نگویم تا یک سال «۱» خدمت در سرای من نکنی. گفت: یک سال تمام خدمت او کردم، آنگاه گفتم: بیار تا وجه اینکه چیست! گفت: برای آن که مصروف است از وجه خود، چه شب به روز و روز به شب روند «۲» چون او را صرف کردند از وجه خود حظّ او ناقص کردند، و مثله: وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا «۳»، چون صرف کردند اینکه را از باغیة «تا» ی تأنیث از او بیفکنند. آنگاه گفت: هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِتِذِي حِجْرٍ، در اینکه که ذکرش رفت جای سوگند است خداوند عقل را، یعنی عاقلان را. لفظ استفهام است و مراد تقریر. و عقل را برای آن «حجر» خواندند که خداوندش را حجر کند از نابایست، چنان که عقلش خواندند برای آن که عقل کند، یعنی منع کند، و نهی خواندند او را برای آن که نهی کند خداوندش را. و «حجر» منع باشد و محجور ممنوع. آنگاه گفت: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ، گفت: نبینی که خدای تعالی چه کرد به عاد که قوم هود بودند؟ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ، مفسّران خلاف کردند در معنی «إرم». سعید بن المسیب و خالد الزبعی و أبو سعید المقری و عکرمه گفتند: نام دمشق است. محمّد بن مالک القرظی گفت: اسکندریه است [۱۱۶-ر]. مجاهد گفت: امتی اند از امم سلف. قتاده گفت: قبیله‌ای است از عاد. محمّد بن اسحق گفت: جدّ عاد است و هو عاد بن عوص بن إرم بن سام بن نوح. و محلّ او از اعراب جزّ است الّا آن که لا- ینصرف است برای علمیت و تأنیث و عجمه که او اسم قبیله است و یا اسم بقعه، و اگر اسم شخص «۴» کنند علم باشد و اعجمی، و او بدل است از عاد، اَمَّا بَدَلِ الْكَلِّ مِنَ الْكَلِّ، أَوْ بَدَلِ الْبَعْضِ -----

----- (۱). آج تمام. (۲). آج: در آورند. [.....]. (۳). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۸. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: شخصی.

صفحه : ۲۶۱ من الكَلِّ عَلَى اخْتِلافِ اقْوَالِ الْمُفَسِّرِينَ فِيهِ. و قوله: «۱» ذَاتِ الْعِمَادِ، در او خلاف کردند. بعضی گفتند: ذَاتِ الْقُوَّةِ وَ الشَّدَّةِ وَ الصَّلَابَةِ، خداوند قوّت و سختی، و اینکه قول «۲» آنان است که گفتند: ارم، نام مرد است یا نام قبیله. مقداد روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: از قوم عاد مردان بودند که چون ایشان را با حی و قبیله‌ای خصومتی بودی هر یکی از ایشان بیامدی و سنگی عظیم از کوه بکندی بر طول و عرض آن قبیله و بیاوردی و به سر ایشان فرو گذاشتی و هلاک کردی ایشان را. کلبی گفت: طول هر یکی از ایشان چهار صد گز بودی. و گفتند: عرب مرد دراز را معمّد گویند تشبیها لعظامه باعمده الخباء. و بعضی دگر گفتند: ذَاتِ الْعِمَادِ، خداوند ستون «۳»، و اینکه قول آنان است که گفتند: نام ارم بقعه و مدینه است، و برای آن «ذات العمداد» خواند ایشان را که بدوی بودند اهل خیمه به انتجاع رفتندی به طلب آب و گیاه، چون بیافتندی آن جا مقام کردند. و بر اینکه تفسیر شاید تا ارم نام قبیله باشد. و چون به اسم بقعه و مدینه کنند، مراد به «عماد» ستونهای بنا باشد. کلبی گفت: ارم نام پدر زبرین «۴» است از پدران عاد و ثمود [۱۱۶-پ]، و اهل سواد و جزیره از ایشانند، ایشان را عاد ارم گفتند و ثمود ارم. خدای تعالی عاد و ثمود

را هلاک کرد و اهل سواد و جزیره بماندند، و ایشان اهل ویر «۵» بودند- اهل خیمه و طالب آب و گیاه بودند. و در شاذ ضحاک خواند: ارم ذات العماد، اى هلاک ذات العماد. و الأرم الهلاک، يقال: أرم الشيء يأرم أرمًا إذا هلك، و هم از او روایت کردند که خواند: ارم ذات العماد، اى اهلکها و جعلها رمیما، یعنی هلاک کرد قوم عاد را. و گفتند: برای آن «ذات العماد» خواند ایشان ----- (۱). اساس: لها، با توجه به آج تصحیح شد. (۲). اساس و اینکه نام، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۳). آد، گا: خداوندان استون. (۴). آج: بزرگترین. (۵). کا: دیر.

صفحه: ۲۶۲ را که بعضی از ایشان بنایی کرد «۱» بر ستونهای محکم بکنده «۲». و عماد «۳» و عمد و عمد جمع عمود باشد. و وهب متبه روایت کرد از عبد الله بن قلابه که او گفت: مرا شتری گم شد، به طلب او در بیابان می گردیدم. در بیابان عدن افتادم، شهری دیدم در آن میان بیابان و حصنی در میان آن شهر و پیرامن آن حصن کوشکهایی بنا کرده بلند. گفت: فرا شدم آن جا و گمان بردم که آن جا کسی باشد که من احوال شتر از او پرسم. بر در آن حصن بنشستم. کس در نمی شد و بیرون نمی آمد و هیچ حسّی و حرکتی نبود. گفت: از اسپ فرود آمدم و اسپ را بیستم و شمشیر بر کشیدم و از در حصن در رفتم، دو بنا دیدم بغایت بلند و محکم، و دو در بر او آویخته از زرّ سرخ مرصع به انواع جواهر. گفت: مدهوش بماندم. در یکی باز کردم، شهرستانی دیدم که مثل آن کس ندیده است و در او کوشکهای معلق بداشته بر ستونهای زبرجد و یاقوت و بر بالای کوشک غرفها بود و بر بالای آن غرفهای دیگر دیدم کرده از زرّ و سیم و لؤلؤ و یاقوت، و درها جمله از زرّ و سیم مرصع به انواع جواهر، و در میان اینکه [۱۱۷-ر] کوشکها به جای خاک مشک و زعفران بود «۴» و به جای سنگ ریزه انواع جواهر از درّ و یاقوت و زبرجد، و در میان سراها بستانها ساخته و انواع درختان میوه نشاخته «۵» و میوهها «۶» به بر آمده «۷» و جویهای آن ساخته از زرّ و سیم، و به جای ریگ مروارید و یاقوت و زبرجد در قعر جویها ریخته، و آن از زیر آب پیدا بود. گفت: چون چنان دیدم و می گردیدم و کس را نمی دیدم، بترسیدم. آنگه اندیشه کردم، گفتم: مانند اینکه در دنیا هیچ جای نیست، اینکه الا بهشت نیست که ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بنا کردند. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بلند. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهرا «عماد» جمع عمد است نه عمود (!). (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: ریخته بود. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: نشانده. (۶). اساس: میوه/ میوهها. (۷). کا، آد، گا: بیرون آمده. [.....]

صفحه: ۲۶۳ خدای ما را وعده داد. گفت: از آن بنادق مشک و عنبر و از آن جواهر که بر زمین ریخته بود مشتی بر گرفتم و چندان که خواستم تا جوهری از آن جوهرها که در درها نشانده بود بر کنم نتوانستم، و برگشتم و با یمن آمدم و با مردمان حکایت کردم و آن جواهر که آورده بودم اظهار کردم و بعضی بفروختم. اینکه حدیث ظاهر شد و در زبانها افتاد تا به معاویه رسید. کس فرستاد و مرا بخواند، و اینکه حال در خلوت از من پرسید. گفت: من چنان که دیده بودم بگفتم. معاویه را باور نمی بود. کس فرستاد به کعب الأحبار و او را بخواند و گفت: یا کعب الاحبار، در دنیا مدینه‌ای هست از زرّ و سیم و یاقوت و انواع جواهر بر اینکه شکل و بر اینکه هیأت! گفت: بلی، هست و من تو را خبر دهم به آن، و آن کس که آن بنا کرد آن شدّاد عاد کرد، و ذکر اینکه مدینه در قرآن است فی قوله: اِرمَ ذاتِ العِمادِ، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلادِ. معاویه گفت: آن حدیث برای من بگو. گفت: بدان که عاد اولی قوم هود نبودند و ائما قوم هود از فرزندان عاد اول بودند، و اینکه عاد نخستین را دو پسر بودند «۱» [۱۱۷-پ]: یکی شدید نام بود و یکی «۲» شدّاد. چون عاد هلاک شد، ایشان به پادشاهی بنشستند و مردم را قهر کردند و شهرها بگشادند و به ستم به دست فرو گرفتند. آنگه شدید بمرد و شدّاد بماند و پادشاهی با او افتاد، و پادشاهان زمین مطیع او شدند و او را گردن نهادند، و او مولع بود به کتابها خواندن، هر جا که به ذکر بهشت رسیدی خوش آمدی او را و بخواندی و بر آن واقف شدی تا آرزو خاست او را که در دنیا بهشتی بنا کند. صد مرد قهرمان را بخواند، با هر قهرمانی هزار مرد استاد و مزدور، و ایشان را بر اینکه گماشت. و به اقصای عالم نامه‌ها بنوشت و خبر داد که من بنایی می سازم چونین. هر کس به آن مقدار که در خزانه اوست از زرّ و درم و انواع جواهر، باید تا

مرا یاری دهد. از ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بود. (۲). گا را.

صفحه : ۲۶۴ جوانب روی نهادند و آنچه داشتند بیاوردند. و او را دویست و شست «۱» پادشاه زیر دست بودند. اینکه قهرمانان برفتند و آغاز کردند «۲» و اساسها برفتند «۳» در بیابانی ساده راست «۴» خوش هوا، کاریزها بیاوردند و بستانها بساختند و بناها می کردند از زر و سیم و مرصع می کردند به جواهر چنان که شداد فرمود بود. و ششصد «۵» سال در بنای آن روزگار برفت. چون تمام بکردند «۶» با پیش شداد آمدند و گفتند: تمام بساختیم، و در آن وقت شداد عاد را نهصد سال بود. چون فارغ شدند پیش شداد آمدند و گفتند: تمام کردیم. شداد گفت: بروید و پیرامن آن حصنی کنی «۷» و گرد بر گرد آن کوشکها بنا کنی «۸». برفتند و آن چنان که او فرموده بود بکردند، چون تمام شد، هزار وزیر را بفرمود تا برگ «۹» ساز آن کردن گرفتند [۱۱۸-ر] که انتقال کنند با آن جا که او برای هر وزیری کوشکی «۱۰» فرموده بود. جمله هزار کوشک و هر کوشکی را هزار خانه بر بالای او بود تا در هر خانه‌ای پاسبانی باشد. ده سال در آن رفت که ایشان ساز انتقال بکردند، آنگه برخاست با جمله لشکر تا آن جا رود. چون نزدیک آن جایگاه برسید، خدای تعالی صیحتی فرستاد از آسمان و جمله هلاک شدند و کس از ایشان در آن جایگاه نشد. و در اینکه روزگار یکی از جمله مسلمانان در آن جا شود، مردی کوتاه باشد سرخ روی سرخ موی، خالی بر ابرو دارد و خالی بر گردن، به طلب شتری در بیابان می گردد، با آن جایگاه افتد و در او شود و بیند، و مرد حاضر بود، کعب الأحبار باز نگرید مرد را دید، گفت: هذا -----

----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: شصت. (۲). آد، گا: آغاز کار کردند. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بررفتند. (۴). آد، گا هموار. (۵). آج: سیصد، آد، گا: پانصد. (۶). اساس بکردند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۷-۸). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۱۰). کا، آد، گا: هر وزیری هزار کوشک.

صفحه : ۲۶۵ و الله الرجل «۱»، به خدای که مرد اینکه است. و شعبی روایت کرد از دغفل الشیبانی از جماعتی اهل علم «۲»: چون شداد هلاک شد و آنان که با او بودند به صیحت، او را پسری بود به حضر موت نام او مرثد بن شداد. او را بر ملک خود خلیفه کرده بود، بیامد و پدر را بر گرفت و با حضر موت برد و او را به صبر و کافور بپندود و او را در غاری برد و بر سریری از زر خوابانید، و هفتاد حله منسوج به شمشای زر بر او افکند و لوحی بزرگ از زیر «۳» بالین او بنهاد- اینکه بیتها بر او نقش کرده: اعتبر بی ایها المغرور بالعمر المدید أنا شداد بن عاد صاحب الحصن العمید و اخو القوه و البأساء و الملك المشید دان اهل الارض لی من خوف وعدی و وعید [۸۱۱-پ] و ملکت الشرق و الغرب بسطان شدید و بفضل الملك و العده فیہ و العدید فاتی هود و کنا فی ضلال قبل هود فدعانا لوقبلناه الی الأمر الرشید فعصیناه و نادیت الاهل من محید فاتتنا صیحه تهوی من الافق البعید توافینا کزرع و سطر «۴» بیداء حصید قوله: وَ تَمُودَ الَّذِینَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ، اینکه عطف است بر عاد، یعنی ندیدی که خدای تعالی با عاد چه کرد و با تمود آنان که سنگ بیریدند به وادی، یعنی به وادی القری، و آن بود که ایشان خانه‌ها در سنگ کردند، چنان که خدای تعالی گفت: وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا فَارِهِینَ «۵». اهل سیر گفتند: اول کس که سنگ تراشید و از او خانه گرفت و متاع و اثاث کرد از رخام و جز آن تمود بود، و هزار هزار و هفتصد هزار خانه در کوهها در سنگ کردند. و ابو جعفر و ورش «بالوادی» به اثبات «یا» خواندند، و این کثیر هم چنین ----- (۱). آد، کا، گا: ذاک الرجل. (۲). آج و دیگر

نسخه بدلها که. (۳). آج: از زر زیر، کا: از زر بزرگ بر. [.....] (۴). کا، آد، تحت. (۵). سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۴۹.

صفحه : ۲۶۶ به روایت بزّی و قوّاس، و یعقوب همچنین خواند «۱» در حال وصل و وقف، و باقی قراء «یا» بیفگندند فی حالتی الوصل و الوقف، برای موافقت سر آیات. وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأُوتَادِ، و فرعون که خداوند میخها بود. مفسران خلاف کردند در او. بعضی گفتند: مراد آن است که خداوند لشکرها بود که خیمه‌های موتد داشتند، از کثرت خیام و اوتاد او را ذو الأوتاد خواند، و اینکه روایت [۱۱۹-ر] عطیه است از عبد الله عتّاس. قتاده گفت: برای آن ذو الأوتاد خواند او را که او را مضاربی و خیمه‌هایی بود که بزدندی برای او و در زیر آن برای او انواع ملاعب ساخته بودندی جنس شب بازی، و آن نوعی شعبده بود که اهل آن روزگار

تعاطی کردند. مجاهد گفت: ذو الأوتاد، یعنی ذو الأبنیه المحکمہ، خداوند بناهای محکم بود و برای آن که استواری خیمه‌ها به اوتاد باشد بنای محکم را موند خوانند، و برای احکام «۲» کوهها را اوتاد زمین خوانند فی قوله: وَ الْجِبَالِ أوتاداً «۳». مجاهد گفت: برای آن ذو الأوتاد خوانند او را که او مردم را در عقوبت «۴» چهار میخ کردی «۵»، دستها و پایهاشان به میخها بدوختی بر زمین ایشان را عذاب کردی. عطاء روایت کرد از عبد الله عباس که: فرعون را برای آن ذو الأوتاد خوانند که: زنی بود زن خازن فرعون حزیبیل بن نوخییل، و حزیبیل مؤمن آل فرعون بود و ایمان خود پنهان می‌داشت صد سال. او آن است که خدای تعالی می‌گوید او را: وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ «۶» و زن، ماشطه دختر فرعون بود و مؤمنه بود. یک روز دختر فرعون را سر به شانه می‌کرد. شانه از دستش بیفتاد، گفت: کور باد آن که به خدای کافر باشد. دختر فرعون گفت: تو را خدای هست جز پدر من! گفت: ای «۷» و الله خدای من و خدای پدرت و خدای آسمانها و زمینها ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: خواندند. (۲). آد، گا: استحکام. (۳). سوره نبأ (۷۸) آیه ۷. (۴). کا، آد، گا کردن. (۵). کا، آد، گا: چهار میخ بستن. (۶). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۲۸. (۷). آج: آری.

صفحه ۲۶۷: آفریدگار عالم و عالمیان او یکی است بی‌همتا و انباز. دختر از آن جا برفت و پدر را خبر داد. فرعون کس فرستاد و او را بخواند، گفت: چه گفتی! آنچه گفته بود باز گفت. فرعون گفت: از اینکه دین باز آی و کافر شو به اینکه خدای [۱۱۹-پ] که می‌گویی و آما تو را عذابی کنم که جهانیان از آن باز گویند: گفت: من به خدای خود کافر نشوم، تو هر چه خواهی می‌کن. بفرمود تا او را به چهار میخ بدوختند و مار و کژدم بر او گماشت «۱»، هیچ رجوع نکرد [و] «۲» باز نیامد. دو کودک داشت، ایشان را بیاوردند و گفتند: اگر برنگردی از اینکه دین، اینکه کودکان را از «۳» پیش تو بکشیم، آنگه تو را بکشیم. گفت: هر چه خواهی می‌کن که من از دین حق برنگردم. کودکان را بیاوردند و مهتر را پیش او بکشتند و کهتر طفلی بود شیر خواره. او را بیاوردند تا بر سینه مادر کشند، آواز داد که: ای مادر سخت باش در دین خود و هیچ بر مگرد از آن و بر اینکه بلا- صبر کن که عن قریب با رحمت خدای شویم، و اینکه برسد و ثواب خدای بنرسد. فرعون بفرمود تا کودک را بکشتند و آنگه مادر را بکشتند، و اینکه کودک از آن چهار یکی بود که پیش از وقت سخن گفتند. آنگه فرعون کس «۴» به طلب شوهر او فرستاد- حزیبیل «۵». او بگریخت و در بعضی کوهها پنهان شد. فرعون چند کس را به طلب او فرستاد هر گروهی به رهی برفتند. دو مرد به او رسیدند و او نماز می‌کرد و سه صف از سباع و وحوش در قفای او نماز می‌کردند به یک روایت، و به یک روایت پیرامن او صف زده بودند و او نماز می‌کرد. چون چنان دیدند، برگشتند تا فرعون را خبر دهند. حزیبیل چون -----

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: گماشتند، که بر اساس مرجح می‌نماید. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: در. (۴). آج: چند کس را. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها از او. [.....]

صفحه ۲۶۸: ایشان را بدید که بر احوال او مطلع شدند، گفت: بار خدایا؟ دانی که صد سال است که من ایمان خود پنهان می‌دارم «۱». از اینکه هر دو آن کس که اینکه حال بر من پوشیده دارد و خبر ندهد، با [ر] «۲» خدایا؟ او را توفیق ده و هدایت به دین تو و مرادهای دنیا حاصل کن او را، و آن کس که اینکه حال من اظهار کند بار خدایا! هلاک او معجل کن [۱۲۰-ر] و باز گشت او با دوزخ کن. یکی از ایشان در راه که می‌آمد، در آن حال اندیشه می‌کرد و در آن که سباع و وحوش چگونه مراقبت و محافظت می‌کردند حزیبیل را، اینکه حدیث او را لطف شد ایمان آورد در دل، و آن دیگر برفت و فرعون را خبر داد از آنچه دیده بود. فرعون گفت: بر اینکه که می‌گویی با تو که گوای می‌دهد! گفت: فلاذن. او را بیاوردند، گفت: چه گویی در اینچ «۳» اینکه مرد می‌گوید! گفت: من خبر ندارم از آنچه او می‌گوید، و اینکه گوای نداد. فرعون بفرمود تا آن را که سعایت کرده بود بر دار کردند، و اینکه را که خبر نداد عطا دادند و بناوختند و رها کردند. چون اینکه حال [برفت] «۴» آسیه بنت مزاحم- که زن فرعون بود و مؤمنه بود- و سالیان دراز ایمان خود پنهان داشت، فرعون را ملامت کرد و گفت: زنی بی‌گناه را که مدتها حق خدمت داشت بر ما، او را

بکشتی؟ فرعون گفت: همانا تو نیز دیوانه شده‌ای چنان که او. گفت: من دیوانه نشده‌ام، و لکن خدای تو و خدای من و خدای جهانیان آن است که آسمان و زمین آفرید و کوه و دریا. فرعون خشم گرفت و او را از پیش خود براند و کس فرستاد و پدر و مادر او را حاضر کرد و گفت: همان دیوانگی که ماشطه را گرفته بود، اینکه را گرفته است. مادر و پدر بر او رفتند و او را گفتند: تو را چه رسید! گفت: خیر و سلامت، جز آن است که مرا از ----- (۱). کا، آد، گا بار خدایا. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴-۳). آج و دیگر نسخه بدلها: آنچه.

صفحه : ۲۶۹ کفر و ظلم فرعون دل بگرفت و بیش از اینکه طاقت نیست مرا از اینکه دیدن و تحمل کردن. گفتند: مکن که شوهر تو خدای آسمان و زمین است. گفت: اگر چنان است که شما گفتی «۱»، بگویی «۲» تا برای من تاجی کند و آفتاب بر مقدمه او نهد و ماه مؤخره و ستارگان گرد بر گرد او. گفتند: او اینکه نتواند کردن. گفت: خداوند [۱۲۰-پ] و آفریدگار اینکه چیزها آن باشد که بر اینکه قادر باشد و اینکه چیزها مسخر او باشند. فرعون بفرمود تا او را نیز چهار میخ کردند. عند آن حال آسیه گفت: رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ «۳»، یعنی اینکه نوع عذاب که او بدعت نهاده بود. وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «۴»، یعنی قوم فرعون. خدای تعالی درهای آسمان بر گشاد و جای آسیه باز نمود در بهشت تا آن عذاب بر او آسان شد. و جان او برداشت و او را به جای خود برسانید در بهشت. و بعضی دگر گفتند: «اوتاد» عبارت است از طول مدّت و ثبات مملکت او چنان که اوتاد باشد در زمین، و علی هذا قول الشاعر: فِي ظِلِّ مَلِكٍ ثَابِتِ الْأُوتَادِ. الَّذِينَ طَعُوا فِي الْبِلَادِ، آنان که در زمین طغیان کردند و از حد و اندازه خود برفتند. فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ، و در زمین فساد بسیار کردند. فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوِّطَ عَذَابٍ، خدای تو محمد تازیانه عذاب بر ایشان ریخت. قتاده گفت: «سوط» نوعی است از عذاب. سَدَى گفت: هر روز ایشان را لونی عذاب باشد، و گفتند: آلت عذاب باشد. و درست آن است که: استعاره است، چون تازیانه آلت عذاب باشد، استعاره کرد آن را برای عذاب کید القدره و ید النعمه، قال الشاعر: ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: گفتید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بگوید. (۴-۳). سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۱.

صفحه : ۲۷۰ ألم تر ان الله اظهر دینه و صب على الكفار سوط عذاب إن ربك لبالمبرص، جواب قسم است. عبد الله عباس گفت: بحيث يرى و يسمع، یعنی می بیند و می شنود افعال و اقوال شما. مقاتل گفت: یعنی بر رصد ایشان است بر صراط، و آن فریشتگانی اند خدای را بر کناره دوزخ با کلابها و معالقی و محاجن. ضحاک گفت: به مرصد است ظالمان را [۱۲۱-ر]. حسن و عکره گفتند: راصد است اعمال بنی آدم را. مقاتل گفت: یعنی گذر خلقان بر من است. عطا گفت: یعنی کس از او فوت نشود. یمان گفت: از او محیص نیست. و مرصاد و مرصد، جای رصد باشد که باج به آن بایستد برای آن تا باج کاروان ستاند «۱». و جمع، «مرصد»، مراصد بود و جمع «مرصاد» مراصید بود. مقسم روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت: بر جسر دوزخ هفت جای است که مردم را بدارند و بپرسند. در اولش بپرسند از شهادت «أن لا اله إلا الله»، اگر از عهده آن بیرون آید رها کنند تا به دوم رود و الا از آن جا در دوزخش اندازند. چون به دوم رسد، از نمازش بپرسند، اگر از عهده بیرون آید، و الا همان معامله کنند با او. و چون به سهام رسد، از زکاتش بپرسند، اگر از عهده بیرون آید به چهارمش گذارند آن جاش از روزه بپرسند، اگر جواب دهد به پنجم گذارند. او را، آن جاش از حج بپرسند. چون جواب دهد از آن جاش به ششم گذارند. آن جاش از عمره بپرسند. چون به هفتم رسد، آن جاش از مظالم بپرسند، اگر از عهده بیرون آید و الا مطالبت کنند او را به آن، و آن اعواض او بگیرند و به حضان دهند و او را به بهشت برند. و قول درست آن است که: اینکه کنایت است از آن که حکم و امر خدای تعالی خلقان را به مرصد است بر وجهی که ایشان را از آن محیص نیست، چنان که مرد رهرو «۲» را در مضیق راه از باج بان «۳» محیص نباشد، و ره جز آن نبود. ----- (۱). کا: که باج آن جایگه ستانند. (۲). آج: راه. (۳). کا: باج وان/ با جوان.

صفحه : ۲۷۱ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ، گفت: اما آدمی چون خدای تعالی او را به نعمت ابتلا کند، اکرام کند و منعم دارد، او را

تن درستی دهد و نعمت و مال بسیار. فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَن، گوید: خدای مرا اکرام کرد، آن مر خویشتن بر خدای «۱» حقی شناسد و چنان داند [۱۲۱-پ] که آن بر خدای در حق «۲» واجب بوده است. وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ، اما چون او را امتحان کند به درویشی و روزی بر او تنگ کند، يقال: قدر علیه و قتر يقدر و يقدر قدرا و قترا «۳» إِذَا ضَيَّقَ عَلَيْهِ فَاذَا بَالِغٌ فِي ذَلِكَ قَالُوا: قَدَّرَ. فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَن، به شکایت برون آید و گوید: خدای مرا اهانت کرد. بیان احوال آدمی کرد که نه در نعمت شاکر باشد نه بر محنت صابر. عامه قراء به تخفیف «دال» خواندند، و ابن عامر و ابو جعفر به تشدید خواندند من التقدير. آنکه حق تعالی رد کرد بر او و گفت: کَلَّمَا، و اینکه کلمت ردع و تنبیه است، یعنی خلاف آن است که او گفت من او را توانگری نه برای کرامت او دادم، و درویشی نه برای هوان او، بل برای مصالحی که من شناختم در تکلیف. و اکرام و اهانت من به درویشی و توانگری نباشد، و إنما اکرام و اهانت من به توفیق و خذلان باشد و آن نیز هم مبتدأ نبود. فَرَأَى كَفْتًا: معنی «کَلَّمَا» آن است که نبایست تا چنین کند که کرد، و لکن چنان بایست تا شاکر باشد از من در همه حال. آنکه گفت: لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ، بیان کرد که: من اهانت آنان را که کردم برای آن کردم که یتیم را اکرام نکنند و یکدیگر را حَتَّه نکنند بر طعام دادن درویش. اهل بصره «یکرمون» و «یحاضون» و «یاکلون» و «یحبون» جمله افعال به «یا» خواندند خبرا عن الغائبين، و باقی قراء به «تا» ی خطاب خواندند. و کوفیان -----

----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: و از خود بر خدای. (۲). کا، آد، گا او. (۳). کا، آد، گا: يقال: قتر يقتر قترا.

صفحه : ۲۷۲ خواندند: «و لا تحاضون» به فتح «تا» و به «الف» و التقدير: تتحاضون، أی لا يحض بعضكم «۱» بعضا، و باقی قراء «و لا يحضون» خواندند از بنای ثلاثی من الحض- و هو الحث، يقال: حض و حث و حرض لمعنی واحد [۱۲۲-ر]. و شیرزی از کسائی روایت کرد: «تحاضون» به «تا» ی مضموم از بنای مفاعله به «تا» ی خطاب. وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَغًا، گفت: میراث می خورند، یا بر خطاب: میراث می خوری «۲» خوردنی مجموع. و اللم، الجمع لم شعثه يلمه لما و الم به إذا نزل به كأنه إذا نزل به حمله علی ان يلمه له شيئا یا كله. حسن گفت: معنی آن است که نصیب خود و نصیب دیگران بخورد. این زید گفت: أكل لم «۳» آن باشد که هر چه یابد فراهم روید «۴» و بخورد و حلال و حرام نپرسد، مال خود و مال دیگران بخورد. گفتند: برای آن گفت: خدای تعالی که ایشان زنان را و کودکان را میراث ندادندی، گفتندی: میراث مردان تیغ زن «۵» را باشد، و اینکه آیت بخواند: يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ «۶» الاية. وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا، أی كثيرا من جمام الماء في الحوض و اجتماعه فيه، و مال دوست می دارند دوستی بسیار، یعنی دوستی بغایت. آنکه خبر داد تلهف و تحسیر ایشان، گفت: کَلَّمَا، یعنی نه چنین بایست که بودند، بر خلاف اینکه بایست بودن ایشان را «۷»، آنکه گفت: إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ، چون زمین را خورد کنند. دَكَّا دَكًّا، أی مره بعد اخرى، یک بار پس از دیگر. و الدك و الدق واحد. ----- (۱). اساس، کا: بعضهم، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: می خورید. [.....] (۳). آد، گا: و لم. (۴). آج: کرد، کا، آد، گا: گیرد. (۵). آج: تیغ زنان. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۷. (۷). اساس گفت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

صفحه : ۲۷۳ وَ جَاءَ رَبُّكَ، أی أمره و حکمه و قضاءه، علی حذف المضاف و اقامة المضاف إليه مقامه، برای دلالت عقل که برخاسته است تو را بر آن که خدای تعالی جسم نیست که حرکت و انتقال بر او روا باشد از جایی به جایی، چه اجسام محدث است و او قدیم است- تعالی علوا کبیرا. وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا، و فریشتگان می آیند صف از پس صف. وَ جِئَءَ يَوْمَئِذٍ [۱۲۲-پ] بِجَهَنَّمَ، آن روز دوزخ را بیارند. ابو سعید خدری گفت: چون اینکه آیت آمد، رسول را- علیه السلام- لون بگردید و بغایت متغیر شد چنان که بر او ظاهر شد و صحابه بدانستند و کس زهره نداشت تا رسول را از آن حال بپرسد. نزدیک امیر المؤمنین علی آمدند و گفتند: یا أبا الحسن کاری فتنده است که رسول- علیه السلام- از آن دل تنگ شد و متغیر اللون، و ما را انبساط آن نیست که بپرسیم از او. بیا تا بررسی تا چه افتاده است. امیر المؤمنین پیامد و رسول نشسته بود، از پس پشت او در آمد و او را در بر گرفت و بوسه‌ای بر میان دو کتف رسول داد و گفت: یا رسول الله؟ تن و جان من فدای تو باد؟ چرا متغیر شده‌ای، و چه افتاد که از آن دل تنگ شدی! گفت:

جبریل آمد و آیاتی آورد بر من سخت، آنکه اینکه آیت بر خواند: کَلَّمَا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ، إِلَى قَوْلِهِ: وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ. امیر المؤمنین «۱» گفت: یا رسول الله: دوزخ را چگونه آرند! گفت: دوزخ [را] «۲» هفتاد هزار فریشته به هفتاد هزار زمام به عرصه قیامت آرند. و دگر خبر چنان است که: جمره‌ای از جمرات دوزخ به هفتاد هزار زمام به عرصات آرند. آنکه گفت: یک شرر از او پدید آید که اگر آن فریشتگان دفع نکنند جمله اهل جمع بسوزند. آنکه خازنان گویند: یا رسول الله بشارت باد تو را که خدای تعالی گوشت و پوست تو بر آتش حرام کرده است. عند آن حال هر کسی ----- (۱). آج: امیر المؤمنین علی. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۲۷۴ گوید: إلهی نفسی نفسی، مگر رسول ما- علیه السلام- که او گوید: امتی امتی. عبد الله مسعود و مقاتل گفتند: در اینکه آیت: روز قیامت دوزخ را بیارند به هفتاد هزار زمام، هر زمامی به دست هفتاد هزار فریشته و دوزخ را [۱۲۳-ر] تغیظ و زفیری باشد تا او را بر چپ عرش بدارند. یَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ، گفت: آن روز آدمی حال خود اندیشه کند. آنکه گفت: وَأَنْتَى لَهُ الذِّكْرَى، آن جا چه جای اندیشه باشد، یعنی سود ندارد او را، چه وقت تفکر و تذکر نباشد برای آن که تکلیف زایل باشد و إلهاء حاصل. يَقُولُ يَا لَيْتَنِي، آدمی یعنی کافر گوید و تمنّا کند که: کاشک «۱». تا من در حیات دنیا برای اینکه حیات عقبی چیزی حاصل کرده بودمی و تقدیم کرده و اینکه جا فرستاده تا مرا ذخیره‌ای بودی. آنکه بیان کرد که اینکه تحسیر و تلّهف او را سود ندارد و اینکه تمنّا از او غنا نکند: فَيَوْمَئِذٍ، چه آن روز روزی باشد که آن عذاب که خدای کند کس نکند «۲»، و آن بند که او نهد کس نهد «۳». بر قراءت بیشتر قراء «۴»، چه عامّه قراء «بعذب» و «یوثق» خواندند به کسر «ذال» و «ثا» علی اضافه الفعل الی «احد» و [رد] «۵» الضمیر إلی الله، و التقدير: لا یعذب احد فی الدنيا کعذاب الله فی الآخرة و لا یوثق أحد کوثاقه. و کسائی و یعقوب خواندند: به فتح «ذال» و «ثا» علی الفعل المجهول، یعنی آن روز که اینکه انسان را عذابی کنند که مانند آن کس را نباشد، و بندی نهند که چنان بند کس را نباشد. فراء گفت: اینکه مردی است معین و «لام» در او تعریف عهد راست نه تعریف جنس، یعنی «۶» مفسران گفتند: امیة بن خلف ----- (۱). کا، آد، گا: کاشکی. (۲). آج، کا و لا یوثق وثاقه احد. (۳). کا، گا اینکه معنی. (۴). گا است. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۶). آد، گا: بعضی.

صفحه: ۲۷۵ الجمحی است، و روایت کرده‌اند که: اینکه قراءت باز پسین، قراءت رسول است- علیه السلام. و گفتند: ابو عمرو بن العلاء از قراءت اول بازگشت و با اینکه قراءت آمد، [و اینکه قراءت] «۱» اختیار ابو عبید «۲» و ابو حاتم است. یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، آنکه خطاب کرد با آن که نفس او ساکن باشد [۱۲۳-پ] به وعد خدای تعالی و آن را تصدیق کند. ابن زید گفت: نفس مطمئنه آن است که به هیچ طاعت خلل نکرده باشد و هیچ معصیت را ارتکاب نکرده باشد، او را در در مرگ بشارت دهند به بهشت. نفس او ساکن شود به آن. و گفتند: نفس مطمئنه، نفسی باشد مؤمن متیقن به خدای تعالی. نفس او به علم ساکن باشد از خطرات شبهات. کلبی و ابو روق گفتند: اینکه خطاب در قیامت باشد آن را که او را روی سپید باشد و نامه به دست راست دهند. او به اینکه علامات ایمن باشد و ساکن نفس بود و داند که از اهل بهشت است به وعده سابق در حق اینان به بهشت. عطیه گفت: نفسی باشد راضی به قضای خدای تعالی که آنچه قضاء محتوم باشد به او برسد. ابن کيسان گفت: نفسی باشد مخلص، و گفتند: مطمئن باشد و ساکن به نام خدای، بیانه قوله: أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ «۳»، و گفتند: متوکل بر خدای واثق به ضمان او روزی را. ارجعی إلی رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، با نزدیک خدای شو راضی از خدای و خدای از تو راضی. علما خلاف کردند در تأویل اینکه آیت و وقت اینکه مقالت. بعضی گفتند: اینکه آنکه باشد که بنده در نزع بود. اسمعیل بن ابي صالح گفت: اینکه آن ساعت باشد که جان می سپارد، چون به قیامت آید گویند: فَادْخُلِي «۴» ارجعی إلی رَبِّكَ، ای صاحبک یعنی [۱۲۴-پ] جسد تلک النفس، در وقت آن که خدای تعالی جانها باز آفریند در اجساد و گوید: ای جانها: با تنها روی «۱» خشنود و [من] «۲» از شما خشنود، و اینکه قول عکرمة و ضحاک است و روایت عوفی از عبد الله عباس، و دلیل اینکه تأویل قراءت عبد الله عباس است که او خواند: فادخلی فی عبدی،

بر توحید. حسن گفت معنی [آن است] «۳» که: ارجعی إلی ثواب ربک و کرامته، با ثواب و کرامت خدای شو. بعضی دیگر گفتند: اینکه خطاب در دنیا باشد، یعنی ای نفس ساکن شده به دنیا؟ با درگاه خدای شو به ترک دنیا و طلب آخرت. و نصب «راضیه مرضیه» بر حال است. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، گفت: در میان بندگان من شو، یعنی آن کن که بندگان من کنند و شرط بندگی به جای آر و آنگه در بهشت می‌شو، یعنی در باب دخول بهشت حاجت جز به آن نیست تا به شرط بندگی باشد. و جمله داخل است در اینکه از فعل طاعات و اجتناب مقبّحات. مقاتل و قرظی گفتند: «فی» به معنی «مع» است، ای أدخل جنتی مع عبادی. و در آیت تقدیم و تأخیری هست، و اینکه قول بعید است برای آن که بر اینکه تقدیر «و ادخلی» دوم زیادت باشد، و نیز ترک ظاهر کردن بی دلیل روا نباشد. صالح بن حیّان گفت: آیت در حمزه عبد المطلب «۴» آمد روز احد که روح او در روضه‌ای است از روضه‌های بهشت، مکرم و مشرف بنزدیک خدای تعالی تا روز قیامت که با او دهند. و گفتند: در خیب بن عدی آمد آنگه که اهل مکه او را بیاویختند، و روی او به مدینه کرد [ند]، او گفت: بار خدایا؟ اگر مرا بنزدیک تو -----
(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: روید، آد، گا از من. (۳-۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). کا، آد، گا: حمزه بن عبد المطلب.

صفحه: ۲۷۸ خیری هست، روی من با قبله گردان. خدای تعالی روی او با قبله گردانید بی آن که کسی دست به او [۱۲۵-ر] برد، و اگر آیت خاص بود در یک شخص، حکم او عام بود جمله آنان را که به اینکه صفت باشند از مؤمنان «۱». -----
(۱). اساس و الموفق، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید، کا، آد، گا خدای تعالی ما را از ایشان کناد، آد، گا ان شاء الله تعالی.
صفحه: ۲۷۹)

سوره البلد

(اینکه سورت مکی است و بیست آیت است و هشتاد و دو کلمت است و سیصد و بیست حرف است. و روایت است از زر «۱») از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: هر که اینکه سورت بخواند، خدای تعالی او را ایمن کند روز قیامت «۲» از خشم خود.

[سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَالْوَالِدِ وَمَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴) أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَفْقِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكَ مَالاً لِيُدَّ (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹) وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكَيْ رَقَيْتَهُ (۱۳) أَوْ إِطْعَمْتَهُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ (۲۰)

[ترجمه]

قسم نکنم به اینکه شهر. و تو فرود آمده‌ای به اینکه شهر. و پدری و آنچه زاد. بیافریدیم آدمی را در سختی. می‌پندارد که توانا نشود

بر او کسی. می‌گوید هلاک کردم مالی بسیار. می‌پندارد که نمی‌بیند او را کسی.

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: زرّ حیث. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

صفحه : ۲۸۰ نکریم او را دو چشم. و زبانی و دو لب. و ره نمودیم او را به دوره «۱». در نشد در عقبه. و چه آگاه کرده است تو را که چیست آن عقبه. گشادن گردنی. یا طعام دادنی در روزی خداوند گرسنگی. بی‌پدری را خداوند خویشی. یا درویشی را خداوند درویشی. پس بود از آنان که ایمان آوردند و اندرز کردن به صبر و اندرز کردند به بخشایش. ایشان اهل دست راست‌اند. و آنان که کافرند به آیت‌های ما ایشان اهل چپ‌اند. بر ایشان آتش باشد در فرو گرفته «۲». قوله: لا- اُقَسِمُ، اختلاف اقوال در اینکه باب «۳» برفته است که بعضی گفتند: «لا» صله است، و بعضی گفتند: همزه استفهام مقدّر است بر سیبیل تقریر و انکار، و مراد به شهر مکه است، گفت: قسم نکنم به اینکه شهر. و أنت حلّ و الحلّ الحلال، و تو حلالی در اینکه شهر، یعنی آن یک ساعت که خدای تعالی رسول را حلال کرد که آن جا کافران را کشد و اسیر کند. ----- (۱). آج: او را راه حق و باطل. (۲). آج: آتشی است باز بسته. (۳). کا، آد، گا: در لا اقسام.

صفحه : ۲۸۱ و اینکه روز فتح بود که رسول را حلال کردند در حرم که قتال کند و قتل کند. ابن خطل را بکشتند و او دست در استار کعبه زده بود. و مقیس بن صبابه را و جماعتی دیگر را. آنکه رسول- علیه السلام- گفت: انّ الله حرم مکه یوم خلق السموات و الارض فهی حرام الی ان تقوم الساعه لم تحل لأحد من قبلی و لا تحل لاحد بعدی و لم تحل لی الا ساعة من نهار فلا یعضد شجرها و لا یختلی خلاها و لا ینفر صیدها و لا تحل لقطتها الا لمنشد، گفت: خدای تعالی مکه [حرام] «۱» کرد آن روز [۱۲۶-ر] که آسمان و زمین آفرید، و حرام است تا به روز قیامت پیش از من حلال نبود کس را و پس از من حلال نباشد، و مرا نیز یک ساعت از روز حلال بود، درختان او نشاید بریدن و گیاه او نشاید بریدن و صیدش نشاید رمانیدن، و آنچه در او بیابند برنشاید گرفتن، و حلال نباشد. بر گرفتن الا منشدی را که تعریف کند. عباس گفت: یا رسول الله؟ إلا الاذخر. رسول- علیه السلام- گفت: إلا- الاذخر، اذخر را استثنا کرد. اگر گویند: شاید تا رسول- علیه السلام- به قول عباس تحلیل و تحریم کند، گوئیم از اینکه دو جواب است: یکی آن که رسول- علیه السلام- اینکه استثنا خواست کردن برای مساس حاجت مردم به اذخر عباس سبق برد به سؤال رسول- علیه السلام- آنچه در دل داشت از استثنا اذخر بگفت. جواب دیگر از او آن است که: ممتنع نباشد که خدای تعالی اینکه ضرب تحلیل و تحریم در اینکه روز با رسول افکنده باشد و اعلام کرده او را «۲» که آنچه بر لفظ تو برود، صلاح به آن متعلق است. و جواب اول معتمد است. قولی دگر آن است: و أنت حلّ و حلّ، ای حال نازل مقیم، یقال: رجل حلّ، ای حلال و الشیء حلّ بل، ای حلال مباح، و رجل حلّ ای حال، یعنی و تو به اینکه شهر فرود آمده‌ای. و والید و ما ولید، و نیز قسم نکنم «۳» به پدر و آنچه زاده. مجاهد و قتاده و ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۲). اساس آنچ/ آنچه، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). آج: بکنم، کا، آد، گا: کنم.

صفحه : ۲۸۲ ضحاک و ابو صالح گفتند: مراد به «والد» آدم است، و «ما ولد» یعنی فرزندان آدم. ابو عمران الجونی «۱» گفت: «و والد» ابراهیم، «و ما ولد» فرزندانش. عکرمه و سعید جبیر گفتند: «و والد» آن که او را فرزند باشد، «و ما ولد» آن که او را فرزند نباشد که عاقر بود. و بر اینکه قول «ما» نفی باشد و معنی مستقیم نشود الا به اضمار. لقد خلقنا الإنسان، اینکه جواب قسم است، گفت [۱۲۶-پ]: به حق اینکه چیزها که ما آدمی را در شدت و سختی و مقاسات و مکابده آفریدیم. اول مضیق رحم بود، آنکه در بند قماط بود، آنکه در بند مکتب و تعلّم، آنکه در بند تکلیف، آنکه در بند انواع مصایب و حوادث تا اینکه همه را مکابدت و مقاسات می‌کند. عبد الله عباس گفت: فی نصب و تعب. حسن گفت: مکابدت می‌کند شاداید دنیا و آخرت را، و روایتی دگر از او آن است [که] «۲»: مکابدت شکر کند بر سزّاء و مکابدت صبر کند بر سزّاء. عمرو بن دینار گفت: مراد آن است که دندانهای او به درد آید. و اصل «کبد» در لغت شدت باشد و غلظت، یقال: تکبد اللبن اذا غلظ، و منه الکبد لانه کالدم المتکبد، مانند خونی بسته

باشد، قال لیبید: [یا] «۳» عین هَلْمَا بکیت اربداذ قمنا و قام الخصوم فی کبد مجاهد و ابراهیم و عکرمه و عبد الله شداد و عطیه و ضحاک گفتند: یعنی [فی] «۴» انتصاب قامه و اعتدال خلق، ما آدمی را قایم منتصب آفریدیم، منبطح «۵» نیافریدیم. عبد الله عباس گفت: هیچ حیوان نیافرید خدای تعالی منتصب مگر آدمی را، و الا جمله بر چهار پای روند و بیشتر. مقاتل گفت: فی قوه، و مراد به انسان اسید بن کلدۀ بن اسید بن خلف است و او را ابن الأشدین گفتندی، و او به قوت به صفتی بود که ادیمی عکاظی بیاوردندی، او پای بر آن جا نهادی، به ده ----- (۱). کا، آد، گا: ابو عمران الجونی. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳-۴). اساس: ندارد، با توجه به کا افزوده شد. (۵). آج: مسطح.

صفحه ۲۸۳: مرد خواستندی تا از زیر پای برون آرند. ادیم پاره پاره شدی، و چندان که پای او بر آن بودی در زیر قدم او بماندی. و بعضی دگر گفتند: فی شدۀ الأمر و النهی و الثواب و العقاب [۱۲۷-]. ابن زید گفت: خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ، یعنی آدم را. فی کبِد، اى فی وسط السماء. و کبد السماء و کبدۀ واحد. ابو بکر و راق گفت: لا یبلغ هواه و لا یدرک مناه، چندان که پیش تا زد مراد خود در نیابد. ابن کیسان گفت: یعنی منتصب باشد در شکم مادر، چون خواهد تا برون آرد نگوسار کند «۱» او را و سرنگون کندش. بعضی دگر گفتند: اى فی غلظۀ کبد و قساوۀ قلب، ما او را سخت دل ستر جگر آفریدیم با ضعف ترکیب او، وصف خبث دخیله «۲» او کرد. جعفر گفت: فی بلاء و محنۀ. ابن عطا گفت: فی ظلمۀ و جهد. أ یَحْسَبُ الْإِنْسَانَ «۳»، یعنی اسید بن کلدۀ بن الاسید، اینکه مردمی پندارد که کس بر او قادر نباشد، برای آن که او قوتی تمام دارد، و گفتند: مراد به انسان ولید مغیره است. یَقُولُ أَهْلَكَ مَالًا بُدًّا، می گوید: مالی بسیار هلاک کردم در خصومت محمّد. مقاتل گفت: آیت در حارثۀ بن عامر بن نوفل بن عبد مناف [آمد] «۴»، و او به ظاهر در مسلمانی آمده، رسول او را کفّارت فرمودی، گفت: مال من در کفّارات و نفقات تلف شد تا در دین محمّد رفتم. و اصل «لبد» من تلبد الشعر اذا ترکب و تکائف فصار کاللبد. و ابو جعفر خواند: «لبد» به تشدید «با» و هو جمع لا بد، کراکع و رکع و ساجد و سجد. و مجاهد خواند: «لبد» به دو ضمّه مخفّف، کقولهم: أمر نکر و رجل خبث، و باقی قرءاء به ضمّ «لام» و فتح «با» ی ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: نگوسار کند. (۲). آج، کا: و حیلۀ. (۳). آج و دیگر

نسخه بدلها: ندارد، چاپ شعرانی (۹۲/۱۲): أ یَحْسَبُ أَنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ «۴». اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

صفحه ۲۸۴: مخفّف. و آن را دو وجه باشد: یکی آن که جمع «لبدۀ» باشد کغرّفۀ و غرف و ظلمۀ و ظلم، و یکی آن که واحد باشد، کقثم و حطم. و اینکه اسم معدول نیست [۱۲۷-پ] برای آن که مصروف است. أ یَحْسَبُ أَنْ لَمْ یَرَہْ أَحَدٌ، می پندارد که کس او را نمی بیند، یعنی اینکه هر دو گمان خطاست: آن که پنداشت که [کس] «۱» بر او قادر نباشد و کس او را نبیند، بل خدای تعالی بر او قادر است و او را ببیند «۲». و گفتند: مراد به «أحد» محمّد است - صلی الله علیه «۳»، یعنی می پندارد که محمّد او را نمی بیند در انفاق که اینکه مال که دعوی می کند نفقه نکرده است و دروغ می گوید. سعید جبیر و قتاده گفتند معنی آیت آن است که: او گمان می برد که هیچ کس نمی بیند او را که فردای قیامت او را مطالبت کند که اینکه مال از کجا جمع کرد و کجا وضع کرد و از چه منع کرد و در چه صرف کرد، یعنی خدای - جل جلاله. عبد الله عباس روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: روز قیامت «۴» بنده را رها نکنند که قدم از قدم بردارد تا از عهده چهار چیز بیرون نیاید «۵»: از عمر که در چه به سر برد، و از مالش که از کجا کسب کرد و کجا خرج کرد، و از علمش که چگونه بر آن کار کرد، و از دوستی ما که اهل البیتیم. و یحسب و یحسب خوانده‌اند، یقال: حسب یحسب و یحسب جمیعا. عمر عبد العزیز «۶» گفت که: مرا مردی از بنی عامر روایت کرد از پدرش که او گفت: در قفای رسول نماز کردم، اینکه سورت بخواند و در هر دو جای «یحسب» خواند به کسر «سین».

----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: می بیند. (۳). آج و اله و سلّم. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها هیچ. (۵). کا، آد، گا: بر نیاید. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: عمر بن عبد العزیز.

صفحه : ۲۸۵ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ، آنکه او را یاد داد نعمتهایی که با او کرد و بر او شمرد آنچه او را فراموش بود، گفت: نه ما او را دو چشم دادیم و زبان دادیم، و دو لب. قتاده گفت: نعمتهای خدا بر ما متظاهر است، خدای ما را بر آن تقریر می کند تا شکر او [۱۲۸-ر] کنیم. ابو حازم روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت، خدای تعالی گفت: در بعضی کتب: یا بن آدم؟ اگر زبانت با تو منازعت کند در آنچه با تو حرام کرده‌ام، در پیش او دو طبقه نهادم، یعنی دو لب تا اطباق کنی و فراهم آری. و اگر چشم با تو منازعت کند در آنچه بر تو حرام کرده‌ام، در پیش او دو طبقه کردم از جفن و کفله او تا اطباق کنی. و اگر فرج با تو منازعت کند در محرمات، در پیش او دو طبقه کردم از پایهای تو تا اطباق کنی بر او. وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ، و هدایت کردیم او را به دو طریق. بیشتر مفسران بر آنند که مراد به دو طریق، ره خیر و شرّ است. و اینکه قول روایت کرده‌اند از رسول علیه السلام- و از امیر المؤمنین علی، و رسول- علیه السلام- گفت: إنما هما نجدان نجد الخير و نجد الشر فما يجعل نجد الشر احب اليكم من نجد الخير، گفت: آن دو طریق است، طریق خیر و طریق شرّ، چیست آن که راه شرّ بنزدیک شما دوست «۱» کرده است از راه خیر. و محمد بن کعب گفت از عبد الله عباس و سعید مسیب و ضحاک گفتند: مراد به «نجدین» پستانهای مادر است که کودک را در طفولیت به او هدایت کرد. و «نجد» در لغت ره بلند باشد من قول الشاعر: غداة غدوا افسالك بطن نخلة و آخر منهم جازع نجد كعبك اگر سؤال کنند بر قول اول و گویند: چرا طریق شرّ بلند خواند، و در شرّ علو و ارتفاع نباشد، گوئیم: ممتنع نباشد که آن را «نجد» خواند برای ظهورش که خدای تعالی پیدا کرده است و اعلام کرده و به دلیل پیدا کرده تا مکلفان اجتناب کنند، پس به ظهور به مثبت بلندی است. و روا بود که برای آن «نجد» [۱۲۸-پ] ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج، کا افزوده شد.

صفحه : ۲۸۶ خواند آن را که در اجتناب او رفعت و شرف حاصل شود. و جواب سهام [از] «۱» اینکه آن است که: برای اشتراک ایشان در آن که طریقتند «۲» و اگر چه متباین اند از یک وجه بر عادت عرب که ایشان دو اسم را به یک نام بیارند و ضم کنند با هم و به لفظ تشبیه بگویند چون مشترک باشند در بعضی صفات، کالقمرین للشمس و القمر، و المعرین لابی بکر و عمر، و الحسنین للحسن و الحسين و الجدیدین و العصرین و البردین و غیر ذلك. فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، در او چند قول گفتند: یکی آن که مراد نفی است، ای لم یقتحم عقبه، باز نگذاشت. اگر گویند: نه عرب اینکه لفظ استعمال نکند مگر به تکریر «لا» نحو قوله: فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى «۳»، و قولهم: لا- جئنی و لا- زرتنی، قال الحطیئة: و ان كانت النعماء فيهم جزوا بها و ان انعموا لا كدروها و لا كدوا جواب آن است «۴» اگر چه در ظاهر کلام اینکه تکرار نیست در معنی هست که عقبه در آیت مفسر است [به] «۵» چند چیز من قوله: فَكَيْ رَقَبَةٍ، فكأنه قال: و لا فك رقبه و لا اطعم مسکینا، و گفتند: اینکه اضمار «لا» در آن جاست که گفت: ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا «۶»، و التقدير: و لا كان من الذين امنوا. و قول اول قریب تر «۷» است برای آن که در اینکه قول باید گفتن «ثم» به معنی «واو» است و آنکه «لا» اضمار باید کردن. وجهی دیگر گفتند: کلام معنی دعاست، چنان که: لا أصلحه الله، و لا جعل فيه البركة، یعنی باز مگذاراد عقبه. و وجهی دگر آن است که: کلام متضمن معنی استفهام است، و التقدير: فهلما اقتحم العقبة، چرا اینکه عقبه باز نگذاشت! و اینکه [که] «۸» گفت: أَهْلَكَ مَالًا بُدًّا، اینکه مال که در دشمنی رسول و اطفاء نور او و ----- (۲-۱). آج: در طریقتند، کا، آد، گا: در یک طریقتند. (۳). سوره قیامت (۷۱) آیه ۳۱. (۸-۵-۴). آج و دیگر نسخه بدلها که. (۶). سوره بلد (۹۰) آیه ۱۷. (۷). اساس: مرتب تر، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۸۷ اخفاء کلمت او صرف کرد [۱۲۹-ر]، چرا در فك رقاب و اطعام مساکین صرف نکرد، و اینکه وجه به نسبت معنی نیک است، اگر نه آن است که عرب حذف حرف استفهام نکنند «۱» أَلَا آن جا که در کلام دلالتی باشد بر حذف او از عوضی یا قرینه‌ای. آنکه گفت: وَ مَا أُدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ، و تو چه دانی ای محمد که آن چه عقبه است؟ در «عقبه» چند قول گفتند: عبد الله عمر گفت: کوهی است در دوزخ. کعب الأخبار گفت: در که‌ای است در دوزخ که از هفتاد در که به او رسند. حسن و قتاده گفتند:

عقبه‌ای است پیش از صراط که آن عقبه جز به طاعتی گران باز (۲) نگذارند، و از اینکه جا گفت - رسول علیه السلام: ان امامکم عقبه کؤدا لا یجوزها المثقلون و انی ارید أن أتخفف لتلك العقبة. مجاهد و ضحاک و کلبی گفتند: صراط است که صراط بر سر دوزخ بنهند مانند جبری که بر جوی نهند به تیزی شمشیر، سه هزار سال، راه، بهری نشیب و بهری فراز و بهری راست. و بر پهلوهای او خطا طیف و معالیق و کلایب باشد به مانند تیه‌های سعدان، بهری از او به سلامت برهند و بهری برهند مخدوش و مجروح و بهری در دوزخ افتند منکوس. مردم بر او بهری چون برق جهنده می‌روند و بهری چون باد بزنند، و بهری چون سواری نیکرو، و بهری مانند مردی که به تاختن تازد، و بهری چون کسی که آسان رود، و بهری افتان و خیزان روند، و بهری به قدم اول که پای بر صراط نهند، پای ایشان بر جای نایستد، در دوزخ افتند. و اقتحام او بر مؤمنان چندان باشد که از نماز دیگر تا نماز شام. بعضی دگر گفتند: مراد [۱۲۹-پ] به عقبه نفس دوزخ است. قتاده گفت: اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد سالک سیبل تکلیف را از فک رقاب و اطعام مساکین که او در مشقت اینکه تکلیف با کسی ماند که او را اقتحام عقبه‌ای باید کردن. و یکی را از جمله بزرگان پرسیدند که: اینکه عقبه چیست! گفت: هی ----- (۱). (۱). کا، آد، گا: نکند. (۲). کا، آد، گا: کران بار. [.....]

صفحه : ۲۸۸ نفسک فجاوزها و قد فزت، گفت: نفس تو است، از او در گذر و رستی. و اینکه معنی نزدیک است به قول قتاده، برای آن که مراد مخالفت هوای نفس است و تکلف (۱) او با صعود عقبه ماند، و معنی آیت و نظم او علی احد الوجهین باشد بر اختلاف اینکه اقوال که رفت، برای آن که قدیم تعالی تفسیر داد عقبه را فی قوله: وَ مَا أَدْرَاکَ مَا الْعَقَبَةُ، فَکَ رَقَبَةٍ، کأنه قال: هی فک رقبة. بر قول آنان که گفتند: مراد به «عقبه» تکلیف است، گفتند: اینکه شرح و بیان آن است که اینکه عقبه، آزاد کردن گردنی باشد با (۲) طعام دادن مسکینی بر آن تأویل که از قتاده حکایت کرده شد. و بر قول آنان که گفتند: «عقبه» دوزخ است یا صراط است، یا وادی است، یا عقبه قیامت است، تقدیر محذوفی کرد، گفت تقدیر آن است که: و ما أدریک ما اقتحام العقبة إناها من (۳) فک رقبة أو اطعام، تو چه دانی ای محمّد که اینکه عقبه به چه گذارند، به اینکه چیزها که در عقب آیت هست: از فک رقبت و طعام دادن مسکین علی حذف المضاف و اقامه المضاف إلیه مقامه لدلالة الکلام علیه چه اگر اینکه تقدیر نکنند معنی مستقیم نشود. حق تعالی گفت: اقتحام اینکه عقبه و باز گذاشتن او به اینکه توان کردن که اینکه تکالیف را امثال کنند، منها: فَکَ رَقَبَةٍ، از آن جمله آن که گردن [۱۳۰-ر] آن که در بند بندگی او باشد، یا در بند وام یا دیت یا مانند اینکه باشد، آزاد کند و بگشاید. و «فک» و «فتق» و «فرق» و «فلق» نظایراند. و قراء خلاف کردند در اینکه. ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی و رشاد (۴) و ابو رجاء و حسن بصری بخوانند: و فک رقبة و أطعم، علی الفعل، و رقبة منصوب بوقوع الفعل علیه. باقی قراء بر اسم خوانند مرفوع علی أنه خبر المبتدأ المحذوف (۵)، تقدیره هی فک رقبة أو ----- (۱). آج: تکلیف. (۲). آج یا. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: هو. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: و در شاذ. (۵). کا، آد، گا: خبر مبتدا محذوف.

صفحه : ۲۸۹ اطعام. و ابو عبیده (۱) و ابو حاتم اختیار اینکه کردند برای آن که تفسیر اسم است، و تفسیر اسم، به اسم، اولیتر باشد از آن که به فعل. قراء و بعضی دگر گفتند (۲) اختیار آن کردند لعطف الفعل علیه فی قوله: ثُمَّ کَانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا (۳). أو إطعام فی یوم ذی مَسْعَبَةَ، یا طعام دادن در روزی خداوند گرسنگی (۴) روزی گرسنه، من باب قولهم: لیل قائم و نهار صائم. یَتِیماً ذَا مَقْرَبَةٍ، نصب «یتیم» بر عمل مصدر است که مصدر عمل فعل خود کند، تقول: عجب من ضرب زید عمرا، ای من أن یضرب زید عمرا. ذَا مَقْرَبَةٍ، خداوند خویشی و نزدیکی، چنان که گفت: وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبَى (۵). و بعضی دگر گفتند: ذَا مَقْرَبَةٍ، از قرابت نیست، بل از قرب است که تهیگاه (۶) باشد، یعنی ذَا خَاصِرَةَ مَطْوِیَّةٍ مَتَلَصِّقَةٍ مِنَ الْجُوعِ، تهیگاه (۷) به هم آمده از گرسنگی. أو مَسْکِینًا ذَا مَتْرَبَةٍ، [ای] (۸) ذَا فِقْرٍ وَ حَاجَةٍ، یقال: تَرَبَّ الرَّجُلُ إِذَا افْتَقَرَ حَتَّى لَصِقَ بِالْتَرَابِ مِنَ الْفَقْرِ وَ الذَّلَّةِ، از درویشی با خاک برابر باشد به مذلت، چنان که مسکین گویند لسکون حرکاته، و فقیر گویند لانکسار فقار ظهره. و گفتند: برای آن که مأوای او خاک

باشد [۱۳۰-پ]، فرش و بسطی ندارد. و ابو حامد الخارزنجی گفت: «متربه» از تربت است، و هی شدّه الحال، قال الشّاعر: و کنا اذا ما الضیف حل بأرضنا سفکنا دماء البدن فی تربّه الحال براء بن عازب روایت کرد که: اعرابی بنزدیک رسول آمد- صلوات الله علیه- و گفت: یا رسول الله؟ علمنی عملا- یدخلنی الجنه، گفت: یا رسول الله مرا علمی بیاموز که مرا به بهشت برد، رسول- علیه السلام- گفت: اگر چه سؤال به لفظ ----- (۱). کا، آد، گا: ابو عبید. (۲). اساس گفتند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). سوره بلد (۹۰) آیه ۱۷. (۴). کا، آد، گا و. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷. (۶-۷). اساس: تهی گاه. (۸). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۹۰ مختصر گفتمی، به معنی بزرگ است. برو عتق نسبت کن و فک- رقت. گفت: یا رسول الله: نه هر دو یکی باشد! گفت: نه، «عتق» آن باشد که تو برده خود را آزاد کنی، و «فک» آن باشد که او را بر بها دادن خود یاری دهی، یعنی مکاتب را و منحت روان داری، یعنی شتر و گوسفند بدهی تا یک دو روز مردمان درویش بدوشند و به شیر آن منتفع شوند، و عطا و مبرت بازنگری از خویشان و اگر چه ظالم باشند. اگر اینکه نتوانی کردن، گرسنه را طعام ده و تشنه را آب ده و مرا معروف کن و نهی منکر کن. اگر اینکه نیز نتوانی کردن، زبان نگاه دار الا از خیری. ثمّ کان من الذین آمنوا، عطف است علی قوله: فلما اقتحم، و «فک» و «أطعم» علی قراءه من قرأهما، پس از آنان باشد که ایمان آرند به خدای و عمل صالح کنند. و تواصوا بالصبر، و یکدیگر را اندرز کنند به صبر کردن «۱» و به رحمت کردن بر یکدیگر. و «مرحمت» «۲» مصدر است و هی مفعله من الرحمة. أولئك أصحاب الیمین، ایشان مردمان دست راست باشند، مفعله من الیمین، و اینکه به موضع لایق باشد، یعنی به ره «۳» دست راست به بهشت روند [۱۳۱-ر]. و الذین کفروا بآیاتنا هم أصحاب المشأمة، و آنان که به آیات ما کافر باشند، اصحاب دست چپ باشند، يقال: خرجت یمنه و شأمة، و لا- يقال شمله، و منه الیمن فی التقوی و الشوم فی التطیر، و منه الیمن و الشأم لانهما علی یمین القبلة و شمالها. علیهم ناز مؤصده، بر ایشان آتشی باشد در فرو گرفته و بسته. ابو عمرو و حمزه و یعقوب «مؤصده» خواندند به همز «۴»، و دگر قراء بی همز. قراء و ابو عبید گفتند: اینکه دو لغت است. اصدت الباب و أوصدته لغتان، و بعضی دگر گفتند: همز «۵» به معنی اطباق باشد، و ترک همز «۶» به معنی اغلاق- و الله الموفق. ----- (۱). کا، آد، گا و تواصوا بالمرحمة، و اندرز کنند. (۲). کا: رحمت. [.....] (۳). کا، آد، گا: به جانب. (۴-۵-۶). آج: همزه.

صفحه : ۲۹۱

سورة الشمس

اینکه سورت مکی است و پانزده «۱» آیت است و پنجاه و چهار کلمت است و دویست و چهل و هفت حرف است. و ابی کعب روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: هر که او سورة الشمس بخواند، خدای تعالی او را چندان ثواب دهد که ثواب آنان باشد که هر چه آفتاب و ماه «۲» بر او تابد «۳» به صدقه داده باشند «۴».

[سورة الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا

(۱۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انبَثَّ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)

[ترجمه]

به حق آفتاب و چاشتش. و به حق ماه چون از پی او می‌رود. و روز چون روشن کند. و به حق شب چون بیوشاند آن را. و به آسمان و بنای آن. ----- (۱). اساس: هشده/ هجده، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها. (۲). آج: ماهتاب. (۳). کا: نافته باشد، آد، گا: تاییده باشد ثواب. (۴). کا، آد، گا: صدقه بنویسند، آج صدق رسول الله - صلی الله علیه و آله.

صفحه : ۲۹۲ و زمین و گستردگی آن. و تن و راستی آن. الهام داد او را بی سامانی و پرهیزگاری اش «۱». ظفر یافت آن کس که پاک داشت آن را. و نومید شد آن که بپالود آن را. دروغ داشتند ثمود به عصیانشان. چون انگیخته شد بدبخت ترین ایشان. گفت ایشان را پیغامبر خدای، شتر خدای و آبخورش «۲». او. دروغ داشتند او را و بکشتند آن را هلاک کرد بر ایشان خدایشان به گناهشان راست بکرد آن را. و نترسید عاقبت آن. قوله: وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، حق تعالی قسم کرد به اینکه چیزها «۳» و بیان قسم او رفته است پیش از اینکه. اول قسم کرد به آفتاب و چاشت او، و برای آن اینکه وقت را تخصیص کرد به او و اضافت کرد با او که در آن وقت ارتفاع او باشد و نزدیک استوای او در قطب آسمان. مجاهد گفت: ضُحَاهَا، ضوءها، روشنای «۴» آفتاب خواست. قتاده گفت: به «ضحی» جمله روز خواست [مقاتل گفت: گرمای او خواست] «۵»، بیانش قوله: لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى «۶». -----

----- (۱). اساس: پرهیزگاریش. (۲). اساس: آب خورش. (۳). آد، گا: دو چیز. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: روشنایی. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۹.

صفحه : ۲۹۳ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا، أى تبعها، به حق ماه چون از پی آفتاب برود، يقال: تلوت الرجل اذا تبعته اتلوه تلوا. ابن زید گفت: ماه از پی او «۱» رود، و در اول ماه چون آفتاب بر آید، ماه از پی ماه او بر آید، و در آخر ماه تابع او باشد. در غروب چون آفتاب فرو شود [۱۳۲-]، ماه از پی او فرو شود. حسن بصری گفت: إذا تليها ليلة الهلال، چون از پی او رود آن شب که نو شود. و گفتند: از پی او می‌رود و از او نور می‌ستانند، چه «۲» ماه هم آن رنگ دارد که در اوایل ماه بینند او را بی نور، چندان که ملاقات او بیشتر باشد با آفتاب، نورانی تر بود تا شب بدر که به یکدیگر «۳» مقابل شوند جمله نورانی شود. وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا، و به حق روز که آفتاب را روشن کند، یعنی آفتاب را پدید آرد و پیدا کند، چه آفتاب در روز پدید آید و در شب در زیر زمین بود - علی اختلاف الأقوال فیه. و گفتند «۴»: «ها» کنایتی است از نامذکوری، یعنی إذا جلی الظلمة، چون روشن کند تاریکی را. وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا، و به حق شب چون باز پوشد آفتاب را، چه آفتاب در شب نا پیدا بود. وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا، در او [دو] «۵» قول گفتند: یک قول آن است که «ما» به معنی «من» است، چنان که گفت: فَمَا نَكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ «۶»، أى من طاب، و قوله: وَلَا تَنكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ «۷». و قولی دیگر آن است که: «ما» مصدری است، یعنی والسما و بنائها، به حق آسمان و آن که آن را بنا کرد، بر قول اول یعنی خدای - عز و جل. و بر قول دوم: به حق آسمان و بنای آن، چنان ----- (۱). کا،

آد، گا: آفتاب. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها جرم. [.....]. (۳). آج: که نیک. (۴). کا، آد، گا ضمیر. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۳. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۲۲.

صفحه : ۲۹۴ که گفت: وَصَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ «۱»، أى برحبها، و قوله: بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي «۲»، أى بغفران الله. وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا، و به حق زمین. و «ما» همچنان محتمل است آن دو وجه را. و به حق آن خدای که زمین بگسترده، یا به حق زمین و بسط او و گستردگی «۳» او، يقال: طحا يطحو طحوا، و دحا يدحوا دحوا إذا بسط و مد، قال علقمة: حا بك قلب فى الحسان طروب و تطاحى

القوم اذا تدافعوا دفعا [۱۳۲-پ] شدید الانبساط. وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، «ما» (۴) محتمل است آن دو وجه را «۵»، چنان که «۶» مصدری و [یکی به] «۷» معنی «من»، و به حق نفسی و تسویت او و استقامت و تعلیل او در خلقت، یا به حق نفسی و به حق خدایی که او را بیافرید نکو آفرید. حسن گفت: مراد به «نفس» آدم است و تسویت او در خلقت که خدای تعالی او را منتصب «۸» آفرید و دگر حیوان را منبطح «۹». فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، الهام داد، یعنی اعلام کرد و تعریف کرد او را ره خیر و شر و طریق طاعت و معصیت، و او را مخیر کرد در اینکه هر دو تا اگر خواهد اختیار خیر کند مستحق ثواب شود یا اختیار شر کند مستحق عقاب شود. و گفتند: مراد به الهام توفیق و خذلان است که تقوی و فجور به توفیق و خذلان او کنند. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، اینکه جواب قسم است و «لام» در او مضمَر است، و التَّقْدِيرُ «۱۰»: لَقَدْ أَفْلَحَ، چه جواب قسم چون موجب باشد از «لام» مستغنی نباشد، -----

----- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۲۵. (۲). سوره یس (۳۶) آیه ۲۷. (۳). آج: گسترگی، کا، آد، گا: گسترگی. (۴). کا، آد، گا هم. (۵). آج: از دو وجه. (۶). کا، آد، گا: یکی. (۷). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). کا، آد، گا: مستوی. (۹). آج: مسطح. [.....] (۱۰). آج و الله.

صفحه : ۲۹۵ گفت: به حق اینکه چیزها که فلاح و ظفر یابد آن کس که او نفس را از کفر و معاصی پاکیزه دارد. و قومی دگر گفتند: لَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، آن که او را خدای پاک گرداند، و اینکه قول ضعیف است برای آن که مخالف ظاهر است. وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا، و خایب و نومید شود آن کس که او نفس خود را مدنّس و مذلّل و خامل بکند. و معنی «دسیها» دسها ای جعلها مجهولا خاملا بالمعصیه، من الدسیس، یقال: دس فلان نفسه فی القوم إذا أخفاها فیهم، و عرب را عادت باشد که چون حرفی مشدّد با حرفی دگر از جنس او مجتمع بود از «۱» [۱۳۳-ر] حرف باز پسین «۲» «یا» بدل کنند، کقولهم: تظنّیت لكذا، ای تظنّنت و تقضی البازی ای تقضض، و خرجنا نلتعی ای نلتع إذا خرجوا لاجتناء اللعاع، و آن نبئی باشد ناعم پاریسیان انجیمک «۳» گویند آن را. سعید جبیر مجاهد گفتند: «زکیها» اصلحها و طهرها، و دسیها أضلّها و أغواها، و معانی متقاربنند. قتاده گفت: افجرها، فاجر بکند او را. عبد الله عباس گفت: أبطلها و أهلکها، به هلاک کند او را. سعید بن ابی هلال روایت کرد که رسول - علیه السلام - چون اینکه آیت بخواندی، وقف کردی، آنکه گفتم: اللهم ات نفسی تقویها و زکها أنت خیر من زکیها و أنت ولیها و مولاها «۴». كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، دروغ داشت ثمود و قبیله ایشان پیغامبر خود را که صالح بود به طغیان و عصیان خود. و عطاء خراسانی «۵» روایت کرد از عبد الله عباس که گفت: طغوی، نام آن نوع عذاب بود که ایشان را کردند، یعنی ایشان به عذاب کافر بودند و اعتقاد نداشتند که ایشان را عذاب خواهند کردن. حسن بصری و حماد سلمه در شاذ خواند [ند] «۶»: «بطغویها»، به ضم «طا» و عامّه قراء -----

----- (۱). کا، آد، گا: آن. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها به. (۳). کا، آد، گا: ندارد، آج: نجتیک. (۴). کا: مولیها. (۵). کا، آد، گا: خوراسانی. (۶). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۹۶ به فتح «۱»، و هما لغتان: کالفتوی و الفتیا. إِذِ ابْتِغَتْ أَشْقَاهَا، چون انگیخته شدی شقی ترین ایشان، و آن قدار بن سالف بود که ناقه صالح را بکشت، و او مردی بود - علی ما جاء فی الأخبار - اشقر موی، ازرق چشم، کوتاه بالا، ملترق الخلق «۲». و نام مادرش قدیره بود. امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت: چند بار رسول - علیه السلام - مرا گفت: ان أشقی الأولین عاقر الناقة و أشقی الاخرین من یقتلک، گفت: شقی ترین اولیان آن بود که ناقه صالح را [۱۳۳-پ] کشت، و شقی ترین آخریان آن باشد که تو را بکشد. و در خبر هست که: هر وقت که او را دل تنگ شدی، محاسن به دست گرفتی و گفتم: ما یمنع أشقاها أن یخضبها من فوقها بدم، چه گوش می دارد آن شقی ترین امت و چه منع می کند او را از آن که خضاب کند اینکه محاسن را از خون اینکه سر. فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ، گفت ایشان را پیغامبر خدای، یعنی صالح - علیه السلام ناقه الله، نصب او بر اغراء و تحذیر است، یعنی احفظوا ناقه الله و راعوها و احذروا عقرها. وَ سُقِيَهَا، أي سقیها ایاکم اللبن «۳»، و دادن او شما را شیر، و فعلی از ابنیه مصادر «۴» است: کالفتیا و اللقیاء، و گفت: سقیاء نصیب و شرب باشد من قوله، تعالی: قَالَ هَذِهِ نَاقَةُ لَهَا شَرِبٌ وَ لَكُمْ شَرِبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ «۵»، یعنی احفظوها و

شریها، او را «۶» نگاه داری «۷» و آن نصیب که شما [را] هست از شیر او یا حذر کنی «۸» از کشتن او، و آن نصیب که او را هست از آب شما- چنان که در قصه رفته است- از «۹» میان ----- (۱). آد، گا طا. (۲). کا، آد، آد، با هم رسته. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بلبن. (۴). اساس: او مبلیه، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۵۵. (۶). اساس: اول، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). کا، آد، گا: نگه دارید. [.....]. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: حذر کنید. (۹). کا، آد، گا: آب از.

صفحه : ۲۹۷ ایشان و ناقه بخشیده بود، یک روز ایشان را بود و یک روز ناقه را. آنکه حق تعالی گفت: ایشان اصغاء نکردند با قول صالح و او را باور نداشتند. فَكَذَّبُوهُ، به دروغ داشتند او را، یعنی صالح را و ناقه را پی بکردند. و اینکه عبارت باشد از نحر او برای آن که شتر را چون بخواستندی کشتن، اول پی بکردندی به شمشیر. فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا، خدای تعالی ایشان را هلاک بر آورد «۱» به گناهشان، و آن کفر ایشان بود به صالح و کشتن ناقه. آنکه «۲» در معنی «دمدم» خلاف کردند. بعضی گفتند: دمدم [۱۳۴-] و دمر به یک معنی باشد. و گفتند معنی آن است که: أطبق عليهم العذاب، عذاب به سر ایشان فرو آورد چنان که به همه برسید، من قولهم: [ناقۀ] «۳» مدمومۀ «۴» إذا كانت ملبسۀ بالشحم «۵». و گفتند: دمدم علیهم، ای غضب علیهم، چه «دمدمه» تردید الحال المکروهه باشد. و مؤرج گفت: دمدمه هلاک «۶» استیصال باشد. و گفتند: دمدمه، ادامت باشد، یعنی ادام العذاب علیهم، عذاب بر ایشان دایم کرد. فَسَوَّاهَا، راست بکرد آن دمدمه و عذاب بر ایشان تا کس از آن بنجست. و گفتند: ضمیر راجع است با مدینه ایشان شهر بر ایشان راست کرد، یعنی بیران کرد «۷» بر ایشان کقوله: فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ «۸». وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا، عبد الله عباس و حسن «۹» و قتاده و مجاهد گفتند: خدای تعالی از تبع و عاقبت آن عذاب نترسید که از آن مضرتی یا لائمتی با او --- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: هلاک کرد. (۲). کا، آد، گا: مفسدیران. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس: دمدمه، آج، آد، گا: مدمومه، با توجه به کا تصحیح شد. (۵). آج: باللحم. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۷). آج، آد، گا: ویران، کا: بیرون. (۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۲۶. (۹). کا، آد، گا: حسن بصری.

صفحه : ۲۹۸ گردد. ضحاک گفت: یعنی کشنده ناقه از عاقبت آن دمدمه و هلاک نترسید، یا از عاقبت آن فعله «۱» که کرد از عقر ناقه. و شاید تا بر اینکه قول ضمیر راجع [بود] «۲» با ناقه علی تأویل عقبی عقرها، من باب خربت سور المدینه. مدنیان و ابن عامر: «فلا يخاف» خواندند به «فا» عطفاً علی قوله: فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمَدَمَ، فَسَوَّاهَا، فلا يخاف، چه اینکه حوادث یک از پس دیگر بود و به عقب یکدیگر. و «فا» تعقیب را باشد. و آن که به «واو» خواند، گفت: «واو» حال است و جمله فعلی در جای حال است، ای غیر خائف عقباها «۳»، و العقبی العاقبة [۱۳۴-پ]. (۱). آج، آد، گا: فعل. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). عقباها/عقبیها. [.....]

صفحه : ۲۹۹

سوره واللیل

«۱» بدان که اینکه سورت مکی است و بیست و یک آیت است و هفتاد و یک کلمت است و سیصد و دو حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: [هر که او سورت و اللیل بخواند، خدای تعالی روز قیامت چندان ثواب دهد او را که] «۲» راضی شود، و او را از دشواری «۳» و سختی عافیت [دهد] «۴» و خواری «۵» میسر کند برای او.

[سوره اللیل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴) فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى (۵) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنِيَّ لَهُ لِيْسْرَى (۷) وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (۸) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹) فَسَنِيَّ لَهُ لَلْعُسْرَى (۱۰) وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱) إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (۱۴) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۶) وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (۱۹) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰) وَلَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱)

[ترجمه]

و به حق شب چون باز پوشد. و به حق روز چون روشن کند. و به آنچه آفرید نر و ماده را. که عمل شما مختلف است. اما آن که عطا دهد و پرهیزگار باشد. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: سوره اللیل. (۴-۲).

اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج، کا: دشواری. (۵). کا، آد، گا: آسانی را.

صفحه: ۳۰۰ و راست دارد ثواب را. توفیق دهیم او را به کار خوارتر. و امّا آن که بخل کند و توانگر شود. و دروغ دارد ثواب را. خذلان کنیم او را به کار دشوارتر. و بنگزیراند از او مالش چون هلاک شود. بر ماست بیان (۱). و ما راست آخرت و دنیا. بترسانیدم شما را از آتشی که می‌بشخند (۲). ملازم نشود با آن آلا بدبخت تر. آن که دروغ دارد و بر گردد. و بپرخیزد از آن پرهیزگارت تر. آن که بدهد مالش زکات دهد (۳). و نیست کسی را بنزدیک او نعمتی که پاداشت کند. الا طلب رضای خدای بلندتر را. و خشنود (۴) شود. قوله: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، حق تعالی قسم کرد به شب چون بپوشد روشنایی روز را (۵)، و نیز قسم می‌کند به روز چون روشن شود. ----- (۱). آج: بدرستی که بر ماست راه نمودن. (۲). آج: که زبانه می‌کشد. (۳). آج: مال خود تا پاک شود. (۴). آج: و زور بود که خشنود. (۵). کا و النهار اذا تجلّی.

صفحه: ۳۰۱ و ما خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى، در «ما» دو قول گفتند: یکی آن که به معنی مصدر است، یعنی و خلق الذکر و الأنثی، نیز (۱) قسم کرد به آفریدن او نر و ماده را برای تناسل و توالد. و بعضی دگر گفتند: «ما» به معنی «من» است، یعنی و من خلق، و به حق آن خدای که نر و ماده آفرید، و مقوی اینکه تأویل قراءت عبد الله مسعود است که خواند: و الَّذِي خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى. إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى، «إِنَّ» جواب قسم است، سوگند خورد به اینکه چیزها که سعی شما که مکلفانی (۲) مختلف است، بهری سعی می‌کنند در آن که گردن خود [آزاد کنند، بهری سعی می‌کنند در آن که گردن خود] (۳) ببندند، و بهری سعی می‌کنند در نجات خود، و بهری سعی می‌کنند در هلاک خود. بیان [اینکه] (۴) قول رسول است - علیه السلام - که گفت: التَّيَّاسُ رَجُلَانِ فَمَتَاعُ نَفْسِهِ فَمَعْتَقُهَا وَبَايَعُ نَفْسَهُ فَمَوْبِقُهَا، گفت مردم دواند: یکی آن است که خود را بخرد و آزاد کند، و یکی آن است که خود را بفروشد و هلاک کند [۱۳۵-پ]. فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى، آنکه بیان کرد آن دو نوع مردم را گفت: اما آن که مال بدهد و از خدای بترسد و از محارم و معاصی او بپرخیزد (۵). وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى، و ایمان دارد به ثواب و جزاء و مکافات، كَقَوْلِهِ: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى (۶)، و (۷) اینکه قول عکرمه است و شهر بن حوشب از عبد الله عباس. و بهری دیگر گفتند: (۸) به اینکه «حسنى» خلف و عوض خواست در دنیا، بیانش قوله - علیه السلام - ما طلعت شمس قط الا و بجنتيها ملكان يقولان اللهم عجل لمنفق خلفا و لممسك تلفا، گفت: آفتاب بر نیامد هیچ روز آلا بر پهلویهای او دو فرشته ----- (۱). اساس: نه، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: مکلفانید. (۳-۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده

شد. (۵). آج: پرخیزد، کا، آد، گا: پرهیزد. (۶). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶. [.....]. (۷). کا، آد، گا زیادت. (۸). آج مراد.

صفحه ۳۰۲: باشند، می‌گویند: بار خدایا تعجیل کن هر نفقه کننده‌ای را خلف و هر باز گیرنده‌ای را تلف و هلاک مال. آنکه گفت: مصداق اینکه در قرآن هست، فی قوله: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى، إلی قوله: فَسَيُسِّرُهُ لِلْعُسْرَى (۱) «أبو عبد الرحمن السلمی و ضحاک گفتند: وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى» (۲) «لا اله إلا الله» [است] (۳) «مجاهد گفت: مراد به «حسنى» بهشت است. مقاتل و قتاده و کلبی گفتند: به موعود خدای تعالی که او را وعده داد. فَسَيُسِّرُهُ» (۴)، ما او را میسر و مهتا بکنیم برای کار خوارتر. و «یسری» تأنیث ایسر باشد، و عسری تأنیث اعسر، اعنی افعّل تفضیل باشد، و معنی بر دو وجه محتمل: یکی آن که ما او را میسر بکنیم تا به ثواب رسد، یعنی تمکین کنیم او را تا به ثواب رسد. و وجه دیگر آن که: توفیق دهیم او را و ره تکلیف بر او آسان کنیم. و عرب گوید: یسرت الغنم اذا تهیات للولادة، قال الشاعر [۱۳۶- ر]: هَمَّا سِيدَانَا يَزَعْمَانُ وَ إِنَّمَا يَسُودَانَا ان يَسْرَتُ غَنَمًا هَمَّا وَ مراد به «یسری» اما بهشت و ثواب باشد و امّا طاعتی که طاعتی دیگر در او لطف باشد. وَ امّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى، گفت: و امّا آن کس که او بخل کند و خویشتن (۵) از خدای بی‌نیاز دارد، یعنی اعتقاد کند که او را به خدای نیاز نیست. وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى، و ثواب بهشت دروغ دارد، ما او را تیسیر کنیم برای کار دشوارتر، یعنی تمکین کنیم او (۶) خذلان تا عملی کند که به آن مستحق دوزخ باشد. اگر گویند: تیسیر در اول به جای خود است، در اینکه آیت چگونه تیسیر کند بنده را تا به دوزخ رسد! گوئیم: معنی او اما تمکین باشد و اما خذلان.

خذلان را تیسیر خواند اما بر توسع چنان که: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷) خبر بد را -----
(۱). سوره لیل (۹۲) آیه ۱۰. (۲). کا، آد، گا: گفتند: مراد به حسنی کلمه. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). کا، آد، گا لیسری. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها را. (۶). کا، آد، گا: و. (۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱.

صفحه ۳۰۳: بشارت خواند و اما بر سبیل ازدواج تا کلام مزدوج و مطابق شود. امیر المؤمنین «۱» - علیه السلام - روایت کرد که: یک روز رسول - علیه السلام - به جنازه‌ای حاضر بود و چوبی به دست داشت و در زمین می‌زد چنان که مرد متفکر کند، آنکه گفت: هیچ کس نباشد و الا او را در بهشت جای بود و در دوزخ جای. مردی گفت: یا رسول الله: پس ما عمل رها کنیم. گفت: نه، اعمالوا فکل میسر لما خلق له، آنکه اینکه آیات بر خواند فی قوله: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى، إلی قوله: لِلْعُسْرَى. قوله: وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى، گفت: ما [ل] (۲) او از او غنا نکند چون او افتاده باشد. مجاهد گفت: [چون] (۳) بمیرد. قتاده و ابو صالح گفتند: چون به دوزخ فرو شود. کلبی گفت: آیت در أبو سفیان حرب «۴» آمد. إِنَّ عَلَيْنَا لِلْهُدَى، گفت: هدی بر ماست و [۱۳۶- پ] ره نمودن مکلفان به بیان انواع الطاف، و اینکه دلیل است بر آن که لطف واجب است بر خدای تعالی، برای آن که لفظ «۵» «علی» منبئ باشد از وجوب، نبینی که یکی از ما چون گوید: لفلان علی حق، فلان را بر من حقی هست، معنی آن باشد که حقی واجب است او را بر من. فراء گفت: معنی آن است که هر که طالب حق باشد و سالک سبیل او بر خدای واجب باشد که تسهیل سبیل او کند به الطاف و بیان. وَ إِنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَ الْأُولَى، و ما راست آخرت و دنیا. آنکه گفت: فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى، من بترسانیدم و اعلام کردم شما را از آتشی که زبانه می‌زند و می‌بخشد «۶». و الأصل تتلظى، فحذفت احدى التائین طلبا للتخفيف. -----

(۱) - کا، آد، گا: علی. (۲-۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: أبو سفیان بن حرب. (۵). اساس: لطف، کا: یعلی گفت و، با توجه به آج تصحیح شد. (۶). آد، گا: و می‌افزورد. [.....]

صفحه ۳۰۴: لا یصلاها إلا الأشقی، الذی کذب و تولى، ملازم نشود با اینکه آتش الا شقی تری که او دروغ دارد خدای و پیغامبر را. روایت است که ابو هریره گفت: فردای قیامت به بهشت روند جمله خلائق الا آن کس که نخواهد. گفتند: و آن که باشد که نخواهد! گفت: إلی الأشقی الذی کذب و تولى. وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الذی یؤتی ماله یتزکی، و پرخیزانند «۱» از دوزخ آن را که او پرهیزگارتر باشد و مال بدهد تا از گناه پاکیزه شود، نظیره قوله: حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا «۲». و گفتند: معنی آن است که مال بدهد بر وجه زکات. و محل اینکه فعل - اعنی یتزکی - حال است، ای مترکیا. و بعضی اهل معانی گفتند: مراد به

«أشقى و اتقى» در آیت، شقی و تقی است بی تفضیل، و مثله قوله: وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ (۳) ... آی هین [۱۳۷- ر]، قال طرفه: تمنی رجال آن اموت و ان امت فتلك سبیل لست فیها باوحد و ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى، گفت: کسی را بر او نعمتی نبود که او را بر آن مکافات بایست کردن، یعنی بنزدیک اینکه مال بخشنده. گفتند: آیت در شأن ابو بکر الصِّدِّیق (۴) آمد، و عطا گفت: در ابو الدحداح آمد. و سبب نزول (۵) آن بود که مردی انصاری بود و در سرای او درختی خرما بود و شاخهای او بعضی در سرای همسایه‌ای (۶) آویخته بود، کودکان آن همسایه از آن خرما بخوردندی که درویش بودند. او به شکایت به (۷) رسول آمد. رسول او را گفت: آن درخت به من فروش به درختی در بهشت. گفت: نفروشم. رسول از او برگشت. ابو الدحداح اینکه حدیث بشنید، بیامد ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: و پرهیزد. (۲). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۳. (۳). سوره روم (۳۰) آیه ۲۷. (۴). کا: در حق صدیق اکبر، اساس رضی الله عنه. (۵). آج او. (۶). اساس: همسایهی / همسایه‌ای. (۷). آج: بر، کا: بنزدیک.

صفحه : ۳۰۵ و گفت: یا رسول الله، من می‌خرم (۱) آن درخت به درختی از تو در بهشت. گفت: چگونه فروشی و درخت تو را نیست! گفت: (۲) از او بخرم. بیامد و انصاری را گفت: آن درخت به من فروش به خرماستانی که مرا هست بر در مدینه. او بفروخت و درخت به عوض به او داد. او بیامد، گفت: یا رسول الله؟ درخت مراست، اکنون از من بخر به درختی خرما در بهشت. پیغامبر- علیه السلام- گفت: خریدم، و وقف کرد بر آن درویشان. خدای تعالی اینکه سورت فرستاد إلی قوله: إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَى (۳)، یعنی سعی انصاری و ابو الدحداح. فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى، إلی آخر الایه، یعنی أبا الدحداح. فَسَيُسْزَرُ لِلْعُسْرَى، یعنی و نهديه إلی الجنة و نوفقه لاعمال اهلها. وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى، یعنی انصاری. و بر اینکه قول باید تا منافق بوده باشد، لقوله: وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى، أی بالجنة و الثواب. فَسَيُسْزَرُ لِلْعُسْرَى، أی نسوقه إلی النار. وَ مَا يُعْنَى عَنْهُ [۱۳۷- پ] مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى، أی مات إلی قوله: لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى، یعنی ذلك المنافق. وَ سَيُجْزَىهَا الْآتَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى، یعنی ابا الدحداح. وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ، أی عند أبي الدحداح، گفت: کسی را پیش او نعمتی نیست و بر او دست مننی تا اینکه مکافات آن باشد. إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۴)، استثنای منقطع است، یعنی لکنه فعل ما فعله طلب ثواب ربّه الأعلى لکن آنچه کرد برای طلب ثواب خدای (۵). و نصب «ابتغاء» بر مفعول له باشد. وَ لَسِيْفٌ يَرْضَى، و او راضی شود از خدای تعالی به قیامت چون به ثواب او برسد. رسول- علیه السلام- هر وقت به آن خرماستان ابو الداح بگذشتی، گفتم: عوض اینکه در بهشت به از اینکه خواهد بودن ابو الدحداح را. ----- (۱). اساس: من می‌فروشم، که کلمه «فروشم» با خطی متفاوت از متن آمده است، با توجه به آج تصحیح شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها من. (۳). سوره لیل (۹۲) آیه ۴. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها اینکه. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها کرد. صفحه : ۳۰۶

سوره الضحی

«۱» اینکه سورت مکی است و یازده آیت است و چهل کلمت است و صد و نود و دو حرف است. و روایت است از زرّ حبیش از ابی کعب که رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: هر که او سورت و الضحی بخواند، او از جمله آنان باشد که خدای پسندد که رسول شفیع او باشد، و به عدد هر یتیمی و سائیلی که در دار دنیا بودند و باشند، او را ده حسنت بنویسند (۲).

[سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ الصُّحٰی (۱) وَ اللّٰیْلِ اِذَا سَجٰی (۲) مَا وَدَّعَیْكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلٰی (۳) وَ لَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لِّمَنْکَ مِنَ الْاُولٰی (۴) وَ لَسَوْفَ یُعْطِیْکَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی (۵) اَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیْمًا فَاَوْی (۶) وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدٰی (۷) وَ وَجَدَکَ عٰثِلًا فَاَعْنٰی (۸) فَاَمَّا الْیَتِیْمَ فَلَا تُقَهِّرْ (۹) وَ اَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ (۱۱)

[ترجمه]

به حق چاشتگاه. و شب چون تاریک شود. که وداع نکرد تو را خدای و نبیید. و آخرت بهتر است تو را از دنیا. بدهد تو را خدای تو و خشنود شوی. ----- (۱). کا: سوره الضحی. (۲). آج و صدق رسول الله - صلی

الله علیه و آله و سلم و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً. [...]

صفحه ۳۰۷ نیافت تو را بی پدر با خود گرفت. و یافت تو را گمراه، ره نمود. و یافت تو را درویش، توانگرت کرد. اما یتیم را ستم مکن. و امیا سایل را باز مزن. و امیا به نعمت خدایت حدیث کن. قوله: وَ الصُّحٰی، مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی جهودان بنزدیک رسول آمدند و او را پرسیدند از دو قرنین و اصحاب الکهف و از روح رسول - علیه السلام - گفت: ساخبرکم غدا، و لم یقل: ان شاء الله، فردا شما را خبر دهم، و ان شاء الله نگفت. وحی باز ایستاد چند روز. زید أسلم گفت: سبب احتباس وحی آن بود که بعضی زنان سگ بچه‌ای را در سرای برده بودند و می‌پروردند بی علم رسول. چون وحی آمد، رسول - علیه السلام - جبریل را گفت: چرا چندین روز نیامدی! گفت: ندانی که ما در سرایی نرویم که در او سگ باشد یا صورت باشد. و در مدت احتباس [وحی] «۱» خلاف کردند. ابن جریج گفت: دوازده روز بود. عبد الله عباس گفت: پانزده روز بود، و گفتند: بیست و پنج روز بود. مقاتل گفت: چهل روز بود، مشرکان طعنه زدند و گفتند: ان محمدا و دعه ربه و قلاه، خدای محمد «۲» را بریید و وداع کرد او را، و اگر کار او چنان بودی که کار دیگر پیغامبران، وحی از او منقطع نشدی، مسلمانان گفتند: یا رسول الله؟ وحی نمی‌آید به تو! گفت: وحی چگونه آید، و شما دست نمی‌شوری «۳» و ناخن نمی‌گیری «۴» -----

----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها محمد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: نمی‌شوید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: نمی‌گیریید.

صفحه ۳۰۸ [۱۳۸-پ]، خدای تعالی جبریل را فرستاد و اینکه سورت [آورد] «۱» و باز نمود که خلاف آن است که مشرکان گمان بردند. رسول - علیه السلام - چون جبریل را دید، گفت: یا برادر کجا بودی که یاسه «۲» من به تو سخت شد! گفت: یا رسول الله یاسه «۳» من به دیدار تو سخت تر بود، و لکن من بنده‌ای مأمورم و ما نَنْزَلُ اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّکَ «۴». و به روایتی دیگر، رسول - علیه السلام - چون طعنه مشرکان شنید، دل تنگ شد. بیامد و بر کوه حری شد و بنشست و اندیشه می‌کرد. آنگه سر بر زمین نهاد و گفت: بار خدا یا؟ تو دانی که اینکه دشمنان تو چه می‌گویند مرا. او هنوز در سجده بود که جبریل آمد و اینکه سورت آورد. رسول - علیه السلام - چون جبریل را دید، تکبیر کرد. از اینکه جا سنت شد که چون کسی کسی را ندیده باشد مدتی، چون ببیند او را تکبیر کند، و سنت شد که از اینکه سورت تا به آخر قرآن در اول هر سورت اول تکبیر کند. جندب بن سفیان گفت: مشرکان سنگی بر انگشت رسول زدند و خونالود «۵» کردند. رسول - علیه السلام - گفت: هل انت الا اصبع دمیت و فی سبیل الله ما لقیته. دو روز یا سه روز از خانه بیرون نیامد، زنی گفت - و گفتند: آن زن ام جمیل بود - زن ابو سفیان، گفت: یا محمد: چند روز گذشت که آن شیطان تو نمی‌آید بر تو. خدای تعالی آیت فرستاد: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، وَ الصُّحٰی، وَ اللّٰیْلِ اِذَا سَجٰی. بعضی گفتند: مرا به «ضحی» جمله روز است، نبینی که جمله شب در برابر او نهاد، گفت: وَ اللّٰیْلِ اِذَا سَجٰی، بیانش: اَنْ یَأْتِیْهُمْ بِاَسْنٰی بَیَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ «۶»، اَوْ: یَأْتِیْهُمْ بِاَسْنٰی ضُحٰی وَ هُمْ یَلْعَبُونَ «۷»، یعنی لیل او نهارا. قتاده و مقاتل گفتند: مراد به «ضحی» [۱۳۹-ر] وقت چاشت است، و ---

----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳-۲). کا، آد، کا: اشتیاق. (۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۶۴. (۵). آج: خون آلود. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۹۷. (۷). سوره اعراف (۷) آیه ۹۸. صفحه: ۳۰۹ برای آن تخصیص کرد او را که او صدر و معظم روز است و وقت ارتفاع آفتاب بود و اعتدال روز بود از سرما و گرما در تابستان و زمستان. بعضی دگر گفتند: مراد به «ضحی» آن ساعت است که خدای تعالی با موسی سخن گفت برای شرف وقت را به او قسم کرد. بعضی دگر گفتند: مراد آن وقت است که سحره فرعون به صحرا آمدند و چوبها و رسنها بینداختند، قوله: وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسَ ضُحًی «۱»، حق تعالی قسم کرد، گفت: به حق آن ساعت از «۲» روز. وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَی، و به حق شب چون ساکن شود. حسن گفت: سَجَی أَقْبَلُ بظلامه، در آید و تاریک دارد «۳». وَ الَّتِی كَفَّتْ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَبَّاسٌ: إِذَا سَجَی، إِذَا ذَهَبَ، چون شود. ضَحَّاكُ كَفَّتْ: همه چیز را بپوشد. مجاهد و قتاده و ابن زید گفتند: إِذَا سَجَی، إِذَا سَكَنَ «۴»، قَالَ الرَّاجِزُ: يَا حَبْدَا الْقَمْرَاءِ وَاللَّیْلِ السَّجَّاجِ وَ طَرَقَ مِثْلَ مَلَاءِ النَّسَاجِ وَ قَالَ الْأَعْشَى: فَمَا ذَنْبِنَا أَنْ جَاشَ بَحْرُ ابْنِ عَمَكُم وَ بَحْرُكَ سَاجٌ مَا یُورِی الدَّعَا مِصَا مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلِی، جواب قسم است که خدای تو تو را وداع نکرد و بنبرید، ردّ بر مشرکان که به اینکه طعنه که زدند تو را. آنگه او را تسلیت داد و گفت: آخرت تو را بهتر است از دنیا، که اینکه فانی است و آن باقی. وَ لَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى، و خدای تعالی تو را چندان عطا دهد که «۵» راضی شوی. گفتند: مراد آن است که چندان ثواب دهد. و گفتند: مراد نصرت ----- (۱). سوره طه (۲۰) آیه ۵۹. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: و آن. (۳). آج: تاریکی در آرد. (۴). آج چون ساکن شود و يقال بحر ساج و لیل ساج ای ساکن. [.....] (۵). آج تو.

صفحه: ۳۱۰ و تمکین است و کثرت اتباع. عبد الله عباس گفت که رسول- علیه السلام- گفت: با من نمودند آنچه امت مرا خواستند دادن از ظفر و نصرت و فتح شهرها، من خرم شدم. جبریل آمد و برای زیادت خرمی من اینکه آیت آورد: وَ لَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى. گفتیم: آن چیست که خدای [۱۳۹-پ] مرا خواهد دادن تا راضی شوم! گفت: هزار کوشک است از مروارید که خاک او مشک اذفر باشد، در هر کوشکی آنچه لایق باشد آن را. عبد الله عباس را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: رضای محمّد- علیه السلام- آن باشد که هیچ کس را از اهل البیت او به دوزخ نبرند. بعضی دگر گفتند: مراد به تحصیل اینکه رضا، شفاعت امت است. ابو جعفر الباقر روایت کرد از پدرش زین العابدین از عمش محمّد بن الحنفیه از پدرش امیر المؤمنین علی- علیه السلام- که رسول- علیه السلام- گفت: روز قیامت که من در موقف شفاعت بایستم، چندان گناهکاران را بخواهم که خدای تعالی گوید: اَرْضِیْتَ یَا مُحَمَّدُ، راضی شدی ای محمّد! من گویم: رضیت رضیت. آنگه امیر المؤمنین روی با اهل کوفه کرد و گفت: شما که اهل عراقی «۱»، گویی «۲» که امیدوارتر «۳» آیتی در قرآن اینکه آیت است که: قُلْ یَا عِبَادِی الَّذِیْنَ أَسْرَفُوا عَلَی أَنْفُسِهِمْ «۴» الایه. گفتند: بلی، ما چنین گوییم، گفت: و ما که اهل البیتیم گوییم: امیدوارتر «۵» آیتی در قرآن اینکه آیت است که: وَ لَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى، و مراد به او شفاعت است. عبد الله بن عمر روایت کرد که: رسول- علیه السلام- یک روز اینکه آیت بر خواند که خدا از ابراهیم حکایت کرد: فَمَنْ تَبِعَنِی فَاِنَّهُ مِنِّیْ وَ مَنْ عَصَانِی فَاِنَّکَ عَفْوُورٌ رَّحِیْمٌ «۶»، و اینکه آیت که از عیسی حکایت کرد که: ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: عراقید. (۲). آج و دیگر نسخه

بدلها: گوید. (۳-۵). آج و دیگر نسخه بدلها: امیدوارتر. (۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۳. (۶). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۶. صفحه: ۳۱۱ إِنَّ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ «۱»، آنگه دست برداشت و گفت: رب امتی امتی، و بگریست. خدای تعالی جبریل را بفرستاد و گفت: یا جبریل: محمّد را بگو که: چرا می گویی! و او عالمتر. جبریل بیامد و رسول را گفت: خدایت سلام می کند [۱۴۰-ر] و می گوید: ما بیکیک! رسول- علیه السلام- گفت: بار خدایا امتی گناهکار دارم؟ حق تعالی گفت: برو و او را بگو که: من رضای تو بجویم در امت تو، و تو را دل تنگ نکنم و اینکه آیت آورد. و در خبر آمده است که: چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- گفت: «۲» إِذَا لَا أَرْضِیْ «و واحد من امتی فی النار، گفت: لا جرم راضی نشوم و یکی از

اُمّت من در دوزخ باشد. و روایت است از صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - که: یک روز رسول - علیه السلام - در نزدیک «۳» فاطمه زهرا شد، او را دید گلیمی از پشم شتر در دوش بسته و به یک دست آس می‌کرد و به دگر دست کودک را تعهد می‌کرد. رسول - علیه السلام - بگریست و آنگه گفت: ای دختر؟ اینکه مرارت و تلخی دنیا فرو بر به امید حلاوت آخرت که خدای تعالی آیتی بر من فرستاد، و هی قوله: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى. و در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت: روز قیامت چندان شفاعت [دهند] «۴» مرا که گویم: حسبی حسبی. و در خبر آمد که: چون رسول - علیه السلام - اینکه بگوید، حق تعالی آواز او به گوش آن جماعت برساند که در دوزخ مانده باشند از اُمّت او، ایشان فریاد برآرند و گویند: بار خدایا؟ شفاعت رسول برسد و به ما نرسید، حق تعالی گوید: اگر شفاعت رسول برسد، رحمت من بنرسید، و بفرماید تا همه را از دوزخ بیارند. -----

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۸. (۲). کا: لا ارتضی. (۳). کا، آد، گا: در حجره. (۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه ۳۱۲: قوله: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى، آنگه حق تعالی تذکیر کرد و یاد داد رسول را از نعمتهایی که بر او کرده بود، گفت: نه خدای تو را یتیم یافت، ایوا کرد تو را و ضمّ کرد با عمّت ابو طالب. عبد الله عباس روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: من از خدای سؤالی کردم که خواستی تا [۱۴۰-پ] نکرده بودی. گفتم: بار خدایا، نه سلیمان را ملکی عظیم دادی؟ نه با فلان کس فلان نعمت کردی؟ نه با فلان چنین کردی؟ حق تعالی گفت: یا محمد اَلَمْ أَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَيْتُكَ، نه من تو را یتیم یافتم، تو را با عمّت ابو طالب ضمّ کردم؟ و وجدتک ضالا فهدیتک، و تو را ضال یافتم، هدایت کردم؟ و وجدتک عائلا فأغنیتک، و نه تو را درویش یافتم، توانگرت کردم؟ من در هر یکی می‌گفتم: بلی یا سیدی و مولای، حق تعالی به اینکه آیت منت نهاد بر رسولش به آن نعمتها که بر او کرد، گفت: نه از پدر و مادر بازماندی کوچک و ضعیف؟ تو را موئلی و مأوای نبود، من عمّت را - ابو طالب را - مشفق تو کردم «۱» تا تو را بر کنار خود پیرورد مانند پدری مشفق. از صادق - علیه السلام - پرسیدند که: چرا رسول را - علیه السلام - یتیم کردند از مادر و پدر! گفت: تا تولّاً «۲» و تربیت او خدای کند، هیچ مخلوق را بر او منت نباشد. مجاهد گفت: در اینکه آیت که یتیم در حق رسول - علیه السلام - از قول عرب است که گویند: (درة یتیمه إذا كانت لا نظیر لها)، دزی بی همتا را در یتیم خوانند، و در شعر بیاورند فی قول القائل: لا ولا درة یتیمه بحر تتلأ فی جونه الیاع و معنی آن باشد که نه ما تو را یگانه اهل دنیا یافتم. فأویناک إلینا، تو را با خود گرفتیم و برای خود برگزیدیم؟ و در شاذّ أشهب العقیلی خواند: «فاوی مقصور از بنای ثلاثی، آی رحمک، بر تو رحمت کرد، تقول العرب: أویت فلانا آیه و مأویة إذا رحمه» «۳».

(۱). آج: بر تو مشفق گردانیدم. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: تولّی. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: ای رحمته.

صفحه ۳۱۳: وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، و تو را گمراه یافت، راه داد تو را. سدی گفت: رسول - علیه السلام - چهل روز بر ملت و طریقت قوم بود، پس از آن خدای هدایت [۱۴۱-ر] کرد او را، و اینکه به هیچ وجه روا نباشد و نه یک ساعت. حسن بصری و ضحاک و شهر بن حوشب و ابن کیسان گفتند: مراد آن است که ضال یافت تو را از معالم نبوت و احکام شریعت، تو را هدایت کرد به آن، بیانه قوله: وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ «۱»، و قوله: مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ «۲». ابو الضحی روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت: مراد آن است که رسول - علیه السلام - کودک بود، در بعضی شعاب مکه گم شد و ره ندانست. ابو جهل - علیه اللعنه «۳» از بر گوسفندان «۴» باز گشته بود. او را دست گرفت و با نزدیک جدّش عبد المطلب آورد. خدای تعالی منت نهاد بر رسول که او را بر دست دشمن با نزدیک جدّش رسانید. کثیر بن سعد روایت کرد از پدرش گفت: در جاهلیت به حج رفتم، مردی را دیدم با بهاء و جمال طواف می‌کرد و می‌گفت: یا ربّ ردّ را کبی محمّدا ردّ الی و اصطنع عندی یدا گفتم: اینکه کیست! گفتند: عبد المطلب بن هاشم است، او را پسر زاده‌ای هست محمّد نام که هرگز او را به کاری نفرستد الا مفلح و منجح باز آید. اکنون شتری گم شد، او را، محمّد را بفروستاد به طلب آن شتر، دیر می‌آید دلش مشغول است، دعا می‌کند تا خدا او را باز رساند،

گفت: ما در اینکه بودیم که محمّد می آمد کالقمر الطالع، زمام شتر گرفته. عبدالمطلب گفت: ای قره العین من، از غیبت تو رنجی به دل من رسید که هرگز فراموش نکنم. کعب الأحبار گفت: مراد آن است که رسول - علیه السلام - چون مادر او را رها کرد - و او شیرخواره بود - عبدالمطلب حلیمه را بخواند و محمّد را با او ----- (۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳. [.....] (۲). سوره شوری (۴۲) آیه ۵۲. (۳). کا، آد، گا: ندارد. (۴). آج: از پی گوسفندان.

صفحه : ۳۱۴ سپرد. او محمّد را بر گرفت و با قبیله خود برد بنی سعد [۱۴۱-پ] و آن جا شیر بداد. چون مدّت رضاع تمام شد و رسول - علیه السلام - بالیده گشت، او را بر گرفت و با نزدیک عبدالمطلب برد. حلیمه گفت: چون به در مکه رسیدم، هاتفی آواز داد: هنیئا لک یا بطحاء، مکه نوش باد تو را ای «۱» بطحا مکه که امروز نور و بهاء و جمال و زین عالم با تو آمد. گفت: آنکه رسول را بنهادم تا قضای حاجتی کنم. چون باز نگریدم، او را ندیدم. از جوانب بتاختم، هیچ جای نیافتم. او را فریاد کردم و جامه چاک کردم و می گشتم و اله شده، و هر که را دیدم می پرسیدم و می گفتم: کودکی را بر اینکه صفت و بر اینکه شکل دیدی «۲»! کس خبر نداد مرا. چون آیس شدم، با خود گفتم: من با عبدالمطلب چه عذر آرم؟ گویم: پسری را چون محمّد که در عالم نظیر نداشت به من دادی، او را پیروردم و به در سرای تو آوردم. از پیش چشم من او را بر بودند و من بی خبر؟ آنکه گفتم: اگر باز نیابم او را، خویشتن را از بن کوه بیندازم تا بمیرم و از اینکه غم برهم. گفت: پیری بیامد و مرا گفت: چه رسید تو را، و اینکه جزع برای چه می کنی! قصه با او بگفتم. گفت: بیای تا بنزدیک صنم بزرگتر رویم که هبل است و از او در خواهیم تا هدایت کند ما را بر او. گفت: برخاستم و با او بنزدیک هبل رفتم. آن پیر گرد بر گرد هبل در گردید و بر او بوسه داد و گفت: ای دستگیر مادر نواب و شاداید: تو را بر قریش منتها بسیار است، و اینکه زن سعدی در تو می نالد از آن که کودکی داشت بر در مکه گم شده است. ما را بر او ره نمای، و او محمّد نام است، بر ما منت نه به ردّ او با ما. حلیمه گفت: راست چون پیر نام محمّد گفت: هبل به روی در آمد و اصنام جمله بیوفتادند، و هاتفی آواز داد و گفت: ای [۱۴۲-ر] پیر بی خرد؟ دور باش، اینکه چه حدیث است که می گویی؟ نمی دانی که هلاک ما بر دست محمّد ----- (۱). کا، آد، گا: اینکه. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: دیدید.

صفحه : ۳۱۵ خواهد بودن؟ گفت: پیر بر جای بلرزد و متغیر شد و عکازه از دستش بیفتاد و روی به من کرد و گفت: یا حلیمه؟ دل مشغول مدار که اینکه محمّد را که تو می گویی، خدایی هست که او را ضایع نکند، برو او را پا کنی طلب کن، گفت: چون اینکه حدیث آشکارا شد، به عبدالمطلب رسید. نگاه کردم می آمد، مرا گفت: یا حلیمه؟ چه کردی محمّد را! گفتم: او را در میان جان پیروردم. چون به در مکه رسیدم، ناپیدا شد. عبدالمطلب گمان برد که بعضی قریش بر او اغتیالی کردند، تیغ بر آهخت «۱» و آواز داد: یا آل غالب؟ قریش جمله پیش او جمع شدند و گفتند: یا سید؟ تا چه رسید تو را! گفت: فرزند من محمّد مفقود شده است. آنکه بر نشست و قریش با او بر نشستند و در شعاب مکه بگردیدند. چون نیافتند، عبدالمطلب بیامد و سلاح بینداخت و روی به بیت الحرام نهاد و طواف کرد در گرد خانه اسبوعی و گفت: یا ربّ ردّ را کبی محمّد را ردّ الی و اتّخذ عندی یدا یا ربّ ان محمّد لن یوجدا یصبح قریش کلّهم مبددا منادیی از آسمان ندا کرد و گفت: ای قوم جزع مکنی «۲» که محمّد را خدایی هست که او را نگاه دارد. عبدالمطلب گفت: یا هاتف؟ کجاست او! گفت: به وادی تهامه بنزدیک فلان درخت. عبدالمطلب بر نشست و روی آن جا نهاد. در راه ورقه نوفل پیش «۳» بر افتاد با او برگردید «۴»، چون برسیدند به آن جا، رسول - علیه السلام - شاخ آن درخت بگرفته بود و به برگ درخت بازی [۱۴۲-پ] می کرد. عبدالمطلب گفت: من أنت یا غلام، تو کیستی ای کودک! چه عبدالمطلب او را شناخت که مدّتی دراز از او غایب بود. گفت: أنا محمّد بن عبد الله بن عبدالمطلب. عبدالمطلب گفت: فدیتک نفسی، جان من فدای تو باد. آنکه او را با ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: تیغ برکشید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: مکنید. (۳). کا، آد، گا او. (۴). کا، آد، گا: باز گشت.

صفحه : ۳۱۶ پیش خود گرفت و با مکه آورد. سعید بن المسیب گفت: آن خواست که رسول - علیه السلام - با عمش ابو طالب در قافله میسر بود - غلام خدیجه. در شبی تاریک ابلیس بیامد و یک پر بزد او را، و او را به حبشه افکند. جبریل بیامد و زمام ناچه رسول گرفت و او را با راه آورد، خدای تعالی به اینکه منت نهاد بر او. و گفتند: مراد آن است که تو را «۱» شب معراج چون گمشده‌ای یافت. چون جبریل از تو برگشت، تو ره ندانستی، او تو را ره نمود به مقصد خود. بعضی دگر گفتند: مراد به «ضال» مضلول عنه است، چندان که عیشیه راضیه (۲)، ای مرضیه. و ماء دافق (۳)، ای مدفوق. گفت: مردم از تو گم شده بودند، تو را با ایشان ره نمود و ایشان را به تو. ابو بکر و راق گفت: مراد افراط است در محبت، بیانش قوله تعالی حکایه عن اخوة یوسف: إِنَّ أَبَانَ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۴)، و قوله: تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۵)، ای فی محبتک لیوسف، یعنی تو را مفرط یافتیم در دوستی ابو طالب تو را هدایت کردیم به دوستی خود. بعضی دگر گفتند: مراد به «ضلال» نسیان است، بیانه قوله فی حق الشاهدین: أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى (۶)، یعنی ما تو را ناسی یافتیم از کلمت استثنا به «إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، چون جهودان تو را از روح پرسیدند و از ذو القرنین، تو گفتی: (سأخبركم غدا و لم تقل ان شاء الله). فهذاك، ای [۴۳- ر] ذکرک بقوله: وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (۷). جنید گفت: یعنی تو بیان کتاب ندانستی. ما کنت تدری ما الکتاب و لا الإیمان (۸)، تو را باز ----- (۱). آج در. (۲). سوره حاقه (۶۹) آیه ۲۱. (۳). سوره طارق (۸۶) آیه ۶. (۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸. (۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۵. [.....] (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲. (۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۳ و ۲۴. (۸). سوره شوری (۴۲) آیه ۵۲.

صفحه : ۳۱۷ آموخت بقوله: وَعَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُن تَعْلَمُونَ (۱). وَوَجَدَكُمُ عَائِلًا فَأَغْنَى، و تو را درویش یافت توانگر کرد تو را به مال خدیجه و به مال غنایم. مقاتل گفت: تو را توانگر کرد به قناعت که «القناعة مال لا ینفد و من قنع شبع و من لا یقنع لا یشبع. ابن السمیقع خواند: «عیال» به تشدید، کالطیب و السید و المیت. و گفتند: درویش نفس بودی تو را توانگر دل کرد. بعضی دگر گفتند: عائل - تعول الخلق فاغناک بالقران و علمه، تو را یافت که خلقان عیال تو بودند در علم، تو عیال بان ایشان بودی تا توانگر کردی به علم قرآن. أخفش گفت: عائلاً، ای ذا عیال، کقولهم: تامر و لابن، ای ذو تمر و لبن. ابن عطا گفت: یعنی درویش بودی از کتاب و حکمت، توانگر کرد تو را به علم و حکمت. و «کاف» خطاب از اینکه افعال بیفکند برای استقامت سر آیات، و الا تقدیر تا کلام مبین (۲) باشد اینکه است: فاواک و هداک و اغناک، اینکه «کافها» بیفکند برای وضوح معنی را که معنی ملتبس نیست. فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ، گفت: یتیم را باز مزین و بر او ستم مکن و یتیمی خود یاد کن. نخعی و شعبی خواندند: «فلا- تکهر» به «کاف». و عرب معاقبه کند میان «قاف» و «کاف» و گفتند: مرا [د] «۳» به «کهر» زجر است، ای لا- تزجره. و رسول - علیه السلام - گفت: أنا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة و أشار بالسبابة و الوسطی، گفت: من و آن کس که کفالت یتیم [۱۴۳- پ] کند همچنانیم در بهشت که اینکه دو انگشت، یعنی انگشت دوم و میانین، یعنی تفاوت از میان منزلت ما هم اینکه قدر باشد. و رسول - علیه السلام - گفت: إذا بکی الیتیم اهتز العرش لبکائه، گفت: چون یتیم بگرید، عرش از گریه او بلرزد، خدای تعالی گوید: ملائکتی، فریشتگان؟ کیست اینکه که یتیم را می گریاند که من پدر او را در طفولیت او با پیش خود بردم! -----

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۳. (۲). کا، آد، گا: چنین. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۱۸ گویند: بار خدایا؟ تو بهتر دانی. گوید: فریشتگان من بر من گواه باشید که هر که او را خاموش کند و رضای او بجوید، من او را راضی کنم روز قیامت. راوی خبر گوید: تا من اینکه حدیث از رسول بشنیدم، هیچ یتیم را ندیدم و الا بناوختم و دست به سر او فرو آوردم و چیزی بدادم او را. و انس مالک روایت کند که هر کس که او یتیمی را با خود گیرد و بکار او قیام نماید، روز قیامت میان او و میان دوزخ حاجبی پدید آید، و هر که دست به سر یتیمی فرود آرد، به هر موی که دست او بر آن برود، او را حسنتی (۱) بنویسند. وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ، وسایل را نهر و زجر مکن و بانگ بر مزین، یا چیزیش بده یا جوابی نکوش بده

و درویشی خود یاد کن. حسن بصری گفت: به اینکه سایل، نه سایل مال را خواست، سایل علم را خواست، یعنی طالب علم را زجر مکن. رسول- علیه السلام- گفت: للسائل حق و ان جاء علی فرس، گفت: سایل را حقی هست و اگر چه بر اسب آید. و ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: نباید تا منع کند شما را از آن که سایل را چیزی بدهی «۲» آن که او در دست [۱۴۴- ر] وست و نجن «۳» زرین دارد، و رسول- علیه السلام- گفت: لو لا- ان السؤال یکذبون ما قدس من ردهم، گفت: اگر نه آنستی که سایلان دروغ می گویند، هر که ایشان را ردّ کردی مقدّس نبودی. ابراهیم ادهم گفت: نیک مردمانند اینکه سایلان، زاد ما می بردارند تا به قیامت برند برای ما. هم او گفت: سایل پیک ماست، چون به در سرای ما فراز آید، چنان است که می گوید: چیزی «۴» هست که من برای شما به قیامت برم! و اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، و اَمَّا بِنِعْمَةِ خدای «۵» حدیث کن و باز گوی. و ----- (۱). آج: حسناتی، کا، آد، گا: حسنه/ حسنه‌ای. (۲). آج: ندهید، کا، آد، گا: بدهید. (۳).

آج: دست ورنجن، کا: دست افرنجن، آد، گا: دست فرنجن. (۵). آج: خدایت. (۴). کا، آد، گا: چیز کی.

صفحه : ۳۱۹ رسول- علیه السلام- گفت: التحدث بالنعم شکر، حدیث کردن به نعمت شکر است. نعمان بشیر روایت کرد که رسول- علیه السلام- بر منبر گفت: من لم یشکر القلیل لم یشکر الکثیر، و من لم یشکر الناس لم یشکر الله، و التحدث بنعمة الله شکر و ترکه کفر، و الجماعة رحمة و الفرقة عذاب، گفت: هر که شکر اندکی نکند، شکر بسیار نکند. و هر که شکر مردمان نکند، شکر خدای نکند. و حدیث کردن به نعمت شکر است و ترک او کفران نعمت است. و جماعت رحمت است و فرقت عذاب است «۱». و رسول- علیه السلام- گفت: من اولی معروفاً فلیکاف به، هر که را عطایی دهند، باید تا مکافات کند بر آن. فان لم یجد فلیذکره فمن ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره، اگر نیابد که مکافات کند، باز گوید، اگر باز گوید شکر کرده باشد، و اگر پنهان کند کفران باشد- و اخبار در اینکه معنی بسیار است. ----- (۱). کا، آد، گا: معنی حدیث را ندارد.

صفحه : ۳۲۰

سورة ألم نشرح

اینکه سورت، مکی است و هشت آیت است و بیست و نه کلمت است و صد و سه حرف «۱»، زر بن حبیش روایت کرد از عبد الله مسعود که رسول- علیه السلام- گفت: هر که «۲» سورت [۱۴۴- پ] ألم نشرح بخواند، همچنان باشد که به من آید و من دل تنگ باشم، مرا دل شاد کند «۳».

[سورة الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَ وَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِیْ اَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴) فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَاِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَ اِلٰی رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

[ترجمه]

نه ما روشن کردیم برای تو سینه‌ات. و فرو نهادیم از تو بار گران. آن که بشکست پشت تو. و برداشتیم برای تو نام تو. با دشواری

خواری است. و با دشخواری خواری است. چون پیردازی رنج بر خود گیر. ----- (۱).
 آج و دیگر نسخه بدلها است. (۲). کا، آد، گا او. [.....] (۳). آج صدق رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و الحمد لله.
 صفحه ۳۲۱ و با خدایت رغبت کن. بدان که اخبار اصحاب ما چنان است که اینکه دو سورت یکی است و میان ایشان فصل نکنند
 به بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، برای تعلق بعضی به بعضی از جهت معنی، چون گفت: به نعمت او حدیث کن، آنکه آن نعمت باز
 گفت و در تعداد آن نعمتها گرفت، قوله: «۱» أَلَمْ نَشْرَحْ - إلى آخر السورة. و بنزدیک ما اگر در فریضه خواند در یک رکعت،
 اینکه هر دو به یک بار باید خواندن، و همچنین گفتند در: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ «۲» و: لِإِيْلَافٍ «۳»، و معنی آن است که خدای تعالی سبیل
 تذکیر نعمت «۴» گفت: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، نه ما دل تو روشن کردیم، [و «شرح» روشن کردن] «۵» معنی باشد، و «شرح» تنگ
 کردن گوشت باشد، و طباهه را «۶» شریح و شریحه «۷» گویند. أبو القاسم بلخی گفت: معنی آیت آن است که: رسول را دل: تنگ
 شده بود به مقاسات جن و انس. خدای [۱۴۵-] ر [خدای [۱۴۵-] ر] تعالی به آیات و وعده فتحها دل او خوش گردانید و روشن کرد. جبائی گفت
 معنی آن است که: با او الطافی کرد عند آن اختیار ایمان کرد و از معاصی امتناع کرد، بیانه قوله: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ لِلْإِسْلَامِ «۸»،
 و قوله: فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ «۹»، و قوله حکایه عن موسی - علیه السلام: قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي «۱۰». و
 مراد به «صدر» دل است برای آن صدر خواند آن را که محل دل است و جای اوست. -----

----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بقوله. (۲). سوره فیل (۱۰۵) آیه ۱. (۳). سوره قریش (۱۰۶) آیه ۱. (۴). اساس و، با توجه به آج
 و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس: ها، با توجه به آج
 و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). کا: شرح و شرحه، آد، گا: شرح و شریحه. (۸). سوره زمر (۳۹) آیه ۲۲. (۹). سوره انعام (۶)
 آیه ۱۲۵. (۱۰). سوره طه (۲۰) آیه ۲۵.

صفحه ۳۲۲: وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ، فعل ماضی برای آن عطف کرد بر فعل مستقبل که «لم» مستقبل را در معنی ماضی آرد، گفت:
 فرو نهادیم از تو بار گرانت. معنی آن است که: تکلیف تو آسان کردیم به تخفیف اعباء رسالت از تو. و گفتند مراد آن است که:
 بارگران از دل تو برداشت به غفران گناه امت که گناه ایشان بار بود بر دل تو، و گفتند: معنی آن است که: ما عصمت کردیم تو را
 از گناه، «وضع» به معنی عصمت است و «وزر» به معنی گناه. و اصل او در لغت ثقل و گرانی باشد، و منه اوزار الحرب للسلاح، و
 الوزر الذنوب لأنها تثقل «۱» صاحبها. الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ، آن که پشت تو را گران بار بکرد تا نقیض و آواز او بشنیدند. و اینکه بر
 سبیل توسع است. و «نقض» هدم بنا باشد. و «نقض»، شتر لاغر باشد، كأنه نقض لحمه. وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ، و ذکر تو را و نام تو را
 بلند بکردیم، ابو سعید الخدری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت جبریل از خدای پرسید که: نام محمّد به چه بلند
 کردی! گفت: بانگ نام او با نام خود بیوستم تا هر کس که گوید: أشهد أن لا اله إلا الله، از او مقبول نباشد تا [۱۵۴-پ] نگوید:
 محمدا رسول الله. حسن بصری و مجاهد گفتند: به گفتن خطیبان بر منبرها و مؤذنان بر منارها: (أشهد ان لا اله إلا الله و أشهد أن
 محمدا رسول الله). حسان ثابت گوید در اینکه معنی: أَعَزَّ عَلَيْهِ بِالنَّبِوَةِ خَاتَمَ مِنَ اللّٰهِ مَشْهُودٌ يُلُوحُ و يشهد «۲» و ضمّ الإله اسم النبی إلى
 اسمه إذا قال في الخمس المؤذن اشهد و گفتند: مراد آن است که نام او در ملا اعلی بر فریشتگان رفیع بکردیم و بر ساق عرش نقش
 کردیم. بعضی گفتند: به آن که عهد و میثاق او از پیغامبران بستدم و تکلیف کردم ایشان را که به او بگروند و به فضل او اقرار
 دهند. و بعضی ----- (۱). اساس: یتثقل، آج: ثقل، با توجه به کا و دیگر نسخه بدلها
 تصحیح شد. (۲). کا: یصعد.

صفحه ۳۲۳: دگر گفتند: به آن که مفرع خلق با او باشد در قیامت به او مید «۱» شفاعت، چنان که با خدای باشد به او مید «۲» رحمت.
 فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، گفت: با دشخواری «۳» خواری است. گفتند: معنی آن است که اینکه رنج را که تو در اوئی از مقاسات رنج
 مشرکان، از پس آن آسایش خواهد بودن تو را به فتح و ظفر تو بر ایشان. و گفتند: عام است جمله شداید و منافع را. گفت: با هر

سختی «۴» خواری «۵» هست و با هر رنجی راحتی «۶» و با هر دشواری «۷» خواری «۸»، و با هر بیماری تن درستی «۹». اما وجه تکرار او آن است که برفت در آیات مکرر، چون سورة الرحمن و المرسلات. و مرجع او به اختلاف باشد، و آنچه روایت کرده‌اند از عبد الله عباس که او گفت: لا یغلب عسر واحد یسرین، یک عسر غلبه نکند دو یسر را، یعنی که «عسر» معرّف است به «لام» تعریف، و «یسر» منکر است. معرّف یکی باشد و منکر دو، چیزی نیست [۱۴۶-۱] ر] برای آن که اینکه نه قیاسی مطرّد است، و به دلالت و قرینه حمل توان کردن بر اینکه. و اگر اینکه قیاسی مطرّد بودی، بایستی که چون قایلی گفتی: إنّ مع الفارس سیفا، إنّ مع الفارس سیفا، سوار یکی بودی و تیغ دو. و اینکه وضع اینکه فایده نمی‌دهد. آنچه اختیار است آن است که: با عسر دنیا یسری هست از راحت و فرج و آسایش، و از عسر آخرت همچنین به رحمت و بخشایش و شفاعت است و خلاص و فوز. اما تعریف «عسر» برای تعریف عهد است، یعنی اینکه عسر معلوم معهود که ما در میان آنیم در دنیا از انواع بلیات، و اما تنکیر «۱۰» یسر برای ابهام اوست ----- (۱-۲). آج و دیگر نسخه بدلها امید. [.....] (۷-۳). آج: دشواری. (۴). آج: سختی. (۸-)

(۵). آج: خواری. (۶). آج: راحتی. (۹). آج: تندستی‌ای. (۱۰). اساس: شکر، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه ۳۲۴ تعظیم را، کأنه قال: یسر لا تعرفونه و لم تعهدوا مثله و هو غیر موصوف یسرا و أی یسر، و اینکه فایده جلیل است. و بعضی علما قول عبد الله عباس را تأویل کردند بر خلاف آنچه رفته است، و آن است که گفتند: لن یغلب عسر واحد، یعنی: العسر المعرّف المعروف فی الدنيا یسرین، یعنی یسر الدنيا من الفرج و الفرح و الفتح و الظفر و الصحة و الغناء، و یسر الاخرة من الرحمة و المغفرة، و اینکه قولی است قریب به صواب، یعنی رنج دنیا اگر چه سخت تر باشد، یعنی غالب نشود دو راحت و دو نعمت را، یکی دنیاوی و یکی آخرتی. و قراءت عامّه قراء «عسر» است به تسکین «سین» و ابو جعفر خواند: «عسر» به ضم «سین» در هر دو جای و در مصحف عبد الله مسعود مکرر نیست، یکی است. عبد الله عباس گفت: یک روز رسول- علیه السلام- در بعضی سفرها بر شتری نشسته بود و مرا ردیف کرده، مرا گفت: یا غلام؟ گفتم [۱۴۶-پ]: لیبک یا رسول الله. گفت: احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده امامک تعرف الله فی الرخاء يعرفک فی الشدة و اذا سألت فاسئل الله و اذا استعنت فاستعن بالله قد جرى القلم بما هو کائن و لو اجتمع الخلائق علی ان یعطوک شیئا لم یرد الله ان یعطیک لن یقدروا علیه أو یصرفوا عنک شیئا اراد الله ان یصیبک به لن یقدروا علی ذلك، و اعلم ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الكرب و أن مع العسر یسرا، گفت: خدای را نگاه دار تا تو را نگاه دارد، و خدای را نگاه دار تا او را در پیش خود یابی، و با خدای آشنا شو در خواری تا تو را شناسد در سختی، و چون چیزی خواهی از خدای خواه، و چون یاری خواهی از خدای خواه، و بدان که قلم برفت به آنچه بودین «۱» است، و اگر خلائق جمع شوند تا تو را چیزی دهند که خدای نخواهد که تو را آن دهد، نتوانند، و یا از تو بگردانند آنچه خواهد که به تو رساند نتوانند، بدان که نصرت با صبر باشد و فرج با غم و با دشواری «۲» خواری. ----- (۱). کذا: در اساس، کا، آد، گا: ندارد، آج: بودن. (۲). آج: دشواری.

صفحه ۳۲۵ عتبی «۱» گفت: در بادیه بودم و دل تنگ بودم سخت، اینکه بیت در دلم افتاد: ری الموت لمن اصبح مغمورا له ارواح چون شب در آمد، هاتفی از آسمان آواز داد: الا یا ایها المرء الذی الهم به برح و قد أنشد بیتا لم یزل فی فکره یسبح إذا اشتدّ بک العسر ففکر فی الم نشرح و عسر بین یسر بن اذا فکرتها فافرح و أنشد البهول القاضی «۲» فی هذا المعنی: فلا تیأس و ان اعسرت یوما فقد ایسرت فی دهر طویل و لا تظنن بربک ظن سوء فان الله اولی بالجمیل [۷۴۱-ر] و انّ العسر یتبعه یسار و قول الله اصدق کلّ قیل و أنشد ابو بکر الأنباری: اذا بلغ العسر مجهوده فثق عند ذلك «۳» بیسر سریع الم تر نحس الشتاء الفطیع یتلوه سعد الربیع البدیع و لزید بن محمّد العلوی: ان یکن نالک الزمان ببلوی عظمت شده علیک و جلّت و تلتها قوارع ناکبات سئمت دونها الحیاء و ملّت فاصطبر و انتظر بلوغ مداها فالرزایا اذا توالّت تولّت و اذا اوھنت قواک و حلّت کشفتم عنک جملة فتجلّت و قال الراجز: اذا الحادثات بلغن المدى و کادت لهن تذوب المهج و جلّ البلاء و قلّ العزاء و عند التناهی یكون افرج و لسلیمان بن أحمد الرقی: -----

----- (۱). آج: عتبه. (۲). کا: بطول القاضی (۱). (۳). کا، آد، گا: ذاک.

صفحه : ۳۲۶ توقع اذا ما عرتك الخطوب سرورا يشردها عنك قسرا ترى الله يخلف ميعاده وقد قال إن مع العسر يسرا فإذا فرغت فأنصب، عبد الله عباس گفت: چون از نماز فارغ شوی خود را منصوب کن برای دعا، یعنی به دعا و تعقیب قیام نمای و ارغب إليه، و رغبت کن با خدای. حسن گفت: چون از جهاد فارغ شوی خود را نصب کن برای دعا و نماز و عبادت. مجاهد گفت: چون از کار دنیا فارغ شوی، خود را نصب کن برای عبادت. و قوله: فأنصب، امر است من النصب و هو التعب یعنی خود را برنجان، قال النابغة: لینی لهم یا امیمه ناصب ای ذی نصب و تعب، کلبی گفت: چون از ادای رسالت فارغ شوی استغفار کن برای امت. جنید گفت: چون از کار خلق فارغ شوی به عبادت حق رنج بردار. و إلی ربک فارغب، و رغبت [۱۴۷-پ] از مخلوقات «۱» بگسل و «۲» در خدای بند «۳».

----- (۱). آج: مخلوقات. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها دل. (۳). کا، آد، گا که او کافی است تو را. [.....]

صفحه : ۳۲۷

سوره و التین

«۱» بدان که اینکه سورت مکی است و هشت آیت است و سی و چهار کلمت است و صد و پنجاه حرف است. روایت است از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سورت و التین بخواند، خدای تعالی او را دو خصلت بدهد: عافیت و یقین تا در دنیا باشد، و در قیامت به عدد هر کس که اینکه سورت خواند، او را روزی روزه بنویسند «۲».

[سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ (۱) وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ (۸)

[ترجمه]

به «۳» انجیر و به زیتون. و به کوه طور سینا. و اینکه شهر استوار. که بیافریدیم آدمی را در نیکوتر راستی. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: سوره التین. (۲). آج صدق رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الحمد لله أولا و آخرا و ظاهرا و باطنا. (۳). آج: به حق.

صفحه : ۳۲۸ پس باز گردانیدیم او را فروتر آنان که فرو باشند. مگر آنان که ایمان آرند و کارهای نیکو کنند که ایشان را مزدی باشد ناکاسته. چه دروغ می دارد تو را پس از اینکه به جزا. نه هست خدای حاکمتر حاکمان. قوله: وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ، قسم است به انجیر و زیتون. عبد الله عباس گفت و حسن و مجاهد و عکرمه و عطا و مقاتل و کلبی که: مراد اینکه انجیر است که ما می خوریم و اینکه زیتون که ما از او روغن می گیریم. أبو ذر [۱۴۸-ر] غفاری رحمه الله علیه - روایت کرد که: رسول را - علیه السلام - طبقی انجیر به هدیه آوردند. او در پیش اصحابان بنهاد و می خورد و می گفت: بخوری «۱» که اگر گویم که میوه‌ای از بهشت آورده‌اند

انجیر باشد، برای آن که در وی استخوان نیست، و انجیر بواسیر ببرد و نقرس را سود دارد. عبد الله بن غنم^(۲) گفت: با معاذ جبل به سفری بودم. هر گه که به درخت زیتون بگذشت، مسواکی از او بگرفت و گفت: از رسول - علیه السلام - شنیدم: «نعم السواک» الزیتون من الشجرة المبارکة، نیک مسواک است درخت زیتون که درخت مبارک است. بوی دهن خوش بکند و شوخ داندانها را^(۴) ببرد. آنگه گفت: اینکه مسواک من است و مسواک پیغامبران که^(۵) پیش از من بودند. کعب الأحبار و قتاده و ابن زید گفتند: «تین» مسجد دمشق است و «زیتون» مسجد بیت المقدس است، و آن دو مسجد است در شام. -----
 ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بخورید. (۲). آج: عبد الله عمر. (۳). آج: المسواک. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۵). کا: جمیع پیغمبرانی که.

صفحه ۳۲۹: محمد بن کعب گفت: «تین» مسجد اصحاب الکهف است، و «زیتون» مسجد ایلیا، و بر اینکه اقوال تقدیر چنان باشد که: و منابت التین و الزیتون، برای آن که اینکه جایها معدن انجیر و زیتون باشد، علی حذف المضاف و اقامة المضاف إليه مقامه. عکرمه گفت: نام دو کوه است به شام. عطیه گفت از عبد الله عباس که: «تین» مسجد نوح است - علیه السلام - و «زیتون» بیت المقدس. ضحاک گفت: «تین» مسجد الحرام است و «زیتون» مسجد اقصاست. فزاع گفت: از بعضی علماء تفسیر شنیدم که «تین» کوههاست میان حلوان تا همدان، و «زیتون» کوههای شام است، و «طور سینین»^(۱) قسمی دگر است به کوه موسی - آن کوه که خدای با او مناجات کرد و او بر آن کوه بود. سینین، گفتند: به زبان حبشه [۱۴۸-پ] نکو باشد. حکم و نصر گفتند: هر کوهی که بر آن جا درخت باشد آن را طور سینین گویند. مجاهد گفت: طور، کوه است و سینین مبارک. قتاده گفت: مبارک و نیکو هر کوهی^(۲) که بر او درخت میوه باشد آن طور سینین باشد، و سینا همچنین و اینکه لفظ^(۳) نبط است. شهر بن حوشب گفت: «تین» کوفه است و «زیتون» شام است، و طور سینین کوهی است بر او انواع درختان. عبد الله بن عمر گفت: چهار کوه است که مقدس است بنزدیک خدای تعالی: طور «تینا» و طور «زیتا» و طور «سینا» و طور «تیمانا». اما طور تینا دمشق است و طور زیتا بیت المقدس و طور سینا آن کوه است که موسی - علیه السلام - بر او^(۴) با خدای مناجات کرد. و طور تیمانا^(۵) مکه است. و هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ، قسمی دیگر است به مکه که شهری استوار است. و گفتند: امین به معنی ایمن است و أنشد الفراء: -----
 ----- (۱). آج: سینا. (۲). آج: نیکوتر کوهی، کا، آد، گا: نیکو بود هر کوهی. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: لغت. (۴). کا، آد، گا: آن جا. (۵). اساس: زیتا، با توجه به کا، آد، گا تصحیح شد.

صفحه ۳۳۰: الم تعلمی اسماء و ویحک أننی خلقت امینا لا أخون امینا^(۱) أی من یأمننی و کان امنا منی^(۲). لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ، اینکه جواب قسم است، و حق تعالی قسم کرد به اینکه چیزها که ما آدمی را در نیکوتر ترکیبی و اعتدال^(۳) قامتی آفریدیم، برای آن که دگر حیوانات را منبطح^(۴) آفرید^(۵) و آدمی را منتصب. ابو بکر بن طاهر گفت: یعنی به عقل مزین کردیم او را، و به امر و نهی مؤدب، و به تمیز مهذب، تمام قامت، تناول طعام و شراب به دست کند که دگر حیوانات به دهن کنند. ابو عبیده گفت بشار بنی برد زندیق بود و دمیم الخلق بود و نابینا بود و در چشمهای او گوستی سرخ، بود، حماد عجرد هم زندیق بود، بشار را هجا کرد^(۶) و گفت: و اللهم ما الخنزیر فی نتنه بربعه فی التتن او خمسه [۹۴۱-ر] بل ریحہ اطیب من ریحہ و مسه الین من مسه و وجهه احسن من وجهه و نفسه افضل من نفسه و عوده اکرم من عوده و جنسه اکرم من جنسه بشار چون اینکه بیتها بشنید، گفت: یلی علی الزندیق لقد نفث بما فی صدره، آنچه در دل داشت آشکارا کرد. گفتند: چگونه! گفت: ما اراد الزندیق إلّا قول الله تعالی: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ، فاخرج الجحود بها مخرج الهجاء. ثم رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، آنگه او را برگردانیدیم با حالتی که فروتر از همه فروتران باشد، از جوانی به پیری و از تن درستی به بیماری و از قوت به ضعف، و از کمال عقل به خرف. و بعضی دگر گفتند: آیت در حق گروهی است که در ----- (۱). آج: امینی. [.....]. (۲). کا، آد، گا: بی. (۳). آج: اعتدال تر، کا، آد، گا: معتدل تر. (۴). آج: مسطح. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: آفریدیم. (۶). کا، آد، گا:

امتحان کرد.

صفحه : ۳۳۱ عهد رسول- علیه السلام- پیر شدند و خرف گشتند، و قوله: *أَسْفَلَ سَافِلِينَ*، معنی آن است: *أَسْفَلَ* من کل- سافل، آنکه لفظ *منکر* را جمع کرد بر سبیل ایهام^(۱) تا بلیغتر باشد. انس مالک روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: کودک تا بالغ شدن و به حد کمال رسیدن، هر آن طاعتی و خیری که کند، مزد آن مادر و پدرش را بنویسند. مراد آن است که: چون به تعلیم و تأدیب^(۲)، امر و نهی^(۳)، ترغیب ایشان باشد، و هر آن گناه که کند بر او بنویسند و نه بر مادر و پدرش، چون به حد بلوغ رسد و قلم تکلیف بر او برانند، آن دو فریشته را که بر او بر موکل باشند^(۴)، بفرماید تا او را نگاه دارند و مسدّد کنند. چون به چهل سال رسد در اسلام، خدای تعالی او را از سه بلا ایمن کند: از جنون و جذام و برص، چون به پنجاه سال رسد، خدای تعالی تخفیف حسابش کند. چون به شصت سال رسد [۱۴۹-پ] خدای تعالی توفیق تو به دهد او را. چون به هفتاد سال رسد، اهل آسمان او را دوست دارند. چون به هشتاد سال رسد، خدای تعالی حسناتش مضاعف کند و سیئاتش مکفّر^(۵). چون به نود سال رسد، گناه مقدم و مؤخرش بیامزد و شفاعت او در اهل بیتش قبول کند و او را *أَسِيرَ اللَّهِ* فی أرضه نام کند. چون به حدّ خرف رسد فی قوله: *ثُمَّ .. يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا*^(۶)، خدای تعالی مثل آن عمل که در تن درستی و تمام عقلی کردی بنویسد^(۷) او را. و اگر سیئتی کند بر او بنویسند^(۸). حسن و قتاده و مجاهد گفتند: *ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ فِي النَّارِ*، آنکه او را به *أَسْفَلَ* سافلین به^(۹) دوزخ بریم. ----- (۱). آج، آد، گا: ابهام. (۲-۳). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۴). آج: بر او موکل اند، کا، آد، بر او موکل باشند. (۵). کا، آد، گا کند. (۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۰. (۷). کا: بنویسند. (۸). آد، گا: بنویسد. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۳۳۲ آنکه استثنا کرد مؤمنان را از آن، گفت: *إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ*، ابو العالیه گفت: با دوزخش برند در بتر صورتی، و آن صورت خوگ باشد. از امیر المؤمنین علی^(۱) روایت کردند که: دوزخ^(۲) هفت طبقه است. ابتدا به *أَسْفَلَ* سافلین کنند و آن را پر کنند، و آنکه آنچه از بالای اینکه باشد، *ثُمَّ الْأَعْلَىٰ فِ الْأَعْلَىٰ*، بعضی دگر گفتند: آیت خاص است به کافران، گفت: اینکه آدمی^(۳) مشرک را بر اینکه صورت نیکو بیافریدم، آنکه به^(۴) زشت تر صورتی تا در درکت زیرین دوزخ برم. آنکه استثنا کرد مؤمنان را از ایشان- استثناء منقطع به معنی لکن- برای آن گفت^(۵): *... فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ*، و *التَّقْدِيرُ لَكِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ*، جز که مؤمنان که عمل صالح کنند ایشان را مزدی باشد پیوسته ناگسسته. و «فا» برای آن آورد که کلام متضمن است [۱۵۰-ر] به معنی شرط و جزا، و *التَّقْدِيرُ*: من آمن بالله و عمل صالحا فلهم أجر غیر ممنون. آنکه گفت: *فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِاللَّيْنِ*، خطاب کرد با آن آدمی مشرک، گفت^(۶): چیست که تو را حمل کرد بر آن که آیات مرا تکذیب کردی پس از اینکه همه، و مراد به اینکه^(۷) جزا و حساب است، یعنی منکرند بعث و نشور را. آنکه گفت: *أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ*، خدای^(۸) حاکمتر همه حاکمان نیست؟ صورت استفهام است و مراد تقریر، یعنی هست و حاکمترین همه حاکمان است. و همه حاکمان حکم^(۹) از او آموختند و به تحکیم^(۱۰) او حاکمند و لا- حاکم فوجه. -----

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها علیه السلام. [.....] (۲). کا، آد، گا: که گفت دوزخ را. (۳). آج: آدم. (۴). کا، آد، گا: او را بر. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها *إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ*. (۶). کا، آد، گا: *فَمَا يُكَذِّبُكَ*. (۷). آج، آد، گا: به دین. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: خدای تعالی. (۹). کا، آد، گا: همه حاکمان در تحت حکم اویند و حکم از او. (۱۰). آج: به حکم، کا، آد: تحکم.

صفحه : ۳۳۳

سوره اقرأ

«۱» اینکه سورت مکی است و نوزده آیت است و هفتاد و دو کلمت است و دویست و هشتاد حرف است. و روایت است از ابی

کعب که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او سوره اقرأ بخواند، همچنان باشد که جمله «۲» مفضل بخوانده «۳».

[سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَاذِبٌ (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (۱۹)

[ترجمه]

بخوان به نام خدایت آن خدای که بیافرید. بیافرید آدمی را از خون بسته. بخوان و خدای تو کریمتر است. آن که بیاموخت به قلم. بیاموخت آدمی را آنچه ندانست. ----- (۱). آج، گا: سوره العلق. (۲). کا، آد، گا صورتهای. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها باشد، آج صدق رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

صفحه : ۳۳۴ حقا که آدمی طاغی شود. چون که بیند که توانگر شود. با خدای تو است باز گشت. دیدی آن را که نهی می کند! بنده را چون نماز کند [۱۵۰-پ] بینی اگر او بر ره راست باشد! یا بفرماید پرهیزگاری. بینی «۱» اگر دروغ دارد و بر گردد! نمی دانی «۲» که خدای بیند! حقا که اگر باز نه ایستد، بکشیم او را به موی پیشانی. و پیشانی دروغزن خطا کننده. گویم بخوان اهل مجمع خود را. تا ما بخوانیم زبانیگان دوزخ را. نگر تا فرمان نبری او را سجده کن و نزدیک شو. قوله: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ - الایه، امر کرد خدای - جل - جلاله - رسولش را محمد، خطاب با او مراد او و جمله امت، گفت: بخوان، یعنی اینکه کتاب قرآن به نام خدای - عز و جل، یعنی در ابتدا قراءت نام خدای بر. عایشه گفت «۳» و عطاء بن یسار و مجاهد که: اول از قرآن که آمد اینکه آیات بود - الی قوله: ما لم یعلم «۴». ----- (۱). آج: ای دیدی. (۲). آج: ای نمی داند. [.....] (۳). کا، آد، گا: روایت کرد. (۴). سوره علق (۹۶) آیه ۵.

صفحه : ۳۳۵ زهری روایت کرد از عروه از عایشه که: اول کار رسول - علیه السلام - خواب بود، خوابهای راست. هیچ چیز در خواب ندید الا هم بروفق آن که دیده بودی پدید آمدی، آنکه چون تنها بودی او را ندا کردند تا یک روز بر کوه حری نشسته بود، جبریل آمد و او را گفت: یا محمد! اِقْرَأْ، بخوان. رسول گفت: ما انا بقارئ، من خواننده نهام. رسول گفت: مرا بگرفت و بیفشرد سخت، پس باز گذاشت [۱۵۱-ر] و گفت بخوان، گفتم: خواننده نیم «۱». گفت: بار دیگر مرا بیفشرد و باز گذاشت، و بار سدیگر همچنین اینکه آیات بر او خواند: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ، الی قوله: ما لم یعلم، و برفت. رسول گفت: از آن رنج و تعب مراتب آمد و بترسیدم و لرزه بر اندام من افتاد و با حجره خدیجه رفتم و گفتم: زملونی دثرونی «۲»، بیوشی «۳» مرا. خدیجه جامه بر من افکند و من بخفتم. جبریل آمد دگر بار آیت آورد: یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ «۴». من برخاستم و اینکه حال با خدیجه بگفتم و گفتم: می ترسم تا اینکه خیالی سودایی است؟ مرا خدیجه گفت: حاشاک، دور باد از تو اینکه حدیث، خدای تو تو را از اینکه آفت دور دارد که مردی راستیگری و صلت رحم کنی و رنج از مردمان برداری و مهمان را طعام دهی و مردم را بر نواب روزگار معاونت کنی. آنکه

گفت: بر خیز تا بنزدیک عم من رویم و اینکه حدیث با او بگویم تا او در اینکه چه گوید: برخاستیم و نزدیک ورقه نوفل شدید - و او کتب اوایل خوانده بود - چون اینکه حدیث بشنید، گفت: هینثا لک یا محمد أنت الناموس الأعظم، تو ناموس اعظمی که ما در کتب اوایل خوانده‌ایم از توریت و انجیل، و تو پیغامبر آخر زمانی که ختم نبوت به تو کند خدای تعالی، و یا کاشک من در روزگار تو بودمی تا تو را نصرتی کردمی تمام، پنداری در آن می‌نگرم که تو را از اینکه شهر بیرون کنند و برنجانند. گفت: مرا بیرون کنند! گفت: آری، و هیچ پیغامبر، خدای ----- (۱). کذا در اساس: نیم/ نه‌ام. (۲). آج، آد، گا: زملونی و دثرونی. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بپوشید. (۴). سوره مدثر (۷۴) آیه ۱ و ۲.

صفحه : ۳۳۶ نفرستاد و آبا او را برنجانیدند. آنکه رسول - علیه السلام - گفت: هر گه که در خلوتی و بر کوهی و جایی بودمی، جبریل مرا پیش آمدی [۱۵۱-پ]، من خواستمی تا خود را بیندازم «۱»، او مرا بگرفت. برفتم دگر باره ورقه را خبر دادم. مرا گفت: یا محمد؟ چون اینکه ندا بشنوی مگریز، بر جای باش تا چه گوید تو را، آنچه گوید بشنو و یاد گیر. گفت: برفتم، دگر نوبت آمد، گفت: یا محمد انک نبی حقا، تو پیغامبری به درست. بخوان؟ گفتم: چه خوانم! گفت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ «۲» تا به آخر سورت. من یاد گرفتم و برفتم و ورقه نوفل [را] «۳» خبر دادم، مرا گفت: «۴» أبشر فأنک أنت النبی ألدی بشر به موسی - علیه السلام - و عیسی بن مریم و إنک [نبی] «مرسل و إنک ستؤمر بالجهاد، بشارت باد تو را که تو آن پیغامبری که موسی و عیسی به تو بشارت دادند، و تو پیغامبر مرسل و تو را جهاد فرمایند. و اگر من روزگار تو دریابم «۵» در پیش تو جهاد کنم. آنکه روی به خدیجه کرد و اینکه بیتها بگفت: فان یک حقا یا خدیجه فاعلمی حدیثک ایانا فأحمد مرسل و جبریل یأتیه و میکال معهما من اللّٰه وحی یشرح الصدر منزل یفوز به من فاز عزا لدینه و یشقی به الغاوی الشقی المضلل فریقان منهم فرقه فی جناه و اخری بأغلال الجحیم مغلل ألدی «۶» حَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، به نام خدایی که آدمیان را بیافرید از «علق» و هی جمع علقه، آن خونهای بسته. و برای علق به لفظ جمع گفت با آن که انسان لفظ واحد است، برای آن که «لام» جنس در اوست، صالح بود واحد را و جمع را. - ----- (۱). آج: بینداختمی. (۲). سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۱ و ۲. (۳-۴). اساس:

ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج: بودمی. (۶). کا، آد، گا، ندارد.

صفحه : ۳۳۷ آقرا، آنکه امر مؤکد کرد به تکرار وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، أَيْ عَلَّمَ الْكِتَابَةَ بِالْقَلَمِ. و خدای «۱» آن کریمتر است که مردم را [۱۵۲-ر] نوشتن به قلم بیاموخت. کلبی، کرم «۲» را به حلم تفسیر کرد که تعجیل عقوبت نکند بر مستحقان. عبد اللّٰه بن عمرو «۳» گفت، رسول را گفتم: یا رسول اللّٰه؟ شاید «۴» تا آنچه از تو می‌شنوم از احادیث بنویسم تا فراموش نشود! گفت: روا باشد، بنویس فإن الله علم بالقلم. قتاده گفت: قلم از خدای نعمتی است عظیم، و اگر نه قلم بودی همانا دین و ملک استقامت نگرفتی و عیش صالح نبود. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، بیاموخت آدمی را آنچه او ندانست. گفتند: مراد به انسان، آدم است، بیانه قوله: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا «۵» و گفتند: رسول ماست - علیه السلام - بیانش. وَ عَلَّمَكْ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ «۶». کَلِمًا، کلمت زجر و ردع است. إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِطْغَى، گفت: آدمی طاغی شود و پای از حد بنهد چون بیند که توانگر شده و در دعای رسول هست: اللهم انی اعوذ بک من فقر ینسی و من غنی یتغی، بار خدایا پناه با تو می‌دهم از درویشی که مرا از یاد مردم ببرد، و از توانگری که مرا طاغی کند. آنکه گفت: إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى، أی الرجوع، و اینکه لفظ از بنای مصادر «۷» است، مرجع خلقان و بازگشت ایشان با خداست تا جزای ایشان بدهد به آن طغیان که کرده باشند. أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى، گفت: دیدی ای محمد آن را که نهی می‌کند بنده‌ای را که نماز می‌کند. مفسران گفتند: آیت در ابو جهل آمد که رسول را -----

(۱). اساس تو. (۲). آج: اکرم، کا، آد، گا: اکرام. (۳). کا، آد، گا: عبد اللّٰه عمر. [.....] (۴). آج: نشاید. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۳۱. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۳. (۷). آج: مصدر.

صفحه : ۳۳۸ نهی کردی از نماز کردن. ابو هریره روایت کرد که یک روز ابو جهل گفت: اینکه محمد در میان شما نماز می‌کند و

روی در خاک می‌مالد و شما رها می‌کنی» (۱)، آنگاه گفت: و اَلذی یحلف به، به آن [۱۵۲-پ] خدای که سوگند به او خوردند که اگر دگر بینم که او نماز کند، گردن او به پای بمالم. گفتند: اینکه ساعت نماز می‌کند. بیامد تا رسول را زجر کند نزد او رفت، آن دیدند که او باز گشت دست به روی باز گرفته. گفتند: چه بود تو را! گفت: چون خواستم که آهنگ او کنم یا چیزی بر او زخم خندقی دیدم میان من و او پر از آتش، و شخصی دیدم با پرها که به پر آن آتش بر من خواست ریختن» (۲)، باز پس گریختم، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. آنگاه گفت: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى، گفت بینی» (۳) از (۴) رأی، یعنی چه گویی و چه رأی بینی که اگر اینکه محمّد که تو او را از نماز نهی می‌کنی بر هدی و ره راست باشد و امر به تقوی و پرهیزگاری کند، و تو را از اینکه معروف نهی می‌کنی، بگو تا بر تو چه لازم آید! و حال آن کس که او را از کار خیر و نماز باز دارد نگر تا چه باشد، و مراد به «هدی» در آیت ایمان است. أَرَأَيْتَ، خطاب می‌کند با مخاطبی مبهم، گفت: نبینی اگر اینکه نهی کننده از نماز و طاعت خدای اگر تکذیب کند پیغامبر صادق را» (۵)، او مستحق اینک تهدید باشد او را باید گفتن: أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى، و جزای اینکه دو شرط که در آیت هست فی قوله: «إِنْ كَانَ» و «إِنْ كَذَّبَ» محذوف است، تقدیر آن که: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ عَلَى الْهُدَى و أمر بالتقوی و أنت تنهاه عن الصلوة أَلست مستحق ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: رها می‌کنید.

(۲). آج: که آتش بر من خواست ریختن، کا که به پر خواست آتش به من ریزد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: نه بینی / نبینی. (۴). کا، آد، گا: آن. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها و روی از فرمان خدای بگرداند چه گویند او را.

صفحه : ۳۳۹ الذم و الملامه و أَرَأَيْتَ ان كَذَّبَ ابو جهل و اعرض عن دين الله أليس يستحق العقوبة، اینکه جمله حذف کرد لدلالة الكلام عليه. قوله: أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى، نمی‌داند او که خدای او را می‌بیند و بر احوال او مطلع است. آنگاه گفت: كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهَ، حَقًّا اگر باز نایستد از اینکه که می‌کند از کفر و تکذیب [۱۵۳-ر] صادق و اعراض از طریق حق. لَنْسَفَعًا، بسوزانیم او را و بگردانیم حال او» (۱) و گونه روی او، من قولهم: سَفَعَتِ الشَّمْسُ و النار إذا احرقته و غیرت وجهه، و قیل: لَنْسَفَعُنَا لِنَأْخُذَنَ [۲] بگیریم موی پیشانی او، آنگاه بدل کرد از آن و گفت: ناصِئَةٌ، موی پیشانی موصوف به اینکه صفات: كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ، دروغزن مخطی. و صفت در لفظ مقصور است بر بعضی و در معنی راجع است با جمله. فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ، بگو او را تا بخواند اهل مجلس خود را. گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون ابو جهل رسول را نهی کرد از نماز، رسول- علیه السلام- او را زجر کرد و سخن گفت: ابو جهل گفت: و الله لأملأن- عليك ان شئت هذا الوادي خيلا جردا و رجالا مردا، گفت: اگر خواهم اینکه وادی را پر باز کنم از اسپان اجرد و مردان امرد تا با تو قتال کنند، خدای تعالی آیت فرستاد و گفت: بگو او را تا لشکر خود را و اهل مجلس خود را بخواند. و الندی و النادی، اهل المجلس. سَيَدْعُ الزَّبَانِيَةَ، تا ما زبانیکان دوزخ را بخوانیم. آنگاه حق تعالی رسول را گفت: كَلَّا، خطاب [با]» (۳) رسول و زجر ابو جهل را. لا تُطْعَمُهُ، فرمان او میر در ترك صلات» (۴). و اسجد و اقترَب، و بر رغم او سجده -----

----- (۱). اساس لناخذن، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج: صلوات، کا، آد، گا و طاعت او مدار.

صفحه : ۳۴۰ می‌کن و نزدیک می‌شو به رحمت خدای و ثواب او. و اینکه از جمله آن چهار جای است که سجده در او واجب باشد بر قاری و مستمع، و ترکش نشاید کردن، یکی به ظاهر امر و دگر به اجماع اهل البيت. و در نماز فریضه خواندن مکروه است» (۱) و در نماز سنت چون بخواند به جای سجده سجده نباید کردن و بر پای خاستن و الحمد بر خواندن و آنگاه به رکوع شدن [۱۵۳-پ]. ----- (۱). آد، گا: خواندن نشاید. [.....]

بدان که اینکه سورت مدنی است بر قول بیشتر مفسران، و علی بن الحسین بن واقد^(۱) گفت: اول سورت که به مدینه فرود آمد اینکه سورت بود. قتاده گفت^(۲): سورت مکی است و اینکه روایت ابن ابی عفره^(۳) است از عبد الله عباس. و پنج آیت است و سی^(۴) کلمت است و صد و دوازده حرف است. و روایت است از زر حبیث از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و علی اله - گفت: هر که او سوره القدر بخواند، او را چندان ثواب بود که ماه رمضان روزه داشته و شب قدر با روز کرده^(۵).

[سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَرُوحٍ فِيهَا يَأْتِي رَبُّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)

[ترجمه]

ما فرستادیم آن را در شب قدر. و چه دانی تو که چیست شب قدر. ----- (۱). اساس: واقف، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها اینکه. (۳). اساس، آج: عقرب، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج: سی و سه. (۵). آج، کا باشد، آج صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - الحمد لله رب العالمین علی کل حال.

صفحه ۳۴۲: شب قدر بهتر است از هزار ماه. فرود آیند فریشتگان و روح^(۱) در او به فرمان خدایشان از هر فرمانی. سلام است^(۲) اینکه شب تا بر آمدن صبح. قوله تعالی: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ، گفت: ما فرو فرستادیم قرآن را. «ها» کنایت است از نامذکوری به حکم آن که اشتباه^(۳) نخواهد بودن، در شب قدر، یعنی در شب قدر فرو فرستادیم آن را از لوح محفوظ به آسمان دنیا به بیت العزّة، و جبریل - علیه السلام - بر سفره املا- کرد. آنگه به نجوم فرود می آورد آیت آیت و سورت سورت به حسب حاجت بر وفق مصلحت. اگر گویند خدای تعالی می گوید: من قرآن در شب قدر فرستادم، پس در دگر اوقات چه فرستاد گوئیم. [۱۵۴- ر] یک جواب آن است که در متن کتاب برفت. و جواب دیگر آن است: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ، ای ابتدأنا انزاله فی لیلۃ القدر، چنان که یکی از ما گوید: أنا أخرج غذا إلی الحج، من فردا به حج می روم، و باشد که به دو ماه آن جا رسد، یعنی ابتدای رفتن به حج فردا خواهیم کردن. اما «شب قدر» را در او خلاف کردند که برای چه شب قدر خوانند او را، و کلام در اینکه شب منقسم شود بر پنج فصل: فصل اول در سبب اینکه نام و اصل و مأخذ او علما در او خلاف کردند. بیشترین ایشان گفتند: یعنی شب تقدیر^(۴) و فصل ----- (۱). آج: جبرئیل. (۲). آج: سلامی باشد. (۳). آج: استثنا. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها است.

صفحه ۳۴۳: احکام و تقدیر قضایا آنچه خواهد بودن در سال از آجال و ارزاق و اقسام، همه در اینکه شب کنند، من قول العرب: قدرت الشیء قدرا و قدرا و قدرته تقدیرا، و القدر و القدر لغتان بمعنی التقدير، قال الشاعر فی القدر: کل شیء حتی اخیک متاع و بقدر تفرّق و اجتماع و قال آخر: نال الخلفاء إذ کانت له قدرا کما اتی ربّه موسی علی قدر فهما لغتان، کالشعر و الشعر، و النهر و النهر، و الشمع و الشمع. و گفتند قوله: فی لیلۃ مبارکة^(۱) هم اینکه شب است. و روایت کرد ابو الضحی از عبد الله عباس که او گفت: خدای تعالی حکمها در شب نیمه ماه شعبان^(۲) فصل کند و در شب قدر به فریشتگان سپارد، و برای آن مبارک خواند او را که در او خیرهای بسیار و برکت بسیار از آسمان فرود آید بر امت محمد - صلی الله علیه و آله. سعید جبر گفت: در اینکه شب

نامهای حجاج بنویسند آنان که آن سال حج خواهند کردن، چنان که یکی زیادت نباشد و یکی نقصان» (۳) [۱۵۴-پ]. بعضی دگر گفتند: مراد به «قدر» عظمت است، یعنی اینکه شب عظمت و بزرگواری است، من قولهم: لفلان قدر و منزله و رفعة، و منه قوله تعالی: ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ (۴)، ای ما عظموه حق عظمته. ابو بکر و راق گفت: برای آن شب قدر خواند اینکه شب را که هر بی قدری در اینکه شب با قدر و منزلت شود چون طاعت کند و اینکه شب را احیا کند» (۵). و گفتند: برای آن که طاعت در اینکه شب بنزدیک خدای تعالی قدر و منزلت تمام ----- (۱). سوره دخان (۴۴) آیه ۳. (۲).

کا، آد، گا: رمضان. (۳). آج نشود. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۹۱، سوره حج (۲۲) آیه ۷۴، سوره زمر (۳۹) آیه ۶۷. (۵). آد، گا و به طاعت قیام نماید. [.....]

صفحه: ۳۴۴ دارد. سهل بن عبد الله گفت: برای آن که خدای تعالی رحمت در اینکه شب بر بندگان تقدیر کند. بهری دگر گفتند: برای آن که در اینکه شب فریشتگان با قدر و منزلت از آسمان به زمین آیند. خلیل احمد گفت: برای آن که در اینکه شب زمین بر فریشتگان تنگ شود از بسیاری که فرود آیند، من قول العرب: قدرت علیه قدرا إذا ضیقت علیه، و منه قوله: وَمَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ (۱). فصل دویم در ذکر اختلاف علما در وقتش صحابه خلاف کردند در او» (۲). بعضی گفتند: اینکه در عهد رسول بود. چون رسول- علیه السلام- برفت، اینکه معنی برداشتند، و بعضی دگر گفتند» (۳): تا به قیامت باشد. ابو مرثد گفت از ابو ذر غفاری- رحمه الله علیه- پرسیدم حدیث شب قدر و آن که مرفوع است یا نیست؟ گفت، من از رسول- علیه السلام- پرسیدم و گفتم: اینکه چیزی است که در عهد انبیا باشد یا پس از ایشان باشد! گفت: لا بل تا به قیامت باشد. دیگری گفت از ابو هریره پرسیدم که، می گویند: شب قدر برداشتند از میان ما! گفت: دروغ گفت آن که اینکه دعوی کرد. گفتم: کی باشد در سال! گفت: در ماه رمضان. بعضی دگر [۱۵۵-ر] از صحابه گفتند: او مرفوع نیست، و لکن در جمله سال باشد تا اگر کسی طلاق خورد یا بنده را آزاد کند تا به شب قدر طلاق و عتق موقوف باشد بر یک سال، تا یک سال تمام بنگذرد واقع نباشد، و اینکه یک روایت است از عبد الله مسعود، و مذهب ابو حنیفه است. اما جمهور علما برانند که اینکه شب در ماه رمضان باشد هر سال، و اینکه قول عبد الله عمر است و حسن بصری و سعید جبیر. آنکه خلاف کردند در ماه رمضان که کدام شب باشد. ابو رزین گفت: ----- (۱). سوره طلاق (۶۵) آیه ۷. (۲-۳). کا، آد، گا: اینکه.

صفحه: ۳۴۵ شب اول ماه رمضان باشد. حسن بصری گفت: شب هفدهم ماه رمضان باشد و آن شب بود که بر دگر روز وقعه بدر بود، و درست آن است که در عشر اواخر بود از ماه رمضان- و اینکه مذهب اهل البیت است و شافعی. و ابو هریره خبری دگر روایت کرد که رسول گفت: «۱» فالتمسوا هذه فی العشر الغوابر» ، گفت: در دهه باقی طلب باید کردن. و امیر المؤمنین علی- علیه السلام- گفت» (۲): رسول- صلی الله علیه و علی اله- در عشر اواخر اهل خود را بیدار کردی در ماه رمضان. آنکه خلاف کردند که کدام شب باشد از اینکه شبها؟ ابو سعید خدری گفت: رسول- علیه السلام- شب بیست و یکم ماه رمضان تا روز نماز کرد، و آن شب باران از آسمان می آمد، و کان المسجد علی عریش، و مسجد به چفته پوشیده بود، آب فرو می آمد و رسول- علیه السلام- سجده می کرد در میان آب و گل. بامداد چون از مسجد بیرون آمد، اثر آب و گل بر روی رسول بود. بعضی دگر گفتند: شب بیست و سهام باشد و اینکه در اخبار اهل البیت است. مردی بنزدیک رسول آمد از جهینه [۱۵۵-پ] و گفت: یا رسول الله؟ از قبیله ما تا به مدینه راه دور است، مرا راه نمای بر شب قدر در ماه رمضان گفت: علیک بلیله ثلث، و عشرین ، گفت: شب بیست و سهام نگاه دار. و عبد الله عمر گفت: در عهد رسول چند کس در خواب دیدند از صحابه که شب قدر شب بیست و سهام است. رسول- علیه السلام- گفت: خوابهای شما متواطی است بر شب بیست و سهام، هر که او خواهد که قیامی کند و عبادتی، فعليه بلیله ثلث و عشرین. ضمرة بن عبد الله» (۳) گفت: من در» (۴) جماعتی بودم از بنی سلمه. گفتند: کیست که برود و برای ما رسول را بپرسد از شب قدر! گفتم: من بروم، بیامدم» (۵)، ----- (۱). کا، آد، گا، فالتمسوها فی العشر الاخر، و

فی روایة الغوایر. (۲). آد، گا که. (۳). کا، آد، گا: حمزة بن عبد الله. (۴). آد، گا میان. (۵). کا، آد، گا در.

صفحه : ۳۴۶ شب به مدینه رسیدم، به در سرای رسول رسیدم. رسول بفرمود تا مرا طعام آوردند. من طعام بخوردم. گفت: نعل «۱» من بیاری «۲». من نعلینی پیش رسول نهادم. بپوشید و بیرون آمد تا به مسجد آید. مرا گفت: کاری داری! گفتم: یا رسول الله؟ بنو سلمه مرا فرستاده‌اند تا پرسم که شب قدر کدام شب باشد! گفت: امشب چندم است از ماه! گفتم: شب بیست و دوم است. گفت: فردا شب باشد- شب بیست و سهام. و بعضی دگر گفتند: شب بیست و پنجم باشد از خبری که روایت کردند که قرآن فرود آمد بیست و چهارم «۳» روز گذشته از ماه رمضان، و خدای تعالی گفت: إنا أنزلناه فی لیلۃ القدر، بر اینکه موجب باید تا شب بیست و پنجم باشد. بعضی دگر گفتند: شب بیست و هفتم «۴». عبد الله عباس گفت: عمر خطاب صحابه رسول را پرسید از شب قدر، گفتند: ما از رسول چنین شنیدیم [۱۵۶-ر] که در عشر اواخر باشد در وتر شبها، آنگه هر کسی شبی می گفتند و من هیچ نمی گفتم. گفت: یا بن عباس؟ چه گویی تو! گفتم: از رأی خود گویم! گفت: آری، از رأی تو می پرسم. گفتم: خدای تعالی بیشتر چیزها هفت آفرید، آسمانها هفت است و زمینها هفت است و کوهها و دریاها هفت است، و طواف هفت است و رمی جمار هفت است و خلق آدمی از هفت چیز است، و روزی او از هفت چیز، همانا شب بیست و هفتم باشد. و عبد الله عمر گفت، رسول- علیه السلام- گفت: هر که تحرّی شب قدر کند- یعنی طلب کند آن را- گو در شب بیست و هفتم بجویی «۵» آن را. ابی کعب را پرسیدند، گفت: شب بیست و هفتم باشد. گفتند: از کجا گفتی! گفت: علامتی هست آن را که ما آن علامت به اینکه روز یافتیم. گفتند: آن علامت ----- (۱). کا، آد، گا: نعلین. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بیار. (۳). کا، آد، گا: چهار. (۴). آج، کا باشد، آد، گا است. (۵). آج: بجوید.

صفحه : ۳۴۷ چیست! گفت رسول- علیه السلام- گفت: علامت شب قدر آن باشد که بامداد آفتاب بر آید بر مثال طشتی، آن را شعاع نباشد، و بعضی دگر از اصحابه گفتند: رسول- علیه السلام- شب بیست و سهام ثلثی از شب نماز کرد و شب بیست و پنجم دو بهر از شب نماز کرد و شب بیست و هفتم تا روز نماز کرد. ابو بکر وراق را پرسیدند، گفت: عدد کلمات اینکه سورت بر عدد شهابست «۱». سورت سی کلمت است و ماه سی شب. آنگه پرسنده را گفت: بشمر. او می شمرد، چون برسد به «هی»، گفت: چند داری! گفت: بیست و هفت. گفت: هی هی. و بعضی دگر گفتند: به شب بیست و نهم باشد. و خبری روایت کردند که رسول- علیه السلام- گفت: شب بیست و نهم فریشتگان از آسمان به عدد ریگ بیابان فرود آیند، [۱۵۶-پ] و خبر «۲» بیشتر بر ابهام است. یکی را از بزرگان صحابه پرسیدند از اینکه شب، گفت: من در تعیین اینکه شب سخن نگویم پس از آن که از رسول- علیه السلام- شنیدم که گفت: التمسوها فی تسع بقین أو سبع بقین أو خمس بقین أو ثلث بقین أو آخر لیلۃ، گفت: در اینکه او تار عشر اواخر طلب کنی «۳». و حکمت در آن که خدای تعالی اینکه شب باز پوشید در میان شبهای ماه رمضان آن است تا بندگان در جمله شبها اجتهاد کنند بر یک شب اعتماد نکنند. یکی را از بزرگان پرسیدند که: چرا «۴» شب قدر پوشیده کرد! گفت: لطفاً للعباد فی الاجتهاد و ترک الاعتماد و اعداد الزاد فی هذه الأعداد لیوم المعاد. و خدای تعالی چند چیز در چند چیز پنهان کرد: شب قدر «۵» در شبها، و نماز وسطی در نمازها، و وقت قیام الساعه در اوقات، و نام مهمترین در میان ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: شبهای ماه است. (۲). آج: اختیار. [.....]. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید. (۴). کا، آد، گا خدای تعالی. (۵). آج در میان.

صفحه : ۳۴۸ نامها، و ساعت اجابت در ساعات روز آدینه، و رضای خود در طاعات، و سخط خود در سیئات، و دوست خود را در میان بندگان، و حکمت آن که تا مکلفان اجتهاد کنند در نمازها و همه به جای می آرند طمعا فی إدراک الوسطی، و شبهای ماه رمضان عبادت کنند طمعا فی ادراک لیلۃ القدر، و ساعات آدینه به دعا مستغرق دارند طمعا فی ساعۃ الإجابة، و خدای را به همه نامها بخوانند رغبۃ فی اسمه الأعظم، و در همه طاعات مواظبت کنند طمعا فی إدراک الرضا، و از همه معاصی اجتناب کنند حذرا

من حلول السخط، و در هیچ حال از قیام ساعت ایمن نباشد، همیشه مستعد رفتن می‌باشد. و ولی خود را پنهان کرد تا جمله بندگان او را حرمت دارند تجویزا [۱۵۷- ر] آن یکون ذلک. فصل سهام «۱» در علامات او حسن بصری روایت کرد که- رسول- علیه السلام- گفت: شب قدر شبی باشد خوش و روشن، نه گرم باشد و نه سرد باشد، بامدادش آفتاب بر آید و او را شعاع نباشد. عبید بن عمیر گفت: در اواخر ماه رمضان در کشتی بودم، شبی از شبها آب دریا بر گرفتم و باز خوردم، عذب زلال یافتم، بدانستم که آن شب شب قدر است. فصل چهارم در فضائل و خصایص اینکه شب ابو هریره روایت کرد که از رسول- علیه السلام- که او گفت: هر که شب قدر نماز کند از سر ایمان و احتساب، خدای تعالی گناهان گذشته بیامزد او را. و در ----- (۱). آد: سیم.

صفحه : ۳۴۹ خبر است که: شیطان در اینکه شب بیرون نیاید و بر دگر روز تا چاشتگاه و نتواند که کسی را رنجی رساند از خیالی و فساد. و سحر هیچ ساحر در اینکه شب اثر نکند. عبد الله عباس روایت کرد که: خدای تعالی در اینکه شب فریشتگان را فرماید تا با جبریل از سدره المنتهی به زمین آیند. هفتاد هزار فریشته به زمین آیند بالواهای نور. چون به زمین آیند لواها به چهار جایگاه بزنند: بر پشت خانه کعبه و بر سر تربت رسول- علیه السلام- و به مسجد بیت المقدس و به کوه طور سینا. آنگه جبریل گوید: پراکنده شوی «۱»، پراکنده شوند. هیچ سرای و حجره‌ای و خانه‌ای و سفینه‌ای «۲» بنماند که در آن جا مؤمنی یا مؤمنه‌ای باشد الا که فریشتگان در آن جا شوند الا خانه‌ای که در او سگی یا خوکی یا خمیری یا جنبی از حرام یا صورتی باشد. همه تسبیح و تهلیل و استغفار می‌کنند برای امت محمد. چون وقت صبح باشد، روی با آسمان نهند [۱۵۷- پ]. ساکنان آسمان دنیا به استقبال آیند و گویند: از کجا می‌آیی «۳»! گویند: از زمین که دوش شب قدر بود امت محمد را. گویند: ما فعل الله بحوائج امه محمد! خدای تعالی با حوایج امت محمد چه کرد! گویند: ان الله تعالی غفر صالحیها و شفع صالحیها فی طالحیها، خدای تعالی امت محمد را بیامزید و صالحان را در طالحان شفاعت قبول کرد. فریشتگان آسمان دنیا آواز بلند کنند به تسبیح و تهلیل و ثنای خدای شکر آنچه خدای کرد از کرامت با امت محمد. آنگه فریشتگان آسمان دنیا به تشییع با ایشان بروند تا به آسمان دوم، به آسمان دوم همچنین گویند. فریشتگان پرسند که: از کجا می‌آیی «۴»! گویند: دوش شب قدر بود امت محمد را گویند: ما فعل الله بحوائجهم! گویند: ان الله غفر صالحیها و شفع صالحیها فی طالحیها. فریشتگان آسمان دوم با ایشان موافقت کنند و به آسمان سهام هم اینکه حدیث ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: شوید. (۲). کا: گوشه‌ای. (۳-۴). آج و دیگر نسخه بدلها می‌آید.

صفحه : ۳۵۰ بشنوند و جواب دهند تا به آسمان هفتم رسند. اهل هر آسمان با ایشان بر موافقت و تشییع می‌روند تا به سدره منتهی. «۱» چون به سدره منتهی رسند، اینکه حدیث پرسند و هم اینکه جواب بشنوند و آواز به تسبیح و تهلیل بردارند. آواز ایشان اهل بهشت عدن بشنوند، رضوان را گویند: اینکه چه آواز است! گویند: فریشتگان اند که خدای را تسبیح و تهلیل می‌کنند، برای امت محمد. ایشان نیز آواز بردارند به تسبیح و تهلیل. حاملان عرش بشنوند، هم اینکه پرسند و جواب شنوند، به شکر خدای آواز بلند کنند به تسبیح و تهلیل. خدای تعالی گوید: اینکه چه آواز است- و او عالمتر «۲»! گویند، بار خدایا! ما شنیدیم که دوش گناه [۱۵۸- ر] کاران امت محمد را بیامزیدی و شفاعت صالحان در طالحان قبول کردی. حق تعالی گوید: آری، و لأمه محمد عندی ما لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر، و امت محمد را بنزدیک من است آنچه هیچ چشم چنان ندیده باشد و هیچ گوش چنان نشنیده باشد و بر خاطر هیچ آدمی چنان نگذشته باشد. عبد الله عباس گفت از رسول- علیه السلام- شنیدم که گفت: چون شب قدر باشد، خدای تعالی جبریل را با کوبه فریشتگان به زمین فرستد- و او لوای سبز دارد- او لوا بر بام کعبه بزند، و او را شصده «۳» هزا [ر] «۴» پر باشد، دو پر بردارد که جز اینکه شب باز نکند. اینکه پرها بر افلاجد «۵» از مشرق تا به مغرب پیوشد. آن فریشتگان می‌روند در هر جای و سلام می‌کنند بر هر قائمی و قاعدی و نماز کنی و ذاکری، و دست در دست ایشان می‌نهند و بر

دعای ایشان آمین می‌کنند. چون ----- (۱). کا، آد، گا: سدره المنتهی. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها باشد. (۳). کا، آد، گا: سیصد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج: بر افراشد، کا، آد، گا: باز کند.

صفحه : ۳۵۱ صبح بر آید، جبریل ندا کند که خدای تعالی با حوایج امت محمد چه کرد! خدای تعالی گوید: نظر کرد به ایشان و ایشان را بیامرزید و عفو کرد الا چهار کس را: مدمن خمر را، و آن را که عاق باشد در مادر و پدر، و قاطع رحم را، و جادو را. در خبری دیگر آمد که: اینکه شب جبریل به زمین آید با هفتاد هزار فریشته، و میکایل با هفتاد هزار، و لوی حمد بیارند و آن را چهار ذوابه «۱» باشد: یکی به مشرق و یکی به مغرب و یکی در زیر عرش و یکی در زیر هفتم زمین. بر لوی حمد نوشته باشد: امه مذنبه و رب غفور، امتی گناهکار و خدای آمرزگار. هیچ جای نباشد که جبریل یا فریشته‌ای از اینکه فریشتگان در آن جا شوند و بر ایشان [۱۵۸-ر] سلام کنند و الا سلام به ایشان رسد در پنج جایگاه: اول در در مرگ فی قوله: تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ «۲»، دوم «۳» در بهشت فی قوله: وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَبْتُمْ «۴»- الایه. سهام در بهشت فی قوله: وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ «۵». چهارم در عرصات فی قوله: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ «۶». پنجم بنزدیک لقا، فی قوله: تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ «۷». فصل پنجم در آنچه مستحب است که در اینکه شب کنند و گویند در خبر است که یکی از زنان رسول گفت: یا رسول الله! اگر شب قدر یابم، چه گویم! گفت، بگو: اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عني. و شریح بن هانی ----- (۱). آج: زاویه. (۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۲. [.....]. (۳). آج بر. (۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۳. (۵).

سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳ و ۲۴. (۶). سوره یس (۳۶) آیه ۵۸. (۷). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۳.

صفحه : ۳۵۲ روایت کرد از عایشه که او گفت: اگر شب قدر دریابم، از خدای جز عافیت نخواهم. عامر بن ربیع گفت: هر که او در شب قدر نماز شام و خفتن بکند «۱»، حظ خود گرفته باشد از شب قدر. و نمازی معین نیست در اخبار اصحاب ما جز که روایت کرده‌اند که در اینکه شب صد رکعت نماز باید کردن، اعنی شب بیست و سهام. و از جمله نوافل ماه رمضان است، از جمله هزار رکعت. و صادق- علیه السلام گفت: هر که او شب بیست و سهام ماه رمضان سورتی الروم و العنکبوت بخواند، غفر الله له البتة، خدای تعالی او را بیامرزد به قطع، استثنا نمی‌کنم و نمی‌ترسم که خدای تعالی به اینکه گفتار مرا حرجی کند. و در خبر است که هم او گفت که: هر که اینکه شب هزار بار «إنا انزلناه» بخواند در روز آید و او شدید الاعتراف باشد به حق ما، و آن نباشد [۱۵۹-ر] الا از چیزی که خدای با او نماید در خواب. و دعوات در اینکه شب بسیار است، از جمله آن دعواتی که در رکعات نوافل باید خواندن، و آن در کتب عبادات مشروح است. قوله: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، خدای تعالی در حق قرآن پنج چیز گفت، آنکه رسول را پنج چیز تکلیف کرد. امیا آنچه خود گفت در حق قرآن: یکی انزال است، یکی تعلیم، یکی تثبیت، یکی تیسیر، یکی حفظ، اما الإنزال فی شهر رمضان، و التعلیم بالبیان، و التثبیت فی الجنان، و التیسیر باللسان، و الحفظ من الشیطان. اما الإنزال فی قوله: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ، و التعلیم فی قوله: الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ «۲»، و التثبیت «۳»: كَذَلِكَ لِنُبَيِّنَ بِهِ فُؤَادَكَ «۴» اما التیسیر فی قوله: فَإِنَّمَا يَسِرَّنَا بِلِسَانِكَ «۵» اما الحفظ فی قوله: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ «۶». ----- (۱-۶). آد، گا: بگذارد/ بگذارد. (۲). سوره رحم (۵۵) آیه ۱ و ۲. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها فی قوله. (۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۳۲. (۵). سوره دخان (۴۴) آیه ۵۸.

صفحه : ۳۵۳ و اما آن پنج که رسول را فرمود در حق قرآن: یکی ابلاغ فی قوله: بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ «۱» دوم قراءت فی قوله: اقرأ باسم ربك «۲» سهام تلاوت فی قوله: وَاتل ما أوحى إليك من كتاب ربك «۳» چهارم بشارت: لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ «۴». پنجم انذار: وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا «۵». قوله: وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، آنکه بر وجه استعظام گفت: تو چه دانی که شب قدر چه باشد؟ آنکه هم او بیان کرد، گفت: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، شب قدر بهتر است از هزار ماه. مفسران خلاف کردند که چرا اینکه مدت تعیین کرد.

بعضی مفسران گفتند: رسول - علیه السلام - چهار عابد را نام برد که هشتاد سال خدای را پرستیدند، طرفه العینی در او عاصی نشدند: ایوب [۱۵۹-پ] و زکریا و حزقیل و یوشع. صحابه را از آن عجب آمد. جبریل آمد و اینکه سورت آورد و باز نمود که یک ساعت «۶» عبادت تو بهتر است از هزار ماه عبادت ایشان. انس مالک گفت: سبب آن بود که اعمار امت رسول الله بر او عرض کردند، او را کم آمد در اعمار امم «۷» گذشته، خدای تعالی او را اینکه سورت فرستاد و باز نمود که: به عمر اندک ایشان بر طاعت اندک ثواب بسیار دهم تا یک شب ایشان به باشد از هزار ماه دیگران. مجاهد گفت سبب «۸» آن بود که رسول را گفتند: در بنی اسرائیل مردان بودند که هشتاد سال به روز روزه داشتند و به شب قیام کردند. تمنا کرد که در امت او مانند آن بودی، خدای تعالی اینکه سورت فرستاد. بعضی دگر گفتند: در ----- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۶۷. (۲). سوره علق (۹۶) آیه ۱. (۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۷. (۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۵. [.....] (۵). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۷. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: شب. (۷). آج: امت. (۸). آج نزول.

صفحه : ۳۵۴ بنی اسرائیل هیچ کس را عابد نخواندندی تا هزار ماه تمام عبادت نکردی. خدای تعالی گفت: اینکه نام امت تو را به یک شب حاصل شود. ابو بکر و راق گفت: ملک سلیمان هزار ماه بود و ملک ذو القرنین هزار ماه بود، معنی آیت آن باشد که اینکه شب که مرد مؤمن، در یابد او را به بود از ملک سلیمان و ملک ذو القرنین. وهب رسول را گفت که: در بنی اسرائیل مردی بود که «۱» سلاح بر دوش نهاد، هزار ماه قتال کرد، رسول را عجب آمد، خدای تعالی اینکه سورت فرستاد. وهب گفت: آن مرد «۲» شمسون نام بود و خدای او را قوتی عظیم داده بود و او قتال به استخوان ریزه شتری کردی، و چون در کارزار گاه «۳» تشنه شدی، از آن استخوان [۱۶۰-ر] چشمه‌ای آب بیرون آمدی تا او بخوردی و سیر آب شدی، هم بر اینکه گونه قتال می کرد «۴» تا کافران از او عاجز شدند. برفتند «۵»، زن او را بفریفتند به مال و گفتند: چون او بخسپد او را ببند تا ما بر او کیدی کنیم. زن او را به رسنی محکم بیست. از خواب در آمد و قوت کرد و رسنها بگسست. دگر باره چون بخفت، زن برفت و زنجیری بیاورد و دست و پای او به آن سخت بیست. از خواب در آمد و قوت کرد و بگسست «۶» و زن را گفت: چرا چنین می کنی! زن گفت: قوت تو می آزمایم. آنگه گفت: به خدای بر تو که مرا بگوی تا تو به چه بسته شوی که وقت تو آن را غالب نشود! گفت: به هیچ چیز بسته نشوم مگر به سوی سر خود، و او را مویهایی دراز بود. چون بخفت، زن برفت و به موی «۷» او دستهای او بیست و کافران را خبر کرد. بیامدند و او را بگرفتند اسیر و به شهر خود بردند و گوش و بینی او بریدند و ----- (۱). آج ی. (۲). آج: را. (۳). کا: کالزار. (۴). آج: می کردی. (۵). آج و. (۶). آج: و زنجیر بگسست. (۷). آج: مویهای.

صفحه : ۳۵۵ چشمهای او بر کردند و او را در بازار بداشته بودند و مردم بر او نظاره شده «۱». او خدای را بخواند و در خدای بنالید، و ملک ایشان بر کوشکی نشسته بود و نظاره او می کرد و شماتت می کردند به او. او خدای را بخواند، خدای تعالی چشم با او داد و گوش و بینی او درست کرد و موی از دستهای او جدا کرد، او بر آن قوم حمله کرد. ایشان از او بگریختند و پراکنده شدند. و کوشک ملک بر چند ستون نهاده بود. دست بکرد و آن ستونی که جای «۲» ملک بر بالای او بود بجنبانید و بیران کرد «۳» و کوشک فرو افتاد و ایشان هلاک شدند. اینکه خبر ثعلبی در تفسیر آورد - و الله اعلم بصحته. یوسف [۱۶۰-پ] ابن مازن الزاسبی «۴» گفت: چون حسن بن علی - علیهما السلام با معاویه صلح کرد، جماعتی زبان ملامت در او دراز کردند و گفتند: روی ما سیاه کردی و ما را «۵» ذلیل کردی. او گفت: مرا ملامت مکنی «۶» که مصلحتی به اینکه تعلق داشت، و من از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: من در خواب دیدم که جماعتی قرده - اعینی بوزنگان - بر منبر من می رفتند و به زیر می آمدند. چون جبریل آمد، من اینکه خواب از او پرسیدم، گفت: بنی امیه باشند که از پس تو به نا حق بر منبر تو شوند. من گفتم: یا جبریل؟ مدّت ملک ایشان چند ماه باشد! گفت: هزار ماه. من دل تنگ شدم. جبریل آمد و مرا تسلی داد و: *إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ* «۷» آورد و: *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ*، و فضیلت شب قدر با رسول تقریر کرد و باز نمود که: شب قدر بهتر است از هزار ماه که مدّت ملک بنی امیه باشد. -----

----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: نظاره می کردند. (۲). آج: خانه. (۳). آج: ویران کرد. [.....] (۴). کا: یوسف بن مازن الزاسیبی. (۵). آج: و کار ما. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: مکنید. (۷). سوره کوثر (۱۰۸) آیه ۱. صفحه ۳۵۶ قتیبی گفت: از اول «۱» عهد بنی امیه شمار نگاه می داشتیم، مدت ملک ایشان هزار ماه بود، بیش نه و کم نه «۲». بعضی دگر گفتند: معنی آن است که عمل اینکه شب بهتر است از عمل هزار ماه [که در او شب قدر نباشد. ابو العالیه گفت: معنی آن است که ثواب عمل شب قدر بهتر است از هزار ماه] «۳» عمر دنیا. مجاهد گفت: سلام فریشتگان در اینکه شب بر مؤمنان بهتر است از سلام دیگران بر ایشان هزار ماه، فذلک قوله: تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ، و التقدير تنزل بک، «تا» بیفکند استتقال را، گفت: فریشتگان فرود آیند. و الروح، یعنی جبریل بر قول بیشتر مفسران. و اخبار بر اینکه بسیار آمده است «(۴)» و «(۵)» و إن جبریل تنزل فی هذه الليلة فی کبکبه من الملائکه چنان که رفت. کعب گفت و مقاتل حیان: «روح» جماعتی فریشتگان باشند که ایشان را جز اینکه شب نینند [۱۶۱-]. واقدی گفت: «روح» آن فریشته است که روز قیامت در یک صف بایستد و جمله فریشتگان در یک صف فی قوله: یوم یقوم الروح و الملائکه صفاً «۶» فیها، ای فی لیلۃ القدر. یاذن ربهم، به فرمان خدایشان. من کل أمر، قیل معناه بکل امر قدره الله و قضاء، به هر کاری که خدای تعالی قضا کرده باشد. و «من» به معنی «با» است، چنان که گفت: یحفظونه من أمر الله «(۷)»، ای بأمر الله. و ابو صالح روایت کرد از عبد الله [عباس] «۸» که او خواند: من کل امری به «یا» و گفتند: اینکه قراءت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - است. و او را دو معنی باشد: یکی آن که من کل ملک، از هر فریشته‌ای، و وجه دوم آن که: -----

---- (۱). آج: تداول. (۲). آج: نه بیش و نه کم. (۳-۸). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). کا منها. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: کوبه. (۶). سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۸. (۷). سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱. صفحه ۳۵۷ [من] «۱» به معنی «علی» باشد، ای علی کل رجل سلام، و «علی» متعلق باشد به «سلام». و قراءت عامه قراء اولیتر است برای موافقت مصاحف را، و برای آن که بر اینکه وجه معنی مستقیم نمی شود. و قوله: سلام هی، جمله‌ای است از مبتدا و خبر، یعنی هذه اللیلۃ سلام، اینکه شب سلام است. در او چند قول گفتند: یکی آن که اینکه شب سلامت است و خیر. در اینکه شب خدای تعالی هیچ تقدیر نکند جز خیر و سلامت. مجاهد گفت: یعنی اینکه شب سلامت است از شیاطین و وسواس ایشان. شیطان در اینکه شب ممنوع باشد از آنچه رنجی به کسی رساند. شعبی و منصور باذان گفتند: یعنی اینکه سلام فریشتگان باشد «۲»، تا صبح بر آمدن، سلام می کنند بر هر قایمی و قاعدی و راکعی و ساجدی. کسائی و خلف خواندند و یحیی بن وثاب و أعمش «مطلع» به کسر «لام» و باقی قراء به فتح «لام» و اینکه قراءت اختیار است برای آن که «مطلع» به فتح «لام» مصدر باشد [۱۶۱-پ]، و به کسر «لام» موضع. و اینکه جا مصدر لایق است جز که مفعول را بر وقت حمل کنند - و الله أعلم. ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). کا، آد، گا حتی مطلع الفجر.

صفحه : ۳۵۸

سوره لم یکن

«۱» اینکه سورت مدنی است و هشت «۲» آیت است و نود و چهار کلمت است و سیصد و نود و نه حرف است، و روایت است از سعید مسیب از أبو الدرداء که رسول - علیه السلام - گفت: اگر مردمان بدانستندی که در اینکه سورت چه فضیلت و منقبت است، اهل و مال رها کردند و اینکه سورت پیاموختندی. مردی از خزاعه گفت: یا رسول الله «(۳)»؟ بگو تا در اینکه سورت چه ثواب است خواننده را! رسول - علیه السلام - گفت: اینکه سورت است که هیچ منافق نخواند و نه آن کس که در دل او شکی باشد، آنگه گفت: به خدای که فریشتگان مقرب اینکه سورت خوانند از آنگه که خدا فرو فرستاد و از قراءت اینکه سورت فراتر نشوند، و هیچ بنده نباشد که اینکه سورت بخواند به شب و الا خدای تعالی فریشتگان را بفرستد تا او را نگاه دارند در دین و دنیا و او را دعا کنند

به رحمت و مغفرت. اگر به روز بخواند، چندان ثواب دهند او را که روشنای روز به او رسد و تاریکی شب، یعنی چندان که ملک دنیاست. مردی از قیس عیلان گفت: یا رسول الله، زیادتی کن ما را در اینکه -----
 (۱). گا: سوره بینه. [.....] (۲). اساس: به صورت «بیست» هم خوانده می‌شود. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۵۹ حدیث. رسول الله - علیه السلام - گفت: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ «۱» بیا موزی «۲»، و ق و القرآن المجید «۳»، و السماء ذات البروج «۴»، و السماء و الطارق «۵»، که اگر شما بدانی «۶» که در اینکه سورتها چه فضیلت و ثواب است، آنچه در دست داری رها کنی «۷» و به تعلیم و حفظ اینکه سورتها مشغول شوی «۸» و به اینکه سورتها تقرّب کنی «۹» به خدای تعالی که خدای تعالی به اینکه سورتها جمله [۱۶۲- ر] گناه «۱۰» بیا مرزد الا شرک به خدای. و بدانی «۱۱» که سوره الملك مجادله کند روز قیامت از خداوندش و استغفار کند برای او از گناه. زرّ حبیش روایت کرد از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او سورت لم یکن بخواند، روز قیامت با خیر البریه باشد در سفر و اقامت. انس مالک گفت رسول - علیه السلام - ابی کعب را گفت: خدای مرا فرمود که اینک سورت بر تو خوانم. ابی «۱۲» گفت: یا رسول الله «۱۳»، نام من «۱۴» برد! گفت: آری، ابی بگریست «۱۵».

[سوره البینه (۹۸): آیات ۱ تا ۸]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

[ترجمه]

نبودند آنان که کافرند از اهل کتاب و بت پرستان به زایل تا آمد به ایشان حجّت. -----
 - (۱). سوره نبأ (۷۸) آیه ۱. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بیا موزید. (۳). سوره ق (۵۰) آیه ۱. (۴). سوره بروج (۸۵) آیه ۱. (۵). سوره طارق (۸۶) آیه ۱. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: دارید رها کنید. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: شوید. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید. (۱۰). کا، آد، گا: گناهان. (۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: ابی کعب. [.....] (۱۳). کا، آد، گا خدا. (۱۴). آج در اینکه سوره. (۱۵). آج و صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله.
 صفحه : ۳۶۰ پیغامبری از خدای می‌خواند مصحفها «۱» پاک. در آن جا کتابهایی هست راست. پراکنده نشدند آنان که دادند ایشان را کتاب الّا از پس آن که آمد به ایشان حجّت. نفرمودند ایشان را الّا که پرستند خدای را خالص کنندگان «۲» او را عبادت، مسلمانان و به پای دارند نماز و بدهند زکات، و آن دین راست است. آنان که کافر شدند از اهل کتاب و انباز گویان در آتش دوزخ همیشه باشند در آن جا، ایشان بترین خلق باشند. آنان که ایمان آرند و کارهای نیکو کنند، ایشان بهترین خلق باشند. پاداشت ایشان بنزدیک خدایشان بهشتها «۳» مقام است، می‌رود در زیر آن جویها، همیشه باشند در آن جا همیشه «۴»، خشنود باشد خدای از

ایشان و خشنود شوند ایشان از او، آن، آن را بود که از خدای ترسد. قوله تعالی: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، الاية، حق تعالی گفت: ----- (۱). آج: نامها/ نامه‌ها. (۲). اساس: خالص کردند، با توجه به آج تصحیح شد، متن تفسیر: خالص کننده. (۳). آج: بستانهای بهشت. (۴). آج: جاویدان.

صفحه : ۳۶۱ نبودند کافران اهل کتاب از جهودان و ترسایان و از مشرکان که با خدای انباز گیرند و بت پرستند. مُنْفَكِّينَ، اى زائلین منتهین عن کفر هم، زایل نشدند و باز نایستادند «۱» از کفر تا به ایشان آمد حجت، یعنی بر کفر مصر بودند تا آن که رسول- علیه السلام- به ایشان آمد. آنکه بدل کرد رسول را از بینت و بیان کرد بینت را «۲» بدل النکره من المعرفه کقوله: بِالنَّاصِيَةِ «۳» رَسُولٍ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً «۵»، صفت رسول است گفت: می‌خواند بر ایشان صحیفهای «۶» پاکیزه از باطل و دروغ. فیها، در آن صحیفها. كُتِبَ قِيَمَةٌ، کتابهایی همه مستقیم. و مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، گفت: پراکنده نشدند اهل کتاب در حق رسول- علیه السلام- و در نبوت او. اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَ تَهُمُ الْبَيِّنَةُ، اَلَا پس از آن که حجت و بیان به ایشان آمد در کتابهایشان بر صحت نبوت او. و معنی تَفَرَّقَ ایشان آن است که بعضی به او ایمان آوردند و بعضی کافر شدند، و آیت دلیل است بر بطلان قول مجبره که گفتند: کافران را در اصل کافر آفریدند، برای آن که خدای گفت: متفرق نشدند اَلَا از پس آن که حجت به ایشان آمد، و لازم نیاید بر اینکه آیت که بینت ورود او مفسدت «۷» باشد برای آن که فساد عند آن «۸» حاصل آید، -----

(۱). اساس، آج، کا: نه ایستادند/ نایستادند. (۲). آج از. (۳-۴). سوره علق (۹۶) آیه ۱۵ و ۱۶. (۵). کا، آد، گا فرستاده از خدا. (۶).

اساس و دیگر نسخه بدلها: صحیفها/ صحیفه‌ها. (۷). آج: بینت داعی مفسدت. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: نزد آن. [.....]

صفحه : ۳۶۲ برای آن که مفسدت آن باشد که فساد حاصل آید عند آن «۱»، و لولاه لم يحصل و لا- یكون من باب التمكن، و معجزات از باب تمکین است، و ممکن باشد که اگر آن نیز بودی کافر شدندی. و مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ، گفت: نفرمودند ایشان را اَلَّا آن که خدای را پرستند. مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، اى العبادۀ، خالص کننده او را عبادت. و نصب او بر حال است. و «دین» نصب بر مفعول به، و اسم فاعل در او عمل فعل کرده است. حُفْنَاءَ، مسلمانان، جمع حنیف باشد، و نصب او بر حال است [۱۶۳-پ]. و يَقِيمُوا الصَّلَاةَ، عطف است بر «لیعبدوا»، نماز به پای دارند و زکات مال دهند. وَ ذَلِكَ دِينَ الْقِيَمَةِ، اى دین الملة القیمة، أو الشریعة القیمة، او «۲» صفت موصوفی محذوف است و هر دو یکی است و اضافه کرد یکی را با دگر لا اختلاف اللفظین، چنان که گفت: حندس الظلم. بعضی دگر گفتند: و ذلك دین الإسلام القیمة، و [تا] «۳» تأنیث را نباشد، مبالغت را باشد کقولهم: رجل راویة «۴» للشعر و علامه و نسابه. بعضی دگر گفتند: صفت کتب است، اى و ذلك دین الکتب القیمة، یعنی طریقه الکتب القیمة. نصر بن شمیل گفت: خلیل احمد را پرسیدم از اینکه آیت، گفت: الْقِيَمَةُ جمع القايم اى الفرقة القیمة، كالمجبره و المشبهه و المعتزله رجوعا بها إلى الفرقة و الطائفة و الجماعة، معنی آن باشد: و ذلك دین الطائفة القائمين بتوحيد الله. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، الاية، گفت: آنان که کافر شدند از جهودان و ترسایان و مشرکان در آتش دوزخ باشند و آن جا مَخْلَدٌ «۵» مؤبد بمانند «۶»، و ایشان بترین خلقان باشند. نافع «بریئه» خواند به همز «۷» در هر دو جایگاه. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: نزد آن. (۲). آج: تا. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). کا، آد، گا: روايه. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۶). کا، آد، گا اولئك هم شر البریه. (۷). کا، آد، گا: همزه.

صفحه : ۳۶۳ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، و آنان که ایمان دارند «۱» و عمل صالح کنند «۲»، ایشان بهترین خلقان باشند. و «بریئه» به همز من برأ الله الخلق، اى خلقهم. و بی همز من البری و هو التراب، یعنی بهترین آدمیان باشند که ایشان را از خاک آفریده‌اند. و روا بود که «۳» به معنی خلیقه باشد به تخفیف همز. جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَاتٌ عَدْنٍ، گفت: جزا و پاداشت آن بنزدیک خدای بهشتهای اقامت باشد «۴» که در زیر درختان او جویها [۱۶۴-ر] می‌رود در آن جا مَخْلَدٌ مؤبد باشند. رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، خدای از ایشان خشنود است و ایشان از خدا خشنودند. رضای خدای از ایشان ارادت ثواب و خیر باشد در حق ایشان، و رضای

ایشان از خدای آن باشد که خشنود باشند به آنچه خدای کند به ایشان از آنچه ایشان مستحق آن باشند، و گفتند: رضای خدای از ایشان آن بود که فعل ایشان پسندد و رضای ایشان از خدای همچنین. و رضا، ارادت باشد به شرط آن که مرادش در وجود آید و کراهتی از پی آن نبود. ذَلِكْ لِمَنْ حَسِبَى رَبَّهُ، اینکه آن را باشد که از خدای بترسد. -----
 -- (۱). کا، آد، گا: آرند. (۲). کا، آد، گا اولئك هم خير البرية. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها هم. (۴). کا، آد، گا تجرى من تحتها الأنهار.

صفحه : ۳۶۴

سورة زلزلة

«۱» اینکه سورت مدنی است در قول عبد الله عباس، و ضحاک گفت: مکی است، و هشت آیت است در عدد کوفیان و مدنیان، و نه آیت است در عدد بصریان. و سی و پنج کلمت است و صد و شصت و نه حرف است. و روایت است از علی بن موسی الرضا- علیهما السلام- از پدرانش از امیر المؤمنین علی که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او اینکه سورت چهار بار بخواند، همچنان باشد که جمله قرآن بخوانده «۲». و عطار روایت کرد از عبد الله عباس که رسول- علیه السلام- گفت: إذا زُلزِلتِ، معادل بود نیمه قرآن را، و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ «۳» معادل باشد ثلث قرآن را و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ «۴» معادل بود ربع قرآن را.

[سورة الزلزلة (۹۹): آیات ۱ تا ۸]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا زُلزِلتِ الْأَرْضُ زِلزَالَهَا (۱) وَأَخْرَجتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

[ترجمه]

چون بجنابند «۵» زمین «۶» جنابیدنش. ----- (۱). کا، آد، گا: سورة الزلزال. (۲). کا، آد، گا: قرآن ختم کرده باشد. (۳). سورة اخلاص (۱۱۲). [.....]. (۴). سورة کافرون (۱۰۹). (۵). آج: بلرزد. (۶). در ترجمه آیه در قسمت تفسیر آمده است: زمین را.

صفحه : ۳۶۵ و بیرون آرد زمین بارهای گرانش [۱۶۴-پ]. و گوید آدمی چیست آن را. آن روز حدیث کند به خبرهایش. به آن که خدایت وحی کرد به او. آن روز بیایند مردمان پراکنده تا با ایشان نمایند کارهایشان. هر که بکند به سنگ «۱» مورچه‌ای خرد نیکی ببیند. و هر که کند به سنگ ذره‌ای «۲» بدی، ببیند «۳». قوله: إِذَا زُلزِلتِ، حق تعالی در اینکه سورت ذکر قیامت کرد و احوال او و بعضی احوال او «۴»، گفت: یاد کن ای محمّد چون بجنابند زمین را جنابیدنش «۵»، یعنی آن جنابیدنش مخصوص که از آن بیران شود «۶». و زلزل الله الارض فتزلزلت، و «زلزال» به فتح «زا» اسم باشد و به کسر «زا» مصدر. گفتند: به فتح نیز مصدر باشد، کالقلقال و البلبال و هما الاضطراب و الوسواس. و عاصم الجحدری در شاذّ به فتح خواند. وَأَخْرَجتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا، و بیرون آرد زمین بارهای گرانش. گفتند: مراد گنجهای مدفون باشد در زمین، و گفتند: مراد مردگانند، که آدمیان ثقل زمین‌اند تا زنده باشند بر

پشت او، و چون بمیرند ثقل زمین‌اند در شکم او. وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا، گوید آدمی: ما لها، و چیست اینکه زمین را و چه افتاد، (۷) -
 ----- (۱). آج: همسنگ. (۲). آج: همسنگ مورچه‌ای خورد. (۳). آج او را. (۴). کا،
 آد، گا: باز. (۵). کا، آد، گا: جنبانیدنی. (۶). آج، آد، گا: ویران شود. (۷). کا، آد: افتاده است.

صفحه : ۳۶۶ او را که چنین مضطرب و مزلزل شده است. يَوْمَئِذٍ، آن روز باشد که حدیث کند زمین به اخبار خود. مفسران گفتند:
 یعنی خبر دهد به آنچه بر او رفته باشد و آدمیان کرده باشند بر او از خیر و شر [۱۶۵-]. انس مالک روایت کند که «۱»: رسول-
 علیه السلام- اینکه آیت بخواند و گفت: دانی «۲» تا به چه «۳» خبر دهد! گفتند «۴»: الله و رسوله أعلم. گفت: خبر دهد به آنچه کرده
 باشند بر او از خیر و شر و گویا دهد که: فلائن چنین کرد و فلائن چنین کرد در فلائن روز «۵» و فلائن روز. عبد الرحمن بن ابی
 صعصعه گفت از پدرش که: من در حجره «۶» ابو سعید الخدری بودم، مرا گفت: یا بنی؟ چون بانگ نماز کنی در صحرا، آواز بلند
 بردار که هیچ جنی و انسی و حجر و مدر نباشد و الا بر صدق تو و برای تو گویا «۷» دهد. راوی خبر گفت: ابو امیه را دیدم که در
 مسجد الحرام در هر بقعه‌ای نماز می کرد دو رکعت دو رکعت. گفتند «۸»: چرا چنین می کنی، بر یک جا بنایستی «۹»! گفت: برای
 آن «۱۰» تا روز قیامت برای من گویا «۱۱» دهد و اینکه آیت بخواند: بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا، یعنی ألهمها، قال الزجاج: اوحى لها القرار
 و استقرت «۱۲» و شدها بالزاسیات الثبت یعنی خبر دهد زمین که خدای او را الهام داد تا سخن گفت و گویا «۱۳» دهد. -----
 (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: روایت کند که. (۲). کا، آد، گا: دانید. (۳). آج: به آن چه.

(۴). آج: گفتیم. [.....]. (۵). آج: وقت. (۶). آج: حجره‌های، کا: حجر. (۷-۱۱-۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: گواهی. (۸). آج و
 دیگر نسخه بدلها: گفتیم. (۹). اساس: بنه ایستی، دیگر نسخه بدلها: نه ایستی. (۱۰). آج که. (۱۲). آج، کا، آد: فاستقرت.

صفحه : ۳۶۷ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا، آن روز که مردمان باز آیند. گفتند: از گورها، و گفتند: از شمار گاه پراکنده، یعنی
 مختلف الاحوال، بعضی سعید و بعضی شقی و بعضی ره دست راست گرفته و بعضی ره دست چپ. و نصب «أشتاتا» بر حال است.
 لِيُرَوِّا أَعْمَالَهُمْ، تا با ایشان نمایند کردارهای ایشان. و حسن و أعرج خواندند: «لیروا» به فتح «یا»، تا ببینند. و عامه قراء به ضم «یا»
 خواندند. فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، هر که به سنگ ذره‌ای نیکی کرده باشد [۱۶۵-پ] ببیند، و هم چونین «۱» بدی. عبد الله
 عباس گفت: هیچ مؤمن نباشد که او عملی کرده باشد از خیر و شر در دنیا الا خدای با او نماید، اما مؤمن را: حسنات و سیئات با او
 نماید، سیئاتش بیامزد و حسناتش ثبت کند. و اما کافر را: حسناتش رد کند و به سیئاتش عذاب کند. محمد بن کعب گفت در
 اینکه آیت معنی آن است که: هر چیز که کافر کند در دنیا، جزای آن ببیند در نفس و اهل و ولدش «۲»، تا چون از دنیا بشود او را
 هیچ خیر نباشد بنزدیک خدای. و «۳» مثقال ذره‌ای که «۴» مؤمن بکند «۵»، جزای آن بدهند او را «۶» در دنیا، عقوبت آن هم در دنیا
 ببیند به نکبتی و حادثه‌ای که بیاید در نفس و اهل و ولد او «۷». گفت: دلیل اینکه تأویل آن است که روایت کردند که چون اینکه
 آیت آمد، بعضی صحابه گفتند: یا رسول الله؟ اینکه کاری عظیم است که به هر مثقال ذره‌ای شر، ما را جزا خواهند کردن؟ گفت:
 اینکه مکاره که در دنیا به شما می رسد، از رنج و بیماری و مصیبت، در برابر مثاقیل شر شما باشد، و اما مثاقیل خیر مدخر باشد برای
 شما تا در قیامت به شما دهند. و تأویل درست آیت را آن است که: از ظاهر عدول نکنند و مراعات ظاهر -----

----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: هم چنین / همچنین. (۲). کا، آد، گا: اهل و مال و فرزندش. (۳). آج و دیگر
 نسخه بدلها: و هر. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: ذره شر که. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها در دنیا. (۶). آج هم. (۷). کا و. [.....]

صفحه : ۳۶۸ کنند الا آنچه دلیل از آن منع کند. گویند معنی آن است که: خدای تعالی مبالغت فرمود در وعد و وعید، گفت: هر
 که مثقال ذره‌ای خیر بکند در دنیا، جزای آن ببیند از ثواب، و هر که مثقال ذره‌ای بکند از شر، جزای آن ببیند از عقاب الا آنچه
 خدای خواهد که عفو کند [۱۶۶-ر] او را از آن چون مؤمن باشد. اما کافر «۱» چون خیری کند آن را موقعی نبود برای آن که ایمان
 ندارد، و خیر نه بر وجه قربت و عبادت کند، پس لفظ «من» را تخصیص باید کردن به اجماع. مقاتل گفت: آیت در «۲» دو مرد آمد

که یکی از ایشان دست بداشت از خیرات و گفت: آیتی از قرآن منع می‌کند مرا از اینکه خیر، و آن آن است که گفت: وَ يُطْعَمُونَ
الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ (۳)، گفت: من اینکه کسره نان و پاره‌ای طعام و یک خرما و یک میویز (۴) دوست نمی‌دارم، اینکه را موقع نباشد و
مال بسیار ندارند که بدهند (۵)، منع می‌کرد سائلان را. و دیگری می‌گفت: همانا اینکه گناهان خرد که ما می‌کنیم چون: دروغ و
غیبت و نظرت (۶) - که ایشان پنداشتند که خرد است - ما را زیان ندارد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و بیان کرد که: هم اینکه
سود دارد، و هم آن زیان دارد، و هم اینکه را ثواب باشد، و هم آن را عقاب باشد. و به مثقال ذره‌ای حساب خواهد بود، آنکه
اگر درست شود که آیت بر سببی آمد و در حق دو شخص معین، منع نکند از آن که حکم او عام باشد در ایشان و در دیگر
مکلفان. اما «ذره» ثعلب را پرسیدند از او، گفت: صد نمله یک حبه باشد، و ذره یکی باشد از صد. بر اینکه قول تفسیر (۷) «ذره به
مورچه سرخ کرده است. یزید بن هارون گفت، گفته‌اند: ذره را هیچ وزن نباشد، و گفته‌اند: چون آفتاب به سوراخی در -----
----- (۱). آج: امّا چون کافر، کا، آد، گا: و اگر کافر. (۲). آج حق. (۳). سوره دهر (۷۶) آیه ۸.
(۴). آج: میوه، کا، آد، گا: میوز. (۵). آج، آد، گا. ندارم که بدهم. (۶). کا، آد، گا: نظر. (۷). اساس با خطی متفاوت از متن: همه،
با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۳۶۹ افتد، آنچه در میان شعاع آفتاب ببینند از دانه (۱)، آن را ذره خوانند. و گفتند: ذره عبارت است از جزوی که متجزی
نشود. و در خیر است که سعد بن وقاص (۲) دو خرما [۱۶۶-پ] به سایی داد. او رد کرد. سعد (۳) گفت: و یحک؟ خدای از (۴)
مثقال ذره‌ای قبول می‌کند، تو از من دو خرما قبول نمی‌کنی، و آن را مثاقیل ذرات در او باشد؟ المطلب بن حنطب (۵) روایت کرد
که: رسول - علیه السلام - اینکه آیت در مجلسی بخواند که در آن جا اعرابی بود. اعرابی گفت: یا رسول الله: مثقال ذره‌ای (۶)!
گفت: بلی، برخاست و می‌گفت: وا سوأته، و ای رسوایا - و می‌گریست؟ رسول - علیه السلام - گفت: اعرابی را دلش از ایمان با
خبر است. حسن بصری گفت: صعصعه - عم فرزدق - نزدیک رسول - علیه السلام - رفت. رسول - علیه السلام - اینکه سورت بر
خواند. چون به آخر رسید، صعصعه گفت: حسبی من القرآن ما سمعت لا ابالی بعد هذه الایة ان لا اسمع من القرآن شیئا، گفت: مرا
از قرآن اینکه آیت بس است اگر نیز نشنوم (۷) روا باشد (۸). و شاعر گفت: انّ من یعتدی و یکسب إثمًا وزن مثقال ذره سیراه و
یجازی بفعله الشّرّ شرا و بفعل الجمیل أيضا جزاه هکذا قوله تبارک ربّی فی اذا زلزلت و جلّ ثناء (۹) -----
----- (۱). آج: رنه، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: سعد ابو وقاص. (۳). اساس: سعید، با توجه
به آج و دیگر نسخه بدلها و قرینه لفظی تصحیح شد. (۴). آج ما، کا: خدای ما. (۵). آج: عبد المطلب بن حنطب، کا: مطلب بن
جندب. (۶). آج از ما بگیرند. (۷). اساس نشنوم، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. [.....] (۸). کا، آد، گا: مرا
کفایت باشد. (۹). کا، آد، گا و قال آخر فی معناه: اذا قربت ساعة یا لها ...، با توجه به نسخه اساس، اینکه مورد در پایان بحث آمده
است.

صفحه : ۳۷۰ و در آخرت دلیل است بر بطلان احباط، برای آن که خدای تعالی گفت: هر خیری و شری تا به مثقال ذره‌ای آن را
جزا باشد و صاحبش ببیند و دلیل نکند بر آن که خدای تعالی مرتکب کبیره را نیامرزد، برای آن که اینکه آیت مخصوص است به
آیات ارجاء. عاصم خواند به روایت أبان «یره» بضم الیاء فی الموضعین. و ابن عامر به روایت هشام و کسائی از ابو بکر خواند «یره»
به اسکان «ها» بی اشباع. ابو الحسن گفت: اینکه لغتی است بد، و ابو جعفر خواند از طریق [۱۶۷-ر] علاف و روح «یره» به ضم «ها»
بی اشباع، و شاعری دیگر گفت هم در صفت اینکه روز، و بعضی از الفاظ اینکه سورت به نظم آورد، می‌گوید: اذا قربت ساعة یا
لها و زلزلت الارض زلزالها تسیر الجبال علی سرعة کمرّ السحاب تری حالها و تنفطر الارض من سحقه هنالك تخرج اطفالها و لا بد
من سائل قائل من الناس یومئذ ما لها تحدّث أخبارها ربّها و ربک لا شکّ أوحی لها و یصدر کلّ الی موقف یقیم الکھول و اطفالها
تری النفس ما عملت محضرا و لو ذره کان مثقالها تری الناس سکری بلا قهوة و لکن تری العین احوالها

صفحه : ۳۷۱)

سوره العاديات

(اینکه سورت مکی است در قول عبد الله عباس، و ضحاک گفت: مدنی است، و یازده آیت است و چهل کلمت است، و صد و شصت و سه حرف است. و روایت است از زرّ حیش از ابی کعب که رسول- صلی الله علیه و علی آله- گفت: هر که او سوره و العاديات بخواند، خدای تعالی او را «۱» حسنه بنویسد به عدد هر کس که به مزدلفه و منا حاضر آید «۲».

[سوره العاديات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]**[اشاره]**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ الْعَادِیَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِیَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمَغِیْرَاتِ صُبْحًا (۳) فَآثْرُنَ بِهِ نَقْعًا (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَ إِنَّهُ عَلٰی ذٰلِكَ لَشَهِیْدٌ (۷) وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیْدٌ (۸) أَفَلَا یَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِی الْقُبُورِ (۹) وَ حُصِّلَ مَا فِی الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیْرٌ (۱۱)

[ترجمه]

به حقّ دوندگان «۳» به آواز. برون آرندگان آتش. غارت کنندگان بامداد. می‌انگیزند «۴» به او گرد. در میانه می‌برند به او لشکر را. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها ده. (۲). آج صدق رسول الله. (۳). آج: اسپان دونده. (۴). آج: برانگیزانیدند.

صفحه : ۳۷۲ آدمی خدای را ناشاکر است. و او بر آن گواه است. و او دوستی مال را سخت است. نمی‌داند چون برانگیزند آنچه در گورهاست! و حاصل کنند «۱» آنچه در سینه‌هاست. [که پروردگار] «۲» ایشان به ایشان آن روز دانا باشد. قوله: وَ الْعَادِیَاتِ ضَبْحًا، «واو» قسم است، حق تعالی یاد کرد به دوندگان. مفسران در او خلاف کردند. عبد الله عباس و عطا و مجاهد و عکرمه و حسن و کلبی و ابو العالیه و ربیع و عطیه و قتاده گفتند و مقاتلان و ابن کیسان که: مراد به «عادیات» اسبانند که [در] «۳» جهاد در سبیل خدای تاختن می‌کنند، و در حال تاختن از گلوی ایشان آواز می‌آید. عبد الله عباس گفت: هیچ چیز از چهار پای ضبح نکند جز اسب. اهل لغت گفتند: اصل «۴» ضبح و ضباح در آواز روباه باشد، برای اسب به رعایت خواستند. عبد الله عباس را پرسیدند که: ضبح چون باشد! او حکایت آن آواز بکرد، گفت: أخ أخ «۵»؟ قال الشاعر فی العادیات: و العادیات اسابی الدماء بها كأن اعناقها انصاب ترجیب [۸۶۱- ر] یعنی الخیل، و قال آخر فی الضّبح: لست بالتبع الیمانی انّ لم تضیح الخیل فی سواد العراق مقاتل گفت: سورت در حقّ سرّیتی آمد که رسول- علیه السلام- ایشان را ----- (۱). آج: بیرون آوردند. (۲-۳). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۴). اساس: اهل، با توجه به آج تصحیح شد. (۵). کا، آد، گا: اح. اح.

صفحه : ۳۷۳ به حیّی فرستاد از بنی کنانه، و منذر بن عمرو الانصاری را بر ایشان امیر کرد. و بعضی دگر گفتند: سرّیتی که ایشان را به ذات السلاسل فرستاد، و امیر المؤمنین علی از «۱» ایشان امیر کرد. او برفت و با فتح باز آمد، پس از آن که دو معروف از صحابه برفتند و بی مقصود باز آمدند. عمرو بن العاص گفت: یا رسول الله: مرا بفرست که «الحرب خدعه فلعلی اخدمهم، او را بفرستاد هم باز آمد و چیزی نکرد» «۲». امیر المؤمنین را بر آن سرّیه امیر کرد، و آن هر سه را در زیر رایت او کرد. امیر المؤمنین ره بگردانید و

رهی بگرفت که باز پس ایشان افتاد، و همه شب راه کرد در زمین سنگ لاج. به وقت صبح به سر ایشان رسید و ایشان غافل و بیشتر خفته، بر ایشان زد و قومی را بکشت و قومی را اسیر گرفت (۳) و مالشان را به غارت بر گرفت، فذلک قوله: فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا. و از امیر المؤمنین علی روایت کردند که: مراد به «عادیات» شترانند که روی به حج نهند. ابو صالح گفت: مرا خلاف افتاد با عکرمه در «عادیات». او گفت: اسپانند. و من گفتم: شترانند. او گفت: من از مولای خود شنیدم عبد الله عباس که (۴) اسپانند، ابو صالح گفت: من نیز از مولای خود شنیدم (۱۶۸-پ) علی بن ابی طالب، و مولای من از مولای تو عالمتر است. شعبی گفت: اینکه اختلاف برفت میان عبد الله عباس و امیر المؤمنین علی. عبد الله عباس گفت: ضیح، اسپ را باشد (۵) و نیز گرد به سنب (۶) اسپ بر آید از زمین. امیر المؤمنین گفت: نمی دانی که آیت در روز بدر آمد و روز بدر در میان ما هیچ کس اسپ نداشت مگر مقداد بن الأسود که او اسپیی داشت ابلق. ----- (۱). کا، آد، گا: علی را بر. (۲). آج: کاری نکرد. (۳). آج و

دیگر نسخه بدلها: اسیر کرد. (۴). آج او گفت، [.....] (۵). کا، آد، گا: گویند. (۶). کا، آد، گا: سبب.

صفحه : ۳۷۴ سعید بن جبیر گفت از عبد الله عباس که او گفت: من در حجره نشسته بودم، مردی بیامد و مرا پرسید از «عادیات». من گفتم: اسپان باشند که به غزا روند و به شب با قبیله آیند. از آن جا برفت. امیر المؤمنین علی در زیر سقایه زمزم نشسته بود. از او پرسید. او گفت: از کسی پرسیدی! گفت: آری، از عبد الله عباس. گفت: چه گفت! مرد گفت که او گفت: اسپان غازیان باشند. گفت: برو و او را پیش من خوان. مرد بیامد، مرا گفت: علی ابو طالب تو را می خواند، من برخاستم و پیش او رفتم. او مرا گفت: چرا فتوی می کنی به چیزی که ندانی؟ نمی دانی که اینکه آیت در اول غزایی آمد که بود در اسلام، و آن غزات بدر بود که در میان ما دو اسپ بیش نبود: یکی از آن مقداد اسود، و یکی از آن زبیر. و دو اسپ «عادیات» نباشد، انما مراد شتران حاجیانند که از عرفات به مزدلفه شوند و از مزدلفه به منا (۱) و عبد الله عباس گفت: من از قول خود باز آمدم و با قول علی بن ابی طالب شدم، و اینکه قول عبد الله مسعود است و عبید عمیر و محمّد کعب و سدّی، و آنان که اینکه قول گفتند، [گفتند] (۲): ضیح به معنی ضبع است [۱۶۹-ر] و آن گردن کشیدن شتر باشد در سیر، يقال: ضبحت الإبل و ضبعت إذا مدّت اعناقها فی السیر، و قالت: صفیه بنت عبد المطلب فی العادیات الّتی هی الإبل. اما و العادیات غداة جمع بایدیها اذا سطع (۳) الغبار و نصب «ضبحا» بر مصدر باشد از فعلی مقدر، و التّقدير: تضح ضبحا أو كأنه ضمنّ العادیات (۴) معنی الضّباحات فصبه بها لأنّ العادیات قلّ ما ----- (۱). منا/ منی. (۲). اساس، آج: ندارد، با توجه به کا و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). کا، آد، گا: صدع. (۴). اساس ضیح، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

صفحه : ۳۷۵ یخلون من الضّبح. قوله: فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا، قسمی دیگر است. و موریات، مخرجات باشند (۱)، يقال: اوریت النار إذا اخرجتها من الزّند بالقدح. عکرمه و ضحاک گفتند: مراد اسپانند که بر سنگ می روند و به آهن نعل از سنگ آتش بیرون می آرند. و نصب «قدحا» هم بر اینکه دو وجه باشد. مقاتل و کلبی گفتند: عرب آن آتش را نار ابی حباحب گویند، قال النّابغة: تقدّ السّيلوقی المضاعف نسجه و یوقدن بالصّیفاح ناراً الحباحب و ابو حباحب مردی بود مضرّی در جاهلیت و بغایت بخیل بود، و او را عادت بود که از بخل آتش نیفروختی تا مردم بنخفتندی، آنکه آتش ضعیف بر افروختی که گاه بتافتی و گاه بمردی، و اگر آوازی بشنیدی آتش بنشاندی (۲) تا کس به او (۳) منتفع نشود، به آتش او مثل زدند. و آتش سنب ستور را به آن مانند کردند. قتاده گفت: کلام بر وجه مجاز است، مراد اسپانند که آتش کالزار (۴) فروزند (۵) و میان خصمان شرفگنند. سعید جبیر گفت: مراد اسپانند که به روز به جهاد روند و به شب باز آیند، ارباب (۶) ایشان آتش بر افروزند یا طعامی سازند برای خود، اینکه قدح و اینکه را اضافه کرد با (۷) اسپان [۱۶۹-پ] بر سبیل مجاز. مجاهد گفت و زید اسلم که: اینکه کنایت است از مکر مردان با یکدیگر، نبینی که عرب گویند چون با کسی مکرری خواهند کردن: و الله لاقدحن لک و لاورین لک. و نیز پارسیان گویند در اینکه معنی: من آتشی در دامن تو نهم، من برای تو دیگی بپزم، ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: باشد. (۲). کا، آد،

گا: بشنیدی فرونشاندی. (۳). کا، آد، گا: به آتش او. (۴). کا، گا: کارزار. (۵). کا، آد، گا: بر افروزند. (۶). کا: از بهر، گا: از برای. (۷). کا، آد، گا: اینکه اضافه با.

صفحه : ۳۷۶ و اینکه کنایات باشد از کید و مکر. سعید جبر گفت: مراد زبان مردان «۱» است که به آنچه گویند «۲» آتش عداوت میان مردم افروخته شود، و عرب گویند «۳»: ربّ کلمه اوقدت نارا، و ما نیز گوئیم: فلان کس را آتش می بارد از زبانش ابن جریج گفت «۴»: مراد آن است فالمنجحات عملا- کنجاح الزّند، یعنی به حقّ آنان که ایشان کار روای «۵» برآرند «۶» و حاجت به اجابت مقرون کنند تا مقصود از او حاصل شود، چنان که از آتش زنه چون قدح کنند آتش را از او. فالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا، قسمی دیگر است به اسپان غارت کننده در وقت صبح. و عرب را عادت آن است که غارت در وقت صبح کنند برای آن که ناگاه کنند «۷»، و اینکه چنان باشد که همه شب «۸» روند تا بامداد وقت صبح به مقصد رسیده باشند، آنگه غارت کنند. و در اشعار ایشان اینکه «۹» بسیار است، منها قوله: لقد علم الحي المصبح أننا غداه لقينا بالشريف الأحامسا و منها: قد صبحت معن بجيش ذی لجب يقال صبحتة اذا اغرت عليه صباحا «۱۰»، و از اینکه جاست: وا صباحاه و لهم صباح سوء، و كذلك قوله: فسَاء صباح المُنْدَرين «۱۱»، علی هذا المنوال و صبحتة اذا سقيته صبوحا و اصبحت دخلت في الصباح. و نصب «صبحا» بر ظرف

— (۱). کا، آد، گا: مرد. [.....] (۲). کا، آد، گا: گوید. (۳). کا، آد، گا: گوید. (۴). کا، آد، گا: این زید گفت. (۵). کا، آد، گا: کارروایی. (۶). کا، آد، گا: بیارند. (۷). آج: ناگاه شیخون کنند. (۸). کا، آد، گا راه. (۹). کا، آد، گا معنی. (۱۰). اساس: حاصبا، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۷۷.

صفحه : ۳۷۷ است ای وقت الصّبح، و منه المثل: اشرق ثبير كيما غير. فَأَثَرُنْ بِهِ نَقَعًا، بر انگیزند به آن جایگاه [۱۷۰-ر] گرد. نصب او «۱» بر مفعول به است، و «به» کنایت است عن غير مذکور. ابو حیوه «۲» در شاذّ خواند: «فأثرن» به تشدید و باقی قراء به تخفیف «۳». و قتاده خواند: «فوسطن» به تشدید «سین» و باقی قراء به تخفیف، و اینکه هم شاذّ است، یعنی به اینکه جایگاه در میان جمع می شوند اینکه اسپان یا «۴» اینکه شتران- و قرظی گفت: مراد به جمع، جمع منا «۵» است، یعنی در میان اینکه جایگاه می شوند در منا «۶». إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، اینکه جواب قسم است که قسم برای اوست. سو گند خورد به اینکه چیزها که آدمی کنود است خدای خود را. عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ربیع گفتند: یعنی کفور است نعمتهای خدای را، يقال: كند النعمة إذا كفرها. کلبی گفت: اینکه لغت کنده و حضرموت و معدّ است، و نیز لغت ربیعه و مضر و قضاعه است. سماک خرشه «۷» گفت: قبیله کنده را برای اینکه کنده خواندند که کفران نعمت پدر کردند. ابن سیرین گفت: آن باشد که خدای را ملامت کند. حسن گفت: آن باشد که مصایب بشمرد و نعمت فراموش کند، و شاعری اینکه معنی «۸» به نظم آرد «۹» فی قوله: يا أيها الظالم في فعله و الظلم مردود علی من ظلم الی متی انت و حتّی متی تشکو المصیبات و تنسی النعم ابو امامه گفت که رسول- علیه السلام- گفت: دانی تا کنود چه باشد! گفتم خدای و رسولش عالمتر «۱۰»: گفت: آن باشد که یا کل وحده و یمنع رفته و یضرب

— (۱). کا، آد، گا: نصب نقعا. (۲). کا: ابو حیاه. (۳). کا، آد، گا فوسطن به جمعا. (۴). آج: ما، کا: با. [.....] (۵-۶). آر، گا: منی. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: سماک بن خرثه. (۸). گا را. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: آورد. (۱۰). آج: عالمتراند.

صفحه : ۳۷۸ الله عبده } ، تنها نان خورد و عطا نهد و بنده را بزند. ابو عبیده گفت: کنود قلیل الخیر باشد من قولهم: أرض کنود إذا كانت «۱» لا- تبت شیئا [۱۷۰-پ] ابو زید الطائی گفت: غیر انا آمنا بدهر کنود فضیل عیاض گفت: کنود آن باشد که به یک مصیبت همه نعمتها فراموش کند. ابو بکر و راق گفت: آن باشد که نعمت از خود ببند، نه از خدای. محمّد بن علی الترمذی گفت: آن باشد که نعمت شناسد و منعم را شناسد. واسطی گفت: آن باشد که نعمت خدای «۲» بر معصیت او صرف کند. سام بن عبد الله گفت: آن باشد که طاعت برای عوض کند. ذو النون گفت: کنود، هلوع باشد و هلوع در قرآن مفسّر است بقوله: إذا مسّه الشّرّ جزوعاً، و إذا مسّه الخیر مُنوعاً «۴». گفتند آن باشد که: اندک را کفران کند و بسیار را شکر نکند. دیگری گفت: آن باشد که

سر او بر بالین نعمت باشد و دلش در میدان غفلت. و جمع کنود، کند» (۵) باشد، قال الأعشى: احدث لها تحدث لوصولك أنها كند لوصول الزائر المعتاد وإنه على ذلك لَشَهِيدٌ، بیشتر مفسران گفتند: خدای تعالی بر کفران اینکه کافر نعمت گواست. این کیسان گفت: ضمیر راجع است هم با کنود، یعنی او بر خود گواست. و إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ، أى لحب المال، مراد به «خیر» مال است، یعنی او مال سخت دوست می‌دارد، بیانه قوله: **إِنْ تَرَكَ خَيْرًا** (۶)، أى مالا. گفتند معنی آیت آن است که: او بخیل است، و عرب بخیل را «شدید» خوانند، و ما نیز بخیل ----- (۱). اساس، آج: کان، با توجه به کا و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها را. (۳). کا، آد، گا: بَسَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ. (۴). سوره معارج (۷۰) آیه ۲۰ و ۲۱. (۵). جمع «کنود» در معاجم لغوی نیامده، و «کند» وصف است برای مفرد مؤنث، بیت نیز شاهد برای جمع نیست، بل شاهدی است برای مفرد مؤنث. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۰.

صفحه : ۳۷۹ را «سخت» خوانیم، قال طرفه. اری الموت یعام لکرام و یصطفی عقیله مال الفاحش المتشدد [۱۷۱-ر] و «فاحش» در بیت بخیل است، بیانش قوله: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ (۱)، أى بالبخل، بعضی دگر گفتند: او بر دوستی مال سخت قوی است و دل در او بسته و در طلب کردن حریص و مجد. فزء گفت: در تقدیر کلام تقدیم و تأخیری هست، و التَّقْدِيرُ: و إِنَّهُ لَشَدِيدُ الْحَبِّ لِلْخَيْرِ، پس شدید حب است نه صفت مرد، و لکن برای سر آیت را چنین کرد، و مثله قوله: **فِي يَوْمٍ عَصِيفٍ** (۲)، أى عاصف الزَّيْحِ، برای آن که «عصوف» صفت روز نباشد. **أَفَلَا يَعْلَمُ** نمی‌داند اینکه کافر نعمت بخیل دنیا دوست. **إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ**، که آنگاه که بر انگیزند مردگان را از گورها. فزء گفت: بعثر و بحتر، لغتان، و يقال: بعثر أى بعث، و الزَّاءُ زِيدَتْ لِحَاقِهِ بِالزَّبَاعِي، و قيل: بحتر مرکب من بحث و اثیر (۳) و اینکه اقوال قریب است. و **حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ**، و حاصل کنند آنچه در دلها باشد، یعنی آشکارا کنند، بیانه: **يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ** (۴). **إِنَّ رَبَّهُمْ** نمی‌دانند که خدای ایشان اینکه روز، یعنی روز قیامت عالم باشد به احوال ایشان. و همزه (۵) از پس علم و ظن مفتوح باید الا آن که «لام» در خبر او باز آید، چنان که: علمت ان زيدا لمنطلق، که آنگاه مکسور شود. و گویند: حجاج اینکه سورت در نماز می‌خواند: «أن» به فتح بخواند برای «يعلم» چون به آخر رسید «لام» دید نخواست که با سرگیرد «لام» از خبر که «خیر» است بیفکنند، بخواند: «خیر»، اعراب نگاه داشت و شرع و جانب خدای فرو گذاشت. ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۸. (۲). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۸. (۳). اساس، کا، آد، گا: ابثر. [.....] (۴). سوره طارق (۸۶) آیه ۹. (۵). کا او، آد، گا إن.

صفحه : ۳۸۰)

سورة القارعة

[۱۷۱-پ] اینکه سورت مکی است و یازده آیت است و سی و شش کلمت است و صد و پنجاه و دو حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سورة القارعة بخواند، خدای تعالی روز قیامت کفه حسناتش گران بار کند (۱).

[سورة القارعة (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴) وَ تَكُونُ

الجبال كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹) وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

[ترجمه]

قیامت. و چه قیامت. و چه دانی تو که چیست قیامت «۲»؟ آن روز که باشند مردمان چون پروانه چراغ پراکنده. و باشد کوهها چون پشم زده. ----- (۱). آج صدق رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (۲). آج: رستخیز.

صفحه : ۳۸۱ امّا آن که گران باشد ترازویش «۱». او در زندگانی باشد پسندیده. و اما آن که سبک باشد ترازویش «۲». جای او هاویه «۳». و چه دانی تو که چیست آن؟ آتشی تافته است. قوله: الْقَارِعَةُ، حق تعالی اینکه سورت در وصف قیامت فرستاد. و «قارعه» نامی است از نامهای او. و اصل او از «قرع» و کوفتن باشد، و او صفت موصوفی محذوف است، تقدیر آن است که: السَّاعَةُ الْقَارِعَةُ، أو الدَّاهِيَةُ الْقَارِعَةُ، او الخصلة القارعة. آنکه برای استعظام گفت [۱۷۲-ر]: وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ، و تو چه دانی که قیامت چه روزی باشد؟ آنکه وصف آن را گفت: يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ، آن روز که مردمان [مانند] «۴» پروانه چراغ باشند و پراکنده باشند. گفتند: برای آن تشبیه کرد مردم را به پروانه که پروانه خود را بر آتش زند، مردم اینکه روز در آتش افتند. فَرَأَى كَيْفَ: چون ملخ پراکنده که به زحمت بر یکدیگر می افتند. وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ، و کوهها چون پشم زده باشند، باد در آید و آن را در هوا می برد. آنکه گفت: فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، اما آن را که ترازوی او گران باشد به طاعت. علما در «ترازو» خلاف کردند. محققان گفتند: ترازو کنایت است از ----- (۲-۱). آج: ترازوش. (۳). آج: مادر دوزخ باشد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۸۲ عدل، یعنی خدای تعالی میان خلقان انصاف کند و رها نکند که ظلمی رود و حیفی نمایند، آنچه «۱» به ترازو بر سنجند که در او حیف و نقصانی نباشد. فَرَأَى كَيْفَ: گفت: میزان چنان که ترازو باشد، وزن [نیز] «۲» باشد. یعنی من ثقل وزن طاعته أو معصيته، يقال: ما میزان درهمك، أي ما وزنه. گفتند: بر حقیقت حمل نتوان کردن، برای آن که اعمال ما عرض است و ثقل و خفت در اعراض مصور نباشد. و اینکه در توسع چنان است که گویند: كلام فلان موزون إذا كان بقدر الحاجة، و قال الشاعر: قد كنت قبل لقاء كم ذا مرة عندی لكل - مخاصم ميزانه یعنی معادله و مقاومه. و حسن بصری و مفسران مقدم «۳» گفتند: در قیامت ترازو باشد با كَفِّهَا «۴» و شاهین، آنکه خدای تعالی [۱۷۲-پ] در یکی نوری پدید آرد و در یکی ظلمتی. هر کدام که بر یکدیگر زیادت شود حکم آن را باشد. بعضی دیگر گفتند: در اینکه ترازو صحفهای «۵» اعمال سنجند، صحفهای «۶» طاعت در کفهای باشد و صحفهای «۷» معصیت در کفهای. هر کدام که بچربد، حکم آن را باشد، فذلک قوله: فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ، گفت: هر که ترازوی طاعتش گران باشد، او در عیشی [باشد] پسندیده. کوفیان گفتند: «راضی» به معنی مرضی است، کقولهم: ماءٍ دافقٍ «۸»، أي مدفوق. و بصریان گفتند: راضیه، أي ذات رضی، و مثله قولهم: تامر و لابن و نابل و سایف، أي ذو تمر و لبن و نبل و سیف، قال الشاعر: و غدرتنی و زعمت أن ك لابن فی الصّیف تامر أي ذو لبن و تمر. وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ، و اما آن را که ترازوی طاعتش سبک ----- (۱). کا، آد، گا: بمانند آنچه. (۲). اساس: ندارد، با توجه به کا، آد، گا افزوده شد. (۳). کا، آد، گا: متقدم. (۴). اساس: کفها/ کفها. (۵-۶-۷). کا، آد، گا: صحفهای / صحیفه‌های. (۸). سوره طارق (۸۶) آیه ۶.

صفحه : ۳۸۳ باشد، مادر او هاویه بود. در او چند قول گفتند: یکی آن که اینکه کلمتی است معروف بنزدیک عرب فی اللّعن و الدّعاء علی الرّجل، تقول العرب: هوت امه، كما تقول: ثكلته امه يعنون ماتت امه و سقطت من علو. و بعضی دگر گفتند معنی آن

است (۱): تهوی علی امّ رأسه فی النار، به سر (۲) به آتش فرو شوند. و بعضی دگر گفتند: فَأُمَّه هَاوِيَةٌ، ای مأویه جهنم. و عرب «مأوا» را «امّ» خوانند و «هاویه» نام درکه‌ای [است] (۳) از درکات دوزخ آنگه بر سبیل استعظام گفت: وَمَا أُدْرَاكُ مَا هِيَ، و تو چه دانی ای محمّد که آن چه باشد! «ما» استفهامی است و «ها» ی آخر برای استراحت است، و الأصل: ما هی. آنگه هم او بیان کرد [۱۷۳-ر] گفت: نَارٌ حَامِيَةٌ، آتشی باشد بغایت گرم. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها که. [.....]

(۲). آج: پس. (۳). اساس: ندارد، با توجه به کا، آد، گا افزوده شد.

صفحه : ۳۸۴)

سورة التكاثر

(اینکه سورت مکی است و هشت آیت است و بیست و هشت کلمت است، و صد و بیست حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سورت ذلک به أَلْهَاكُم (۱) بخواند، خدای تعالی او را از آنان کند که او را بر نعمت حساب نکنند، و چندان ثواب دهد او را که ثواب آن کس باشد که هزار آیت از قرآن بخواند (۲).

[سورة التكاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴) كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِیْنِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِیْمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِیْنِ (۷) ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیْمِ (۸)

[ترجمه]

مشغول باز کرد (۳) شما را فخر به بسیاری (۴). تا زیارت کردی (۵) گورستانها را. حقّا که بدانی (۶). پس حقّا که بدانی (۷). ----- (۱). کا: ذلک قال أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ . (۲). آج صدق رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . (۳). آج: مشغول کرد. (۴). آج مال. (۵). آج: کردید. (۶-۷). آج: بدانید.

صفحه : ۳۸۵ حقّا که اگر بدانی (۱) دانستن درست. بینی (۲) دوزخ را. پس بینی (۳) آن را به چشم دانش. پس پرسند شما را آن روز از نعمت (۴). قوله: ذلک که أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ، حق تعالی گفت و خطاب کرد با کافرانی که اینکه فعل کردند: مشغول کرده است شما را تفاخر به کثرت عدد و کثرت مال از طاعت خدای و آنچه شما را برهاند از عقاب او (۵). حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ، در اینکه خلاف کردند، بعضی گفتند: معنی آن است که تا به مردن و شما را در گورها (۶) دفن کردن، اینکه طریقت شماسست، یعنی بر اینکه اصرار کنی (۷) [۱۷۳-پ] تا به مردن. قتاده گفت: آیت در جهودان (۸) آمد که اینکه معنی مراعات کردند و به اینکه مشغول بودند تا بر ضلال بمرند. ابن زید گفت: در قبیله‌ای آمد از انصا [ر] (۹). مقاتل و کلبی گفتند: در دو قبیله آمد از قریش بنی عبد مناف و بنی سهم بن عمر بن هصیص بن کعب، که ایشان بانگ مفاخرت و منافرت کردند، هر یکی از ایشان گفتند: سادات و اشراف از ما بیشترند و بیشتر بوده‌اند (۱۰) در زندگانی: بنو عبد مناف غالب شدند ایشان را (۱۱). بنو سهم گفتند: اکنون بیایی (۱۲) تا به گورستان رویم و گورها بشماریم تا گور اشراف ما بیشتر است یا گورها اشراف شما، يقال: لهیت عن الشیء اذا غفلت عنه، و منه قولهم: اذا - ----- (۲-۳). آج: ببینید. (۴). آج: از بهشت. (۵). آج مشغول کرد. (۶). آج: در خاک.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: اصرار کنید. (۸-۱). آج و دیگر نسخه بدلها: جهودانی. [.....] (۹). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). آج: گنا: از ما پیش بودند و بیشتراند. (۱۱). آج: گنا: بر ایشان. (۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بیاید.

صفحه: ۳۸۶ استأثر الله بشيء فانه عنه و لهوت من الله. آنچه بر سبیل زجر و ردع گفت: كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. بیان کردیم که «کَلَّا» به دو معنی استعمال می‌کنند: یک معنی آن که انز جروا، منزجر شدی «۱» که بدانی «۲»، و یکی آن که حَقًّا که بدانی «۳» و ثُمَّ حَقًّا که بدانی «۴». تکرار گفتند: برای تأکید است، و گفتند: برای اختلاف معنی، یعنی بدانی «۵». در گور چون عذاب گور بینی «۶». آنچه بدانی «۷» در دوزخ چون عذاب دوزخ بینی «۸». و بیان اینکه قول آن است که روایت کردند از امیر المؤمنین «۹» که گفت: جماعتی مردمان از عذاب گور در شک بودند تا اینکه آیت آمد که: كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. آنچه گفت: كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، اگر بدانی «۱۰» به علم یقین، اضافه کرد با یقین. گروهی گمان بردند که اینکه اضافه موصوف است با صفت، و نه چنین است. بل موصوف [۱۷۴-ر] محذوف است، و مثله: يوم الجمعة و مسجد الجامع، و التقدير: يوم الساعة الجمعة و مسجد اليوم الجامع و علم الأمر اليقين، و جواب «لو» از کلام بیفکنند لدلالة الكلام عليه، و التقدير: لعلمتم أمرا فظيحا و شأنا عظيما. و گفتند: جواب «لو» مقدر است در ضمن «الهيكم» و المعنى لو تعلمون علم اليقين لم يلهكم التكاثر. آنچه گفت بر سبیل وعید و تهدید: لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ، بینی «۱۱» دوزخ، بر وجه قسمی مضموم و «لام» برای اضمار قسم آورد، گفت: و الله که دوزخ بینی «۱۲»، آنچه بینی «۱۳» آن را به عین یقین، یعنی به معاینه. گفتند: تکرار برای تأکید است، و اولتر آن باشد که برای اختلاف معنی باشد. رؤیت اول «۱۴» علم بود، و دوم به معنی ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: شوید. (۲-۳-۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۵-۷-۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۶). بینی / بینید، کا، آج: گنا: بیند. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: بینید.

(۹). کا، آج علی علیه السلام. (۱۱-۱۳). آج: گنا: بینید. (۱۲). آج: گنا: بینید، کا، آج: گنا: بیند. (۱۴). آج: گنا: بینید.

صفحه: ۳۸۷ رؤیت بصر، بیان اینکه تأویل قوله: عَيْنَ الْيَقِينِ، و قيل: بعين اليقين، و قيل: رؤية تؤدى إلى اليقين. و «يقين» علمی باشد که حاصل آید پس از شک، برای آن خدای را تعالی متیقن نخوانند، یعنی علمی حاصل آید ایشان را ضروری که با آن شکی نبود چون به چشم بینند. ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ، آنچه پرسند ایشان را از نعیم. علما در اینکه «۱» بسیار بگفته‌اند و در اخبار مرفوعه «۲» آورده‌اند. ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: اینکه نعیم، آب سرد است. و رضا- علیه السلام «۳»- روایت کرد از پدرانش از رسول- علیه السلام- که گفت: اینکه نعیم، رطب است و آب سرد. عبد الله عمر گفت: آب سرد است در تابستان گرم. انس روایت کرد که: رسول- علیه السلام- به مهمان «۴» مقدار «۵» رفت، چون [۱۷۴-ب] طعام بخورد آبی سرد پیش آورد. رسول- علیه السلام- آب باز خورد، خوش آمد او را، گفت: ما آورده‌ها علی الکبِد، چه سرد است اینکه آب بر جگر. آنچه گفت: چون یکی از شما خواهد تا خورد، باید که جهد کند تا هر کدام سردتر باشد، که آب سرد صفراء را بنشانند و تشنگی ببرد و مرد را بر شکر کردن بعث کند. ابو حاتم گفت: آب سرد در وقت تشنگی، شکر از میان جان بیرون آرد. مالک دینار گفت: مردی بنزدیک حسن بصری آمد و گفت: ما را همسایه‌ای هست «۶»، پالوده نمی‌خورد، می‌گوید: به شکر آن قیام نتوانم کردن. گفت: جاهل است، او نمی‌داند که خدا را بر ما نعمت به آب سرد بیشتر است به آن که به جمله حلواها. ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: در اینکه آیت هر که را نان گندمین باشد و آب سرد و سایه‌ای که در او نشیند، اینکه سه چیز از آن ----- (۱). آج: گنا: سخن. [.....] (۲). کا: مرفوع. (۳). آج: امام رضا علیه التَّحِيَّةُ وَ الدَّعَاءُ. (۴). آج: مهمانی. (۵). آج: مقدار بن اسود. (۶). آج: پالوده.

صفحه: ۳۸۸ نعیم است که خدای تعالی گفت شما را از آن پرسند. عبد الله مسعود گفت از رسول- علیه السلام- که: اینکه نعیم، ایمنی است و تن درستی. عبد الله عباس گفت از عمر خطاب شنیدم که او گفت: یک روز بیرون آمدم به گرمگاه. رسول را دیدم-

علیه السّلام- بیرون آمده، مرا گفت: یا عمر؟ به اینکه وقت برای چه بیرون آمده‌ای! گفتم: یا رسول الله؟ برای آنچه تو بیرون آمده‌ای. ساعتی بود، ابو بکر بیرون آمد. رسول گفت: چه کار را بیرون آمده‌ای! گفت: یا رسول الله؟ هم برای آن که شما بیرون آمده‌ای. و سبب آن بود که در خانه هیچ سه طعامی نبود و گرسنه بودند. ساعتی بنشستند و حدیث می‌کردند، آنکه رسول- علیه السّلام- گفت: هیچ قوّت داری «۱» [پ- ۱۷۵] تا برویم تا به اینکه خرمستان، و اشارت کرد به خرمستانی که ابو الهیثم بن التیهان را بود. برخاستند و روی آن جا «۲» نهادند. چون برفتند با رسول- علیه السّلام. رسول- علیه السّلام- سلام کرد بر ایشان. ابو الهیثم حاضر نبود، أمّ الهیثم حاضر بود، می‌شنید، جواب نداد طمع آن را که رسول علیه السّلام- سلام بر ایشان زیادت کند. چون رسول- علیه السّلام- خواست تا برگردد، در بگشاد و از قفای رسول- علیه السّلام- بناخت و گفت: یا رسول الله؟ من آواز سلام تو شنیدم، برای آن جواب ندادم تا سلام زیادت کنی تا خیر و برکت ما زیادت گردد. رسول گفت: ابو الهیثم کجاست! گفت: یا رسول الله؟ به طلب آب است «۳»، هم اینکه ساعت آید، در آی که هزار صلوات و رحمت بر تو باد؟ رسول- علیه السّلام- و ابو بکر و عمر در آن جا رفتند. او برفت و بساطی در زیر درختی خرما بیفگند تا ایشان بنشستند. ابو الهیثم در آمد. رسول را آن جا یافت. سخت خرم شد و بر درخت رفت و شاخی پر بار ببرید از درخت و بیاورد و ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: دارید. (۲). کا، آد، گا: روی را به آن جا. (۳). آج، آد، گا: آب رفته، کا: رفته است.

صفحه : ۳۸۹ پیش رسول- علیه السّلام- بنهاد و گفت: یا رسول الله؟ بخوری «۱» از اینکه شاخ آنچه نیکوتر است از رطب و بسر و تذنوب رسول- علیه السّلام- و صحابه از آن بخوردند، و أمّ الهیثم آرد بسرشت و به نان پختن مشغول شد، و ابو الهیثم خواست تا گوسپندی بکشد. رسول- علیه السّلام- رها نکرد. ایشان به قیلوله بختند. چون برخاستند، طعام تمام شده بود «۲»، طعام بخوردند و از آن آب سرد باز خوردند. ابو الهیثم آن شاخ باز آورد تا باقی خرما که بر او بود بخوردند. آنکه رسول- علیه السّلام- [پ- ۱۷۵] گفت: اینکه سایه و طعام و شراب و آب سرد آن است که خدای تعالی بپرسد از اینکه فی قوله: ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ. گفتند: چون اینکه آیت آمد، صحابه گفتند: یا رسول الله؟ خدای ما را از اینکه أسودین- یعنی خرما و آب- بخواهد پرسیدن، و ما تیغ بر دوش نهاده در ره او قتال می‌کنیم! گفت: بلی، بخواهد پرسیدن. ابن سیرین گفت از عبد الله عمر که: اینکه «نعیم» گرمابه «۳» است. رسول- علیه السّلام- گفت: روز قیامت خدای تعالی نعمتهای خود بر بنده شمارد تا در میان آن گوید: نه از من خواستی که فلانه را روزی من کن تا به زنی کنم او را، من اجابت کردم تو را، به نام و نسب بگوید او را. عبد الله عباس گفت: چون اینکه آیت آمد، صحابه گفتند: یا رسول الله؟ خدای ما را از کدام نعمت خواهد پرسیدن، و ما نان جوین نیم شکم می‌یابیم «۴»! خدای تعالی وحی کرد، گفت: بگو اینان را نه نعلین در پای کرده‌ای «۵» و آب سرد می‌خوری «۶». انس مالک گفت: چون اینکه آیت آمد، مردی درویش بیامد و گفت: یا رسول الله؟ همانا ما معافیم از اینکه سؤال که ما را نعیمی نیست که از آن بپرسند. ----- (۱). آج: بخور، کا، آد، گا: بخورید. (۲). آج: طعام رسیده بود. (۳). آج، آد، گا: گرمابه. (۴). آج، آد،

گا: نمی‌یابیم، کا: نان جوینم سیر یابیم. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: کرده‌اید. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌خورید. [.....]

صفحه : ۳۹۰ رسول گفت: نه نعلین در پای می‌کنی «۱» و آب سرد می‌خوری و در سایه می‌نشینی؟ ابن سیرین گفت «۲»: رسول- علیه السّلام- اینکه سورت بر اصحاب خواند. گفتند: یا رسول الله؟ اینکه نعیم چیست که ما را از آن بپرسند! گفت: خانه‌ای که در او بنشین «۳». و جامه‌ای که به او عورت بیوشی «۴» و قوتی که به آن پشت راست باشد. عکرمه روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت [۱۷۶- ر]: رسول- علیه السّلام- اینکه سورت بخواند و تفسیر او باز کرد، گفت: ذلک که أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ، مشغول کرده است شما را کثرت مال. حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ، تا آن گه که شما را به گور برند مال جمع می‌کنی «۵»، به ناحق، و منع می‌کنی «۶» از حق و دروغها می‌نهی «۷»، دأب شما اینکه است تا به مردن. کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، بدانی «۸» آنکه که در گور شوی «۹». ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، پس بدانی «۱۰» آنکه که از گورها برخیزی «۱۱». کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، اگر بدانی «۱۲» علم یقین آنکه که نامه‌ها «۱۳» پراکنده

می آید در قیامت، و خلایق بعضی سعید و بعضی شقی باشند. **ثُمَّ لَتَرُوْنَهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ**، آنکه بینی «۱۴» آن را به عین الیقین، آنکه که صراط نصب کنند بر سر دوزخ به مانند پل. **ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ**، آنکه پرسند شما را از «نعیم» و آن پنج چیز است: سیری شکم است، و سردی آب است، و لذت خواب است، و سایه مسکن است «۱۵»، و اعتدال خلق است «۱۶». ابراهیم گفت: هر که او طعامی خورد یا شرابی و عقیب آن خدای را شکر ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: در پای داری. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: این کثیر گفت. (۳). آج: بنشینید. (۴). آج: بیوشید، کا: بازپوشی، آد، گا: باز پوشید. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: جمع می کنید. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: می کنید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: می نهید. (۸-۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: شوید. (۱۱-۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: برخیزید. (۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: نامه‌ها/ نامه‌ها. (۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: ببینید. (۱۵). آج و دیگر نسخه بدلها: سایه مساکن. (۱۶). آج: اعتدال خلقت. [.....]

صفحه : ۳۹۱ کند، خدای تعالی [او را از نعیم آن طعام پرسد. عبد الله عباس گفت: آن نعیم تن درستی و صحت و سمع و بصر است و سلامت دل، خدای تعالی] «۱» بنده را از آن پرسد به قیامت که [چه] «۲» کردی آن را و در چه به کار بردی - و او عالمتر «۳» بیانش قوله «۴»: **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيْرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاٌ** «۵». باقر - علیه السّلام - گفت: مراد عافیت است. گفتند: کسی آمد و پاره‌ای انگبین پیش سعید جبر آورده، او گفت: اینکه از آن نعیم است که خدای بندگان را از آن پرسد. محمد بن کعب گفت: مراد به نعمت، نبوت و بعثت رسول ماست که او رحمتی و نعمتی است بر جهانیان، بیانش قوله: **يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُوهَا** «۶». و از صادق و باقر علیهما السّلام - روایت کرده‌اند که: مراد به اینکه نعمت ولایت امیر المؤمنین علی است، بیانش قوله: **وَ اتَّمتت علیکم نعمتی** «۷»، اگر آنچه نا تمام باشد از آن سؤال کنند، اولیتر که آنچه کمال دین باشد و تمام نعمت [۱۷۶-پ] باشد و رضای خدای از مکلفان در مسلمانی به آن باشد، چنان که آیت متضمن آن است، اولیتر که نعمت باشد. و اینکه دو بیت یک جا «۸» رفته است و اینکه جا «۹» لایق است: مواهب الله عندی جاوزت املی و لیس یبلغها قولی و لا عملی لکن اشرفها عندی و افضلها ولایتی لأمر المؤمنین علی ----- (۱-۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج است، آد، گا باشد. (۴). کا، آد، گا تعالی. (۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۶. (۶). سوره نمل (۱۶) آیه ۸۳. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۳. (۸). آج: یکی جای. (۹). کا، آد، گا هم. صفحه : ۳۹۲)

سورة العصر

(۱) «اینکه سورت مکی است و سه آیت است و چهار ده کلمت است و شست و هشت حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول - علیه السّلام - گفت: هر که او سوره و العصر بخواند، خدای تعالی خاتمت او بر صبر کند، و روز قیامت با اصحاب حق باشد «۲»».

[سورة العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

(۳)

[ترجمه]

به حقّ روزگار» (۳). که آدمی در زیانکاری است. الاّ آنان که ایمان آرند و کار کنند به نیکیها و اندرز کنند یکدیگر را به حق و اندرز کنند به شکیبایی. ----- (۱). کا، آد، گا: و العصر. (۲). آج صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. (۳). آج: نماز دیگر.

صفحه : ۳۹۳ قوله: وَ الْعَصْرِ، اینکه قسمی است که خدای تعالی کرد به عصر. مفسران در او خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: مراد به عصر، دهر است و روزگار. ابن کيسان گفت: مراد به عصر، شب و روز است، و بامداد و شبانگاه را عصران خوانند و نیز شب و روز را، بیانش قول شاعر و هو حمید بن ثور: و لن یلبث العصران یوم و لیلة اذا طلبا ان یدرکا ما تیمما حسن بصری گفت: ما بعد الزوال، ساعتی که از پس زوال باشد تا به آفتاب [۱۷۷-پ] فرو شدن آن را عصر خوانند. قتاده گفت: آخر ساعتی از ساعات روز. مقاتل گفت: نماز دیگر است و هی الصیلة الوسطی. «انّ الإنسان لَفی خُسْرٍ، جواب قسم است، گفت: به حقّ عصر که آدمی در خسران و نقصان و زیانکاری است. أخفش گفت: لفی عقوبه، در عقوبت است. أعرج گفت: به دو ضمّ خوانند: خسرا. إلیّ الذّین آمنوا، آنکه استثنا کرد مؤمنان را از آن نقصان و خسران، گفت: الاّ آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند. گفتند: معنی آن است که آدمی چون پیر شود و ضعیف گردد، از عمل باز ماند و قوت و عقلش ناقص شود، کارهایش متراجع شود، الاّ مؤمنان که ایشان آنکه که پیر شوند و قوت ایشان ساقط شود، همان عمل که در جوانی کرده باشند» (۱) ایشان را می نویسند، و مثله قوله: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، إلیّ الذّین آمنوا» (۲) - الایة. و در قراءت عبد الله مسعود آمد: وَ الْعَصْرِ إِنْ الْإِنْسَانَ لَفی خُسْرٍ، و إنّ فیهِ إلیّ آخر الدّهر. ابی کعب گفت: من اینکه سورت بر رسول - علیه السلام - خواندم و گفتم: یا رسول الله؟ تفسیر اینکه سورت. را بگو. گفت: وَ الْعَصْرِ، قسم است از خدای تعالی به آخر روز بر آن که انسان - یعنی ابو جهل در خسارت و زیانکاری ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: کرده باشد. (۲). سوره تین (۹۵) آیه ۴ تا ۶.

صفحه : ۳۹۴ است. إلیّ الذّین آمنوا، یعنی صحابه رسول و اهل البیت او، و سر ایشان امیر المؤمنین علی است، چه اینکه اوصاف به او لایق است. امّا قوله: الذّین آمنوا، کقوله: إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الذّین آمنوا» (۱)، و قوله: وَ عَمِلُوا الصّالحاتِ، کقوله: یُقِیْمُونَ الصّلاةَ وَ یؤْتُونَ الزّکاةَ» (۲). وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ، کقوله - علیه السلام: الحق مع علی و علی مع الحق. وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ، کقوله: الصّابِرینَ وَ الصّادِقینَ» (۳) [۱۷۷-پ]. قوله: [وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ]» (۴)

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ

بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر کسی که استهزاء کرد به رسول و صحابه رسول ده حسنت بنویسد» (۳)

[سوره الهمزة (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]**[اشاره]**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُبَدِّلَنَّهُ فِي الْحُطْمَةِ (۴) وَ

ما أدراك ما الحطمة (۵) ناز الله الموقدة (۶) التي تطلع على الأئمة (۷) إنها عليهم مؤصدة (۸) في عمدة ممددة (۹)

[ترجمه]

وای هر عیب کننده‌ای بدگویی. آن که جمع کند مال و بشمارد (۴). پندارد که (۵) مال او همیشه بدارد او را (۶). پرگست (۷)، در فگنند او را در دوزخ. و چه دانی تو که چیست اینکه دوزخ؟ ----- (۱). اساس، آج، کا: هفت، با توجه به آد، گا و ملاحظه ضبط آیات در قرآن مجید تصحیح شد. (۲). کا، آد، گا و. (۳). آج صدق رسول الله. (۴). آج: بر شمارد آن را. (۵). آج: می‌پندارد که. (۶). آج: مال او همیشه جاوید باشد. (۷). آج: حقا.

صفحه: ۳۹۶ آتش خداست افروخته. آن که مطلع بود بر دلها. بر ایشان در فراز کرده شود (۱). در عمودهای کشیده. قوله: ويل لكل همزة، الایة، حق تعالی بر سیل تهدید و وعید گفت: وای هر (۲) عیابی (۳) غمازی. عبد الله عباس گفت: مراد سخن چینان اند که میان مردمان سعی کنند به فساد و تفریق کنند میان دوستان و خویشان [۱۷۸-] ر] و دروغ بر بی گناهان نهند. سعید جبیر و قتاده گفتند: مراد مغتابانند که غیبت کنند مردم را در غیبت (۴). ابو العالیه و حسن و عطا گفتند: «همزه» آن باشد که عیب مردم کند در روی، و «لمزه» آن بود که عیب [مردم] (۵) کند در غیبت. مقاتل گفت: هر دو یکی باشد و معنی آن که عیب کند مردم را از پس ایشان، گفت بیانش قول زیاد الأعجم که گفت: اذا لقيتك عن شحط تكاثرني و ان تغيت كنت الهامز اللمزة ابن زيد گفت: «همزه» آن باشد که مردم را رنجاند (۶) به دست، و «لمزه» آن باشد که ایشان را به زبان رنجاند. سفیان ثوری گفت: «همزه» آن باشد که به زبان عیب کند (۷)، و «لمزه» آن که به چشم شکستن عیب کند. ابن کیسان گفت: «همزه» آن باشد که همنشین را به زبان رنجاند، و «لمزه» آن که به چشم و ابرو و اشارت طعن زند بر او. ----- (۱). آج: باز بسته باشد. (۲). کا، آد، گا: بر. (۳). آج: عیابی. [.....] (۴). کا، آد، گا: مراد غیبت کنندگان اند مردمان را در غیبت. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج: زند. (۷). آج: گوید.

صفحه: ۳۹۷ اصل کلمت ضغط و فشردن و زدن باشد، و منه المهماز الحديد في اسفل الخف، و كذلك اللمز و الغمز، انما يكون بالعین. آنچه هر سه لفظ در عیب کردن استعمال کنند، و اینکه بنایی است برای فاعل، و مثله رجل هزأه و ضحكه و سحره، بفتح العين للذي يهزأ من الناس و يضحك و يسخر منهم. چون خواهی که مفعول گوی، عین الفعل را ساکن باید کردن، تقول: سخره و هذئه و ضحكه، آن را که از او سخرت کنند و استهزاء و بر او بخندند، و الهمز، أيضا العضم و الدفع، و منه همز الحرف و اعرابی را گفتند: أتهمز الفارة قال: الهزهمزها، قال العجاج: من همزنا رأسه تهشما مفسران خلاف کردند در آن که آیت در کی آمد. (۱) بعضی گفتند: در جمیل بن عامر الجمحی آمد، و کلبی گفت: در أحنس بن شریق [۱۷۸- پ] آمد. بعضی دگر گفتند: در وهب بن عمر الثقفی آمد. محمّد بن اسحاق بن یسار گفت: در امیة بن خلف الجمحی آمد. مقاتل گفت: در ولید مغیره آمد که او رسول را عیب کردی (۲) و چون بگذشتی چشم بر او شکستی. مجاهد گفت: عام است در جمله آنان که به اینکه صفت باشند. الذي جمع، آن که مال جمع کند. شیهه و عاصم و نافع و ابن کثیر و ابو عمر و خواندند به تخفیف «میم» و باقی قرآء به تشدید من التجميع و لتكثير الفعل. و راویان از یعقوب خلاف [کردند] (۳) در تخفیف و تشدید. و عدده، می‌شمارد آن را، من التعدید لتكثير أيضا، و قيل: استعدّه و اعدّه و جعله اعتدادا (۴) و ذخیرت (۵)، آن را ذخیرت و اندوخته می‌کند. و حسن بصری خواند: «و عدده»، به تخفیف علی فک الادغام و ترك التضعیف، كقول الشاعر: ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: که آمد/ کی آمد. (۲). آج: غیبت کردی. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج، کا: عتادا، آد، گا: عداة. (۵). کا، آد، گا: ذخیره.

صفحه: ۳۹۸ مهلا امامه قد جرت من خلقی انی اجود لاقوام و ان ضنونا ای (۱) بخلوا ففک الادغام. آنگاه رد [۱۷۹- ر] کرد به (۲)

بر او به کلمه زجر و ردع، گفت: کَلَّا، آنگاه قسم اضمار کرد [و گفت] «۳»: لَيْتِيَدَنَّ، به خدای که او را در اندازند. و النبذ، الطرح، و منه النبذ، و فعیل به معنی مفعول. فی الحُطْمَةِ، و هی درکۀ من درکات النَّار، [در اندازند او را] در حطمه. و آن در که‌ای است از درکات دوزخ، و اشتقاق او از حطم باشد، و آن شکستن بود که آتش شکننده باشد، و اینکه هم از [آن] «۴» بناست که بیان کردیم در (همزه و لمزه). آنگاه بر سبیل استهوال و استعظام گفت: وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الحُطْمَةُ، ای محمّد تو چه دانی که حطمه چه باشد؟ آنگاه هم او تفسیر کرد [و گفت] «۵»: نَارُ اللّٰهِ المَوْقَدَةُ آتَش افروخته خدای «۶» برای آن با خدای اضافت کرد که خلق اوست و به امر و فرمان اوست. الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِتَادَةِ، آن که بر دلها مطلع شود، یعنی الم و ضرر آن به دلها رسد، یعنی با آن که مکان دل در چند پوشش است از همه بگذرد و به او [۱۷۹-پ] رسد، يقول العرب: أَطْلَعَت عَلٰی اَرْض كَذَا، ای بلغتها. إِنَّهَا، ضمیر راجع است با حطمه. عَلَيْهِم، بر ایشان، یعنی بر کافران. مُؤَصِّدَةٌ، در فراز گرفته «۷» و بسته [باشد] «۸»، يقال: آصَدْتُ وَأُصِدْتُ إِذَا اطْبَقْتُ، و منه و صيد الباب فی قوله: وَ كَلَّبَهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ «۹». ----- (۱). کا، آد، گا ظنوا و.

(۲). اساس کلمه، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵-۴-۳). اساس که به صورت نو نویس است: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج است. (۷). کا، آد، گا است. [.....] «۸». اساس: ندارد، کا، آد، گا: شده، با توجه به آج افزوده شد. (۹). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۸.

صفحه: ۳۹۹ فی عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ، قراء در او خلاف کردند. کوفیان خواندند اَلَا حَفْص: فی عمد، به صَمْتَيْن، یعنی جمع عمود، کقدوم و قدم، باقی قراء خواندند: فی عَمَدٍ، به فتحین فی جمع عمود، أيضا كأديم و آدم و إهاب و أهب. آنگاه در معنی او خلاف کردند. عبد الله [عباس] «۱» گفت: یعنی اینکه عمادها بر ایشان بندند و غل کنند، چنان که ما گوئیم: فلان در بند است، و التقدير: و هم فی عمد ممدّده، آنگاه آن بندها و زنجیرها بر ایشان باشد یکسر، و یکسر در دوزخ در پای او استوار [۱۸۰-ر] گردد. قتاده گفت: مراد عمودهاست که ایشان را به آن عذاب کنند در دوزخ. و گفتند: عمودها باشد به مسمار بر در دوزخ دوخته «۲» تا نومید «۳» باشند از آن که بیرون خواهند آمدن. بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: درها بر ایشان بسته باشد به عمودهای آهن «۴». و «فی» به معنی «با» است، ای (انها عليهم مؤصدة بعد ممددة). انس مالک روایت کرد از رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- که او گفت: المؤمن كيس فطن حذر و قاف مثبت لا يعجل عالم ورع و المناق [۰۸۱-پ] همزة لمزة، حطمة كحاطب الليل لا يبالي من أين يكسب و فيما ينفق گفت: مؤمن زیرک است و حذر کننده و ساکن و بر جای، و شتابزدگی نکند، و عالم و پارسا باشد. و مناقق عتاب «۵» و شکننده باشد چون هیزم کننده به شب، باک ندارد که از کجا کسب کند و در چه نفقه کند. -----

--- (۱). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). کا، آد، گا: به سمار بردوخته. (۳). اساس: نامند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). کا، آد، گا: آهنین. (۵). آج: غیب و غماز.

صفحه: ۴۰۰)

سورة الفيل

(اینکه سورت مکی است و پنج آیت است و بیست کلمت است و نود و شش حرف است، و روایت است از زرّ حیش از رسول- علیه السلام- که او گفت: هر که او سورة الفیل بخواند، خدای تعالی در دنیا او را ایمن کند از خسف و قذف و مسخ «۱».

[سورة الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

[ترجمه]

نیستی که چگونه کرد خدای تو به خداوندان پیل؟ نکرد مکر ایشان در هلاک؟ و بفرستاد بر ایشان مرغانی جمله شده. می‌انداختند ایشان را به سنگهایی از سنگ گل «۲». کرد ایشان چون برگی کشتی «۳» خورده «۴». -----
 — (۱). آج در دنیا. (۲). آج: از گل خشک. (۳). کشتی / کاشتی. (۴). آج: برگ خورد گشته.

صفحه ۴۰۱: قوله: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ، حق تعالی گفت بر سیل تنبیه و تحذیر و تنکیر: نبینی ای محمّد، یعنی نمی‌دانی که خدای تعالی چه کرد با اصحاب الفیل - با خداوندان پیل؟ و «لام» «۱» جنس است واقع باشد بر یکی و بر جماعتی. و قصه او چنان که محمّد بن اسحق و سعید جبیر و عکرمه [۱۸۱- ر] از عبد الله عیّاس و عبد الله عمر گفتند، آن بود که گفتند: پادشاهی بود از پادشاهان حمیر، او را زرعه ذو نواس گفتند، جهود بود و جماعتی از قبیله حمیر با او بر آن ملت بودند، مگر جماعتی از اهل نجران که ترسا بودند و بر حکم انجیل بودند و ایشان را مهتری بود نام او عبد الله التّامر «۲» ایشان را دعوت کرد با جهودی و گفت: اگر فرمان نبی «۳» بکشم شما را. ایشان اختیار قتل کردند و ملت خود رها نکردند. بفرمود تا برای ایشان خندقها بکنند، و ایشان «۴» بهری را بکشت و در آن خندقها فگندند «۵» و بهری را به صبر بکشت، و بهری را در آتش افگند و از ایشان کس را رها نکرد الا یک مرد را از اهل سبأ که او را اوس بن ثعلبان «۶» گفتند. او بجست بر اسبی که داشت و بنزدیک قیصر رفت و قصه با او بگفت و او را به یاری در خواست. قیصر گفت: شهر تو از شهر ما دور است، و لکن نامه‌ای نویسم به ملک حبشه که او بر دین ماست تا تو را یاری کند. نامه‌ای نوشت برای او به نجاشی و گفت: چون اینکه نامه به تو رسد، باید که اینکه قوم را نصرت کنی. چون نامه به او رسید، او مردی را از اهل حبشه نصب کرد نام او اریاط «۷»، و او را گفت: چون به یمن رسی، ثلثی مردان او را بکش و ثلثی از شهر خراب کن، و ثلثی را به بردگی ----- (۱). آج: و فیل اسم. (۲). آج: عبد الله الباقی. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: نبرید. [.....] (۴). آج: و از ایشان، کا، آد، گا: و ایشان را. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: در آن خندق افگند. (۶). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۶۹ / ۱۲): اوس ذو ثعلبان. (۷). آج: اریاط.

صفحه ۴۰۲: بیاور و بنزدیک من فرست. چون اینکه مرد با اوس برفت و به آن جا رفتند و قتال کردند، لشکر ذو نواس متفرّق شدند و او بگریخت و به کنار دریا آمد و لشکر به دنبال او. او اسپ در دریا زد و هلاک شد و اریاط «۱» در یمن آمد و آنچه ملک حبشه فرموده بود نجاشی بکرد، و قوم را [۱۸۱- پ] ثلثی بکشت و ثلثی شهر بسوخت و ثلثی از مردم را به بردگی ببرد، مردی از قبیله حمیر نام او زوجدن در آن [نکبت و بلا] «۲» که به یمن و اهل یمن رسید، اینکه بیتها بگفت: دعینی لا ابا لك لم تطیقى لحاك الله قد أنزفت ریقی لدی عزف «۳» القیان اذ انتشینا و اذ نسقی من الخمر الرّحیق و شرب الخمر لیس علی عارا اذا لم یشکنی فیها رفیقی و غمدان الّدی نبت عنه «۴» بنوه ممسکا فی رأس نیق مصابیح السّلیط یلحن فیه اذا یمسی کتوماض البروق فاصبح بعد جدّته رمادا و غیر حسنه لهب الحریق و اسلم ذو نواس مستنیا «۵» و حدّر قومه ضنک المضیق اریاط «۶» در یمن مقام کرد و نجاشی را خبر کرد به آنچه کرده بود. او نامه نوشت که: آن جا مقام کن با لشکری که داری. پس از آن به مدتی ابرهه بن الصّباح را با اریاط «۷» کراهتی افتاد. جماعتی از حبشه را باز برید «۸» و با اریاط «۹» خصومت آغاز کرد و ساز جنگ بساختند. چون برابر یکدیگر فرود آمدند، ابرهه کس فرستاد به اریاط «۱۰» و گفت: خصومتی که هست ما است با یکدیگر و لشکر -----

----- (۱۰- ۹- ۷- ۶- ۱). آج: اریاط. (۲). اساس: مطلب زیر وصالی رفته است، با توجه به آج افزوده شد. (۳). کذا: در اساس

و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۶۹ / ۱۲) لدی عرف. (۴). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۶۹ / ۱۲) تبئت عنه. (۵). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۶۹ / ۱۲) مستمیتا. (۸). آج: باز بردند.

صفحه : ۴۰۳ را گناهی نیست. برون آی تا یک باری با یکدیگر بگردیم. اگر تو مرا بکشتی لشکر و ولایت تو را مستخلص باشد، و اگر من تو را بکشم همچین باشد. بر اینکه قرار دادن. و به «۱» روی یکدیگر بیرون آمدند. و اریاط مردی بود جسیم و وسیم، و حربه‌ای به دست داشت. و ابرهه مردی بود کوتاه و حقیر و دمیم، و از پس او غلامی از آن او می آمد سلاح او بر گرفته [۱۸۲-ر] یک دو بار بگردیدند. اریاط «۲» حربه بزد ابرهه را بر روی او آمد، دهن و بینی او ببرد، او را برای اینکه اشرم خواندند، و او بیفتاد. غلام چون دید که ابرهه بیوفتاد، حمله‌ای بر اریاط برد و او را زخم زد و بکشت و لشکر بر ابرهه جمع شد. اینکه خبر به نجاشی رسید- ملک حبشه. خشم گرفت و نامه‌ای نوشت به ابرهه و گفت: تو را که دستوری داده است که با اریاط قتال کنی و او را بکشی! من لشکری فرستم که تو را بگیرند و موی پیشانی تو ببرند و خاک ولایت [تو] «۳» با شهر خود «۴» آرم. ابرهه نامه بر خواند، در حال بفرمود تا سر او بتراشیدند و موی سر جمع کرد و بفرمود تا پاره‌ای خاک از زمینی «۵» بر گرفت و در انبانی کرد «۶» و هر دو پیش نجاشی فرستاد و گفت: آنچه تو بر آن سوگند خوردی، من به جای آوردم، و من بنده توام، اگر فرمایی از قبل تو اینکه جا می باشم و اینکه ولایت نگاه می دارم و عمارتی می کنم، و الا آنچه رای تو باشد می فرمای «۷». نجاشی خشنود شد و او را در آن ولایت قرار داد. آنگه ابرهه در صنعا کشتی کرد و مال جهان بر او خرج کرد، چنان که مانند آن کس نکرده بود. و نام ----- (۱). آج: بر. (۲). آد، کا: اریاط. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها

افزوده شد. (۴). کا، آد، گا: خویش. [.....] (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: زمین. (۶). آج: در ظرفی کرد. (۷). آج: بفرمای.

صفحه : ۴۰۴ آن کنیسه «۱» قلیس نهاد، و نامه‌ای نوشت به نجاشی که من برای تو و به نام تو کنیسه‌ای کردم که در بسیط زمین چنان کس نکرد، و چندان حرمت نهادم آن را که خلائق عالم از راههای دور آن جا می آیند و آن «۲» می بینند، و عن قریب چنان سازم که مردم اینکه حج که به جانب مکه می روند و آن جا زیارت می کنند، اینکه جا می آیند. نجاشی شاد شد و اینکه حدیث در عرب پراکنده شد. مردی من بنی مالک بن کنانه برخاست و آن جا رفت و آن جایگاه را بدید و به شب در زاویه‌ای [۱۸۲-پ] از آن آن جایگاه پنهان شد و حدث کرد آن جا بر طریق استخفاف، برای آن که ابرهه گفته بود: حج عرب با آن جا گردانم، و در شب از آن جا بگریخت. خادمان آن جایگاه آن بدیدند، ابرهه را خبر دادند. او دل تنگ شد بغایت و گفت: اینکه که کرده باشد! گفتند: مردی از عرب روزی چند اینکه جا بود، و اکنون گریخته است. اینکه جز او نکرده است. ابرهه سوگند خورد که ننشیند تا کعبه بیران نکند «۳» به عوض آن که آن عربی «۴» بی حرمتی کرده بود. آنگه لشکری بسیار را از حبشه جمع کرد و روی به بلاد عرب نهاد. اینکه خبر بر رسید، عرب نیز ساز و اهبت جنک بکردند. اول پادشاهی از ملوک حمیر لشکر جمع کرد و به روی او شد «۵»، و نام اینکه پادشاه ذو نفر بود، و قتل کرد «۶» با او. ابرهه غالب آمد و عرب را هزیمت کرد و پادشاه را بگرفت و خواست تا او را بکشد. اینکه مرد گفت: مرا مکش که من تو را به کار آیم در اینکه عزم که کرده‌ای. بفرمود تا او را بند کردند و با خود ببرد. از آن جا برفت به قبایل خثعم رسید. نفیل بن حیب بیرون آمد با جماعتی خثعم، و قتال کرد. ابرهه غالب آمد و نفیل را بگرفتند و پیش او بردند. او را «۷» ----- (۱). آج: کنش. (۲). آج را. (۳). آج: ویران نکند، آد، گا: ویران کنم، کا: بیرون نکم. (۴). آج، آد، کا: عرب. (۵). آد، کا: بنزدیک وی شد. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: قتال کرد. (۷). آج، آد، گا: ندارد.

صفحه : ۴۰۵ گفت: مرا مکش که من دلیل تو باشم در زمین عرب که تو احوال اینکه ولایت ندانی. او را نیز بند کرد «۱» و با خود برد. از آن جا به طایف آمد. مسعود بن معتب بیرون آمد با لشکری «۲» ثقیف و گفت: ائها الملک؟ ما را با تو جنگی نیست، و تو به قصد ما نیامده‌ای و ما را بتخانه‌ای است آن را «بیت اللات» گویند، آن خانه نیز مطلوب [۱۸۳-ر] تو نیست، مطلوب تو خانه مکه

است. اگر خواهی ما (۳) دلیلی بفرستیم تا تو را رهنمونی کند بر آن خانه. گفت: روا باشد. مردی را با او بفرستادند که او را ابو رغال گفتند. چون به جایی رسید که آن را مغمس گویند، در آن منزل بمرد و گورش آن جا نهاده است، و هر چه (۴) آن جا بگذرد عادت کرده‌اند که (۵) سنگی بر گور او اندازد (۶). و ابرهه از اینکه منزل مردی را فرستاد با لشکری عظیم به جانب مکه، و نام اینکه مرد الأسود بن مقصود بود، تا بر مقدم برفت و مال حرم بر گرفت و دوست شتر از آن عبد المطلب بگرفت. عبد الله بن عمر بن مخزوم در حق او گوید: یا رب اخذ الاسود بن مقصود الآخذ الآخذ الهجمه ذات التقلید من الحری ثم ثیر فالبید فضمها الی طماطم سود قد اجمعوا ان لا یکون (۷) عید (۸) و یهدموا البیت الحرام المعهود و المروتین و المشاعر السیود حقر بهم ربی و انت محمود آنکه ابرهه رسولی فرستاد به اهل مکه نام او حنطه الحمیری، و او را گفت: به نزد رئیس مکه رو و پیغام من به او گذار و بگو که: من نه به قتال تو ----- (۱). آج، کا: کردند. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: لشکر. (۳). کا، آد، گا: تاما. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: هر که. [.....] (۵). کا، آد، گا: عادت رفته است که. (۶). آج: اندازند. (۷). آج: لا اکون. (۸). کذا: در اساس، کا، آج: عبید، چاپ قرطبی (۲۰ / ۱۹۱): معبود.

صفحه ۴۰۶ آمده‌ام. من آمده‌ام تا اینکه خانه بیران کنم (۱) و برگردم. اگر منع نکنی (۲)، مرا با تو کاری نیست. و اگر منع کنی، با تو قتال کنم. عبد المطلب گفت: اینکه به پیغام راست نیاید، من بیایم و او را بگویم آنچه جواب است. آنکه برخاست و با جماعتی فرزندان و خدم خود آن جا رفت. چون ذو نفر- که ملک حمیر بود- بشنید که عبد المطلب آن جا آمد، برخاست و پیش [۱۸۳- پ] ابرهه رفت و گفت: آیا الملک؟ بدان که اینکه عبد المطلب سید قریش است و در همه عرب از او بزرگوارتر مرد (۳) نیست، و آن آن (۴) است که مردمان را طعام دهد و وحوش و طیور را در سهل و جبل، و کرم و بزرگوار او در عرب مشهور است. اینکه برای آن گفتم تا او را حرمت داری و نیکو بنشانی و سخن او نیکو بشنوی و به آنچه ممکن بود رضای او بجویی که او سرفراز عرب است. اینکه تعریف بکرد و برخاست و عبد المطلب را پیش ابرهه برد. و عبد المطلب مردی تمام بالا و نیکو روی و فصیح زبان بود و با هیبت. ابرهه چون او را بدید، عظیم وقعی بود او را در چشم او و از سریر فرود آمد و او را اکرام کرد و در زیر سریر بنشست و او را زبر خود بنشانند و اکرام تمام کرد و ترجمان پیش ایشان بنشست و گفت: کسان ملک شتری چند گرفته‌اند از آن من، تا بفرماید تا آن شتران با من دهند (۵). ابرهه ترجمان را گفت: یا عجب؟ من اینکه مرد را بدیدم و در چشم من وقعی بود او را (۶)، گمان بردم که مردی عاقل است. من با لشکری به اینکه عظیمی آمده‌ام تا خانه‌ای که شرف ایشان و شرف و مفخر عرب در آن است بیران کنم (۷). او را خود هیچ همت آن نیست، برای شتری چند ----- (۱). آج: خراب کنم، کا: بیرون کنم، آد: ویران کنم. (۲). آج: منعم نکنی، کا، آد، گا: منعی نکنی. (۳). آد، گا: مردی. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: و او آن. (۵). آج: بفرماید تا شتران باز دهند، کا: بفرماید که رد کنند. (۶). کا، آد، گا: وقعی افتاد. (۷). آج: ویران کنم، کا: بیرون کنم.

صفحه ۴۰۷ گرناک (۱) سخن می گوید. او از چشم من بیوفتاد. ترجمان بگفت. عبد المطلب جواب داد و گفت: اینکه شتران مراست، و للبت ربّ یحفظه و یمنعه إن شاء الله، خانه را خدای (۲) هست که اگر خواهد نگاه دارد و باز پایید. ابرهه گفت: روا باشد، و بفرمود [۱۸۴- ر] تا شتران با عبد المطلب دادند، و آن دوست شتر بستد (۳) و در کوه به چره (۴) فرستاد و روی به مکه نهاد. ابرهه از آن منزل منزلی پیشتر آمد. عبد المطلب برخاست و عمرو بن نفاشه (۵) را برگرفت- و او سید بنی کنانه بود- و خویلد بن وائله را- و او سید هدیل بود- با جماعتی رؤسای قبایل و پیش ابرهه رفتند و قرار دادند با او که ثلثی از مال اهل حجاز و تهامه بستاند و برگردد و خانه بیران نکند (۶). قبول نکرد. عبد المطلب باز آمد و قریش را گفت: شما را در شعاف اینکه کوهها باید رفتن تا از اینکه لشکر مضرتی به شما نرسد. عبد المطلب بیامد و حلقه در خانه به دست گرفت و تضرع کرد در خدای تعالی و اینکه بیتها بگفت: یا رب لا- ارجو لهم سواکا یا رب فامنع منهم حماکا ان عدو البیت من عادا کا فامنعهم (۷) ان یخربوا قراکا و اینکه بیتها نیز

بگفت: لا هم ان العبد يمنع رحله و حلاله فامنع حلالك «۸» لا یغلبن صلیهم و محالهم عدوا محالک جروا جموع بلادهم و الفیل کی یسبوا عیالک ----- (۱). آج: گرگ، کا: گرگن، آد: گرکین. (۲). آج: خدایی، کا: را خود خدایی، آد: خداوندی. (۳). آج: باز گرفت، کا: باز ایستد، آد، باز ایستد. [.....]. (۴). کا، آد، گا: چرا. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: عمرو بن نفايه. (۶). آج: ویران نکند، گا: خراب نکند. (۷). آج، کا: امنعم، چاپ قرطبی (۲۰ / ۱۹۱): انهم. (۸). ضبط قرطبی (۲۰ / ۱۹۱) چنین است: لا هم ان العبد يتم || نع رحله فامنع حلالك

صفحه ۴۰۸: عمدوا حماک بکیدههم جهلا و ما رقبوا حلالک ان کنت تارکتهم و کعبتنا فامر ما بدا لک آنکه بیرون آمد و به جانبی برفت و متواری شد با قوم خود. و ابرهه لشکر برگرفت و روی به مکه نهاد با پیلان. و گفتند: دوازده پیل داشت و در میان [۱۸۴-پ]، [ایشان فیلی بود عظیم] و هایل که نجاشی فرستاده بود نام او محمود. و او پیشرو پیلان بود، و آن جا که رفتندی تا او نرفتی «۲» نرفتندی، و چون بایستادی بایستادندی. نفیل بیامد- که سید خنعم بود- و در گوش آن پیل گفت که: ای محمود؟ دانی که اینکه چه زمینی است! اینکه حرم خدای است و خانه خداست، نگر تا گرد آن نگردي که هلاک شوی. چون پیلان را بیاراستند و آهنگ خانه خواستند کردن، آن پیل مهتر فرو خفت و چندان که او را زدند از آن جانب یک گام نهاد «۳»، و اگر روی او به راهی دیگر می کردند، به شتاب می رفت، و چون روی او با کعبه می نهادند فرو می خفت. ایشان را از آن حال شگفت آمد. نفیل از آن جا بگریخت و در بعضی کوهها پنهان شد و خدای تعالی از جانب دریا مرغانی را بفرستاد بر شکل خطاف «۴»، هر یکی سه سنگ داشتند: یکی در منقار و دو در چنگال، هر یکی بر مقدار نخودی. بر بالای سر هر مردی یکی از ایشان بایستاد، هر کس را که سنگی از آن بر او آمد «۵»، بیفتاد و هلاک شد. و روی را به هزیمت نهادند و آن مرغان از پی ایشان می شدند و سنگ بر ایشان می زدند و می کشتند ایشان را. نفیل بن حبيب چون چنان دید، گفت: أین المفر و الإله الطالب و الاشرم المغلوب غیر غالب و نیز گفت: ----- (۱). کا: سخت عظیم. (۲). کا ایشان. (۳). کا: گام بر نگرگفت. (۴). کا، آد، گا اعنی پرستک. (۵). کا: می آمد.

صفحه ۴۰۹: الا حییت عنا یا ردینا نعمناکم من الاصبح «۱» عینا ردینة لو رأیت و لن تریه لدی جبل المحصب ما رأینا اذن لعذرتنی و حمدت امری و لم تأسی علی ما فات منا «۲» حمدت الله اذا عایت طیرا و خفت حجاره تلقی علینا و کل القوم یسأل عن نفیل کأن له علی للحبشان «۳» دینا و نفیل در آن کوه که بود در ایشان می نگرید و ایشان هلاک می شدند و در هم می افتادند. و خدای تعالی بر ابرهه دردی مسلط بکرد که جمله انگشتان او بیفتاد و خون و ریم از او آمدن گرفت تا به صنعا بیامد بر اینکه حال، آن جا بیماری بر او سخت شد و شکمش بیامهید و بطریقید و اعضایش از هم بیفتاد «۴». مقاتل سلیمان گفت: سبب حدیث اصحاب الفیل آن بود که جماعتی از قریش با بازرگانی به زمین نجاشی رسیدند. چون به ساحل دریا رسیدند، فرود آمدند. کلیسیایی بود از آن ترسایان که قریش آن را هیکل خواندند. و به زبان ترسایان آن را ماسرجان گفتند «۵». اینکه جماعت آتش بر کردند و چیزی پختند و آتش رها کردند و برفتند. بادی بر آمد و آتش در آن صومعه بزد و آتش در گرفت و آن صومعه بسوخت. فریاد بر آمد و صریخ و استغاثت به نجاشی رسید. نجاشی خشم گرفت و ابرهه را نامزد کرد تا برود با لشکری و کعبه ویران کند «۶». و در اینکه وقت ابو مسعود الثقفی به مکه بود و مکفوف شده بود. تابستان به طایف شدی و زمستان به مکه. و مردی بود با قدر و خطر، خداوند رای و بصیرت و حرمت و دوست عبد المطلب بود. عبد المطلب او را گفت: یا ابا مسعود؟ چه -----

(۱). ضبط کلمه در برخی روایات به صورت «مع الاصبح» آمده است. (۲). ضبط کلمه در سیره ابن هشام به صورت «بینا». (۳). ضبط مصرع در سیرت رسول الله (۱ / ۸۰) چنین است: کأن علی للحبشان دینا. (۴). کا: در افتاد. [.....]. (۵). چاپ شعرانی (۱۲ / ۱۷۴): ماسرجسان. (۶). آد: بیران کند.

صفحه ۴۱۰: رای بینی در اینکه کار! گفت: بیا تا به یک جای به کوه حری شویم و آن جا رای زنیم. آن جا رفتند. ابو مسعود

گفت: رای آن است که صد شتر بگیری و آن را هدی خانه خدا کنی، و هر یکی را نعلی در گردن کنی بر رسم هدی، باشد که اینکه سپاهان یکی را از آن بکشند؟ خدای خشم گیرد برای خانه خود. عبد المطلب همچنان کرد. ایشان چون برسیدند، اول آهنگ شتران کردند و چند شتر را پی بکردند و بکشتند. ابو مسعود گفت: اکنون تعرض کردند سخط خدای را، و ابو مسعود عبد المطلب را گفت: دل مشغول مدار که اینکه خانه خداست خدای را هست که او را نگاه دارد، نه تبع با لشکری تمام آن جا فرو آمد و خواست تا اینکه خانه ویران کند^(۱)، خدای تعالی جهان بر وی تاریک کرد سه روز. تبع پیشیمان شد و توبه کرد و خانه را جامه قبایطی در پوشید و تعظیم کرد و شتر بسیار بکشت آن جا. آنگه گفت: بنگر به جانب یمن تا چه بینی؟ او بنگرید، گفت: مرغانی می‌بینم سپید که از کنار دریا روی به مکه نهاده‌اند. گفت: بنگر تا کجا فرو آیند! گفت: به بالای سر ما رسیدند، گفت: می‌شناسی اینکه مرغان را! گفت: نه. گفت: مرغان بلاد مانند، عربی نیست و نجدی و تهامی و شامی. گفت: بر چه شکل‌اند! گفت: به شکل منج انگبین‌اند و در منقار هر یکی سنگی هست. هر گروهی را یکی مرغ در پیش ایستاده است سیاه سر، دراز گردن، سرخ منقار. بیامدند اینکه مرغان و گرد لشکرگاه ابرهه درآمدند. چون ایشان صف برکشیدند و آهنگ کعبه کردند، هر مرغی از ایشان آنچه در منقار داشت بینداخت، بر هر سنگی نام صاحب او نوشته. بر هر یکی که سنگ او بر او زدند، بر سرش آمد و از زیرش بیرون آمد، و اگر بر پشتش افتاد به سینه‌اش بیرون آمد، و اگر بر سینه‌اش آمد، بر پشتش بیرون رفت تا همه بر جای بمرزند، و گفتند: از آن ----- (۱). کا: بیران کند.

صفحه : ۴۱۱ جمع کس بنماند الٰه ابرهه- و کتیت او ابو یکسوم بود. او تنها بجست و روی^(۱) به حبشه نهاد و مرغی بالای سر او می‌رفت تا آنگه که او به حبشه رسید پیش تخت نجاشی، و اینکه قصه باز گفت که اینکه لشکر به اینکه شوکت از سنگ ریزه مرغان ضعیف هلاک شدند. نجاشی تعجب نمود^(۲). آن مرغ آن سنگ که در منقار داشت بر سر او زد و او را بر جای بکشت تا نجاشی بدانست که هلاک ایشان چه بود. آنگه چون شب در آمد و ابو مسعود و عبد المطلب بر کوه حری بودند، هیچ آوازی و حسی نشنیدند و هیچ روشنایی ندیدند از لشکر ابرهه. چون روز بود، فرود آمدند، و اندک اندک می‌آمدند و تفحص می‌کردند، هیچ آوازی نبود. چون به لشکرگاه رسیدند، همه را مرده دیدند، بیامدند و آنچه بود از سیم و زر و جواهر برگرفتند، و عبد المطلب دو چاه بر کند و از آن زر و سیم و جواهر پر باز کرد^(۳) و ابو مسعود را گفت: یکی مرا و یکی تو را. گفت: مرا آن ده که تو برای خود برگرفته‌ای. گفت: روا باشد که من خود قسمت به انصاف کرده‌ام. آنگه آواز دادند و مردم را خبر کردند. بیامدند و آن فضلات غنایم و متاع و اثاث که بود برداشتند. عبد المطلب و ابو مسعود هر دو توانگر شدند از آن مالها و بر قوم خود سیادت یافتند. عبد الله بن عمر بن مخزوم در قصه اصحاب الفیل اینکه بیتها بگفت: انت الجلیل ربنا لم تدنس انت حبست الفیل بالمغمس من بعد ما هم بشر مبلس حبسته فی هیئته المکرکس^(۴) ما لهم من فرج و منفس قال المکرکس المنکوس المطروح، و قال ابو الصلت بن امیة بن مسعود ----- (۱). کا را. (۲). آج: او از آن تعجب می‌نمود. (۳). آج: دو چاه بکند و پر کرد از آن زر و سیم. (۴). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، با توجه به آج، کا افزوده شد.

صفحه : ۴۱۲ فی ذلک: ان آیات ربنا بینات ما^(۱) یماری بهن^(۲) «ألا الکفور حبس الفیل بالمغمس حتی ظلّ یحبو کأنه معفور حوله من رجال کنده فتیان مصالیت فی الحروب صقور غادروه ثم ابدعوا سرا عا کلهم عظم ساقه مکسور و اقلدی گفت: ابرهه^(۳) جد آن نجاشی بود که در عهد رسول ما بود. اصحاب تواریخ در تاریخ عام الفیل خلاف کردند. مقاتل گفت: پیش از مولد رسول بود- علیه السلام- به چهل سال. کلبی گفت و عیید عمیر: پیش از مولد رسول بود به شست و سه سال^(۴)، و بعضی دگر گفتند: رسول- علیه السلام- هم آن سال زاد. ابو الحویرث گفت: عبد الملک مروان پرسید قتات بن اشتم الکنانی- اللیثی- را- و او از معمران بود- که تو مهتری یا رسول- علیه السلام! گفت: رسول از من مهتر بود، و لکن مولد من پیش از مولد رسول بود، که رسول- علیه السلام- عام الفیل زاد و من بزرگ بودم، پدرم مرا دست گرفته و آثار پای پیل و روث او به من می‌نمود. عایشه گفت: من سابق و قاید پیل

را دیدم به مکه کور شده و مقعد گشته از مردم سؤال می کردند، قوله: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ، حق تعالی اینکه نعمت رسول را یاد کرد و اعلام کرد، گفت: ندیدی، یعنی ندانستی که خدای تو با اصحاب الفیل چه کرد؟ لفظ پیل، بر واحد گفت برای آن که بر جنس حمل [۱۸۵-ر] کرد. و گفتند: مراد آن که یک پیل بود که آن را «محمود» خواندند. أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ، نه کید ایشان در ضلال و خسار و هلاک ----- (۱). اساس: ممّا، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). کذا: در اساس، آج: بها، کا، آد، گا: تبلک، چاپ شعرانی (۱۷۶/۱۲): فیهن. (۳). آج از. (۴). کا، آد، گا: به سی سال.

صفحه ۴۱۳: ۴۱۳ کرد، و رها نکرد که بر کار شود، بل «۱» باطل کرد؟ و أُرْسِلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا، بر ایشان فرستاد مرغانی و لفظ او هم جنس است و جمع شاید «۲» واحدها طائر علی طریقه راکب و ركب، و صاحب و صحب. أَبَابِيلٍ یعنی جماعتی در تفرقه «۳» گروه گروه و حفال حفال، قال الأعشى: طریق و جیار رواء اصوله علیه ابابیل من الطیر تنعب و قال امرء القیس: تراهم الی الدّاعی سراعا کأنهم ابابیل طیر تحت دجن مسخر و قال آخر: کادت تهدّ من الأصوات راحلتی اذا سالت «۴» الارض بالجرد الابابیل در واحد او سه قول گفتند: «ابول «۵»»، کستور و سنایر، و «اییل»، کاحلیل و احالیل، و «ایال»، کدئار و دنایر، فان اصل دینار، «دئار» بدلالة تضعیف النون. عبد الله عباس گفت: مرغانی بودند که ایشان را منقار مرغانی بود و چنگالها چون چنگال سگان و سرها چون سر شیر. عایشه گفت: مرغان بودند همچون پرستک. سعید جبیر گفت: مرغانی بودند سبز با منقارها «۶» زرد. ابو الجوزاء گفت: خدای تعالی در حال بیافرید. [آن را] «۷» در هوا. ترمیم، می انداختند به ایشان. قراء عامه «۸» «تا» است راجع با طیر، و در شاذّ طلحة بن مصرف و أشهب العقیلی به «یا» خواندند رجوعا به الی الله تعالی، و قیل: الی لفظ الطیر. بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ، به سنگها «۹» از سنگ گل. عبد الله مسعود ----- (۱). کا، آد، گا: ندارد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: و جمع را نشاید. (۳). کا، آد، گا: یعنی جماعات فی تفرقه. [.....] (۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۷۷/۱۲) و تفسیر قرطبی (۱۹۷/۲۰): از سالت. (۵). چاپ شعرانی (۱۷۷/۱۲) و ابابیل. (۶). آج منقار. (۷). اساس: ناخواناست، با توجه به آج، کا افزوده شد. (۸). کا، آد، گا: قراء. (۹). آج: سنگهایی.

صفحه ۴۱۴: ۴۱۴ گفت: مرغانی بودند که بانگ می کردند و سنگ می انداختند، و گفت: خدای تعالی بادی [۱۸۵-پ] فرستاد سخت تا به قوت انداختن ایشان شد، هیچ سنگ از آن بر سنگ و آهن نیامد و الا بگذشت. در معنی «سجیل» خلاف کردند. ابو عبید گفت: «سجیل» سخت باشد. قال ابن مقبل: ضربا توامی «۱» به الابطال سجیلا و گفتند: مراد به «سجیل» سجن است، و عرب بدل کنند «لام» را از «نون»، یعنی سنگهایی از دوزخ. و گفتند: از اجر بود، و گفتند: لفظ معرب است، یعنی سنگ گل. فَجَعَلَهُمْ «۲»، کرد ایشان را چون برگ کشت «۳». ابو عبیده گفت: «عصف» برگ کشت باشد برای آن که باد آن را ببرد، و آن را نیز «عصیفه» خوانند. و گفت: عصف، کاه باشد به لغت بنی حنیفه، و به لغت قریش «نخاله» باشد، و گفتند: غلاف زرع باشد. و قوله: مَأْكُولٍ، در او دو قول گفتند: یکی آن که مأکول بعضه، یعنی خود شکسته «۴» و بعضی از او خورده. و گفتند: مراد آن است که مأکول ثمرته، کما یقال: فلان حسن ای حسن الوجه. و علما در قصه اصحاب الفیل خلاف کردند که معجز که بود، بعضی گفتند: از فضایل کعبه بود، و بعضی گفتند از معجز پیغامبری بود که در آن روز گار بود نام او خالد بن سنان، و گفتند: او وصی وصی «۵» عیسی بود. و گفتند: مقدمات و ترشح «۶» نبوت رسول ما بود- علیه السلام- که او عام الفیل زاد. ----- (۱). کا، تواموا، چاپ قرطبی (۱۹۸/۲۰): توامت. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها کعصف مأکول. (۳). آد، گا: کشتی. (۴). کا، آد، گا: خورد شکسته. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۶). آج: ترشیح.

سورة لایلاف

(۱) اینکه سورت مکی است در قول عبد الله عباس، و ضحاک گفت: مدنی است. و چهار آیت است و هفده کلمت است و نود حرف است [۱۸۶-ر]، و زرّ حیش روایت کرد از ابی‌از رسول - علیه السلام - که: هر که او سورة لایلاف بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر که به کعبه طواف کند در حج و عمره، ده حسنه بنویسد. و امّ هانی بنت ابی طالب - رحمه الله علیهما - روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی قریش را تفضیل داد بر دیگر قبایل عرب به هفت چیز که پیش «۲» ایشان کس را نبود و پس «۳» ایشان کس را نباشد: یکی آن که مرا از ایشان کرد، و دوم آن که نبوت در قبیله ایشان کرد، و حجابت کعبه و سقاییت الحاج و نصرت ایشان بر فیل و امامت. و در ایشان سورتی فرستاد که کس را با ایشان در آن شرکت نبود «۴».

[سورة قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِيَايَلَيْهِمْ قُرَيْشٌ (۱) لِيَايَلَيْهِمْ رِحْلَةُ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطَعَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

[ترجمه]

برای نگاهداشت «۵» قریش. ----- (۱). آد، گا: سورة القریش. (۲-۳). آج و دیگر نسخه بدلها از. [.....] (۴). آج صدق رسول الله، کا و الله اعلم. (۵). آج: از برای الفت.

صفحه : ۴۱۶ و خفارت ایشان در رفتن زمستان و تابستان. بپرستی «۱» خداوند اینکه خانه را. آن که طعام داد شما را «۲» از گرسنگی و ایمن کرد از ترس. قوله: لِيَايَلَيْهِمْ قُرَيْشٌ، قراء خلاف کردند در اینکه دو لفظ. ابن عامر خواند: لالاف، علی وزن لعلاف بی «یا»، إِيْلَافِهِمْ، به «یا» علی خلاف لفظ الأوّل. باقی قراء هر دو به «یا» خواندند و ابن فلیح، و ابو جعفر خواند «۳»: الا-فهم، علی وزن لعلافهم بی «یا»، و باقی «إِيْلَافِهِمْ» بالياء. زهری گفت: «الایلاف» بالياء الاجارة بالخفارة، گفت: ایلاف آن باشد که کس را به خفارت در راهی «۴» ببرد «۵»، يقال: آلف مؤلف ایلافا الف یوالف، و گفتند: مراد به ایلاف، الف دادن باشد من [۱۸۶-پ] قولهم: الفت بكذا و الفنی فلان بكذا. و اصل کلمت اینکه است و اینکه قول مشتمل است بر هر دو معنی برای آن که خفیر الف دهد کاروان را و انس دهد و خوف و وحشت ببرد، یعنی کار قریش را نظام دادیم. و علما خلاف کردند در آن که «لام» به چه تعلق دارد، و در تفسیر اهل البیت و اخبار ایشان آمد که اینکه هر دو سورت یکی است و میان ایشان فصل نباید کردن به بسم الله الرحمن الرحیم. و در یک رکعت نماز فریضه هر دو به یک جا باید خواندن. و در قراءت ابی و مصحف او هم چنین است. ----- (۱). آج: بپرستید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: ایشان را، که با ظاهر عبارت سازگارتر است.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: خواندند. (۴). اساس: آیتی، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). آج: ببرند.

صفحه : ۴۱۷ سفیان بن عیینه گفت: ما را امامی بود اهل علم و اهل فضل. او نیز اینکه هر دو سورت به یک جا خواندی بلافصل. و عمرو بن میمون الأودی گفت: در قفای عمر خطاب نماز کردم، نماز خفتن اینکه هر دو سورت به یک جا بخواند و بسم الله نگفت: بر اینکه قول، «لام» تعلق دارد بقوله: فَجَعَلَهُمْ، أی جعل هلاک اصحاب الفیل سببا لایلاف قریش و نظاما لأحوالهم، و اینکه قول حسن است و مجاهد و قراء. بعضی دگر گفتند: تعلق دارد بقوله: كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ، یعنی انما فعل ذلك لا لایلاف قریش. و گفتند:

متعلق او أَلَمْ يَجْعَلْ، است، یعنی انما جعلنا کیدهم فی تضلیل لایلاف قریش. و گفتند: تعلق دارد بما بعدها، یعنی فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ لایلاف، و هو کقولهم: لا-کرام زید فاضرب عمرا و کسائی و أخفش گفتند: اینکه «لام» تعجب است و تعلق دارد به فعلی مقدر، یعنی اعجبوا لایلاف قریش، شگفت دارید از کار قریش «۱» و ایلاف [۱۸۷-] ر] خدای تعالی ایشان را، و لایلافهم رحله الشتاء و الصیف و عبادتهم غیر الله. و از اینکه وجوه اول قریتر است. و ایلاف، نقیض، ایحاش بود، و نظیر او ایناس بود. اما قریش فرزندان نضر بن کنانه‌اند، هر چه نه از فرزندان نضر است، قرشی نیست. رسول- علیه السلام- گفت: ما فرزندان نضر بن کنانه‌ایم، نسبت با مادر نکنیم، با پدر کنیم. وائله بن الاسقع روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی از فرزندان اسمعیل بنی کنانه برگزید و از بنی کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم را، و از بنی هاشم مرا، فأنا خیرهم نفسا و أبا و أما. و اشتقاق قریش از «قرش» است و آن کسب و جمع و طلب باشد برای آن که ایشان بازرگانان بودند و اصحاب تجارت و کسب اموال، ایشان را قریش خواندند. و گفتند: معاویه، عبد الله عباس را پرسید که قریش را چرا قریش ----- (۱).
 آج: شگفت دارند کار قریش را.

صفحه : ۴۱۸ خواندند! گفت: قریش نام جانوری است در دریا که جانوران دریا را بخورد و او را نخورند، و او سفاک کند با ایشان و با او نکنند، و او غالب بود بر ایشان و بر او غلبه نکنند، قریش به اینکه صفت بودند، ایشان را به نام او نام کردند. معاویه گفت: اینکه که گفتمی در کلام عرب و اشعار ایشان هست! گفت هست فی قول الشاعر «۱»: و قریش هی التي تسکن البحر بها سمیت قریش قریشا سلطت بالعلو فی لجة البحر علی سائر البحور جیوشا تأکل الغث و السمین و لا تترك فيه لذی الجناحین ریشا [۷۸۱- پ] هکذا فی البلاد حی- قریش یا کلون البلاد اکلا کشیشا «۲» و لهم آخر الزمان نبی یكثر القتل فیهم و الخموشا یملا الأرض خیله و رجالا یحسرون المطی حسرا کمیشا إیلافهم، بدل لایلاف است و تفسیر اوست. و آن کس که «الاف» خواند، استشهاد کرد به قول ابو طالب- رحمه الله علیه- که وصیت می کند عباس را یا حمزه را به رسول- علیه السلام- فی قوله: و لا تترکنه ما حییت لمعظم و کن رجلا ذا نجدة و عفاف تذود العدی عن عصبه هاشمیة الافهم فی الناس خیر الاف در نصب «رحله» خلاف کردند. بعضی گفتند: مصدری است لا- من لفظ الفعل، و بعضی دگر گفتند: مفعول ایلافهم است، مفعول دوم، یقال: آلفته کذا، الف دادم او را با فلان چیز، و گفتند: ظرف است، آی فی رحله الشتاء و الصیف. و در بعضی مصاحف یافتند: رحلتا الشتاء و الصیف، به «الف» تشبیه و محل او رفع بود علی تقدیر هما رحلتا الشتاء و الصیف. و اینکه معتمد نیست لمخالفة المصاحف. -----
 ----- (۱). کا، آد، گا: گفت بلی قال شاعرهم. (۲). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۸۰): کیشا، تفسیر قرطبی (۲۰۳/۲۰) کمیشا.

صفحه : ۴۱۹ عکرمه و سعید جبیر گفتند از عبد الله عیاس که: قریش را در سال «۱» دو رحلت بودی: در زمستان به مکه و در تابستان به طایف. خدای تعالی ایشان را فرمود که: از حرم مفارقت مکنی «۲». ابو صالح گفت: در شام دو جایگاه بود، یکی سردسیر و یکی گرمسیر. در تابستان به سردسیر شدند و در زمستان به زمین گرمسیر. و دیگر [۱۸۸-] ر] مفسران گفتند: ایشان را در تجارت دو رحلت بودی، یکی در زمستان به یمن، و یکی در تابستان به شام. و در حرم مقام نکردندی «۳» زمینی خشک بود بی آب و نبات و زرعی و ضرعی و آبی و درختی نبود. و معیشت قریش از تجارت بودی و هیچ کس قریش را تعرض نکردندی، گفتندی: ایشان اهل حرم خداوند و همسایگان خانه اویند، اگر اینکه دو رحلت نکردندی کس به مکه مقام نتوانستی کردن. و اگر حرمت حرم نبود، ایشان رحلت نتوانستندی کردن که ایمن نبودندی دشخوار آمد بر ایشان اختلاف کردن از یمن به شام و از شام به یمن. خدای در تباله و جرش و چند شهر از بلاد یمن خصبی و خیری بداد بسیار تا ایشان طعام و متاع به مکه آوردند. اهل ساحل به کشتی می آوردند و اهل بز به چهارپای می آوردند. اهل ساحل به جدّه بار بیفگندندی و اهل تباله به محصب. و در شام نیز خصبی تمام بداد خدای تعالی تا اهل شام طعام و متاع به ابطح «۴» آوردندی و اهل مکه بیامدندی و بخردندی و خدای تعالی ایشان را

مؤونت آن دو رحلت کفایت کرد و ایشان را فرمود که: به عبادت خداوند اینکه خانه مشغول شوی «۵» که خانه کعبه است، بقوله: فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ، گفت: بگو تا قریش و جمله عرب خداوند اینکه خانه را پرستند که اوست که ایشان را طعام داد از گرسنگی. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: سالی. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: مکنید. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها که. (۴). کا، آد، گا: با ابطح. [.....] (۵). شوی / شوید.

صفحه : ۴۲۰ سعید جبر روایت کرد که: یک روز رسول- علیه السلام- با ابو بکر صدیق بگذشت به جماعتی [۱۸۸-پ] مکیان، یکی در میان ایشان می خواند: قل للذی طلب السِّمَاحَةَ و النَّدَى هَلَّا مَرَرْتَ بِآلِ عَبْدِ الدَّارِ هَلَّا مَرَرْتَ بِهِمْ تَرِيدُ قَرَاهِمَ مَنَعُوكَ مِنْ جِهْدٍ و مِنْ اِقْتَارِ رَسُولٍ- علیه السلام- ابو بکر را گفت: اینکه ابیات چنین گفته اند! گفت: نه، بل چنین گفته اند: قل للذی طلب السِّمَاحَةَ و النَّدَى هَلَّا مَرَرْتَ بِآلِ عَبْدِ مَنْفٍ هَلَّا مَرَرْتَ بِهِمْ تَرِيدُ قَرَاهِمَ مَنَعُوكَ مِنْ جِهْدٍ و مِنْ اِكْتِنَافِ «۱» الرَّائِشِينَ و لَيْسَ يُوْجَدُ رَائِشٌ و الْقَائِلِينَ هَلُمَّ لِلْأَضْيَافِ و الْخَالَطِينَ غَنِيهِمْ بِفَقِيرِهِمْ حَتَّى يَكُونَ فَقِيرِهِمْ كَالْكَافِ و الْقَائِمِينَ بِكُلِّ وَعْدٍ صَادِقٍ و الرَّاحِلِينَ لِرِحْلَةِ الْأَيْلَافِ عَمَرُوا الْعَلَى هَشْمَ الثَّرِيدِ «۲» لقومه و رجال مکه مستنون عجاف سفرین سنهما و لقومه سفر الشتاء و رحلة الأضياف كلبی گفت: اول کس که از مکه سفر کرد به جانب شام و از آن جا متاع آورد، هاشم بن عبد مناف بود، و «هاشم» لقب بود او را برای اینکه لقب نهادند که در ایام قحط او طعام دادی مهمان را و ثرید شکستی برای ایشان، و نام عمر و العلی بود. و قوله: وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ، یعنی به حرمت حرم ایمن بودندی هر کجا رفتندی، و اگر چنان که ایشان جنایتی کردندی در حیی از احیاء عرب، کسی خواستی که مکافات کند ایشان را، گفتندی: حرمی است، رها [۱۸۹-ر] کردندی برای حرمت حرم، و دیگر قبایل بر یکدیگر غارت کردندی قوی بر ضعیف. ----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۸۱): و من ایجاف. (۲). آج: الترید.

صفحه : ۴۲۱ ضحاک و ربیع و شریک و سفیان گفتند: ایمن بکرد ایشان را از جذام، که در مکه هرگز جذام نباشد. سالم روایت کرد که: رسول- علیه السلام- گفت «۱»: و گرد مدینه جذام را سود دارد. و امیر المؤمنین علی «۲» گفت: ایمن کرد ایشان را از آن که خلافت در جز ایشان خواهد بودن. ----- (۱). آج ایمن کرد ایشان را. (۲). کا، آد، گا علیه السلام. صفحه : ۴۲۲

سورهٔ اُرَایت

«۱» اینکه سورت مکی است در قول عبد الله عباس، و ضحاک گفت: مدنی است. هفت آیت است در عدد کوفیان و بصریان، و شش آیت است در عدد مکیان و مدنیان. کوفیان و بصریان يُرَاؤُنْ آیتی شمردند، و باقیان نشمردند. و بیست و پنج کلمت است و صد و بیست و پنج حرف است. و روایت است از ابی کعب که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سورهٔ اُرَایت بخواند، خدای تعالی پیامزد او را اگر زکات مال داده باشد «۲».

[سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اُرَایتِ الَّذِیْ یُكٰذِبُ بِالَّذِیْنِ (۱) فَذٰلِکَ الَّذِیْ یَدْعُ الْیَتِیْمَ (۲) وَ لَا- یَحْضُ عَلٰی طَعَامِ الْمِسْکِیْنِ (۳) قَوْلٌ

لِلْمُصَلِّينَ (۴) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

[ترجمه]

دیدید «۳» آن را که دروغ داشت حساب و جزا را! او آن است [که] «۴» باز زند یتیم را. و حثه نکند «۵» بر طعام درویش. وای بر نماز کنان؟ ----- (۱). آج، آد، گا: سورة الماعون. (۲). آج ان شاء الله تعالی، صدق رسول الله. (۳). آج: ای بدیدی. (۴). آج: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۵). آج: حریص نمی شود.

صفحه : ۴۲۳ آنان که ایشان از نمازشان غافل باشند؟ آنان که ریا کنند در او. و منع کنند زکات را «۱» [۱۸۹-پ]. قوله: أُرَآيْتَ، مراد به اینکه سورت ولید بن المغیره است. ضحاک گفت: سورت در عمرو بن عامر بن عمران «۲» آمد، و گفتند: در هبیره بن ابی وهب المخزومی آمد. ابن جریر گفت: آیات در ابو سفیان آمد که او هر هفته شتری بکشتی، چون یتیمی بیامدی و طعام خواستی از او، او را به عصا بزدی. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: دیدی یا محمد آن را که قیامت به دروغ می دارد و جزا و حساب؟ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ، او آن است که یتیم را باز می زند و زجر می کند. و الدع الدفع بجفوة. و ابو رجاء العطاردی خواند: يدع الیتیم، ای یتیم، به فتح «دال» و تخفیف «عین». و لا- يَحْضُ و تحریض نکند و حثه کس را بر طعام دادن درویش را از بخل و خساست، و مثله قوله: يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ «۳» فَوَيْلٌ، وای آنان که نماز کنند و از نماز ساهی باشند. مجاهد گفت: غافل باشند، يقال: سهيت عن كذا و لهيت عنه اذا غفلت عنه. سعد «۴» گفت، رسول را- عليه السلام- پرسیدم از اینکه آیت، گفت: آنان باشند که در نماز تأخیر کنند [از اول وقت؟ عبد الله عباس گفت: مراد منافقانند که چون مردم را ببینند نماز کنند] «۵»، و چون نبینند نکنند، بیانه قوله: ----- (۱). آج: کار فرمای. (۲). آج: عمرو بن عاصم بن عمران. (۳). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۴. (۴). آج، کا: سعید، آد، گا: سعید جبیر، تفسیر قرطبی (۲۰/۲۱۱): سعد بن ابی وقاص. [.....] «۵». اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۴۲۴ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالِي يُرَأُونُ النَّاسَ «۱» عَنْ صِيَلَاتِهِمْ، گفت، و نگفت فی صلاتهم، و الا- که «۷» سلامت یافتی از اینکه؟ حسن گفت: آن باشد که نماز به ریا کند، و اگر فوت شود باک ندارد. ابو العالیه گفت: آن باشد که نماز بد کند به رکوع و سجود ناقص، و در نماز از اینکه جانب و آن «۸» جانب می نگیرد. و يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ. در «ماعون» خلاف کردند. امیر المؤمنین علی گفت: مراد زکات است، یعنی زکات ندهند «۹»، و اینکه قول عبد الله عمر است و حسن و قتاده و محمد بن الحنفیه و ضحاک. عبد الله مسعود گفت: چیزهایی است که «۱۰» همسایگان از یکدیگر بخواهند، چون تبر و دیگ و آلتی که در سرای به کار باید «۱۱». مجاهد گفت: عاریت است. محمد بن کعب و کلبی گفتند: «ماعون» جمله عطا باشد، عام است بر همه برافتد. سعید جبیر و مقاتل و زهری گفتند: «ماعون» به لغت قریش مال باشد، قال شاعرهم: بأجود منه بماعونه «۱۲» اذا ما سماؤهم لم تغم مج صیره الماعون صبا ----- (۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۲. (۲-۶). کا و آد گفت. (۳-۵-۴). کلمه در اساس زیر و صالی رفته است، با توجه به کا، آد افزوده شد. (۷). کا: و اگر نه. (۸). آج: و از آن. (۹). آج: ندهد. (۱۰). کا، آد، گا: چیزها باشد که. (۱۱). آج: به کار دارند. (۱۲). آج: بما عونهم.

صفحه : ۴۲۵ و فراء حکایت کرد از بعضی عرب که: «ماعون» فاعول باشد من الماء المعین، و قال آخر. ای الماء ابو عبیده و مبرد گفتند: «ماعون» در جاهلیت هر چیزی بود که «۱» در او منفعت بود، چون متاع خانه، و در اسلام زکات و صدقه باشد. و بعضی دگر گفتند: «ماعون» طاعت باشد، تقول العرب: رض ناقتك حتى يعطيك الماعون، أى الطاعة و الانقياد، و قال الراجز: مهما تجاهد هن فی البرین يخضعن او يعطين بالماعون «۲» [۰۹۱-پ] قطرب گفت: «ماعون» فاعول باشد من المعن و هو الشیء القليل قال الشاعر: ان هلا-ك مالک غیر معن أى غیر قليل و برای قلت «ماعون» خوانند اینکه چیزها را هو كالماء و النار و الملح و ما لا قيمة له سعید بن

المسیب گفت از عایشه که او گفت از رسول- صلی الله علیه و آله و سلم- که پرسیدم که: ماعون چه باشد! گفت: چیزی که به او به انتفاع گیرند، و حلال نباشد منع کردن از کسی، چون آب و آتش و نمک. عایشه گفت: آب آری، آتش چیست و نمک! گفت: یا عایشه؟ هر که «۳» پاره‌ای آتش به کسی دهد، همچنان باشد که هر چه به اینکه آتش پخته شود، صدقه داده، و هر که پاره‌ای نمک به کسی دهد، همچنان باشد که هر طعام که به آن خوش شود به صدقه داده باشد، و هر که شربتی آب به کسی دهد در جایی که آب یابند، همچنان باشد که بیست «۴» برده آزاد کرده. و اگر جایی بود که آب نبود «۵»، همچنان بود که نفسی را زنده کرده، قال الراعی: قوم من الاسلام «۶» لما یمنعوا ماعونهم و یضیعوا التهللاً ----- (۱). آج: چیزی باشد که. (۲). از اینکه جا به بعد به مقدار یک برگ اساس افتادگی دارد، از آج آورده شد. (۳). کا، آد، گا. او. (۴). کا، آد، گا: شصت. [.....] (۵). کا، آد، گا: نیابند. (۶). تفسیر قرطبی (۲۰/۲۱۴): علی الاسلام. صفحه: ۴۲۶)

سورة الكوثر

(اینکه سورت مکی است در قول عبد الله عباس و در قول ضحاک مدنی است. و سه آیت است بی خلاف، و ده کلمت است و چهل و دو حرف «۱»). و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: هر که او *إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ*، بخواند، خدای تعالی او را از جویهای بهشت آب دهد، و به عدد هر قربانی که روز عید کردند و کنند، او را ده حسنت بنویسند از جمله مسلمانان و اهل کتاب و مشرکان. جابر بن مکحول روایت کرد که رسول- صلی الله علیه و آله و سلم- گفت: هر که او اینکه سورت بخواند، خدای تعالی چندان ملک و ملک دهد او را در بهشت که اگر وصف آن بر دفترها نویسند به چندان شتران «۲» بر نتوانند گرفتن که از مشرق تا به مغرب برسد، هر دفتری چندان که دنیا و هر چه در اوست- صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

[سورة الكوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

[ترجمه]

بدرستی که ما بدادیم تو را حوض کوثر. ----- (۱). کا است. (۲). کا، آد، گا: شتر. صفحه: ۴۲۷ پس نماز کن بر پروردگار تو و شتر کش. بدرستی که دشمن تو اوست ابتر. عبد الله عباس گفت: اینکه سورت در عاص بن وائل السهمی آمد که یک روز بر در مسجد الحرام رسول را- صلی الله علیه و آله- دید که از مسجد بیرون می آمد. او در مسجد می رفت، ساعتی با هم حدیث کردند. چون عاص در مسجد شد، جماعتی از قریش گفتند: با که «۱» می گفتی! گفت: با اینکه ابتر، و مراد رسول بود- صلی الله علیه و آله. و اینکه آنکه بود که عبد الله پسر مصطفی- صلی الله علیه و آله- که از خدیجه بود فرمان یافته بود، و ایشان کسی را که عقب نداشتی «ابتر» خواندندی. قریش از آن سبب او را ابتر می خواندند و صنوبر، خدای تعالی اینکه سورت فرستاد در حق «۲» آنان که رسول را- صلی الله علیه و آله و سلم- اینکه گفتند قوله تعالی: *إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ*. عامه

قراء به «عین» خواندند: «اعطیناک» و در شاذ حسن بصری و طلحة ابن مصرف خواندند: «إنا أعطیناک»، به «نون»، تقول العرب: اعطاک الله و أنطاک و اینکه قراءت روایت کرده‌اند از رسول- علیه السلام- و «کوثر» فوعل باشد من الکثرة [۳] کالحوفران من الحفز، و هو الطعن، و قال [۴]: و نحن حفزنا الحوفران بطعنة و نوفل من النفل و هو الزیادة. و اینکه بنای مبالغت است هر چیزی که سخت بسیار باشد، آن را کوثر گویند. سفیان بن عیینه گفت: زنی را پسرش [۵] از سفر باز آمده بود. او را گفتند: ----- (۱). آد، گا سخن. (۲). کا، آد، گا: فرستاد رد بر. (۳). اساس تا اینکه جا به مقدار یک برگ افتادگی دارد، از آج افزوده شد. (۴). کا، آد، گا الشاعر. (۵). کا، آد، گا: زنی را پسر.

صفحه : ۴۲۸ چگونه آمد و چیزی آورد! گفت: اب بکوثر ای، مال کثیر، و اینکه قول مطابق سبب نزول سورت است، یعنی دل تنگ مکن از آنچه [۱] تو را اُتر می‌خوانند که ما تو را کثرتی دهیم در عقب و نسل و فرزندان که بر زمین هیچ بقعه‌ای و خطه‌ای نماند و الا آن جا جماعتی فرزندان تو باشند. نبینی که روز طف کربلا که آن جماعت اهل البیت را بکشند از فرزندان حسین [۲]- علیه السلام- جز علی اکبر- زین العابدین- نماند. خدای تعالی از نسل او تنها عالم پر کرد. اکنون تو شکر کن خدای را و نماز [۳] و روز عید شتر بکش که دشمنان و عیابان تو ابر و دنبال بریده خواهند بودن، تا از آنان که اینکه گفتند در جهان اثر بنماند ایشان را و [۴] اعقاب ایشان را. اینکه قول سورت از اول تا آخر یک حدیث باشد. و قول دگر در «کوثر» آن است که او نام حوضی است که رسول را باشد در بهشت. انس مالک روایت کرد که یک روز رسول- علیه السلام- نشسته بود، اغمای وحی بدو در آمد و سر در پیش افکند. چون سر برداشت، خرم روی و خندان بود، گفت: دانی [۵] تا چرا می‌خندم! گفتند: نه یا رسول الله؟ گفت: خدای تعالی سورتی فرستاد بر من، و اینکه سورت بر خواند. آنگه گفت: دانی [۶] تا کوثر چه باشد! گفتند: خدای و رسول عالمتر [۷]. گفت: جویی است در بهشت و حوضی است [۸] در بهشت [۱۹۱-] که خدای تعالی مرا وعده داد که امت من به کنار او روند، به عدد ستاره آسمان بر کنار او اوانی و اقداح باشد. گروهی به کنار آن حوض فراز آیند از امت من، فریشتگان ایشان را برانند، من گویم: امت منند. گویند: از پس تو احداث کردند که تو ندانی. عبد الله عباس گفت: چون اینکه سورت آمد، رسول- علیه السلام- بر منبر ----- (۱). کا، آد، گا: آن که. (۲). آد، گا: حسین علی. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها کن. (۴). آد، گا: نه ایشان را و نه. (۵-۶). آج و دیگر نسخه بدلها: دانید. [.....] (۷). کا، آد، گا: خدا و رسولش عالمتر است. (۸). آج: جویی و حوضی است، کا: جویی هست در بهشت و حوضی است.

صفحه : ۴۲۹ رفت و خطبه کرد و اینکه سورت بخواند. صحابه گفتند: یا رسول الله [۱]؟ کوثر چیست که خدا تو را بداد! گفت: جویی است در بهشت از شیر سپیدتر و از قدح راست‌تر، بر کنارهای او [۲] قبه‌های [۳] در و یاقوت است، مرغانی سبز به آب خور به آن جوی آیند، گردنهای ایشان چون گردن شتران بختی. گفتند: یا رسول الله؟ چه ناعم باشند. اینکه مرغان؟ گفت: از ایشان ناعمتر آنان باشند که اینکه مرغان را خورند و از اینکه آب خورند و رضوان خدای دریابند. عبد الله عمر روایت کرد که- رسول- علیه السلام- گفت: «کوثر» جویی است در بهشت کنارهای او از زر سرخ است و ریگ او مروارید و یاقوت است، و خاک او از مشک خوشتر است و آبش از انگبین شیرینتر و از برف سپیدتر. عایشه گفت: «کوثر» نام جویی است که آب از او در حوض می‌شود، هر که خواهد که آواز او بشنود باید تا انگشت در گوش نهد. رسول- علیه السلام- گفت: آب کوثر از اصل سدره المتهی بیرون می‌آید، طول او از مشرق تا مغرب است، بر کنار او زعفران رسته است، ریگ او در و مرجان و یاقوت است، و خاک او مشک اذفر. بر کنار او درختهاست [۴] از در و مرجان، هر که در او شد از [۱۹۱-پ] غرق ایمن باشد. هر که از او باز خورد هرگز تشنه نشود. و هیچ کس از او وضو نکند و الا هرگز اشعث و اغبر نشود. امت من بر اینکه حوض چنان ازدحام کنند که چهار پایان تشنه. انس مالک گفت: در نزدیک عید الله زیاد شدم و جماعتی حاضر بودند و در «کوثر» مجادله می‌کردند. مرا گفتند: چه گویی یا با حمزه؟ من گفتم: ندانستم که من بمانم تا روزگار که در او مردمانی باشند که اینکه قدر ندانند. من پیرزنانی را باز گذاشته‌ام که

ایشان در پنج نماز می‌گویند: اللهم اسقنا من حوض محمد، ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها اینکه. (۲). آج: بر کناره او، کا: بر کنارها. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: قیها/ قبه‌ها. (۴). آج: قبه‌هاست/ قبه‌هاست، کا، آد، گا: پشتهاست.

صفحه: ۴۳۰ و شاعر گوید در اینکه باب «۱»: یا صاحب الحوض من یدانیکا و انت حق «۲» حبیب باریکا سعید جبیر و مجاهد گفتند: «کوثر» خیر باشد. حسن بصری گفت: مراد قرآن است، سماه الله کوثر لکثرة منافع. عکرمه گفت: نبوت است و کتاب. ابو بکر عیاش گفت و یمان بن رباب: کثرت امت است. از صادق- علیه السلام- روایت کردند که او گفت: شفاعت امت است، و هم از او روایت کردند که او گفت: تیسیر قرآن است و تخفیف شرایع. هلال بن یساف گفت: قول لا اله الا الله محمد رسول الله است، و گفتند: فقه در دین است، و گفتند: پنج نماز است. و اهل علم بر آن دو قول پیشین اند «۳» از حوض و کثرت اهل البیت، و حوض، حوض رسول است و ساقی حوض امیر المؤمنین علی است فی قوله: وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا «۴» فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ، محمد بن کعب گفت: معنی آن است که اگر گروهی هستند که جز خدای را نماز می‌کنند و نحر می‌کنند نه برای او، تو برای او نماز کن و نحر کن. عکرمه و عطا و قتاده گفتند: یعنی نماز عید بکن و شتر بکش روز عید نحر. انس مالک گفت: رسول- علیه السلام- در بدایت اسلام اول نحر کردی آنکه نماز. خدای تعالی گفت: اول نماز کن آنکه نحر کن. سعید جبیر و مجاهد ----- (۱). کا، آد، گا: محمد قال الشاعر. (۲). آد، گا: حقا. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: پیشتراند. (۴).

سوره دهر (۷۶) آیه ۲۱.

صفحه: ۴۳۱ گفتند: معنی آن است که نماز بامداد بکن به جمع و شتر بکش و به منا، و بعضی دگر گفتند: اینکه سورت روز حدیبیه آمد که رسول را منع کردند از حج خانه، خدای تعالی اینکه سورت فرستاد و گفت: هم اینکه جا که هست نماز بکن و قربان بکن و برگرد. اصبح بن نباته روایت کرد که امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت: چون اینکه سورت آمد، رسول- علیه السلام- گفت: یا جبریل؟ اینکه نحیره چیست که خدای تعالی مرا فرموده است! گفت: نحیره نیست، خدای تعالی می‌فرماید که در نماز دست به تکبیرها بردار تا به نحر در تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و تکبیر سجود. و چون سر برداری از او که اینکه نماز ماست و نماز فریشتگان در آسمانهای هفت. آنکه گفت: هر چیزی را زینتی هست و زینت نماز دست برداشتن است به تکبیرها. و رسول- علیه السلام- گفت: در نماز دست برداشتن به تکبیر از جمله استکانت و خشوع است. آنکه گفت: اینکه آیت نمی‌خوانی «۱»: «فَمَا اسْتَكَاؤُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَنْصُرُهُمْ وَ مَا يَنْصُرُهُمْ» «۲» «إِنَّ شَانِئَكَ» که دشمن «۱» ابتر و بریده «۲» بی عقب خواهد بودن. گفتند: عاص وائل است، و گفتند: عقبه بن ابی معیط. عبد الله عباس گفت که کعب اشرف به مکه آمد و قریش او را گفتند: نحن أهل السِّقَاتِه وَ السَّدَانَه وَ أنت سید اهل المدینه، ما اهل سقایه و سدانت کعبه‌ایم و تو سید اهل مدینه‌ای، بگو تا ما بهتریم یا اینکه صنوبر ابتر از قوم خود! گفت: بلی شما بهتری «۳» از او، در کعب [۱۹۳- ر] اشرف اینکه آیت آمد: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ «۴» «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» گفت: دشمن تو است که ابتر و بی عقب خواهد بودن. و گفتند: منقطع از آنچه در حق تو می‌اندیشد. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها تو. (۲).

آج و دیگر نسخه بدلها و. [.....] (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بهترید. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۵۱.

صفحه: ۴۳۳

سورة الكافرون

اینکه سورت مکی است در قول عبد الله عباس، و در قول ضحاک مدنی است. و شش آیت است بی‌خلاف و بیست و شش کلمت است و نود و چهار حرف است. و روایت است از جبیر مطعم که او گفت، رسول- علیه السلام- مرا گفت: یا جبیر؟ خواهی که چون به سفری شوی از همه همراهان تو را بهتر بود و زاد بیشتر! من گفتم: آری یا رسول الله: گفت: اینکه پنج سورت بخوان: (قل یا ایها

الکافرون، و اذا جاء نصر الله (۱)، و قل هو الله أحد (۲)، و قل اعوذ برب الفلق (۳)، و قل اعوذ برب الناس (۴). و افتتاح قراءت به بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ کن جبیر گفت: مرا مالی نبود، و چون به سفر رفتم، متاعم کم بودی و زادم کمتر. چون رسول مرا اینکه بیاموخت و من کار بستم، مالم از همه بیشتر شد و حالم از همه بهتر. و رسول- علیه السلام- یکی از صحابه را گفت: چون بخواهی خفتن، اینکه سورت بخوان که اینکه برات است از شرک. و زرّ حبیش روایت کرد از ابی کعب که رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: هر که اینکه سورت بخواند، چنان باشد که ربعی (۵) قرآن بخواند، و مرده شیاطین از او دور شوند، و ----- ناس (۱۱۴) آیه ۱. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها از.

صفحه : ۴۳۴ از شرک بری باشد [۱۹۳-پ] و از فزع اکبر ایمن شود. و رسول- علیه السلام- گفت: کودکان را بگوی (۱) تا چون بخوانند خفتن، اینکه سورت بخوانند تا هیچ چیز ایشان را تعرّض نکند. و عبد الله عباس گفت: در قرآن هیچ سورت نیست که شیطان دشمنتر دارد و از او بهتر به خشم آید که اینکه سورت، برای آن که اینکه سورت براءت است از شرک (۲).

[سوره الکافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (۶)

[ترجمه]

بگو (۳) ای ناگرویدگان. من نپرستم آنچه شما می پرستی (۴). و نه نیز شما پرستی (۵) آنچه من پرستم. آنچه شما پرستی من نپرستم (۶). و نه شما پرستی (۷) آنچه من پرستم. شما راست دینتان و مرا دین من. مفسران گفتند: اینکه سورت در جماعتی از قریش آمد، از ایشان حارث بن قیس السهمی و العاص بن وائل و الولید بن المغیره و الأسود بن یغوث (۸) و الأسود بن المطلب و امیه بن خلف، رسول را گفتند: با ما موافقتی کن تا با تو موافقتی کنیم. بعضی (۹) دین و طریقت ما را اتباع کن تا ما بعضی دین تو را متابعت کنیم. یک سال خدایان ما را عبادت کن تا ما یک سال خدای تو را عبادت کنیم، اگر دین ----- (۱). آد، گا: بگوئید. (۲). آج صدق رسول الله صلی الله علیه و آله. (۳). آج ای محمّد. (۴-۵). آج: پرستید.

(۶). آج: و نه من پرستنده ام آنچه پرستید شما. (۷). آج: پرستنده اید. (۸). آج: الاسود بن عبد الیغوث. [.....] (۹). آج: تو بعضی. صفحه : ۴۳۵ ما به باشد تو بی نصیب نباشی از آن خیر، و اگر دین تو بهتر باشد، ما بی نصیب نباشیم از آن خیر. رسول- علیه السلام- گفت: و نه یک ساعت. گفتند: اینکه بتان ما را یک بار سلام کن تا ما به تو ایمان [۱۹۴-ر] آریم و دین تو گیریم و خدای تو را پرستیم. رسول- علیه السلام- گفت: من هیچ کار نکنم بی فرمان خدای. جبریل آمد و اینکه سورت آورد و رسول را خبر داد که ایشان آنچه می گویند دروغ می گویند، و غرض ایشان آن است تا تو را مدّس کنند و معلوم (۱) ایشان آن است که هرگز اختیار ایمان نکنند و بر کفر میرند. رسول- علیه السلام- اینکه سورت بر ایشان خواند و طمع ایشان از موافقت خود منقطع کرد. چون آیس شدند، در آن گرفتند که رسول- علیه السلام- ایذا می کردند و می رنجانیدند. امّا وجه تکرار در اینکه سورت، در او سه قول گفتند (۲): یکی آن که تکرار برای تأکید نوعی است از انواع و فنی از فنون کلام عرب، برای آن که ایشان چنان که حذف می کنند

و اختصار برای تخفیف، نیز تکرار می‌کنند برای تأکید. و اشعاری که در اینکه معنی آمده است و در اینکه کتاب برفت چند جای، من قولهم: م نعمه عندی لکم کم کم و کم و قول الاخر: هلا سألت جموع کنده یوم ولوا این اینا و مانند اینکه بسیار است و در جای خود رفته است در سوره الرحمن و دگر جای، جز آن است که چون حمل توان کردن بر فایده مستقل «۳» بر تأکید حمل نباید کردن «۴». وجهی دگر آن است که لفظ أفعال صالح باشد حال را و استقبال را، [گفت] «۵»: لا أعبد ما تعبدون فی الحال، و لا أنتم كذلك تعبدون ما أعبد فی الحال، ----- (۱). آج، آد، گا از. (۲). آج: می گفتند. (۳). کا: مستقبل. (۴). آج بر او. (۵). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به کا، آد، افزوده شد.

صفحه : ۴۳۶ گفتیم «۱»: من در حال نپرستم آن را که شما پرستی «۲» و [نه نیز شما پرستید] «۳» مرا «۴» در حال. آنگه برای [نفی] «۵» استقبال کلام از سرگرفت، گفت: و لا أنا عابدٌ ما عبدتُم، و نه من پرستم آن معبود را که شما پرستی «۶» در مستقبل ایام، و نه نیز شما [۱۹۴-پ] معبود مرا پرستی «۷» در مستقبل. و بر اینکه وجه در کلام تکرار نباشد، و اینکه وجهی است نیکو. و اینکه وجه حکایت کرده‌اند از ابو العباس ثعلب. و جواب سهام «۸» از آیت آن است که اختلاف معنی مستفاد است از «ما»، برای آن که «ما» در آیات اول موصوله است، یعنی لا أعبد معبودکم و لا أنتم تعبدون معبودی. و در آیات دیگر «ما» مصدری است. و لا أنا عابد عبادتکم، ای مثل عبادتکم، گفت: عبادت من چون عبادت شما نباشد، چه عبادت من بر وجه قربت و شکر نعمت باشد، و عبادت شما بر وجه متابعت پدران، اقتدا باشد به ایشان بر سیل تقلید. پس عبادت ما مختلف است از اینکه وجه، و «ما» مصدری «۹» در کلام عرب معروف و مشهور است و در قرآن و اشعار بسیار آمده است، منها قوله: وَ ضَاقتَ عَلَیْکُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ «۱۰»، ای بر حبه‌ها، و قوله: وَ السَّمَاءِ وَ ما بَنَاهَا، وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحَاهَا، وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاهَا «۱۱»، و طحوها «۱۲» و تسویتها، و قال الشاعر: یا رتع سلامه بالمنعتی بخیف سلع جادک الوابل «۱۳» ----- (۱). آج: گفت. (۲-۶-۷). آج و دیگر نسخه بدلها: پرستید. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۴). آج: معبودی را. (۵). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به کا، آد افزوده شد. (۸). آج، کا، آد، گا: سیوم. (۹). آج است. (۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۲۵، اصل آیه چنین است: (و ضاقت علیکم الارض رحبت): نیز چنین است در همین سوره (۹) آیه ۱۱۸: إِذَا ضَاقتَ عَلَیْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ [.....] «۱۱». سوره شمس (۹۱) آیه ۵ تا ۷. (۱۲). آج: ای بناءها و طحوها؟ (۱۳). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲/۱۹۳): الوابل.

صفحه : ۴۳۷ ان تمس وحشیا «۱» فما قد تری و انت معمور بها اهل «۲» ای فرؤیتک معمورا اهلا. اگر گویند، چه معنی دارد اینکه که گفت لکم دینکم و لی دین، و ظاهر او اقتضای آن می‌کند که ایشان را رخصت داده است و اباحت کرده اصرار بر کفر! گوئیم از اینکه سه جواب است: یکی صورت کلام، صورت اباحت است و معنی نهی و تهدید، چنان که گفت: اعْمَلُوا ما شِئْتُمْ «۳». و جواب دوم آن که بدین جزای دین خواست، ای لکم جزاء دینکم [۱۹۵-ر] ولی جزاء دینی، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه و جواب سهام «۴» از او آن است که دین خود جزاست، که دین در کلام عرب به معنی جزا آمده است فی قولهم: کما تدین تدان، ای کما تجزی تجزی، ای لکم جزا و کم ولی جزائی، جزای شما را خواهد بودن، و جزای من مرا. و بر اینکه تأویل آیت محکم باشد، منسوخ نبود به آیت السیف، برای آن که جمع می‌توان کردن میان او و میان آیت سیف. ----- (۱). کا، آد، گا: وحشا. (۲). کذا: اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: اهل. (۳). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰. (۴).

آج، کا: سیوم.

صفحه : ۴۳۸

سورة النصر

«۱» اینکه سورت مکی است بلا-خلاف، و سه آیت است و شانزده کلمت و هفتاد و هفت حرف است. و روایت است از ابی کعب

که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سوره الفتح بخواند، همچنان باشد که با محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - حاضر بوده روز فتح مکه (۲).

[سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

[ترجمه]

چون بیاید یاری خدای و گشادن مکه. و بینی مردمان را که می آیند (۳) در دین خدای گروه گروه. تسبیح کن به ستایش خدایت و آمرزش خواه از او که او توبه پذیرنده است. حق تعالی اینکه سورت در فتح مکه فرستاد. در خبر است که: رسول ----- (۱). آج، کا: سوره الفتح. (۲). آج و الحمد لله رب العالمین. (۳). آج: در می روند.

صفحه : ۴۳۹ - علیه السلام - چون اینکه سورت آمد بگریست و گفت: نعت إلى نفسي، خبر مرگ من با من دادند. گفتند: برای آن گفت که او را خبر داده بودند که چون مکه بگشایند برای تو، آخر [۱۹۵-پ] عهد تو باشد. و گفتند: برای آن که دانست که هر کاری که به نهایت رسد، برسد (۱) و وقت زوال بود آن را، چنان که شاعر گفت: اذا تم امر دنا نقصه توقع زوالا - اذا قيل تم - و شاعر پارسیان گفت: یمانه چون پر شود بگرداند سر (۲) اما قصه فتح مکه چنان که محمد بن اسحق و علمای سیر روایت کردند، آن بود که: چون رسول - علیه السلام - عام الحدیبه صلح کرد با قریش، شرط اینکه بود میان ایشان که هر که خواهد که در عهد رسول باشد، ایشان را بر او اعراض (۳) نبود، و هر که خواهد در عهد قریش شود، رسول او را تعرض نرساند. بنو بکر در عهد قریش رفتند و بنو خزاعه در عهد رسول آمدند برای شری قدیم که میان ایشان بود. و بنو بکر بر خزاعه خونی چند دعوی می کردند که در جاهلیت رفته بود. چون در عهد قریش شدند، خویشان را به ایشان مستظهر می دیدند، طلب فرصت می کردند تا به بنی خزاعه کیدی کنند و وقتی، و قریش یاری می دادند ایشان را به نفس و سلاح و کراع. شبی بنو بکر بیامدند به قوت قریش و شیخون آوردند بر خزاعه و کارزار کردند و مردی از بنو خزاعه کشته شد، و اینکه بیرون از حرم بود. بنو خزاعه تن با حرم دادند، و از جمله قریش آنان که به نصرت بنی بکر آمده بودند صفوان بن امیه بود و عکرمة ابو جهل و سهیل بن عمرو با اتباع خود. چون به حرم رسیدند، نوفل را گفتند: چاره چیست! ما به زمین حرم در آمدیم و حرمت حرم هتک نتوان کردن. نوفل گفت: بروی (۴) و ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بگرداندش. (۳). آج، کا، آد، گا: اعتراض. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بروید. [.....]

صفحه : ۴۴۰ [۱۹۶-ر] کینه خود بتوزی (۱) که ما در حرم بتر از اینکه کارها می کنیم از دزدی و فساد. بنو خزاعه چون در مکه آمدند، پناه با سرای بدیل و رقاء دادند، و او سید قوم بود - و او از پدران مصنف اینکه کتاب است. او بیرون آمد و گفت: یا قوم؟ اینکه آن عهد است که با محمد کرده ای (۲)؟ هنوز چه مدت گذشت که عهد تباہ کردی (۳) و حرمت حرم برداشتی (۴)، و اگر نه آنستی که من حرمت حرم بیشتر از آن دارم و دانم بدانستنی (۵) که تیغها نصیب خود چون گرفتی (۶) و حالی مردی به جانب مدینه گسیل کرد (۷) تا رسول را خبر دهد، نام او عمرو بن سالم الخزاعی. او به مدینه آمد، و چون در آمد در مسجد رسول شد و رسول -

علیه السلام- با صحابه نشست بود، و اینکه بیتها آغاز کرد: لا هم ائی ناشد محمدا و اینکه بیتها در سورة التوبة رفته است. چون به اینکه بیتها رسید(۸): هم بیتونا بالوتیر هجیدا فقتلونا رکعا و سجدا سبب فتح مکه اینکه بود. چون رسول اینکه بیت بشنید، گفت: یا عمرو بن سالم، هیچ اندیشه مدار که من از وری کینه شمام. و نصرت خدای در پیش من است. و در اینکه حال که رسول- علیه السلام- اینکه می گفت، ابری برآمد، رسول- علیه السلام- گفت: اینکه ابر به نصرت بنی کعب باران خواهد داد، و آن(۹) رهطی بودند از بنی خزاعه. آنکه بدیل بن ورقاء برخاست با جماعتی بسیار از خزاعه و روی به مدینه نهادند به شکایت قریش و نقض ایشان عهد رسول را. به مدینه در آمد(۱۰) و رسول ----- (۱). آج: بتوزید، کا، آد، گا: بورزید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: کرده‌اید. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: کردید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: برداشتید. (۵). کذا: در اساس، کا، آج: دانستن، آد، گا: بدانستید. (۶). آج: گرفتن، کا، آد، گا: گرفتید. (۷). آج: گسی کرد. (۸). آج فنقضوا میثاقک المؤکدا. (۹). آد، گا: و ایشان. (۱۰). آج: در آمدند.

صفحه : ۴۴۱ را اینکه حال بگفت(۱). رسول او را اکرام کرد و دل خوشی داد و گفت: باز گرد که من بر اثر می آیم و اینکه انتقام مرا می باید کشیدن، و قریش پشیمان شدند(۲) بر آن که کردند و بترسیدند [۱۹۶-پ] از آن حال، ابو سفیان را گفتند: تو را باید رفتن و با محمد عهد تازه کردن و در مدت زیادت خواستن. ابو سفیان از مکه بیرون آمد. رسول- علیه السلام- گفت: پنداری در آن می نگرم که ابو سفیان از اینکه در در آید و خواهد تا عهد تازه کند. ابو سفیان در راه بدیل بن ورقاء را دید با رهط خزاعه، گفت: از کجا می آیی(۳)، گفتند: از بعضی جایها که شتر(۴) ما آن جاست. برفتیم(۵) تا مطالعه‌ای کنم آن را، او را نگفت که ما به مدینه بودیم. ابو سفیان را وهم آمد که او به مدینه بوده است با آنان که با او بودند، گفت: بدیل به مدینه بوده است و استعداد شکایت ما رفته است و او از ما پوشید، و اگر خواهی(۶) تا به تحقیق اینکه بدانی(۷)، بر پی شتران(۸) ایشان بروی(۹) تا بع(۱۰) بیفکنند، بشکنی(۱۱) اگر در او استخوان خرما باشد لابد از مدینه می آیند که مدنیان شتر را استخوان خرما دهند. برفتند و بع(۱۲) بدیدند در او استخوان خرما بود. بدانستند که او بنزدیک محمد بوده است. ابو سفیان برفت تا به مدینه رسید. در مسجد آمد و با رسول بسیار سخن بگفت. رسول- علیه السلام- سر به او برنداشت و یک کلمت را جواب نداد. برخاست و بنزدیک ابو بکر آمد و گفت: برای من با محمد سخنی گو. گفت: ----- (۱). آج: بگفتند. (۲). آج: شده بودند. (۳). آد، گا: می آید. (۴). کا، آد، گا: شتران. [.....] (۵). آج: برفتیم. (۶). آج و دیگر بدلها: خواهی. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۸). آج: شتران. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: بروید. (۱۰-۱۲). آج: بع. (۱۱). بشکنی / بشکنید.

صفحه : ۴۴۲ نتوانم گفتن. بنزدیک عمر رفت، هیچ اجابت ندید. بنزدیک علی آمد(۱)- و او در حجره فاطمه بود و حسن علی کوچک(۲) بود- پیش ایشان نشسته بود- او را گفت: یا بن ابی طالب؟ چه رای بینی مرا! گفت: رای(۳) نمی بینم که تو را سود دارد. گفت: یا دختر محمد؟ اینکه فرزندان را بگو تا ما را حمایتی کند و اینکه فخر تا قیامت بود بماند. گفت: یا هذا؟ پسر من کودک است، و خود در جهان که باشد [۱۹۷-ر] که بر پیغامبر خدای حمایت کند؟ باز علی را گفت: رای چیست! گفت: من هیچ چیز نمی دانم(۴) جز آن که تو سید بنی کنانه‌ای، برخیز(۵) و در مسجد رسول رو و بگو که(۶) من حمایت می کنم. اگر رسول اجابت کند(۷) مراد تو است، و اگر نکند جز اینکه رای نیست. او بیامد و در مسجد اینکه بگفت. رسول- علیه السلام- با او التفات نکرد. او بیامد تا دخترش ام حبیبه را که زن رسول بود ببیند. چون در آن جا شد، خواست تا پای بر جامه رسول نهد، ام حبیبه بجست و جامه در نورید. ابو سفیان گفت: یا بتیه؟ نمی شاید تو را که من پای بر جامه تو نهم! گفت: آن جای رسول است و تو مشرکی و مشرک پلید باشد، و من روا ندارم که تو پای بر جامه رسول نهی. او برون(۸) رفت و به مکه شد. گفتند: چه کردی! قصه باز گفت. گفتند: پس محمد اجابت کرد! گفت: لا و الله. گفتند: پس علی بر تو خندیده است؟ گفت: رای جز اینکه نبود، و هیچ تدبیر و چاره جز اینکه نبود. آنکه رسول- علیه السلام- صحابه را گفت: زنهار نباید تا احوال ما کس داند تا ما ناگاه به در مکه فرود آییم که من از

خدای در خواسته‌ام تا خبر من بر مکیان پوشیده دارد. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: علی علیه السلام آمد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: کودک. (۳). آج: رای. (۴). آد، گا: هیچ رای نمی‌بینم. (۵). کا، آد، گا: برخیزی. (۶). آد، گا: بگویی که. (۷). آد، کا، گا: اجازت دهد. [.....] (۸). کا، آد، گا: بیرون.

صفحه : ۴۴۳ در آن میان حاطب ابن «۱» بلتعه نامه‌ای نوشت بر دست زنی سیاه و به مکه فرستاد تا مکیان را خبر کند از عزم رسول، جبریل پیامد و خبر داد رسول را. رسول- علیه السلام- علی را و زبیر را بفرستاد تا نامه از او بستند، و اینکه حدیث به شرح رفته است در سورة الممتحنه. و حاطب از آن [۱۹۷-پ] عذر خواست «۲» و رسول او را عفو کرد. و رسول- علیه السلام- از مدینه بیرون آمد، دهم ماه رمضان سال هشتم از هجرت. و مردی را بر «۳» مدینه خلیفه کرد از بنی غفار- نام او کثوم بن الحصین. چون به کدید رسید «۴» میان عسفان و امج روزه بگشاد. از آن جا به مّر الظهران آمد با ده هزار مرد از مهاجر و انصار، هیچ کس از یاران باز ایستاده «۵» نبود از رسول در راه ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب را «۶» دید و عبد الله بن امیه بن المغیره. چون آن بدیدند، بترسیدند و دانستند که اهل مکه را طاقت اینکه لشکر نباشد. خواستند تا در نزدیک رسول آیند. رسول- علیه السلام- بار نداد ایشان را و گفت: نخواهم تا ایشان را بینم از آن جفاها که از ایشان دیده‌ام. ام سلمه گفت: یا رسول الله! یکی پسر عم است و یکی پسر عمه «۷»، اگر دستور باشی «۸» تا در آیند و از تو امانی می‌جویند! گفت: نخواهم تا ایشان را بینم. و ابو سفیان بن الحارث پسرکی خرد «۹» با خود داشت، گفت: به خدای که اگر محمّد مرا به خود راه ندهد، دست اینکه پسرک گیرم و در اینکه بیابان بروم تا از گرسنگی و تشنگی هر دو بمیریم. رسول- علیه السلام- چون اینکه بشنید، رحمت آمد او را، دستوری داد تا در آمدند و اسلام آوردند. ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها ابی. (۲). کا، آد، گا و استغفار کرد. (۳).

کا، آد، گا: در. (۴). آج: رسیدند. (۵). آج: نایستادند. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۹۷/۱۲): رسول را. (۷). اساس: عم، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج: دستور باشد، آد، گا: دستوری باشد. (۹). آج: خورد.

صفحه : ۴۴۴ و خبر رسول- علیه السلام- بر قریش پوشیده بود، هیچ خبر نمی‌داشتند از آمدن او و سخت خایف بودند. ابو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء از مکه بیرون آمده بودند تا هیچ کس را ببینند «۱» از او خبری پرسند. عیاس بن عبد المطلب گفت [۱۹۸-ر]: من اندیشه کردم که اگر رسول- علیه السلام- بر اینکه هیأت ناگاه در مکه رود، از «۲» قریش کس بنماند. گفت: «۳» استر «۴» رسول بر نشستم و می‌راندم- و شب بود- گفتم باشد که کسی را بینم تا خبری باز دهم تا بیایند و از رسول امانی بخواهند؟ و اینکه سه مرد که از مکه بیامده بودند، بر بلندی شدند. آتشی عظیم دیدند، گفتند: اینکه چه آتش است! بدیل گفت: اینکه آتش بنی خزاعه است. گفتند: بیش از آن است، و بدیل را گمان می‌بود که رسول است و پوشیده می‌داشت. عباس گفت: به ایشان رسیدم در شبی تاریک، و ایشان با یکدیگر حدیث می‌کردند. آواز ایشان بشناختم، گفتم: یا ابا سفیان توای «۵»! گفت: یا ابا الفضل توای «۶»! گفتم: آری. گفت: چه خبر داری! گفتم: رسول خدای است «۷» با ده هزار مرد که شما را با آن طاقت نباشد. گفت: پس رای چیست! گفتم: بر پس اینکه استر «۸» نشین تا برای تو امانی خواهم از رسول- علیه السلام. گفت: او را در لشکر آوردم، به هر آتشی که بگذشت، می‌گفتند: عم رسول الله- علیه السلام- علی بغله رسول الله. بردم او را تا به در خیمه رسول- علیه السلام- او را نشاندم، و من در رفتم و گفتم: یا رسول الله! ابو سفیان از در تو در آمده است اسیر وار، و من در حق او شفاعت می‌کنم، اگر او را به من ----- (۱). آج: تا کسی را ببیند که. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: اثر. (۳).

آج و دیگر نسخه بدلها بر. (۴). آج: شتر. [.....] (۵-۶). آج، آد، گا: تویی. (۷). کا، آد، گا: رسول خدا می‌آید. (۸). آج: تن شتر من.

صفحه : ۴۴۵ بخشی و امان دهی او را؟ گفت: برو تا فردا پیش من آری «۱». گفت: بر دگر روز او را پیش رسول بردم. او در آمد. رسول گفت او را: و یحک یا با سفیان؟ وقت نیامد که بگویی: لا إله إلا الله؟ ابو سفیان گفت: پدرم [۱۹۸-پ] و مادرم و تن و جانم

فدای تو باد که بس حلیم و کریم و رحم پیوندی. من بدانستم که جز خدا خدایی نیست، که اگر بودی به فریاد ما «۲» رسیدی در اینکه حال. گفت: وقت نیست که گواهی «۳» دهی که من رسول خدایم! گفت: تن و جان من فدای تو باد، چه حلیم و کریمی و رحم پیوند. مرا در اینکه حدیث دو ماه مهلت ده. گفت: چهار ماه مهلت دادم تو را. عباس گفت، من گفتم: و یحکک یا با سفیان، ایمان آر و گواهی «۴» حق بگو. گفت: در مهلت. آنکه رسول گفت: ببر او را و بر گذرگاه لشکر بدار تا مردم او را ببینند و بدانند که او را امان است. گفتم: یا رسول الله؟ تو دانی که او مردی است که فخر دوست دارد، طمع تشریفی می‌دارد بیش از اینکه. گفت: برو بگو که من می‌گویم که هر که در سرای او رود ایمن است، و هر که در مسجد الحرام رود ایمن است، و هر که در خانه خود رود و در بیند ایمن است. عیاس گفت: او را ببردم و در رهی «۵» تنگ بداشتم تا گروه گروه لشکر بر او می‌گذشت و او می‌گفت: اینان کیستند! من می‌گفتم: بنو فلان و بنو فلان، تا آنکه که رایت رسول پیدا شد و سواد اعظم و کتیبه خضرا. گفت: اینان که‌اند! گفتم: رسول خدای است با جماعت مهاجر و انصار. گفت: یا عباس؟ ملکی عظیم بیافت پسر برادرت. گفتم: و یحکک؟ اینکه نبوت است. آنکه گفتم: برو و قومت را خبر ده. او برفت و در مسجد الحرام آمد و آواز داد و گفت: یا معشر قریش؟ محمد اینکه جا رسید با لشکری که هیچ کس قوت ایشان ندارد. گفتند: پس ما را ----- (۱). کا، آد، گا: فردا او را پیش من آور. (۲). آج: من. (۳-۴). آج و دیگر نسخه بدلها: گواهی. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: راهی.

صفحه : ۴۴۶ تدبیر چیست! گفت: چنین. گفت که: هر که در سرای من شود [۱۹۹-] ایمن است. گفتند: سرای تو که در او شود! گفت، گفته است که: هر که در مسجد الحرام شود ایمن است، و هر که در سرای خود شود ایمن است. آنکه گفت: حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء بیامند و اسلام آوردند و بیعت کردند. رسول- علیه السلام- ایشان را بفرستاد تا مردم را دعوت کنند و با اسلام خوانند و بگویند که: هر که به اعلی مکه در سرای ابو سفیان شود ایمن است، و در زیر مکه در سرای حکیم بن حزام، و در میان مکه در مسجد الحرام. ایشان برفتند و مردم را اینکه بگفتند. آنکه رسول- علیه السلام- رایت به سعد عباده انصاری داد- و او رئیس انصاریان بود- تا در مکه برد. او رایت بستد و می‌برد و می‌گفت: الیوم یوم الملحمة، الیوم تسبی الحرمه. عباس بشنید، بیامد و رسول را بگفت، و گفت: یا رسول الله؟ ترسم که امروز سعد را بر قریش صولتی و اثری باشد که عار آن بر ما بماند. رسول- علیه السلام- علی را گفت: برو و رایت از او بستان و در مکه بر. او بیامد و رایت بگرفت و در مکه برد. چون به در سرای پدر رسید، امّ هانی در او بود. او را گفتند: جماعتی کافران به حمایت امّ هانی شده‌اند. او ترک بر سر داشت و روی پوشیده بود، آواز داد: ای اهل اینکه سرای؟ بیرون کنی «۱» اینکه دشمنان خدای را از اینکه جا. امّ هانی بیرون آمد و او را نشناخت. گفت: یا جوانمرد؟ دختر عم رسولم و خواهر علی ابو طالبم، مرا حرمتی بدار. او می‌گفت: بیرون کن اینان را از اینکه سرای. او گفت: و الله لاشکوئک إلی رسول الله، به خدای که شکایت تو با رسول بگویم. او دست کرد و ترک از سر بر گرفت. امّ هانی در نگرید [۱۹۹- پ] علی را دید، بجست و بوسه بران و رکاب او می‌داد. آنکه گفت: یا علی؟ چه کنم که سوگند خوردم که شکایت تو با رسول بگویم! گفت: برو بگو که رسول ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بیرون کنید.

صفحه : ۴۴۷ به اعلی الوادی فرود آمده است. گفت: بیامدم. رسول- علیه السلام- در خیمه بود غسل می‌کرد تا در مکه آید گفتم: یا رسول الله؟ ما ذا لقینا الیوم من علی، چه دیدیم ما امروز از علی. فاطمه گفت: یا امّ هانی شرم نداری بیامده‌ای شکایت علی می‌کنی برای آن که او دشمنان خدای بترساند؟ رسول- علیه السلام- بخندید و گفت: یا امّ هانی؟ آنان که در سرای تواند و در حمایت توانند، در امان و حمایت منند لمکانک من علی، برای آن که تو خواهر علی. و رسول- علیه السلام- گفته بود: هیچ کس را مکشی «۱» و با کس قتال مکنی «۲»، الا با آن که با شما قتال کند. جماعتی قریش در أسفل مکه مجتمع بودند با بنی بکر. خالد ولید به ایشان رسید با لشکری، قتال کردند. مسلمانان را خدای تعالی ظفر داد، و از مشرکان جماعتی کشته شدند، دوازده یا سیزده مرد را و یک دو مرد مسلمان را بکشتند. محمد بن اسحق گفت که: حماس بن قیس بن خالد، یکی از جمله بنی بکر در خانه رفت

و سلاح برگرفت و ساز قتال می کرد. زنی عاقل «۳» داشت. زن او را گفت: کجا می روی! گفت: به قتال محمد و اصحاب او. گفت: نه همانا تو و امثال تو قوت او داری «۴»؟ گفت: برو که من آیم و تو را از ایشان خادمی «۵» آرم که تو را خدمت کند، آنگه گفت: ان یقبلوا الیوم «۶» فما لی علیه هذا سلاح کامل و آله [۲۰۰۲-۰۰] ر] ذو غرارین سریع السلّة -----

-- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: مکشید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: مکنید. (۳). آج: عاقله. (۴). کا، آد، گا: همانا تو و امثال تو قوت او ندارید. (۵). کا، آد، گا: خادمه‌ای. (۶). آج: نقل الیوم، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۹۹): تفلوا الیوم، نیز کلمه به صورت «ان یقتلوا الیوم» هم خوانده می شود. [.....]

صفحه ۴۴۸: آنکه حاضر آمد با صفوان و سهیل و عکرمة. چون ایشان به هزیمت برفتند، او نیز به هزیمت برفت و در خانه گریخت و در بیست. زن گفت: کجاست آنچه گفتمی «۱»! مرد گفت: انک لو شهدت یوم الخندمة اذ فرّ صفوان و فرّ عکرمة ابو یزید قائم کالموتمة و استقبلتهم بالسیوف المسلمة یقطعن کل ساعد و جمجمة ضربا فلا تسمع الا غمغمة لهم نهیت خلفنا و همهمة لم تنطقی فی القوم ادنی کلمة و- رسول- علیه السلام- گفته بود که: کس را نکشند الا مقاتل را یا قاتل را یا جماعتی مستهزیان را و تنی چند را که مرتد شده بودند، منهم: عبد الله بن سعد بن ابی سرح. او به حمایت «۲» عثمان رفت. عثمان بیامد و او را بیاورد و در حق او شفاعت کرد. رسول- علیه السلام- سر در پیش افگند و آنگه گفت: کس نیست در میان شما که اینک را بکشد! سعد معاذ گفت: یا رسول الله؟ چشم من در چشم تو بود تا اشارت کنی تا من او را بکشم. گفت: ندانی که پیغامبران خائنه الاعین نباشند، و اشارت به چشم. و نیز فرموده بود تا: عبد الله بن خطل را بکشند که مرتد شده بود و از مدینه به مکه گریخته بود. به حمایت مشرکان، و نیز دو زن مغنیه را فرموده بود تا بکشند که به هجای رسول- علیه السلام- غنا کردند. و حویرث بن نفیذ «۳» را نیز گفته بود تا بکشند، او از جمله مؤذیان رسول بود. و مقیس بن ضبابه مردی انصاری را کشته بود و مرتد شده و عکرمة ابو جهل را نیز گفته بود، او به یمن [۲۰۰- پ] گریخت و زنش ام حکیم بنت الحارث بن هشام ایمان آورد و از رسول- علیه السلام- امان خواست برای او، و کس فرستاد و او باز آمد و اسلام آورد. او را ----- (۱). آج: آن که گفتمی، کا، آد، گا: آن که می گفتمی. (۲). آج: به خانه. (۳). اساس و دیگر نسخه بدلها: حویرث بن نفیل، با توجه به مآخذ خبری تصحیح شد.

صفحه ۴۴۹: گفتند: سبب اسلام تو چه بود! گفت: چون به یمن رسیدم، خواستم که در دریا نشینم. کشتی پیش آوردند. مرد کشتی بان مرا گفت: اگر با خدای انباز می گویی در کشتی من منشین که اینک کشتی است که جز موخیدان «۱» به کنار «۲» نبرد، و هر گه که مشرکی در اینک کشتی نشیند، اینک کشتی غرق شود و در بلا- افتد. من در کشتی نشستن رها کردم و باز آمدم و به رسول ایمان آوردم. و اما عبد الله بن خطل [را] «۳»، سعید بن حرث و ابو برزة الأسلمی بکشتند، و مقیس بن ضبابه را نمیله بن عبد الله بکشت، خواهرش در مرثیه او گفت: لعمری لقد اخزی نمیله رهطه و فجع اضیاف الشتاء بمقیس فلله عینا من رأی مثل مقیس إذا النفساء اصبحت لم تحزس [اما آن دو] «۴» کنیزک «۵» یکی را بکشتند و یکی بگریخت. پس از آن برای او امان خواستند از رسول- علیه السلام- او را ایمن کرد و باز آمد و در عهد عمر خطاب او را اسپه در پای گرفت و بمرد به ابطح. و اما حویرث را علی بن ابی طالب بکشت. رسول- علیه السلام- در مکه آمد و بر در خانه کعبه بایستاد و گفت: لا اله الا الله وحده لا شریک له صدق وعده و نصر عبده و هزم الأحزاب وحده الا و هر مأثره و خونی و مالی که دعوی می کنند امروز در زیر قدم من است، الا سدانه کعبه [۲۰۱- ر] و سقایة الحاج، الا- و هر که بعمد کسی را بکشد در او دیت مغلظه لازم باز آید، از جمله آن چهل شتر آبست «۶» که بچه در شکم دارد. یا معشر قریش؟ خدای نخوت جاهلیت از سر شما ببرد. بدان «۷» که مردم همه از آدم و حوآند، و خدای آدم را از خاک آفرید، آنگه اینک آیت برخواند: ----- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها را. (۲). آج: کناره. (۳-۴). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). کا، آد، گا مغنیه. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: آبستن. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید.

صفحه : ۴۵۰ یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى (۱) - الایة. آنکه گفت: یا اهل مکه؟ شما را چه گمان است که من با شما کنم! گفتند: آنچه لایق کرم تو باشد. تو برادر مایی و پسر برادر مایی. رسول - علیه السلام - گفت: من امروز شما را آزاد بکردم، از آن روز اهل مکه را طلقاء خواندند. آنکه اهل مکه جمع شدند تا رسول را بیعت کنند، و رسول - علیه السلام - در زیر صفا بنشست و امیر المؤمنین علی - علیه السلام - در زیر او بنشست و مردم می آمدند و بیعت می کردند بر سمع و طاعت. چون مردان بیعت بکردند، زنان آمدند و بیعت کردند - چنان که ذکر آن برفت در سوره الممتحنه. و صفوان بن امیه بگریخت تا در دریا به جدّه رود. عمیر بن وهب در حق او شفاعت کرد. رسول - علیه السلام - او را امان داد و به وثیقه عمامه خود بفرستاد بدو. او باز آمد و ایمن نمی بود، آخر او را گفتند: محمد از آن کریمتر و رحیمتر و حلیمتر است (۲). و (۳) عبد الله بن الزبیری به نجران گریخت، حسان (۴) در حق او یک بیت می گفت (۵)، بیشتر نه، و بیت اینکه است: لا تعد من رجلا - احلك بغضه نجران فی عیش احد لثیم چون اینکه بیت به او رسید، برخاست و بیامد و ایمان آورد، اینکه بیتها بخواند (۶) [۲۰۱-پ]: یا رسول الملک ان لسانی راتق ما فتقت اذ انا بور اذ اباری الشیطان فی سنن العقی و من مال میله مشبور آمن اللّحم و العظام لرئی ثم نفسی (۷) الشّهد انت النذیر ----- (۱). سوره حجرات (۳۹) آیه ۱۳. (۲). آج بیامد. (۳). کا، آد، گا: اما. (۴). آد، گا: حسان بن ثابت. (۵). آج: بیت گفت، کا، آد، گا: یک بیت بگفت. [.....] (۶). آج، آد، گا: بیتها بگفت. (۷). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها، سیرت رسول الله (۲/۸۹۶)، قلبی.

صفحه : ۴۵۱ و اما هبیره المخزومی آن جا بماند به نجران بر کفر، و امّ هانی زن او بود اسلام آورد و از او بریده شد چون از اسلام او خبر یافت، گفت: ا شاکتک هند ام اتاک سؤالها کذاک التوی اسبابها و انفتالها (۱) اینکه طرفی است از فتح مکه (۲). حق تعالی گفت: یاد کن ای محمد چون نصرت و یاری خدای بیامد، و فتح معروف و مشهور که فتح مکه بود. و «لام» در او تعریف عهد است. عرب چون فتح مکه بشنیدند، گفتند: چون محمد اهل حرم را منقاد کرد، و ایشان را از اصحاب الفیل نگاه داشتند، دلیل آن است که او حق است و صادق است. از اینکه پس کس طاقت او ندارد (۳). می آمدند فوج فوج و ایمان می آوردند، فذلک قوله: وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. عکرمه و مقاتل گفتند: مراد به «ناس» اهل یمن اند. عبد الله عیّاس گفت: چون اینکه سورت فرود آمد، رسول - علیه السلام - گفت: الله اکبر جاء نصر الله و الفتح و جاء أهل اليمن رقیقة قلوبهم لیئنه طاعتهم الايمان يمان و الحکمة یمانیه. ابو عمیر روایت کرد، گفت: من همسایه جابر عبد الله انصاری بودم، در نزدیک او شدم. مرا پرسید از احوال مردمان. من می گفتم آنچه دیده و دانسته بودم از فرقت و اختلاف ایشان. او بگریست و گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم [۲۰۲-ر] که گفت: مردم در دین خدا آیند فوج فوج و از دین بیرون شوند فوج فوج. و گفتند: یکی از محبان (۴) در نزدیک معاویه شد. معاویه گفت: قرآن چیزی دانی! گفت: الكثير الطیب. گفت: بخوان تا بشنوم. گفت: ----- (۱). اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: انتقالها، با توجه به ضبط بیت در سیرت رسول الله (۲/۸۹۸) تصحیح شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها آمدم با تفسیر، کا، آد، گا: إذا جاء نصر الله و الفتح (۳). آد، گا: بعد از آن. (۴). آج: محران مسخره، کا: بعضی از عقلای محابین، آد، گا: یکی از عقلای مجابین.

صفحه : ۴۵۲ «بسم الله الرحمن الرحيم، إذا جاء نصر الله و الفتح، و رأیت الناس یخرجون من دین الله أفواجا»، گفت (۱): هی؟ خطا می خوانی، یدخلون (۲). گفت: کان ذلک فی عهد رسول الله، فأما الان فیخرجون. عبد الله عباس گفت (۳): عمر خطاب مرا چه (۴) حرمت داشتی و با اهل بدر و پیران صحابه مرا مساوات کردی. او را گفتند: اینکه کودک را بیش از او پایه (۵) می نهی. او گفت: مرا سؤالی است از شما! گفتند: بگو. گفت: مرا بگویی (۶) که آن جا که خدای گفت در سوره الفتح: فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ، برای فتح مکه چرا پیغامبر را استغفار بایست کردن! هر کسی چیزی می گفت نه بر قاعده. مرا گفت: چه گویی تو! گفتم: اینکه سورت به نعی رسول آمد (۷)، گفتند عمرت به آخر رسید، استغفار کن. گفت: دیدی (۸) که او به از شما داند. عبد الله عباس گفت:

رسول - علیه السلام - اینکه سال فرمان یافت. قتاده و مقاتل گفتند: دو سال دیگر بماند «۹». عبد الله مسعود گفت: چون اینکه سورت آمد، رسول - علیه السلام - پس از آن بسیار گفتی: سبحانک اللهم و بحمدک اغفر لی انک انت التواب. عایشه گفت: رسول - علیه السلام - در آخر عمر اینکه کلمات بسیار می گفتی. من گفتم: یا رسول الله؟ اینکه کلمات بسیار می گویی. گفت: خدای فرمود مرا اینکه گفتن در سوره الفتح. ام سلمه گفت: پس از نزول اینکه سورت، رسول [۲۰۲-پ] علیه السلام - در هیچ حالت نبودى الا می گفتی: سبحانک اللهم و بحمدک استغفرک و اتوب إليك. ----- (۱). کا، آد، گا: معاویه گفت. (۲). کا، آد، گا آمده است. (۳). کا، آد، گا که. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۵). آد، گا: بیش از پایه او. (۶). بگویی / بگوئید. (۷). کا، آد، گا: سورت خبر وفات رسول بود، او را. (۸). دیدی / دیدید. [.....] (۹). کا، آد، گا: بزیست. صفحه ۴۵۳ روایت است که: چون اینکه سورت آمد و رسول برخواند، صحابه شادمانه شدند. عباس بگریست. گفتند: چرا می گویی! گفت: برای آن که من شنیده‌ام که اینکه خبر مرگ رسول است. رسول گفت: راست می گوید. پس از آن رسول را کس خندان ندید. عبد الله عباس گفت: چون رسول - علیه السلام - از غزات حنین «۱» باز آمد و اینکه سورت فرود آمد. رسول - علیه السلام - به حجره فاطمه شد و گفت: یا علی - یا فاطمه؟ اینکه سورت فرود آمد، و أنا اقول سبحان الله و بحمده و استغفر الله و أتوب إليه، آنکه گفت: یا علی: از پس من جهاد می باید کردن تو را. علی گفت: یا رسول الله با که! گفت: با اصحاب احداث که در دین برای خود سخن گویند، و در دین رای نیست، انما دین اوامر و نواهی است از خدای تعالی. آنکه گفت: اگر از پس من خلیفتی باشد، جز تو نبود برای آن که از تو سزاوارتر کس نیست به خلافت، برای خویشی و قرابت و مصاهرت و تزویج فاطمه [که] «۲» سیده زنان جهان است و علی الخصوص آن نعمت که پدرت را بود بر من در جاهلیت و اسلام، و همه رای من آن است که اینکه کار در تو و فرزندان تو باشد. اینکه خبر «۳» ثعالبی امام اصحاب الحدیث در تفسیرش بیاورده است به اسناد. ----- (۱). کا، آد، گا: خیر. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). کا، آد، گا: اینکه حدیث را.

صفحه : ۴۵۴)

سورة تبت

«۱» اینکه سورت مکی است و پنج آیت است و بیست کلمت است و هفتاد و نه حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت [۲۰۳-ر]: هر که اینکه سورت بخواند، او مید «۲» دارم که خدای تعالی روز قیامت جمع نکند میان او و بو لهب.

[سورة المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ تَبَّتْ یَدَا اَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ (۱) مَا اَعْنٰی عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا کَسَبَ (۲) سَیَصْلٰی نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَ امْرَاَتُهُ حَمَّالَةٌ الْحَطَبِ (۴) فِی جِیْدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ (۵)

[ترجمه]

زیانکار شد دستهای «۳» ابو لهب [و هلاک باد] «۴». و او نیز غنا نکرد از او مالش و آنچه اندوخت. ملازم شود با آتشی خداوند درفش «۵». و زنش بردارنده همزم است. در گردن او رسنی باشد از لیف. ----- (۱). کا: سورة اللّهب، گا: سورة المسد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: امید. (۳). آج: هلاک باد دو دست. (۴). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۵). آج: زبانه زننده.

صفحه : ۴۵۵ قوله: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ، مفسران گفتند: سبب نزول اینکه سورت آن بود که چون خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ «۱»، رسول - علیه السّلام - کس فرستاد و فرزندان عبد المطلب را بخواند. و گفتند: بر منبر آمد و گفت: یا صباحاه، به منزله مستغیثی. مردم بر او جمع شدند بسیار «۲»، گفتند: چه رسید تو را! گفت: یا بنی عبد المطلب، یا بنی عبد مناف، یا بنی هاشم، یا بنی فهر؟ اگر من گویم شما را که در زیر اینکه کوه لشکری فرود آمد بر شما، غارت خواهد کردن، مرا باور داری «۳»! گفتند: آری. گفت: من انذار می کنم شما را به عذابی سخت و آن عذاب دوزخ است. ابو لهب گفت: تبا لکم اذا دعوتمونی سائر الیوم، امروز همه روز «۴» برای اینکه خواندی «۵»؟ خدای تعالی ردّ بر او اینکه سورت فرستاد، گفت: «تباب» و خسار و هلاک و زیان او دستهای ابو لهب راست و او را. و اضافت تباب [۲۰۳-پ] با دست او برای آن کرد که تولّی فعل به آلت دست کنند، و مثله قوله: بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ «۶»، و گفتند: «ید» صله است و المعنی تب هو، تقول العرب: ید الدّهر و ید الرزایا، قال الشّاعر: لَمَّا اكْتَبَتِ يَدُ الْمُنَايَا عَلَيْهِ نَادَى الْأَجْمِرَ وَقِيلَ: ارَادَ تَبَّتْ ذَاتَ يَدِهِ، أَيْ مَالَهُ وَ مَلَكَهُ، يُقَالُ: فُلَانٌ قَلِيلٌ ذَاتَ الْيَدِ، أَيْ قَلِيلُ الْمَالِ عَلَى حَذْفِ الْمُضَافِ وَ إِقَامَةُ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَقَامَهُ. وَ قَوْلُ أَوَّلٍ مُعْتَمَدٌ اسْتِمْوَافِقَةُ الظَّاهِرِ. وَ «تَبَابٌ» خَسَارٌ وَ خَبِيثٌ وَ هَلَاكٌ بَاشَدُ، تَقُولُ الْعَرَبُ: تَبَا لَهُ، قَالَ الشّاعِرُ فِي مَخْذُولٍ خَذَلَهُ أَصْحَابُهُ: لَقَدْ خَلَّوْكَ وَ انْصَدَعُوا فَمَا عَطَفُوا وَ لَا رَجَعُوا -----

(۱). سوره شعرا (۲۶) آیه ۲۱۴. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بشتاب. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: باور دارید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها مرا. (۵). خواندی / خواندید. [.....] (۶). سوره حج (۲۲) آیه ۱۰.

صفحه : ۴۵۶ و لم یوفوا بنذرهم فتبا للذی صنعوا و ابو لهب پسر عبد المطلب بود و نام «۱» عبد العزّی بود، و گفتند: نام و کنیت او یکی بود. و گفتند: ابو لهب برای آن خواندند «۲» او را که روی چون درفش آتش می تافتی. و در قراءت عبد الله مسعود و ابّی چنین است که: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ قَدْ تَبَّ، چنان که لفظ اوّل بر سیبل دعا علیه باشد، و دوم خبر «۳»، چنان که گویند: غفر الله له و قد فعل، و چنان که گفت «۴»: و هذا دعاء لو سكت كفيته لأتني سألت الله فيه و قد فعل و جمله قراء «أبي لهب» خواندند به فتح «ها» مگر مکیان که ایشان «لهب» خواندند به سکون «ها». و در «ذات لهب» خلاف نکردند لموافقاً رءوس الآی [۲۰۴-ر]. عبد الله عباس گفت: چون خدای تعالی قلم بیافرید، وحی کرد به او که کاینات بنویس، فکتب فیما کتب: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ، در جمله چیزها بنوشت که دستهای ابو لهب خایب و خاسر خواهد بودن. ما أغنی عنه ماله و ما کسب، گفت: غنا نکند مال او از او و اندوخته او از او و سود ندارد او را. عبد الله مسعود گفت: چون رسول - علیه السّلام - ابو لهب را دعوت کرد و تهدید کرد به دوزخ، گفت: اگر چنان که تو می گویی و اینکه حدیث راست است، من خویشتن را از دوزخ به مال باز خرم، و خدای تعالی به اینکه آیت رد کرد بر او و گفت: مال از او هیچ غنا نکند. «ما» نفی است، و گفتند: استفهام است، چه غنا کند؟ یعنی نکند و معنی یکی باشد. گفتند: اینکه برای آن گفت که او مواشی بسیار داشت، و مال بنزدیک عرب مواشی باشد. -----

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها او. (۲). کا، آد، گا: خواندندی. (۳). اساس خبر، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۴). آد، گا: منتبّی گفت.

صفحه : ۴۵۷ وَ مَا كَسَبَ، گفتند: مراد هم مال است، یعنی مال موروث و مكتسب. و گفتند: فرزندان خواست، و منه قوله - علیه السّلام: انّ اطیب ما اکل الرّجل من کسبه و انّ ولده من کسبه. اعمش خواند: و ما اکتسب در شادّ. و در خبر است که: یک روز پسران ابو لهب به خصومتی که ایشان را بود پیش عبد الله عیّاس آمدند و او در مسجد الحرام بود، با هم خصومت کردند و بر

آویختند. یکی از ایشان بیوفتاد^(۱) و بر عبد الله عباس آمد. او گفت: اخرجوا عنی الکسب الخیث، لقوله: و ما کسب. سیصلی ناراً ذات لَهَبٍ، «سین» برای خلوص فعل است استقبال [را] «۲» گفت: ملازم شود و سوخته گردد به آتش «۳» خداوند درفش. و در شاذ ابو رجاء العطاردی خواند: «سیصلی» به ضم «یا» [۲۰۴-پ] علی الفعل المجهول، بتفساند او را و بسوزند به آتش. و أشهب خواند به ضم «یا» و فتح «صاد» و تشدید «لام» من التصلیة لقوله: وَ تَصْلِیَةُ جَحِیمٍ «۴». و امرأته، و زن او- امّ جمیل «۵» بنت حرب بن امیه بود خواهر ابو سفیان- و یک چشم بود. در اخبار هست که: چون عقیل بن ابی طالب بنزدیک معاویه رفت، میان ایشان مزاحات «۶» رفتی و عقیل به حاضر جوابی معروف بود. یک روز عقیل در پیش معاویه رفت، جماعتی حاضر بودند. معاویه با ایشان نگرید، گفت: هذا عقیل عمّه أبو لهب. عقیل گفت: هذا معاویة عمته حمالة الحطب. یک روز دیگر عقیل را گفت: یا عقیل؟ این تری عمک ابا لهب فی النار! قال «۷»: اذا دخلت النار تراه عن يسار الدّاخل مفترشا عمّتك حمالة الحطب،

 -- (۱). کا، آد، گا: بیفتاد. (۲). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: آتشی. (۴). سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۴. (۵). کا، آد، گا: امّ جمیله. (۶). کا، آد، گا: مزاحها. (۷). کا، آد، گا: عقیل گفت.

صفحه : ۴۵۸ فانظر ایهما اسوء حالا التّاکح و المنکوح «۱». قوله «۲»: حَمَالَةُ الْحَطَبِ، گفتند «۳»: حقیقت است، او از حساست و دناست و همت به نفس خود برفتی و هیزم آوردی از دشت. خدای تعالی «۴» از او باز گفت و اینکه بر او لقبی شده بود. عبد الله عباس و مجاهد و قتاده گفتند: حمل حطب کنایت است از وشایت و نمیت و سخن چینی و نقل احادیث و ایقاع شرّ و وحشت میان مردم، و اینکه زنک را اینکه عادت بود، یقول العرب: فلان يحطب علی فلان اذا كان يسعى بينهم بالنميمة، قال شاعرهم «۵»: من البيض لم تصطد علی ظهر لأمة و لم تمش بین الحیّ بالحطب الرطب یعنی لم تمش بالنمائم، و قال آخر: فلسنا کمن ترخی المقالة شطره بفرق العضاه الرطب و العبل الیسی [۵۰۲-ر] ضحاک گفت: برای آنش «حَمَالَةُ الْحَطَبِ» خواند که «۶» عادت داشتی که خار و خاشاک بیاوردی به شب و در رهگذر «۷» رسول افگندی. ربیع أنس گفت: آن خار و خاشاک در زیر پای رسول از خزّ و حریر نرمتر بودی. مرّة الهمدانی روایت کرد که او یک شب پشته‌ای از آن خار خنده «۸» در پشت داشت «۹»، به سنگی باز نهاد «۱۰» تا بیاساید. فریشته‌ای بیامد و او را بر آن خار می‌زد تا پاره پاره شد و بمرد. سعید جبیر گفت: حَمَالَةُ الْحَطَبِ الخطایا، حَمَالُ گناهان بود، بیان

قوله: وَ هُمْ یَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلٰی ظُهُورِهِمْ «۱۱»، یقال: فلان يحطب علی ظهره اذا اساء -----
 -- (۱). کا، آد، گا: ام المنکوح. (۲). کا، آد، گا: اما. [.....] (۳). آد، گا: بعضی گفتند. (۴). کا، آد، گا: اینکه. (۵). کا، آد، گا: قال الشّاعر. (۶). کا، آد، گا: خوانند که. (۷). کا، آد، گا: راه گذر. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: خلیده. (۹). کا، آد، گا: مانده شد. (۱۰). آج: از تشنگی بار بنهاد. (۱۱). سوره انعام (۶) آیه ۳۱.

صفحه : ۴۵۹ و اثم. و برای اینکه گناه را «وزر» خوانند، و وزر ثقل باشد، و فلان حاطب قوم إذا كان جانيا «۱» عليهم و فلان محطوب علیه إذا كان مجتئيا علیه. و عامه قراء «حَمَالَةُ الْحَطَبِ» خوانند به رفع، و آن را دو وجه است: یکی مبتدا و خبر، و یکی صفت و موصوف. و حسن بصری و ابن ابی یحیی «۲» و ابن محیص «۳» و الأعرج و عاصم خوانند: حَمَالَةُ الْحَطَبِ، به نصب، و آن را دو وجه باشد: یکی حال، و یکی نصب علی الدّم، کأنه قال اعنی حَمَالَةُ الْحَطَبِ و اخصیها، و مثله قوله: مَلْعُونِینَ «۴». و «حطب» اسم جنس است و واحد او حطبة باشد. و بعضی اهل لغت گفتند: حطب، جمع حاطب است کحارس و حرس و راصد و رصد، یعنی او حمل کردی کسان را بر وشایت و نمیت و اکثم بن صیفی پسران را وصیت کرد و گفت: إياکم و النمیمة فأنها نار محرقة. آنکه گفت: نَمَامٌ به یک ساعت آن بکند که ساحر به یک سال نکند، و قال الشّاعر [۲۰۵-پ]: انّ النمیمة نار و یک محرقة فعدها و حارب من تعاطاها پس گفتند: وجه تشبیه نیمه به هیزم اینکه است که به هیزم آتش فروزند و از نیمه عداوت افروخته شود. و وجهی دگر آن را گفتند که: هیزم آلت افروختن باشد و آتش را اثر در تفریق «۵» بود، همچنین [نمیت] «۶» سبب تفریق «۷» باشد، و قال بعضهم «۸»: انّ بنی الأدرم «۹» حَمَالُوا الْحَطَبِ هم الوشاء فی الرضا و فی الغضب علیهم اللعنة تتری و الحرب «۱۰» -----

----- (۱). کا، آد، گا: خاینا. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: ابن ابی اسحق. (۳). آد: ابن محیسن. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۱. (۷-۵). آد، گا: تفرّق. [.....]. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). کا، آد، گا: قال الشّاعر. (۹). آج: بنی الادم. (۱۰). آد، گا: اللّعنة حمالة الحطب.

صفحه : ۴۶۰ قوله: فی جیدها، در گردن او «۱»، قال ذو الرّمّة: فعیناک عینها و لونک لونها و جیدک الّا أنّها غیر عاطل حبل من مسد، در او خلاف کردند. عبد الله عیّاس و عروه بن الزّیر گفتند: زنجیری آهنین باشد، طولش هفتاد گز باشد، در دهنش کنند و از زیرش بیرون آرند و باقی بر گردنش پیچند. سدّی گفت: اینکه زنجیری باشد از آهن که در دوزخ می آید و می شود، چنان که دلو و رسن در چاه شود و آید. مجاهد گفت: «مسد، اینکه آهن بود که در میان چرخ چاه باشد که آن را محور گویند، و اینکه قول عطا و عکرمة است. شعبی گفت و مقاتل: رسنی باشد از لیف، و آن رسنی بود که او به آن هیزم آوردی، خدای تعالی گلوی او به آن باز گرفت و هلاک کرد او را به آن، و در قیامت رسنی مانند آن در گردن او کنند و لکن از آتش. سعید مسیب گفت: قلاده‌ای گران مایه بر گردن داشت، گفت: اینکه در عداوت محمّد خرج خواهم کردن. ابن زید گفت: «مسد» رسنی باشد از پوست درختی که آن درخت به یمن روید. و «مسد» در کلام عرب هر رسنی باشد که محکم بتابند، اگر لیف باشد و اگر جز لیف بود «۲»، و [۲۰۶-ر] اشتقاق او از «مسد» است، و آن قتل و تافتن بود، و فلان ممسود الخلق إذا کان محکم الخلق، قال الرّاجز: و مسد امر من أیّانق لیس بانیاب و لا حقائق اراد من جلدها جمع اینق [و انیاب] «۳» جمع ناب و هی النّاقه المسنّة [و حقائق] «۴» جمع حقّنه و جمع «مسد» امساد بود، قال الشّاعر «۵»: تمشی «۶» فتضرب بابها من دوننا علفا «۷» صریف محالة الأمساد -----

----- (۱). آج باشد. (۲). کا، آد، گا: جز از لیف. (۳-۴). اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد، با توجّه به سیاق عبارت و فحوای کلام آورده شد. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: قال الأعشى. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر طبری: تمسی. (۷). تفسیر طبری: غلقا.

صفحه : ۴۶۱ اصمعی گفت: چهار شاعر در قفای «۱» امامی نماز می کردند. نام او یحیی. او قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ «۲» بخواند، در ماند و ساعتی نیک توقّف کرد. یکی از آن شاعران گفت: اکثر یحیی [غلطا] «۳» فی قل هو الله احد دیگری گفت: قام طویلا ساکتا حتّی اذا اعیاء سجد سهام «۴» گفت: یزحر فی محرابه زحیر حبلی للولد چهارم گفت: کأئما لسانه «۵» شدّ لحبل من مسد و در سورت «۶» دلیل است بر نبوّت رسول - علیه السّلام - برای آن که او خبر داد که: ایشان بر کفر بمیرند و به دوزخ شوند، و همچنان بود که او خبر داد، و اینکه نباشد الاّ از اعلام عالم الغیب «۷». ----- (۱). کا، آد، گا: از پس. (۲). سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج: سیوم. [.....]. (۵). آج: اسنانه. (۶). آد، گا: و سوره. (۷). آج، آد، گا: علّام الغیوب، آد، گا و هو علیم بما فی القلوب. صفحه : ۴۶۲)

سورة الإخلاق

(۱) «اینکه سورت مکی است و چهار آیت است و پانزده کلمت است و چهل و هفت حرف است. و روایت است از ابو الدرداء که رسول - علیه السّلام - گفت: عاجز باشد یکی از شما که هر شب ثلثی «۲» قرآن بخواند! گفتند: یا رسول الله! که طاقت دارد؟ گفت: یک بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند، همچنان باشد که ثلثی «۳» قرآن بخواند «۴». جابر عبد الله انصاری روایت کرد که رسول - علیه السّلام - گفت: هر که «۵» قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند، چون در خانه شود خدای تعالی درویشی از آن خانه و از آن [۲۰۶-پ]، [همسایگان دور کند. انس مالک روایت کرد که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند یک بار خدا بر او برکت کند، و چون دو بار بخواند بر او و اهل بیت او برکت کند، و هر که او سه بار بخواند، بر او و در اهل بیت او و بر

همسایه (۶) او برکت کند. و هر که دوازده بار بخواند، خدای تعالی برای او در بهشت دوازده کوشک بنا کند، و -----
 (۱). آد: سورة الأحد. (۳-۲). آج و دیگر نسخه بدلها از. (۴). آج: بخوانده باشد. (۵). آد، گا او.
 (۶). آج: همسایگان.

صفحه : ۴۶۳ حفظه گویند: بیاید تا کوشکهای برادرمان ببینید (۱) اگر صد بار بخواند، خدای تعالی به کفارت گناه بیست و پنج ساله کند او را. اگر چهار صد بار بخواند، کفارت چهار صد ساله گناه بود او را جز خون به ناحق و مظالم (۲). اگر هزار بار بخواند، بنمیرد تا جای خود در بهشت نیند، یا (۳) دیگری بیند و او را خبر دهد. سهل بن سعید (۴) روایت کرد که: مردی بنزدیک رسول-صلی الله علیه و آله و سلم- آمد و شکایت درویشی کرد با او. رسول-صلی الله علیه و آله و سلم- گفت چون در خانه شوی (۵) بر اهل خانه خود سلام کن، و اگر کسی نباشد (۶)، بر من صلوات فرست و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ یک بار بخوان. مرد همچنان کرد، توانگر شد و روزی بر او فراخ شد تا با همسایگان خیر کرد. انس مالک گفت: ما با رسول-صلی الله علیه و آله و سلم- به تبوک بودم، یک روز آفتاب بر آمد با نوری و ضیائی که هرگز چنان ندیدیم. (۷) رسول-صلی الله علیه و آله و سلم- جبریل را گفت: امروز چیست که آفتاب را اینکه همه همه شعاع است! و هیچ روز چنین نبود! گفت: بدان که معاویه بن معاویه اللیثی در مدینه فرمان یافته است، خدای تعالی هفتاد هزار فریشته را فرستاده (۸) تا بر او نماز کنند. رسول-صلی الله علیه و آله و سلم- گفت: یا جبریل؟ او اینکه پایه به چه دریافت! گفت: به آن که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بسیار خواندی در آمدن و نشستن و برخاستن (۹) و در شب و روز، و لکن یا رسول الله؟ خواهی تا زمین در نوردم تا بر او نماز کنی! گفت: خواهم. پس رسول-صلی الله علیه و آله و سلم- برفت و بر او نماز کرد و باز آمد. ----- (۱). کا، آد، گا: ببینیم. (۲). آد، گا: مظلومه مردم. (۳). کا، آد، گا اگر نه. (۴). آج: سهل بن سعد. (۵). کا، آد، گا: روی. (۶). کا، آد، گا آن جا. [.....]. (۷). کا: ندیدم، آد، گا: ندیده بودم. (۸). کا، آد، گا: فرستاده است. (۹). کا، آد، گا: در آمد و نشست و خاست.

صفحه : ۴۶۴ انس مالک روایت کرد که: در عهد رسول-صلی الله علیه و آله و سلم- مردی بود که در نماز جز قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ نخواندی. رسول را بگفتند (۱) آن مرد را گفت: چرا چنین کنی! گفت: من اینکه سورت را دوست دارم (۲). گفت: دوستی تو اینکه سورت را تو را (۳) به بهشت برد. محمد بن المنکدر روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یک روز دو فریشته در هوا به یکدیگر رسیدند، یکی از آسمان هفتم (۴) می آمد و یکی از زیر هفتم زمین (۵) آن که از آسمان می آمد، گفت: امروز چندان عمل به آسمان بردم که هرگز نبرده ام. فریشته دگر گفت: آن چیست! گفت: مردی صد بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند (۶). گفت: خدای تعالی با او چه کرد! گفت: بیامرزد او را. ابو هریره روایت کرد که: یک روز رسول-صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که یک بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند، گفت: وجبت، واجب شد. گفتند: یا رسول الله؟ چه واجب شد! گفت: بهشت واجب شد او را (۷). انس مالک روایت کرد که رسول-صلی الله علیه و آله و سلم- گفت: هر که او یک بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند، خدای تعالی چندان ثواب دهد او را که هفتاد قطار شتر از یاقوت سرخ آفریده و روح در او دمیده و پر از نوشته‌ها کرده، تنکتر از موی زنگیان و باریکتر از تار مویی (۸). ابی کعب روایت کرد که: رسول-صلی الله علیه و آله و سلم- را پرسیدند (۹) از ثواب قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱۰) ----- (۱). کا، آد، گا: خبر دادند. (۲). کا، آد، گا رسول-صلی الله علیه و آله. (۳). کا، آد، گا: دوستی اینکه سوره تو را. (۴). آج: ندارد. (۵). آج: از زمین. (۶). آد، گا: بر خواند. (۷). آج: عبارت «ابو یره روایت کرد ...» را ندارد. (۸). آد، گا: تار موی مردمان. (۹). آد، گا: پرسیدم. (۱۰). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۴۶۵ خواند (۱)، خدای تعالی از آسمان رحمت و خیر بر او بارد و سکینت فرو فرستد به او، و او را به رحمت بپوشد، و آواز او به مانند آواز نحل در زیر عرش افتد، از خدای هیچ چیز نخواهد و الا بدهد او را، و او را در حراست و حمایت خود گیرد (۲).

[سوره الإخلاق (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

[ترجمه]

بگو اوست خدای یکی است. خدای پناه نیازمندان است. نژاد «۳» و نژادند «۴». و نبوده است او را هیچ کس هم‌تا. ابی‌کعب گفت: سبب نزول اینکه سورت آن بود که مشرکان رسول را گفتند: انسب لنا ربک، نسبت خدایت با ما بگو. خدای تعالی اینکه سورت بفرستاد. عبد الله عباس گفت: عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعہ بنزدیک رسول آمدند و گفتند: ما را بگو تا با چه می‌خوانی! گفت: با خدای. گفتند: بگو ما را تا خدای تو از چیست! از زر است یا از سیم یا از روی یا از آهن! خدای تعالی اینکه سورت فرستاد و آتشی از آسمان بیامد و اربد را بسوخت و عامر بجست. در وقتی نیزه‌ای بر پهلوی او زدند و بر جای «۵» بمرد- و قصه ایشان در سوره الزّعد رفته است. قتاده و ضحاک و مقاتل گفتند: جماعتی از احبار جهودان بنزدیک رسول -----
----- (۱). آج، آد، گا: بخواند، کا: برخواند. [.....] (۲). آج صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم- و الحمد لله رب العالمین. (۳). آج: کسی را نژاید. (۴). آج: و کسی نژاده. (۵). آج: در حال.

صفحه : ۴۶۶ آمدند و گفتند: یا محمد؟ ما را بگو تا خدای [۲۰۷-] تو چون است! ما لغت و صفات او در توریت خوانده‌ایم تا موافق آن هست یا نه! خدای تعالی اینکه سورت بفرستاد به جواب ایشان، قوله «۱»: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، بگو ای محمد اینکه کافران «۲» جاهلان را که خدای یکی است. در قراءت عبد الله مسعود هست: قل هو الله الواحد [و واحد و احد] «۳» یکی باشد به معنی. و اصل «أحد» «۴» وحد بوده است من الوحده و عرب «واو» را به همزه بدل کنند فی قولهم: و شاح و إشاح، و وكاف و إكاف، و اقتت و وقتت «۵». بعضی دگر گفتند: أحد بلیغتر است از واحد، و بعضی دگر گفتند: «واحد» اسم باشد و «أحد» صفت، و قول اول درست تر است و اختیار محققان، و أنشد ابن الأباری شاهدها لذلك «۶»: رمته اناه من ربیعة عامر نوؤم الصّحی فی مأتم ای مأتم یعنی وناه من الونیة و هی الفتور. بعضی دگر گفتند: اصل یکی است الا آن که در بعضی وجوه میان ایشان فرقی هست، و آن آن است که «واحد» در اثبات گویند و «أحد» در نفی، تقول «۷» العرب: ما جاءنی احد و ما جاءنی من أحد «۸» و لا احدها هنا، و جاءنی واحد من القوم، رأیت واحدا منهم، و قال النّابغة شاهدها فی انّ احدا اصله وحد: كأن رحلی و قد زال النّهار بنا بذی الجلیل علی مستأنس وحد عامه قراء «أحد» خواندند به تنوین. و در شاذّ جماعتی- منهم: حسن بصری و ابان بن عثمان «۹» و نصر بن عاصم و ابن اسحق و هارون -----
----- (۱). آج تعالی. (۲). آج و. (۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج: واحد. (۵). آج: اقی و وقیت. (۶). آج قول الشّاعر. (۷). آج، کا، آد، گا: یقول. (۸). آج: واحد. (۹). اساس: ابان بن عباس، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۴۶۷ بن عیسی خواندند: «أحد» بی تنوین برای تخفیف، قیاسا علی قوله: عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ «۱»، و قول الشّاعر: لا- ذاكر الله الا قليلا «۲» و در اعراب او دو وجه گفتند: یکی آن که «هو» مبتداست و «الله» بدل «۳» است [۲۰۷- پ] و «أحد» خبر مبتداست کقولک: هو الرّجل منطلق «۵» و وجهی [دیگر] «۶» آن که «هو» مبتداست و «الله» خبر اوست و «أحد» خبر بعد خبر است، کقولهم: هذا حلو حامض و وجه سدیگر «۷» آن است که: «هو» ضمیر شأن و کار است، «الله» مبتداست و «أحد» خبر اوست «۸». قوله: الله الصّمَدُ، در «صمد» خلاف کردند. عبد الله عباس و حسن و سعید جبیر گفتند: «صمد» آن بود که مجوّف نباشد، از اینکه جا بسته را مصمّد

گویند. سعید مسیب گفت: آن بود که در او حشو نبود. شعبی گفت: آن بود که طعام و شراب نخورد. عکرمه گفت: آن بود که او را حاجت نبود به حدث، و اینکه هر سه قول را مرجع با آن است که مجوف نیست، و اینکه تفسیر از جهت لغت باشد. ابی کعب گفت: تفسیر «صمد» آن است که از پی اوست، من قوله: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، برای آن که هر چه زاده باشد مرگ بر او روا باشد. شقیق بن سلمه ----- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۳۰. [.....] (۲). اساس: اینکه بیت را در چهار سطر بعد نقل کرده است. چون اینکه شاهد برای استدلال بر حذف تنوین در «احد» آورده شده است، نقل آن در اینکه جا مناسب می‌نماید. (۳). آد، گا: خبر. (۴). اساس: زیر وصالی رفته است، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: منطلق. (۶). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). آد، گا: سیم. (۸). اساس و قول الشاعر: و لا ذاكر الله الا قليلا، که محل آن- چنان که در سطور بالا گذشت- در اینکه جا زاید می‌نماید.

صفحه : ۴۶۸ گفت: «صمد» سیدی باشد که سودد او به نهایت رسیده باشد، و اینکه روایت علی بن طلحه است از عبد الله عباس. و قولی دگر از او آن است که: سیدی بود که در حوایج قصد به او کنند و رجوع با او کنند. بعضی دگر گفتند: سیدی تمام شرف باشد، و اینکه اقوال متقارب است از جهت معنی. و اصله من صمدت فلانا اصمده صمدا، و الصمد المصمود كالقبض [۲۰۸- ر] و التفض بمعنى المقبوض و المنفوض، و بیت مصمود و صمد اذا كان مقصودا فى الحوائج، قال طرفه: و ان يلتقى الحى «۱» الجميع تلاقى «۲» الى ذروة البيت الرفيع المصمد و قال آخر فى الصمد: الا بكر الناعى بخیری بنی اسد بعمر بن مسعود بالسید الصمد و قال آخر: علوته بحسام ثم قلت له خذها فانك انت السيد الصمد قتاده گفت: «صمد» باقی باشد پس از فنای خلق. عاصم گفت: دایم باشد. از رضا «۳»- علیه السلام- روایت کردند که او گفت: آن باشد که آیس «۴» باشند از اطلاع بر او. محمد بن علی الترمذی گفت: هو الأزلی بلا عدد و الباقي بلا آمد و القائم بلا عمد، و گفتند: آن بود که با خلق نماند. و گفتند: آن بود که تجزی نپذیرد و جزی «۵» نباشد. عکرمه گفت: آن که از بالای او فرمان نباشد، و اینکه قول از امیر المؤمنین علی روایت کرده‌اند. کعب الأحبار گفت: آن که او را از خلق نظیر نباشد. سدی گفت: هو المقصود فى الرغائب المستغاث به عند التوائب. مقاتل بن حیان گفت: آن که در او عیب نباشد. ربیع گفت: آن که آفت بدو نرسد. ----- (۱). اساس: يلتقى، با توجه به کا تصحیح شد. (۲). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، مجمع البیان: یلاقى. (۳). آج: از امام رضا. (۴). آج: ایمن. (۵). کذا: در اساس (جزی / جزء)، آج و دیگر نسخه بدلها: جزو.

صفحه : ۴۶۹ از صادق «۱»- علیه السلام- روایت کردند که او گفت: غالبی باشد که او را غلبه نتوان کردن. ابو هریره گفت: مستغنی که خلقان بدو محتاج باشند. مره الهمدانی گفت: ألدی لا یفنى و لا یبلى. حسین بن الفضل گفت: آن بود که آنچه خواهد کند، کس حکم او بنگرداند. ترمذی گفت: ألدی لا تدر که الأبصار و لا تحویه الأفکار و لا تحیط به الأقطار، و کُلُّ شَیْءٍ [۲۰۸- پ] عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ «۲». بعضی دگر گفتند: «الصمد» پنج حرف است. در هر حرف دلیلی است بر صفات کمال او. «الف» دلیل احدیت اوست، و «لام» دلیل الهیت و «صاد» از صدق است، و «میم» از ملک، و «دال» از دوام. لَمْ يَلِدْ، او نژاد و ولادت بر او محال است برای آن که شهوت بر او محال است، که اینکه صفات اجسام است و او خالق اجسام است. و لَمْ يُولَدْ، و او از کس نژاد، چه مؤدی باشد با اینکه فساد. و نیز اگر مولود باشد، محدث بود. و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، و هیچ کس با او همتا و همسر نیست. «أحد»، اسم «کان» است- و اگر چه نکره است و روا بود برای آن که منفی است و حرف نفی در اوست. و «كفوا» خبر «کان» است. و «له» از صله کفو است. و قرآء در اینکه لفظ خلاف کردند. حمزه و يعقوب به سکون «فا» خواندند و به همز، و اینکه روایت عباس است از ابو عمرو و روایت اسمعیل از نافع و حفص عن عاصم مشبع خواند بی همز «۳». و دگر قرآء مضموم الفاء خواندند به همز «۴»، و همه لغات صحیح [و] «۵» فصیح است، و معنی او مثل و نظیر باشد. و روایت کردند که: سالیلی پرسید از امیر المؤمنین علی تفسیر اینکه سورت، گفت: هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، بلا تأویل عدد، اللَّهُ الصَّمِدُ بلا تبعیض بدد، لَمْ يَلِدْ فیکون موروثا هالکا، و لَمْ يُولَدْ فیکون إلهها مشارکا، و لَمْ يَكُنْ لَهُ

من خلقه کفوًّا أَحَدٌ. ----- (۱). آج: از امام همام صادق. (۲). سوره رعد (۱۳) آیه ۸. [.....] (۳-۴). آج: همزه. (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۴۷۰

سوره الفلق

اینکه سورت مدنی است و پنج آیت است و بیست و سه کلمت است و [۲۰۹-۲۰۹] هفتاد (۱) و چهار حرف است. و روایت است از ابی کعب که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او معوذتین بخواند، همچنان باشد که جمله کتابها که خدای فرستاده است بخوانده. عقبه بن عامر روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: خبر دهم به فاضلتر چیزی که پناه دهندگان به او پناه جویند! گفتند: بلی یا رسول الله؟ گفت اینکه دو سورت: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۲). هم عقبه بن عامر روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: خبر دهم تو را به دو سورت که فاضلترین سورت‌های قرآن است! گفتیم: بلی یا رسول الله؟ گفت: معوذتین. گفتیم: مرا بیاموز. بیاموخت و مرا گفت: اینکه سورتها می‌خوان چون بخواهی خفت و چون برخیزی. هم او روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت مرا که: یا عقبه؟ هیچ سورت (۳) نیست از قرآن که تو خوانی بهتر و فاضلتر از قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ. اگر ----- (۱). کا، آد، گا: هشتاد. (۲). سوره ناس (۱۱۴) آیه ۱. (۳). آج: سورتی.

صفحه: ۴۷۱ توانی در نماز بسیار خوان (۱) هم او روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: امشب دو سورت بر من انزله کردند که (۲) مثل آن ندیده‌ام، یعنی المعوذتین (۳).

[سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴) وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

[ترجمه]

بگو پناه می‌دهم به خدای صبح. از آفت آنچه آفریده است. و از آفت در آینده به مضرت (۴) چون در آید. و از آفت دمنندگان در بندها. و از بدی حسد برنده چون حسد برد (۵) [۲۰۹-پ]. قدیم- جل جلاله- امر کرد رسول را، و مراد او جمله امت که: پناه با خدای دهند (۶) از شرّ اینکه چیزها، پناه دهد به خدای فلق. در او (۷) خلاف کردند. عوفی روایت کرد از عبد الله عباس، و نیز مجاهد و قتاده و قرظی و ابن زید گفتند: «فلق» صبح باشد لا نفلقه، برای آن که شکافته می‌شود شب از او، يقال: هو آبین من فلق الصّبح و فرق الصّبح، قال الله تعالى: فالفلق الإصباح (۸). و روایت دیگر از عبد الله عباس آن است که: «فلق» زندانی است در دوزخ. بعضی دگر گفتند: نامی است از نامهای دوزخ. روایت کردند که: مردی از ----- (۱). آج: خوانی، کا، آد، گا: می‌خوان. (۲). آج: فرو فرستادند که. (۳). آج صدق رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (۴). آج: از بدی تاریکی شب. (۵). اساس: کلمه ناخواناست، با توجه به ترجمه در متن تفسیر آورده شد، آج: از بدی حاسدان چون حسد برند. (۶). آج: دهید. (۷). آج: در تفسیر اینکه. (۸). سوره انعام (۶) آیه ۹۶.

صفحه : ۴۷۲ اصحاب رسول به شام رسید، سراهای اهل ذمّت دید و زینت و یسار (۱) ایشان، گفت: نه از ورای ایشان فلق است، یعنی دوزخ. و گفتند: فلق، خانه‌ای است در دوزخ که چون در او باز کنند اهل دوزخ از او به فریاد آیند. وهب گفت: چاهی است در دوزخ. کلبی گفت: وادی است در دوزخ. عبد الله عمر گفت: درختی است در دوزخ، و گفتند (۲): «فلق» کوه (۳) است که شکافته می‌شود از چشمه‌های آب (۴)، و گفتند (۵): «رحم است که شکافته می‌شود از حیوان، و گفتند: دانه است که شکافد از نبات و درختان. ضحاک گفت و والبی از عبد الله عیاس که: «فلق» خلق باشد، فعل است به معنی مفعول برای آن که در «خلق» معنی شکافتن در است (۶)، پنداری موجود از عدم شکافته می‌شود و از او بیرون می‌آید. و اینکه بر توسّع باشد، و از اینکه جا «فطر» هم خلق باشد و هم شکافتن. مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ عام است در جمله مخلوقات [۲۱۰-ر] که آن را شر باشد از آدمی و سباع و هوام. وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ، عایشه گفت: رسول - علیه السلام - یک شب اشارت کرد به ماه و گفت: هذا الغاسق إذا وَقَب فتعوذی بالله منه، اینکه غاسق است پناه به خدای ده از او. ابو هریره گفت: الغاسق، النجم إذا طلع. عبد الله عباس و حسن و مجاهد و قتاده و محمد بن کعب گفتند: یعنی اللیل، از شرّ شب چون در آید. ابن زید گفت: ثریا إذا وَقَب، چون بیوفتد (۷). و تأویل اینکه اقوال آن باشد -----
 (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: زینت بسیار. [.....] (۲). آج: جماعتی دیگر از مفسران
 گفتند. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: کوهی است. (۴). کا، آد، گا: که چشمهای آب از او بیرون می‌آید. (۵). آج: و قومی دیگر
 گفتند. (۶). اساس: درست دراست، آج و دیگر نسخه بدلها: است. (۷). آد: بیفتد.

صفحه : ۴۷۳ که رسول - علیه السلام - از جهت وحی مطلع شده باشد بر آفاتی و امراضی که آن سال خواست بودن عند طلوع بعض النجوم. و «غاسق» در لغت هاجمی باشد به مضرت کسی که در جای شود بر جهت مضرت. و آن که گفت: شب است، گفت: برای آن که در شب سباع و حشرات از جایگاههای (۱) خود بیرون آیند، و هی من طوارق اللیل. و اصل «غسق» جریان باشد، يقال: غسقت القرحة إذا سال صدیدها، و غسقت عینه إذا دمعت. و «غسق» همچنین تاریکی باشد. و قوله: وَقَب، آی دخل و الوقوب، الدخول. وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ، و از شرّ زنان دمنده در بندها بر سیل سحر. اما شرّ ایشان و اثر آن از آن جا باشد که کسی اعتقاد کند که آن را اثری خواهد بودن، از آن اعتقاد ممکن بود که رنجی به دل او رسد. و اما چیزی بدهد تا کسی بخورد که خدای تعالی عادت رانده است که عند آن (۲) رنجی و بیماری بدهد (۳)، آنکه [بیاید] (۴)، [۲۱۰-پ] و ایهام فگند (۵) که اینکه رنج به سحر و فسون و دمیدن من است. و امّا آنچه قصیه اص روایت کردند که دختران لبید بن أعصم الیهودی رسول را - علیه السلام - جادوی کردند و پاره‌ای از موی او و دندانهای چند از شانه او بستند و رشته‌ای بگرفتند و یازده گره بر او زدند (۶) و در بعضی چاهها بنهادند در زیر سنگی، و رسول از آن بیمار شد و موی او بریزید (۷)، تا در خواب بدید که: دو فریشته با یکدیگر بگفتند بر بالین او و او مطلع شد بر آن. و امیر المؤمنین علی (۸) را و زبیر عوام را بفرستاد تا بر آوردند و آن بندها بگشاد، و هر گاه که بندی بگشاد -----
 (۱). کا: جایگاه، آد، گا: جای. (۲). کا: نزد خوردن او. (۳). کا، آد: بیماری به خورنده آن رسد.
 (۴). اساس: کلمه در زیر وصالی رفته است، با توجه به کا، آد افزوده شد. (۵). آد: کند. (۶). آد: بر افگندند. (۷). آد: بریخت. (۸). آد: و علی علیه السلام. [.....]

صفحه : ۴۷۴ سبکتر (۱) می‌شد. چون بندها تمام بگشاد جمله رنج بر [خاست و نیک شد. اینکه را اصلی] (۲) نیست، برای آن که مخالف ادله عقل است، و نیز اگر تسلیم کنند که (۳) در حق جز رسول به ایهام رنجی برسانند، در حق رسول نشاید، برای آن که مشرکان در حق رسول به دروغ اینکه طعن زدند و گفتند: إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۴)، پس آن طعن راست شود. دگر آن که مسحور مخبل باشد و ناقض عهد (۵) و مؤوف، و اینکه بغایت تنفیر بود. اما اگر گویند: جهودان از اینکه معنی چیزی کردند، و لکن اثری نبود آن را و خدای رسول را بر آن اطلاع داد تا اینکه حدیث آشکارا کرد بر ایشان، اینکه روا باشد و در اینکه نوعی معجز باشد از اخبار به غیب. اما بیرون از اینکه روا نباشد از اینکه وجوه که گفته شد. وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، و از شرّ حاسد چون حسد

برد. «حسد»، تمنای حال مرد باشد و «غبطت» [تمنای] «۶» [۲۱۱-ر] مثل حال او باشد بی آن که از او منتقل شود، برای اینکه حسد مذموم است و غبطت محمود. و گفتند: اینکه دختران لید، رشته‌ای بگرفتند «۷» و یازده گره بر او زدند «۸» خدای تعالی رسول را بر آن مطلع کرد و اینکه دو سورت بر او «۹» فرستاد، یازده آیت تا «۱۰» هر آیتی گرهی بگشاد «۱۱» و باطل کرد آن را «۱۲». -----
 (۱). آد، هر بند که می‌گشادند اندام رسول صلی الله علیه و آله سبکتر. (۲). اساس: عبارت زیر و صیالی رفته است، با توجه به آج افزوده شد. (۳). آد: اگر توانند که. (۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۷. (۵). آج: کا، آد: ناقص عقل. (۶). اساس: کلمه در زیر و صیالی رفته است، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). کا، آد: رشته بتافتند. (۸). آد: بر او افکندند. (۹). کا، آد: به او. (۱۰). کا، آد: به. (۱۱). کا، آد: گشاده شد. (۱۲). کا: او را.

صفحه : ۴۷۵

سورة النَّاس

اینکه سورت مدنی است و شش آیت است و بیست کلمت است و نود و نه «۱» حرف است «۲».

[سورة النَّاس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

[ترجمه]

بگو پناه می‌برم به خدای مردمان. پادشاه مردمان. خداوند مردمان. از شرّ دیو و سوسه کننده باز دارنده. آن که و سوسه فکند در دل‌های مردمان. از پریان و از مردمان. خدای تعالی رسول را فرمود و جمله مکلفان را که پناه با او دهند که آفریدگار و پروردگار آدمیان است «۳» و پادشاه و خداوند ایشان است «۴» از آن جا که ----- (۱). آد: هشتاد و نه. (۲). کا، آد فضیلت او یاد کرده شد. [.....] (۳). کا ملک الناس. (۴). کا اله الناس.

صفحه : ۴۷۶ از ایشان مستحق عبادت است به اصول نعم که با ایشان کرد «۱» از شرّ و آف و وسواس. گفتند: «وسواس» نام دیو موسوس است، و گفتند: مصدر «۲» است که بر شخص نهادند مبالغت را، کصوم و فطر و عدل فی وصف الناس به. و «وسواس» و «وسوسه»، هر دو مصدر باشد، و آن حدیث النفس باشد [به چیز] «۳» ی که مانند آوازی پوشیده بود، و قال الأعشى: [تسمع للحلی] «۴» و سواسا إذا انصرفت کما استعان [بریح عشرق] «۵» زجل [۱۱۲-پ] و قال رؤبه فی وصف صائد: وسوس يدعو مخلصا ربّ الفلق سرّا و قد أَوَّنْ تأوین العقق و وسوسه چون مهممه باشد. و رجل موسوس آن باشد که سودا بر او غالب شود، خطرات و خیالات سوداوی در دل او می‌افتد. و تفسیر او بر یک تقدیر باشد از سه تقدیر: یکی آن که «وسواس» نام دیو است، ای من شرّ الشیطان. دوم آن که به معنی وسوسه است، یعنی من وسوسه الجن و الإنس. و وجه سه‌ام من شرّ ذی الوسواس، بر آن تأویل که اینکه لفظ مصدر باشد. الخناس «۶»، آن بود که پوشیده باشد، و «الخنوس» الخفاء و التأخر أيضا، و منه قوله: فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ «۷»، یعنی آن ستاره‌ها که یک بار پوشیده بود و یک بار پیدا. و گفته‌اند: معنی وسوسه شیطان آدمی را آن بود که إلقاء کند چیزی در سمع او به کلام خفی

که به دل او رساند بی آن که او بشنود، و آن کار بر دل او مزین کند و او را وعده دهد و تعجیل شهوت و تسویف توبه فرماید. و در اخبار آمده است که: عیسی مریم - علیه السلام - از خدا در خواست که موضع شیطان از فرزندان به او نماید. حق تعالی اطلاع داد او [را بر آن. او] ----- (۱). کا من شر الوسواس. (۲). آج: مصدری. (۳-۴-۵). اساس: کلمه بریده شده است، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). کا الذی یوسوس فی صدور الناس. (۷). سوره تکویر (۸۱) آیه ۱۵.

صفحه : ۴۷۷ شیطان را دید، سرش به مانند سر ماری بر دل او نهاده، هر گاه که بنده ذکر خدا کردی او گریختی «۱» و باز پس شدی، و هو قوله: الخناس، و چون بنده غافل شدی و ذکر خدای نکردی با او در حدیث آمدی، و ذلك قوله صَلَّى اللهُ عليه و آله: «۲» إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ بَنِي آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ [۲۱۲-ر]. و مالک «۳» روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: شیطان دهن و بینی بر دل فرزند آدم نهاده است. چون او ذکر خدای کند، شیطان دور شود، و چون خدای را فراموش کند دل او «۴» در دهن گیرد به مانند لقمه‌ای. مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ، گفت: اینکه موسوسان هم از جنیان باشند و هم از مردمان «۵»، و مثله قوله: شَيَاطِينُ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ «۶». و وسوسه آدمی یکدیگر را بلیغتر باشد از وسوسه دیو، برای آن که [او] «۷» به کلام خفی کند و اینکه به کلام صریح به صوت جهیر «۸» - اعاذنا الله من شر ما امرنا بالاستعاذه منه من القبيلين «۹» بمحمد و آله «۱۰». تم ----- (۱). آج: بگریختی. (۲). اساس: ناخواناست، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج، کا، آد، گا: انس مالک. (۴). کا، آد، گا را. (۵). آد، گا: انسیان. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۱۱۲. (۷). اساس: ندارد، آج: کلام آن، با توجه به کا و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۸). آج: و به صوت جهیر. (۹). آج، آد: القبيلتين، کا: القاتنين. (۱۰). کا، آد، گا اجمعین، کا الخط بقی زمانا بعيدا و کاتب الخط تحت الارض مدفونا، آد، گا تمام شد ربع آخر از کتاب روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن که ابتدای آن از سوره سبأ است و پنج مجلد است از جمله بیست مجلد تصنیف شیخ المولی الامام ملک العلماء فی الايام جمال الحق و الحقیقه و یقین ابی الفتوح الحسین بن محمد الخزاعی الرازی تغمده الله بغفرانه و اسکنه فی جنانه. نیز آد بر دست پر گناه خاک قدم صلحا محمد شفیع بن حیدر علی حسینی سیزواری ساکن دار الفضل شیراز در بلده مذکوره در محلّه خلجان، در شب یک شنبه بیستم ماه ربیع الثانی سال هزار و هفتاد و دو از هجرت سید المرسلین - صَلَّى اللهُ عليه و آله. جهت خود امید به کرم اکرم الاکرمین که به فواید اینکه کتاب سایر کتب دینیه کمینه را و سایر موالی اهل بیت را منتفع و متمتع گرداند و توفیق علم و عمل کرامت فرماید همگان را و از جمله مقربان در گاه خود گرداند و به سعادت نشأتین جمله را مستعد فرماید - انه علی ما یشاء قدیر و بالاجابه جدیر آمین اله الحق رب العالمین.

صفحه : ۴۷۸ کتاب بحمد الله و حسن توفیقه و الصلوة علی خیر خلقه و اله الطاهرین، و حسبنا الله و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر. و وقع الفراغ منه عند طلوع الشمس يوم الاحد الرابع و العشرين من جمادى الآخرة سنة سبع و خمسين و خمس مائة هجرية. کتبه العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی ابو زید ابن «۱» بندار بن محمد بن الحسین بن الحسن بن محمد بن یونس البراوستانی مقیم بسنده «۲» من بشاپویه «۳». و آیات قرآن در عدد بصریان شش هزار و دو بیست و چهار آیت است، [و در عدد] «۴» مدنیان اول شش هزار و دو بیست و هفده آیت است، و در اخیر «۵» چهار آیت است، و در عدد کوفیان بیست و [شش هزار و دو بیست و سی و شش آیت است] «۶» و جمله [آنچه در مکه فرود آمده است هشتاد و پنج سورت است بر اختلاف که میان راویان است و به مدینه بیست و نه سورت - علی خلاف ذلك] «۷» [۲۱۲-پ] بینهم. و عدد سورتها صد و چهارده سورت است، و [به روایتی از] «۸» اصحاب ما صد و دوازده سورت. جمله کلمات قرآن هفتاد [هزار و نه] «۹» هزار و دو بیست و هفتاد و هفت کلمت است، و گفتند: هشتاد و هفت «۱۰»، و گفتند: سی و نه. و جمله حروف قرآن سیصد هزار و بیست و سه هزار و پانزده حرف است، و تکلف اینکه شمردن برای آن کردند که مردم بر قرآن خواندن حریص باشند که رسول - علیه السلام - گفت: بکل حرف عشر

حسنت لا ----- (۱). کذا در اساس «إبن» با همزه. (۳-۲). در اساس، کلمه ناخواناست و بدون نقطه. (۹-۸-۷-۶-۴). در اساس کلمه بریده شده است، با توجه به نسخه آج افزوده شد. (۵). آج: آخر. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. «۱» ۲»

صفحه : ۴۷۹ الله أقول الم «عشر حسنت، انما أقول الف و لام و میم ثلثون حسنة». و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم [۲۱۳-] ر[۳]. ----- (۱). آج: الف و لام و میم. (۲). آج تمت بعون الله تعالی و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر الأنام محمد و اله الکرام فی شهر ذی الحجة الحرام سنه سبع و أربعین و تسعمائة حرره العبد الأقل فرید- عفا الله تعالی عنه. (۳). اساس: با خطی متفاوت از متن و به صورت نو نویس افزوده است: دعاء مستجاب لا شکء فیہ. بسم الله و بالله و الحمد لله و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم ... الخ. (۳). اساس: با خطی متفاوت از متن و به صورت نو نویس افزوده است: دعاء مستجاب لا شکء فیہ. بسم الله و بالله و الحمد لله و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم ... الخ.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

